

النور الابنهي

في

مفاتيح صبا عبد الله

كف تكوير سرناهار

باهتمام

كليفورديتارني اميركانيتار

جمع آوری و نشر گردید

﴿ حقوق الطبع محفوظة ﴾

(الطبعة الثانية بمعرفة)

فلاح الدين

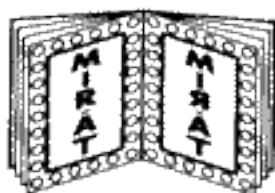
الكردي

﴿ در مصر سنة ١٣٣٩ هـ - م سنة ١٩٢٠ م ﴾

﴿ تنبيه ﴾

قد امتازت هذه الطبعة الجديدة عن الاولى بزيادة الاعتناء بالتصحيح
والتحسين التام كما أنها اشتملت على البيان المبارك الصادر
في مسألة اعتصاب العمال وكيفية علاجها

طبع اول هندوستان اپریل ۱۹۸۲
توسط مؤسسہ ملی مطبوعات امری هندوستان
طبع دوم هندوستان ژانویہ ۱۹۹۸ میلادی
توسط مؤسسہ چاپ و انتشارات مرآت
با فہرست اعلام و مطالب و فہرست مراجع
حق طبع محفوظ است



Mirát Publications
P.O.Box 4273, New Delhi-48

قِسْمِ اَوَّلِ مَتَالَات

* در تأثیر انبیا در ترقی و تربیت نوع انسانی *

* گفتگو در سر نماهار *

(۱) طَبِيعَتِ فَاوَزِ عَشَوِ مُلَبَّسَتِ

مَعَالِدِ

طبیعت کیفیتی است و یا حقیقتی است که بظاهر حیات و ممات و بعبارة اخرى ترکیب و تحلیل کافه اشیاء راجع باوست * و این طبیعت در تحت انتظامات صحیح و قوانین متین و ترتیبات کامله و هندسه بالغه است که ابدآ از او تجاوز نمیکند بدرجه که اگر بنظر دقیق و بصر حدید ملاحظه کنی ذرات غیر مرئی از کائنات تا اعظم کرات جسیمه عالم وجود مثل کره شمس و یاسائر نجوم عظیمه و اجسام نورانیه چه از جهت ترتیب وجه از جهت ترکیب و خواه از جهت هیأت و خواه از جهت حرکت در نهایت درجه انتظام است و میبینی که ۱۰ جمیع در تحت یک قانون کلی است که ابدآ از او تجاوز نمیکند * و چون بخود طبیعت نظر میکنی میبینی که استشعار و اراده ندارد * مثلاً آتش طبیعتش سوختن است بدون اراده و شعور میسوزاند * و آب در طبیعتش ۱۵ جریانست و بدون اراده و شعور جاری میشود * و آفتاب در طبیعتش ۱۸

ضیا است و بدون اراده و شعور میتابد * و بخار در طبیعتش صعود است و بدون اراده و شعور صعود مینماید * پس معلوم شد که جمیع کائنات حرکات طبیعی‌شان حرکات مجبوره است و هیچ يك متحرك باراده نیست مگر حیوان و بالاخص انسان * و انسان مقاومت و مخالفت طبیعت تواند زیرا کشف طبایع اشیاء را کرده * و بواسطه کشف طبایع اشیاء بر نفس طبیعت حکم میکند * و این همه صنایع را که اختراع کرده بسبب کشف طبایع اشیاء است * مثلاً تلغراف اختراع کرده که بشرق و غرب کار میکند * پس معلوم شد که انسان بر طبیعت حاکم است * حال چنین انتظامی و چنین ترتیبی و چنین قواعدی که در وجود مشاهده میکنی میشود گفت که این از تأثیرات طبیعت است * با وجود این که شعور ندارد و ادراک هم ندارد * پس معلوم شد که این طبیعتی که ادراک و شعور ندارد او در قبضه حق قدیر است که او مدبر عالم طبیعت است * بهر نوعی که میخواهد از طبیعت ظاهر میکند * از جمله اموری که در عالم وجود حادث میشود و از مقتضیات طبیعت است گویند وجود انسانیت * در این صورت انسان فرست و طبیعت اصل * میشود که اراده و شعور و کمالی در فرع باشد و در اصل نه ؟ پس معلوم شد که طبیعت من حیث ذاته در قبضه قدرت حق است و آن حی قدیر است که طبیعت را در تحت نظامات و قوانین حقیقی گرفته و حاکم بر اوست *

(ب) دلائل بر الیهیت

و از جمله دلائل و براهین الوهیت آنکه انسان خود را خلق ننموده بلکه خالق و مصور دیگری است * و یقین است و شبهه نیست که خالق انسان مثل انسان نیست * زیرا يك كائن ضعیف كائن دیگر را خلق

تواند و خالق فاعل باید جامع جمیع کمالات باشد تا ایجاد صنع نماید
 آیا ممکن است که صنع در نهایت کمال باشد و صانع غیر کامل؟ آیا
 میشود که نقش در نهایت اتقان باشد و نقاش در صنعت خویش
 ناقص؟ چه که صنعت اوست و خلق اوست بلکه نقش مثل نقاش
 نباشد؟ اگر نقش مثل نقاش بود خود را نقش مینمود * و نقش هر چند
 در نهایت کمال باشد اما بالنسبه بنقاش در نهایت نقص است * لهذا
 امکان معدن تقایص است و خدا معدن کمال * نفس نقائص امکان
 دلالت بر کمالات حق میکند * مثلاً چون انسان را نگری ملاحظه نمائی
 که عاجز است * همین عجز خلق دلیل بر قدرت حق قدیر است * زیرا
 تا قدرت نباشد عجز تصور نگردد * پس عجز خلق دلیل بر قدرت
 حق است * و تا قدرت نباشد عجز تحقق نیابد * و از این عجز معلوم
 شد که قدرتی در عالم هست * مثلاً در عالم امکان فقر است لابد غنائی
 هست که فقر در عالم تحقق یافته * و در عالم امکان جهل است لابد علمی
 هست که جهل تحقق بسته * چه که اگر چنانچه علم نبود جهل تحقق
 نمیگرفت * چرا که جهل عدم علم است * اگر وجود نبود عدم تحقق
 نمی یافت * جمیع امکان مسلم است که در تحت حکم و نظامیست که ابداً آفرید
 نتواند حتی انسان نیز مجبور بر موت و خواب و سایر حالات است
 یعنی در بعضی مراتب محکوم است * لابد این محکومیت حاکی
 دارد ما دام که صفت ممکنات احتیاج است و این احتیاج از لوازم
 ذاتی اوست * پس يك غنی هست که غنی بالذات است * مثلاً
 از نفس مریض معلوم است که صحیحی هست اگر صحیحی نبود مریض
 اثبات نمیشد * پس معلوم شد که حق قدیری هست که او جامع جمیع
 کمالات است چه که اگر جامع جمیع کمالات نبود او نیز مثل خلق بود
 و همچنین در عالم وجود ادنی صناعی از مصنوعات دلالت بر صانع میکند
 مثلاً این نان دلالت میکند بر اینکه صانعی دارد * سبحان الله تغییر

هیأت کائنات جزئیة دلالت بر صانع می‌کند * و این کون عظیم غیر متناهی خود بخود وجود یافته * و از تفاعل عناصر و مواد تحقق جسته ؟ این فکر چقدر بدیهی البطلان است * و اینها ادله نظریست برای نفوس ضعیفه * اما اگر [دیده] بصیرت باز شود صد هزار دلائل باهره مشاهده می‌کند * مثلش اینست که چون انسان احساس روح داشته باشد مستقنی از دلیل وجود روح است * اما از برای نفوسی که از فیض روح محرومند باید دلائل خارجه اقامه نمود *

(ج) مَسْئَلَةُ الْأَشْجَارِ وَمَرْحِلَتِهَا

- چون ما نظر بوجود میکنیم ملاحظه مینمائیم که وجود جادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلاً و طراً محتاج بمرئی هستند ۱۰
- اگر زمینی مرئی نداشته باشد جنگل میشود گیاه بیهوده میر وید اما اگر دهقانی پیدا شود و زرعی نماید خرمنها بجهت قوت ذوی الأرواح مهیا گردد * پس معلوم شد که زمین محتاج بتربیت دهقانست اشجار را ملاحظه کنید * اگر بی مرئی بمانند بی ثمر میشوند * و اگر بی ثمر مانند بی فائده اند * اما اگر در تحت تربیت افتند آن درخت بی ثمر با ثمر شود و درختهای تلخ میوه بواسطه تربیت و ترکیب و پیوند میوه شیرین بخشد * و اینها ادله عقلیه است * الیوم اهل عالم را دلائل عقلیه لازم است * و همچنین در حیوانات ملاحظه نما که اگر حیوان تربیت شود اهلی گردد * و چون انسان بی تربیت ماند حیوان گردد ۲۰
- بلکه اگر او را بحکم طبیعت گذاری از حیوان پست تر شود * و اگر تربیت کنی ملائکه گردد * زیرا اکثر حیوانات ابناء نوع خود را نخورند * اما انسان در سودان دراو [۱] سبط افریقا ابناء نوع خویش را ۲۲

- بدرت و بخورد * پس ملاحظه کنید که تربیت است که شرق و غرب را
در ظل حکم انسان میآورد * تربیت است که این همه صنایع عجیبه را
ظاهر میکند * تربیت است که این علوم و فنون عظیمه را ترویج مینماید *
تربیت است که این اکتشافات و مشروعات جدیده [را] مینماید * و اگر
۵ مربی نبود بهیچوجه اینگونه اسباب راحت و مدنیت و انسانیت
فراهم نمیشد * اگر انسان را در بیابانی بگذاری که ابناء نوع خویش [را]
نبیند شبهه نیست که حیوان محض گردد * پس معلوم شد که مربی
لازم است * لکن تربیت بر سه قسم است * تربیت جسمانی تربیت انسانی
و تربیت روحانی * اما تربیت جسمانی بجهت نشو و نماى این جسم است
۱۰ و آن تسهیل معیشت و تحصیل اسباب راحت و رفاهیت است
که حیوان با انسان در آن مشترکند * و اما تربیت انسانی عبارت
از مدنیت است و ترقی * یعنی سیاست و انتظام و سعادت و تجارت
و صنعت و علوم و فنون و اکتشافات عظیمه و مشروعات جسیفه
که مدار امتیاز انسان از حیوان است * و اما تربیت الهیه تربیت
۱۵ ملکوتیست و آن اکتسابات کالات الهیه است * و تربیت حقیقی
آنست * زیرا در این مقام انسان مرکز سنوحت رحمانیه گردد و مظهر
(۱) « لنعملن انساناً علی صورتنا و مثالنا » شود * و آن نتیجه عالم
انسانی است * حال ما يك مربی میخواهیم که هم مربی جسمانی و هم
مربی انسانی و هم مربی روحانی گردد که حکم او در جمیع مراتب نافذ
۲۰ باشد * و اگر کسی بگوید که من در کمال عقل و ادراک و محتاج بآن
مربی نیستم او منکر بدیهیات است * مثل طفلی که بگوید من محتاج
تربیت نیستم بعقل و فکر خود حرکت مینمایم و کالات وجود را تحصیل
میکم و مثل آنست که کوری گوید که من محتاج بچشم نیستم چونکه
۲۴ بسیار کوران هستند که گذران میکنند * پس واضح و مشهود است

که انسان محتاج بریست * این مربی بی شك و شبهه باید در جمیع مراتب کامل و ممتاز از جمیع بشر باشد * چه که اگر مثل سائر بشر باشد مربی نمیشود علی الخصوص که باید هم مربی جسمانی باشد و هم مربی انسانی و هم مربی روحانی * یعنی نظم و تمشیت امور جسمانی دهد و هیأت اجتماعی تشکیل کند تا تعاضد و تعاون در معیشت حاصل گردد و امور جسمانی در جمیع شؤون منتظم و مرتب شود * و همچنین تأسیس تربیت انسانی کند * یعنی باید عقول و افکار را چنان تربیت نماید که قابل ترقیات کلیه گردد و توسیع علوم و معارف شود و حقایق اشیاء و اسرار کائنات و خاصیات موجودات کشف گردد * و روز بروز تعلیمات و اکتشافات و مشروعات ازدیاد یابد و از محسوسات استدلال و انتقال بمعقولات شود * و همچنین تربیت روحانی نماید تا عقول و ادراک بی بعالم ما وراء الطبیعه برد و استفاضه از تفحات مقدسه روح القدس نماید * و بعلا اعلی ارتباط یابد و حقایق انسانیه مظاهر سنوحات رحمانیه گردد تا اینکه جمیع اسماء و صفات الهی در ۱۵ مرآت حقیقت انسان جلوه کند و آیه مبارکه « لنعملن انسانا علی (۱) صورتنا و مثالنا » تحقق یابد * و این معلوم است که « قوه بشریه از عهده چنین امر عظیم بر نیاید و بنتایج فکریه تکفل چنین مواهب نتوان نمود * شخص واحد چگونه تأسیس این بنیان رفیع بی ناصر و معین تواند * پس باید قوه معنویه ربانیه تأیید کند تا بتواند از عهده این ۲۰ کار بر آید * يك ذات مقدس عالم انسانیرا زنده کند و هیأت کره ارض را تغییر دهد * و عقول را ترقی بخشد و نفوس را زنده نماید و تأسیس حیات جدید کند و اساس بدیع وضع نماید * نظم عالم دهد و ملل و امم را در ظل رایت واحد آرد * خلق را از عالم نقایص و ردائیل نجات دهد و بکمالات فطریه و اکتسابیه تشویق و تحریض نماید * ۲۵ البته این قوه باید قوه الهیه باشد تا از عهده این کار بر آید *

باید بانصاف ملاحظه کرد اینجا مقام انصاف است * امری را که
 جمیع دول وملل عالم با جمیع قوی وجنود ترویج نتوانند واجرا
 نکنند يك نفس مقدس بی ناصر ومعین اجرا نماید * آیا این بقوت
 بشریه ممکن است ؟ لا والله * مثلاً حضرت مسیح فرداً وحیداً
 ۵ علم صلح وصلاح را بلند فرمود و حال آنکه جمیع دول قاهره
 باجمیع جنود در این کار عاجزند * ملاحظه کن که چقدر ازدول
 وملل مختلفه بودند مثل روم وفرانسه وآلمان وروس وانگلیز
 وسائرین * کل در زیر يك خیمه در آمدند * مقصد اینست که ظهور
 حضرت مسیح سبب الفت فیما بین این اقوام مختلفه گردید حتی بعضی
 ۱۰ از آن اقوام مختلفه که مؤمن بحضرت مسیح شدند چنان الفتی حاصل
 نمودند که جان ومالشانرا فدای یکدیگر کردند * تا در زمان
 قسطنطین که او سبب اعلای امر حضرت مسیح شد * وبعد بسبب
 غرضهای مختلفه بعد از مدتی باز اختلاف در میان افتاد * مقصود
 این است که حضرت مسیح این ام را جمع کردند * اما بعد از مدتی
 ۱۵ مدیده دول سبب شدند که باز اختلاف حاصل شد * اصل مقصود
 این است که حضرت مسیح باموری موفق شد که جمیع ملوک ارض
 عاجز بودند بجهت اینکه ملل مختلفه را متحد کرد * وعادات قدیمه را
 تغییر داد * ملاحظه کنید میان رومان و یونان و سریان ومصریان
 وفنیکیان واسرائیلیان وسائر ملل اروپ چقدر اختلاف بود
 ۲۰ حضرت مسیح این اختلافات رازائل کرد * ومسیح سبب حب میان
 جمیع این قبائل شد * هرچند بعد از مدتی مدیده دول این اتحاد را بهم
 زدند لکن مسیح کار خود را کرد * مقصد آنکه ربی کلی باید که
 ربی جسمانی و ربی انسانی و ربی روحانی باشد * وما فوق عالم
 طبیعت دارنده قوتی دیگر گردد تا حائز مقام معلم الهی شود * واگر
 ۲۵ چنین قوتی قدسیه بکار نبرد تربیت نتواند * زیرا خود ناقص است

چگونه تربیت کمال تواند * مثلاً اگر خود نادان باشد چگونه دیگران را دانا نماید * و اگر خود ظالم باشد چگونه دیگران را عادل کند و اگر خود ناسوئی باشد چگونه دیگران را الهی نماید * حال باید بانصاف ببینیم این مظاهر الهی که آمدند حائز جمیع این صفات بودند یا نه * اگر این صفات را نداشتند و حائز این کمالات نبودند مربی حقیقی نبودند پس باید بدلائل عقلیه بجهت عقلا نبوت حضرت موسی و نبوت حضرت مسیح و سایر مظاهر الهی را اثبات نمائیم * و این دلائل و براهین که ذکر میکنیم دلائل معقوله است نه منقوله * بدلائل عقلیه ثابت شد که مربی در عالم در نهایت لزوم است * و آن تربیت باید بقوه قدسیه حاصل گردد * و شبهه نیست که آن قوه قدسیه و حی است و باین قوه که مافوق قوه بشریه است تربیت خلق لازمست *

(د) حضرت ابراهیم

دارنده این قوه و مؤید این قوه از جمله حضرت ابراهیم بود و برهان بر این آنکه حضرت ابراهیم در بین نهرین از یک خاندان غافل از وحدانیت الهیه تولد یافت * و مخالفت بامت و دولت خویش حتی خاندان خود کرد * جمیع آله ایشانش را رد نمود و فرداً و حیداً مقاومت یک قوم قوی فرمود * و این مخالفت و مقاومت سهل و آسان نه * مثل اینست که کسی الیوم نزد ملل مسیحیه که متمسک بتورات و انجیل هستند حضرت مسیح را رد کند * و یا در دایره پایا کسی حضرت مسیح را استغفر الله دشنام گوید * و مقاومت جمیع ملت کند * و در نهایت اقتدار حرکت نماید و آنان یک اله نداشتند بلکه بآله متعدده معتقد بودند * و در حق آنان معجزات قفل

مینمودند لهذا کل بر حضرت ابراهیم قیام کردند * کسی با او موافقت نکرد مگر برادر زاده اش لوط * و یکی دو نفر دیگر هم از ضعفا * بعد در نهایت مظلومیت حضرت ابراهیم از شدت تعرض اعدا از وطن خارج شد * و فی الحقیقه حضرت ابراهیم را اخراج بلد نمودند تا قلع و قمع گردد * و اثری از او باقی نماند * حضرت ابراهیم باین صفحات که ارض مقدس است آمدند * مقصد این است این هجرت را اعدای حضرت اساس اعدام و اضمحلال شمردند * و فی الحقیقه اگر شخص از وطن مألوف محروم و از حقوق ممنوع و از هر جهت مظلوم گردد ولو پادشاه باشد محو شود * ولی حضرت ابراهیم قدم ثبوت بنمود و خارق العاده استقامت فرمود * و خدا این غربت را عزت ابدیه کرد تا تأسیس وحدانیت نمود * زیرا جمیع بشر عبده او ثان بودند * این هجرت سبب شد که سلاله ابراهیم ترقی نمود * این هجرت سبب شد که ارض مقدس بسلاله ابراهیم داده شد * این هجرت سبب شد که تعالیم ابراهیم منتشر گشت * این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم یعقوبی پیدا شد و یوسنی آشکار گشت که عزیز مصر شد * این هجرت سبب شد که از سلاله ابراهیم مثل حضرت موسائی ظاهر گشت * این هجرت سبب شد که مثل حضرت مسیحی از سلاله ابراهیم ظاهر گشت * این هجرت سبب شد که هاجری پیدا شد و از او اسماعیلی تولد یافت و از سلاله او حضرت محمدی پیدا شد * این هجرت سبب شد که از سلاله اش حضرت اعلی ظاهر شد * این هجرت سبب شد که انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم ظاهر شدند * و همچنین تا ابد الابد می رود * این هجرت سبب شد که جمیع اروپا در ظل آله اسرائیل در آمدند و اکثر آسیا نیز در این سایه وارد شد بین چه قدرتیست که شخص مهاجری همچنین خاندانی تأسیس کرد * و همچنین ۲۵ ملتی تأسیس نمود و همچنین تعالیمی ترویج فرمود * حال کسی میتواند

بگوید اینها همه تصادفی است ؟ پس انصاف باید داد * این شخص مربی بود یا نبود * و قدری دقت باید نمود که هجرت ابراهیمی از ارفه حلب بسوریه بود و نتایجش این گشت * آیا هجرت جمال مبارک از طهران پیغداد و از آنجا باسلامبول و از آنجا برومیلی و از آنجا بارض مقدس چه نتایجی خواهد داشت * پس ببین که حضرت ابراهیم چه مربی ماهری بوده است *

(ه) حضرت موسی

اما حضرت موسی مدت مدیده در صحرا چوپانی میکرد * و بظاهر شخصی بود که در خاندان ظلم پرورده شده بود * و بین ناس مشهور بقتل گشته و چوپان شده و در نزد دولت و ملت فرعون بی نهایت مبعوض و مغضوب گشته * همچنین شخصی يك ملت عظیمه را از قید اسارت خلاص کرد و اقناع نمود * و از مصر برون آورد و بارض مقدسه رساند * و آن ملت در نهایت ذلت بودند بنهایت عزت رسیدند اسیر بودند آزاد گشتند * جاهلترین اقوام بودند عالترین اقوام شدند ۱۰
از تأسیساتش بدرجه رسیدند که بین جمیع ملل مفتخر شدند * صیقتشان بافاق رسید * کار بجائی کشید که امم مجاوره اگر میخواستند کسی را ستایش کنند میگفتند یقیناً این اسرائیلیست * تأسیس شریعت و قانونی کرد که ملت اسرائیل را احیا نمود * و بنهایت درجه مدنیت در آن عصر رسیدند * و کار بجائی رسید که حکمای یونان میآمدند و از فضیلت اسرائیل تحصیل کالات مینمودند * مثل سقراط که بسوریه آمد و تعلیم وحدانیت و بقای ارواح را بعد از ممات از بنی اسرائیل گرفت و یونان مراجعت نمود و تأسیس این تعلیم را کرد * بعد اهای یونان مخالفت کردند و حکم بقتلش دادند * و در مجلس حکم حاضر کردند و سمش ۲۳

دادند * حال شخصی که زبانش کال بود و در خانه فرعون بزرگ شده بود و در بین خلق شهرت بقتل یافت و مدتی مدیده از خوف متواری شد و چوبانی نمود * چنین شخصی بیاید و چنین امر عظیم در عالم تأسیس فرماید که اعظم فیلسوف عالم بهزار یک آن موفق نشود * این بدیهی است که خارق العاده است انسانیکه در زبانش لکنت باشد البته یک صحبت عادی نتواند تاجه رسد که چنین تأسیساتی کند این شخص را اگر قوه الهیه تأیید ننماید ابداً چنین موفقیت بر این امر عظیم حاصل نمیکرد * اینها دلائلی نیست که کسی بتواند انکار کند * حکمای مادی فلاسفه یونان عظمای رومان که شهیر آفاق شدند با وجود این هریکی در فنی از فنون ماهر بودند * مثلاً جالینوس و بقراط در معالجات ارسطو در نظریات و دلائل منطقیه * افلاطون در اخلاق و الهیات معروف بمهارت شدند چطور میشود که شخص چوبانی تأسیس جمیع این شئون نماید شبهه نیست که این شخص مؤید بقوه خارق العاده بوده ملاحظه نمائید که اسباب امتحان و افتتان از برای خلق فراهم میاید ۱۵ حضرت موسی در مقام دفع ظلم یک مشتی باز شخص قبطی زد میانه مردم بقتل شهرت یافت علی الخصوص مقتول از ملت حا که بود و فرار نمود * بعد بنبوت مبعوث شد با وجود این بد نامی چگونه بقوتی خارق العاده موفق بر تأسیسات عظیمه و مشروعات جسیمه گشت *

(۱) حضرت مسیح

۲۰ بعد حضرت مسیح آمد و گفت که من بروح القدس تولد یافته ام اگر چه خال در نزد مسیحیان تصدیق این مسأله آسانست ولی آنوقت (۲) بسیار مشکل بود * و نص انجیلست که فریسیان میگفتند آیا این پسر یوسف ناصری نیست که ما او را میشناسیم چگونه میگوید که من

از آسمان آمدن * باری این شخصی که بظاهر در انظار جمیع حقیر بود باوجود این بقوتی قیام فرمود که شریعت هزار و پانصد ساله را نسخ نمود * و حال آنکه اگر کسی ادنی تجاوز از آن شریعت مینمود در خطر عظیم میافتاد و محو و نابود میشد * و از این گذشته در عهد حضرت مسیح اخلاق عمومیه و احوال بنی اسرائیل بکلی مختل و فاسد شده بود * و اسرائیل در کمال ذلت و اسارت و خواری افتاده بود * يك روز اسیر ایران و کلدان شدند و روزی دیگر محکوم دولت آشوریان * روزی رعیت و تابع یونان گشتند و روزی دیگر مطیع و ذلیل رومان * این شخص جوان یعنی حضرت مسیح بقوه خارق العاده شریعت عتیقه موسویہ را نسخ فرمود و بتربیت اخلاق عمومیه پرداخت * دوباره از برای اسرائیل تأسیس عزت ابدیه فرمود * و تعلیماتی منتشر کرد که اختصاص با اسرائیل نداشت * بلکه تأسیس سعادت کلیه از برای هیأت اجتماعیه بشریه نمود * اول حزبی که بر محویتش قیام نمودند اسرائیل قوم و قبیله خود مسیح بود * و بظاهر او را مقهور نمودند * و بذلت کبری انداختند * حتی تاج خار بر سرش نهادند و بصلابه زدند * و این شخص در وقتیکه بظاهر در نهایت ذلت بود اعلان کرد که این آفتاب اشراق نماید * و این نور بتابد و این فیض من احاطه نماید و جمیع اعدا خاضع شوند و همین طور که گفت شد * جمیع ملوک عالم مقاومت او را نتوانستند بلکه اعلام جمیع ملوک سرنگون شد * و علم آن مظلوم باوج اعظم مرتفع گشت * آیا این هیچ بقاعده عقل بشر ممکن است ؟ لا والله * پس معلوم و واضح گشت که آن شخص بزرگوار مربی حقیقی عالم انسانی و بقوتی الهیه مؤید و موفق بود *

(ز) حضرت محمد ﷺ

رسول شنیده‌اند و صدق انگاشته‌اند و حال آنکه راوی یا جاهل بوده
و یا مبغض و اکثر راویها قسیسها بوده‌اند * و همچنین بعضی از جهله
اسلام روایتهای بی اصل از حضرت محمد نقل کردند * و بخیال خود
مدح دانستند * مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات را مدار
ممدوحیت دانسته * و کرامت قرار داده * زیرا این نفوس جاهله تکثر
زوجات را از قبیل معجزات شمرده‌اند و استناد مؤرخین اروپا کثرت
بر اقوال این نفوس جاهله است * مثلاً شخص جاهلی در نزد قسیسی
گفته که دلیل بزرگواری شدت شجاعت و خونریزیست * و یک شخص
از اصحاب حضرة محمد در يك روز صد نفر را در میدان حرب سر
از تن جدا کرد * آن قسیس گمان نمود که فی الحقیقه برهان دین محمد
قتل است و حال آنکه این صرف اوهام است * بلکه غزوات حضرت
محمد جمیع حرکت دثاعی بوده و برهان واضح آنکه سیزده سال در مکه
چه خود وجه احبایش نهایت اذیت را کشیدند * و در این مدت هدف
تیرجفا بودند * بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال بینهارفت و سائرین
ترك وطن مألوف نمودند * و بدیار غربت فرار کردند و خود حضرت را
بعد از نهایت اذیت مصمم بقتل شدند * لهذا نصف شب از مکه بیرون
رفتند و بمدینه هجرت فرمودند * با وجود این اعدا ترك جفا نکردند
بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند * و این قبائل و عشائر عرب در
نهایت توحش و درندگی بودند که برابره و متوحشین امریکا نزد اینها
۲۰ افلاطون زمان بودند * زیرا برابره امریکا اولاد های خویش را زنده
زیر خاک نمینمودند * اما اینها دختران خویش را زنده زنده زیر خاک
میکردند * و میگفتند که این عمل منبعث از حمیت است و بآن افتخار
مینمودند * مثلاً اکثر مردان بزن خویش تهدید مینمودند که اگر دختر
از تو متولد شود ترا بقتل رسانم * حتی الی الآن قوم عرب از فرزند
۲۵ دختر استیحا ش کنند * و همچنین يك شخص هزار زن میبرد اکثر شان

بیش از ده زن در خانه داشتند * و چون این قبائل جنگ و پر خاش
 یا یکدیگر مینمودند هر قبیله که غلبه میکرد اهل و اطفال قبیله مغلوبه را
 اسیر مینمود * و آنها را کنیز و غلام دانسته خرید و فروش مینمودند
 و چون شخصی فوت مینمود و ده زن داشت اولاد این زنان بر سر
 ۵ مادران یکدیگر میتاختند * و چون یکی از این اولاد عباى خویش را بر
 سر زن پدر خود میانداخت و فریاد مینمود که این حلال منست فوراً
 بعد این زن بیچاره اسیر و کنیز پسر شوهر خویش میشد * و آنچه
 میخواست بزنی پدر خود مینمود * میکشت و یا آنکه در چاهی حبس
 میکرد * و یا آنکه هر روز ضرب و شتم و زجر میکرد تا بتدریج آن
 ۱۰ زن هلاک میشد بحسب ظاهر و قانون عرب مختار بود * و حقد و حسد
 و بغض و عداوت میان زنان يك شوهر و اولاد آنها واضح و معلومست
 و مستغنی از بیان است * دیگر ملاحظه کنید که از برای آن زنان مظلوم
 چه حالت و زندگانی بود * و ازین گذشته معیشت قبائل عرب از نهب
 و غارت یکدیگر بود * بقسمی که این قبائل متصل بایکدیگر حرب و جدال
 ۱۵ مینمودند * و همدیگر را میکشتند * و اموال یکدیگر را نهب و غارت
 میکردند و زنان و کودکان را اسیر مینمودند و بپیگانگان میفروختند
 چه بسیار واقع که جمعی از دختران و پسران امیری در نهایت ناز
 و نعمت روز را شب نمودند * ولی شامرا در نهایت ذلت و حقارت
 و اسارت صبح کردند * دیروز امیر بودند و امروز اسیر * دیروز بانو
 ۲۰ بودند و امروز کنیز * حضرت محمد در میان این قبائل مبعوث شد
 و سیزده سال بلائی نماند که از دست این قبائل نکشید * بعد از سیزده
 سال خارج شد و هجرت کرد * ولی این قوم دست برنداشتند * جمع
 شدند و لشکر کشیدند * و بر سرش هجوم نمودند که کل را از رجال
 و نساء و اطفال محو و نابود نمایند * در چنین موقعی حضرت محمد مجبور
 ۲۵ بر حرب با چنین قبائلی گشت * این است حقیقت حال ما تعصب نداریم

و حمایت نخواهیم * ولی انصاف میدهم و بانصاف میگوئیم * شما بانصاف
 ملاحظه کنید اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بود درین چنین
 قبائل طاغیه متوحشه و سیزده سال با جمیع حواریین تحمل هر جنائی
 از آنها میفرمود * و صبر میکرد و نهایت از وطن مألوف از ظلم آنان
 ۵ هجرت بیابان مینمود و قبائل طاغیه باز دست برنداشته تعاقب
 میکردند * و بر قتل عموم رجال و نهب اموال و اسیری نساء و اطفال
 میپرداختند آیا حضرت مسیح در مقابل آنان چه نوع سلوک میکردند
 این اگر بر نفس حضرت وارد عفو و سماح مینمودند * و این عمل عفو
 بسیار مقبول و محمود * ولی اگر ملاحظه میکرد که ظالم قاتل خونخوار
 ۱۰ جمعی از مظلومانرا قتل و غارت و اذیت خواهد کرد و نساء و اطفال را
 اسیر خواهد نمود * البته آن مظلومانرا حمایت و ظالمانرا ممانعت میفرمود
 پس اعتراض بر حضرت محمد چیست ؟ اینست که چرا با اصحاب و نساء
 و اطفال تسلیم این قبائل طاغیه نگشت ؟ و از این گذشته این قبائلرا
 از خلق و خوی خونخواری خلاص کردن عین موهبت است * و زجر
 ۱۵ و منع این نفوس محض عنایت است * مثلش اینست که شخصی قدح
 سمی در دست دارد و نوشیدن خواهد * یار مهربان آن قدح را بشکند
 و خورنده را زجر نماید * و اگر حضرت مسیح در چنین موقعی بودند
 البته رجال و نساء و اطفال را از دست این گرگان خونخوار بقوه
 قاهره نجات میدادند حضرت محمد با نصاری محاربه ننمود * بلکه
 ۲۰ از نصاری بسیار رعایت کرد و کمال حریت بایشان داد * در نجران طائفه
 از مسیحی بودند * و حضرت محمد گفت هر کس بحقوق اینها تعدی
 کند من خصم او هستم * و در نزد خدا براو اقامه دعوی کنم * و امری
 که نوشته است در آن صریحاً مرقوم که جان و مال و ناموس نصاری
 و یهود در تحت حمایت خداست * اگر چنانچه زوج مسلمان باشد و زوجه
 ۲۵ مسیحی زوج نباید زوجه را از رفتن کلیسا منع کند * و نباید او را

- مجبور بر حجاب نماید * و اگر چنانچه فوت شود باید او را تسلیم قیس کند * و اگر چنانچه مسیحیان بخواهند کلیسا سازند اسلام باید آنها را اعانت کند * و دیگر اینکه در وقت حرب حکومت اسلام بادشمنان اسلام باید نصاری را از تکلیف جنگ معاف بدارد مگر
- ۵ بدخواهی خود آرزوی جنگ نمایند و معاونت اسلام کنند * زیرا در تحت حمایتند * ولی در مقابل این معافیت باید یک چیز جزئی در هر سال بدهند * خلاصه هفت امر نامه مفصل است * از جمله صورت بعضی از آنها الی الآن در قدس موجود است * اینست حقیقت واقع اینرا من نمیگویم * فرمان خلیفه ثانی در قدس در نزد باطریق ارتودکس موجود است * و ابدآ شبهه در آن نیست * ولی بعد از مدتی در میان ملت اسلام و نصاری حقد و حسد حاصل شد * هر دو طرف تجاوز نمودند
- ۱۰ ماعدای این حقیقت حال آنچه مسلمانان و نصاری و غیره گویند روایت و حکایت محض است * منشأ آن اقوال یا تعصب و جهالت است و یا آنکه از شدت عداوت صادر شده * مثلاً اسلام گویند که شق القمر کرد و قر بر کوه مکه افتاد * خیال میکنند که قر جسم صغیر است که حضرت محمد او را دوپاره کرد * یک پاره بر این کوه انداخت و پاره دیگر بر آن کوه * این روایت محض تعصب است و همچنین روایاتی که قیسها مینمایند و مذمت میکنند * کل مبالغه و اکثر بی اساس است * مختصر اینست که حضرت محمد در صحرای حجاز در جزیره العرب ظاهر شد
- ۲۰ بیابانی بی زرع و بی اشجار بلکه ریگ زار و بکلی از عمار پزار و بعضی مواقع مثل مکه و مدینه در نهایت گرمی * اهالی بادیه نشین اخلاق و اطوار بیابانی * از علوم و معارف بکلی عاری * حتی خود حضرت محمد امی بود و قرآن را روی کتف گوسفند مینوشتند و یا برگ خرما از این نمونه بفهمید که چه اوضاعی بود * و محمد میان اینها مبعوث شد
- ۲۵ اول اعتراضی که بر اینها کرد گفت چرا تورات و انجیل را قبول ندارید

و بعیسی و موسی ایمان نیاوردید * این حرف بر اینها بسیار گران آمد
 بجهت آنکه گفتند حال آباء و اجداد ما که بتورات و انجیل مؤمن
 نبودند چگونه بود جواب داد که آنان گمراه بودند * شما باید از نفوسی
 که بتورات و انجیل مؤمن نبودند تبری جوئید و لو اینکه آباء و اجداد
 ۵ باشند * در چنین اقلیمی بین چنین قبائل متوحشه شخصی امی کتاب
 آورد که آن کتاب بیان صفات الهیه و کمالات الهیه و نبوت انبیا و شرائع
 الهیه و بیان بعضی از علوم و بعضی از مسائل عامیه در نهایت فصاحت
 (۲) و بلاغت است * از جمله میدانید که قبل از راصد شهر اخیر در قرون
 اولی و قرون وسطی تا قرن خامس عشر میلاد جمیع ریاضیون عالم متفق
 ۱۰ بر مرکزیت ارض و حرکت شمس بودند * و این راصد اخیر مبدأ رأی
 جدید است که کشف حرکت ارض و سکون شمس نموده * تا زمان او
 جمیع ریاضیون و فلاسفه عالم بر قواعد بطلمیوس ذاهب بودند
 و هر کس کلمه مخالف رأی بطلمیوس میگفت او را تحمیل میکردند * بلی
 فیثاغورث و همچنین افلاطون را در آخر ایام تصور آنکه حرکت سنوی
 ۱۵ شمس در منطقه البروج از شمس نیست بلکه از حرکت ارض حول
 شمس است * ولی این رأی بکلی فراموش شد * و رأی بطلمیوس مسلم
 در نزد جمیع ریاضیون گشت * اما در قرآن مخالف رأی و قواعد بطلمیوسیه
 (۴) آیاتی نازل * از آنجمله آیه قرآن « والشمس تجري لمستقر لها » ثبوت
 (۵) شمس است و حرکت محوری آن * و همچنین در آیه دیگر « وکل فی فلك
 ۲۰ یسبحون » حرکت شمس و قمر و ارض و سائر نجوم مصرح * بعد از اینکه
 قرآن انتشار یافت جمیع ریاضیون استهزاء نمودند * و این رأی را حمل
 بر جهل کردند حتی علمای اسلام چون آیات را مخالف قواعد بطلمیوسیه
 دیدند مجبور بر تأویل گشتند * زیرا قواعد بطلمیوسیه مسلم بود و صریح
 قرآن مخالف این قواعد * تا در عصر خامس عشر میلاد که قریب نهصد
 ۲۵ سال بعد از محمد ریاضی شهر رصد جدید نمود * و آلات تلسکوپ پیدا

- شد و اکتشافات مهمه حاصل گشت و حرکت ارض و سکون شمس ثابت شد * و همچنین حرکت محوری شمس مکشوف گشت * و معلوم گردید که صریح آیات قرآن مطابق واقعست * وقواعد بطلمیوس اوهامات محض * مختصر اینکه جمع غفیری از ام شرقیه هزار و سیصد سال ۵ در ظل شریعت محمدیه تربیت * و در قرون وسطی که اورپا در نهایت درجه توحش بودند قوم عرب در علوم و صنایع و ریاضیات و مدنیت و سیاست و سائر فنون بر سائر ملل عالم تفوق داشتند * بحرك و مربی قبائل بادیة العرب و مؤسس مدنیت ککالات انسانیت در میان آن طوائف مختلفه يك شخص امی * یعنی حضرت محمد بود * آیا این شخص محترم ۱۰ مربی کل بود یا نه ؟ انصاف لازم است *

(۸) حضرت اعلیٰ علی (ع)

- اما حضرت اعلیٰ روحی له الفدا در سن جوانی * یعنی بیست و پنج سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بر امر فرمودند و در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که ابدآ حضرت در هیچ مدرسه ۱۵ تحصیل فرمودند * و نزد کسی اکتساب علوم نکردند * و جمیع اهل شیراز گواهی میدهند * با وجود این بمنتهای فضل بغتة در میان خلق ظاهر شدند * و با آنکه تاجر بودند جمیع علمای ایران را عاجز فرمودند بنفس فرید بر امری قیام فرمودند که تصور نتوان * زیرا ایرانیان بتعصب دینی مشهور آفاقند * این ذات محترم بقوتی قیام نمود که زلزله ۲۰ بر ارکان شرائع و آداب و احوال و اخلاق و رسوم ایران انداخت و تمهید شریعت و دین و آئین نمود * با وجود اینکه ارکان دولت و عموم ملت و رؤساء دین کل بر محویت و اعدام او قیام نمود * منفردآ قیام ۲۳ فرمود * و ایران را بحرکت آورد * چه بسیار از علما و رؤسا و اهالی که در

کمال مسرت و شادمانی جان در راهش دادند * و بیدان شهادت شتافتند
 و حکومت و ملت و علمای دین و رؤسای عظیم خواستند که سراجش را
 خاموش نمایند نتوانستند * عاقبت قرش طالع شد * و نجمش بازغ گشت
 و اساسش متین شد * و مطلعش نور مبین گشت * جم غفیر را بتربیت
 ۵ الهیه پرورش داد * و در افکار و اخلاق و اطوار و احوال ایرانیان تأثیر
 عجیب نمود * و جمیع تابعین را بظهور شمس بها بشارت داد * و آنانرا
 مستعد ایمان و ایقان کرد و ظهور چنین آثار عجیبه و مشروعات عظیمه
 و تأثیر در عقول و افکار عمومیه * و وضع اساس ترقی و تمهید
 مقدمات نجاح و فلاح از جوانی تاجر اعظم دلیست که این شخص
 ۱۰ مربی کلی بوده * شخص منصف ابداً توقف در تصدیق نمینماید *

(ط) مَحْضَرُ مَهْمَلِ اللَّهِ

اما جمال مبارك در زمانی که ممالك ایران در چنین ظلمت و نادانی
 مستغرق و در نهایت تعصب جاهلانه مستهلك * و تفصیل اخلاق و اطوار
 و افکار ایرانیانرا در قرون اخیر در تواریخ اروپا مفصلاً * البته
 ۱۵ خوانده اید تکرار لزوم ندارد * مختصر اینست که بدرجه از انحطاط
 رسیده بود که جمیع سیاحان اجنبی تأسف میخور دند که این مملکت
 در قرون اولی در نهایت درجه عظمت و مدنیت بود * حال چنین ساقط
 و ویران گشته * و از بنیاد برافتاده و اهالی بدرجه همجی رسیده اند
 باری جمال مبارك در چنین وقتی ظاهر شدند * پدرشان ازوزرا بود
 ۲۰ نه از علما * و در نزد جمیع اهالی ایران مسلم که در مدرسه علمی نیاموختند
 و با علما و فضلا معاشرت ننمودند * در بدایت زندگانی در کمال خوشی
 و شادمانی ایامی بسر بردند * و مؤانس و مجالشان از بزرگان ایران
 بودند نه از اهل معارف * بمجرد اینکه باب اظهار امر کردند فرمودند
 ۲۴ که این شخص بزرگوار سید ابرار است * و بر جمیع ایمان و ایقان لازم

- و بر نصرت حضرت باب قیام فرمودند و ادله و براهین قاطعه بر حقیقت حضرت باب اقامه مینمودند * و با وجود آنکه علمای ملت دولت علیه ایران را مجبور بر نهایت تعرض و اهتمام نمودند * و جمیع علما فتوی بر قتل و غارت و اذیت و قلع و قمع دادند * و در جمیع ممالك بکشتن و آتش زدن و غارت حتی اذیت نساء و اطفال پرداختند مع ذلك حضرت بهاء الله در کمال استقامت و متانت باعلاء کلمه حضرت باب قیام داشتند * ابدأً يك ساعت پنهان نشدند * و اضحاً مشهوداً در بین اعداء مشهور بودند و باقامه ادله و براهین مشغول * و باعلاء کلمه الله معروف و بکرات و مرآت صدمات شدید خوردند * و در هر دقیقه در معرض فدا بودند و در زیر زنجیر افتادند و در زیر زمین مسجون گشتند و اموال باهظه موروثه کل بتالان و تاراج رفت * و از مملکتی بمملکتی چهار مرتبه سرکون شدند * و نهایت در سجن اعظم قرار یافتند * با وجود این دائماً نداء بلند بود * وصیت امر الله مشتهر و بفضل و علم و کالائی ظاهر شدند که سبب حیرانی کل اهل ایران شد * بقسمی که در طهران و در بغداد و در اسلامبول و رومیلی و در عکا هر نفسی از اهل علم و معارف چه محب و چه مبغض که بحضور حاضر شد هر سؤالی که نمود جواب کافی شنید * و کل مقرر و معترف بر آن بودند که این شخص در جمیع کالات فرید و وحید آفاق است و در بغداد بسیار واقع که در مجلس مبارک علمای اسلام و یهود و مسیحی و ارباب معارف اوربا حاضر * و هریک سؤالی مینمود * و با وجود اختلاف مشارب جمیع جواب کافی شافی میشنیدند و مقنع می گشتند * حتی علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را انتخاب کردند * و توکیل نمودند و اسم آن شخص ملا حسن عمو بود آمد بحضور مبارک بعضی سؤالات از طرف علما کرد * جواب فرمودند * و بعد عرض کرد که علما در علم و فضل حضرت مقرر و معترفند و مسلم عمومست که در جمیع علوم نظیر

ومثیلی ندارد * واین هم مسلم است که تدریس و تحصیل نگرده اند
ولکن علما میگویند که ما باین قناعت نمائیم * وبسبب علم و فضل
اقرار و اعتراف بحقیقتشان نکنیم * لهذا خواهش داریم که يك معجزه
بجهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند * جمال مبارك فرمودند
۵ هر چند حق ندارند زیر احق باید خلق را امتحان نمایند نه خلق حق را *
ولی حال این قول مرغوب و مقبول * اما امر الله دستگاه تیار و نیست که
هر ساعت يك بازی در بیاورند * و هر روز یکی چیزی بطلبند * در این
صورت امر الله بازیچه صبیان شود * ولی علما بنشینند و بالاتفاق
يك معجزه را انتخاب کنند * و بنویسند که بظهور این معجزه از برای
۱۰ ماشبه نمایند * و کل اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر مینمائیم *
و آنورقه را مهر کنند و بیاورند * و اینرا میزان قرار دهند * اگر ظاهر
شد از برای شما شبهه نماید * و اگر ظاهر نشد بطلان ما ثابت گردد *
آن شخص عالم برخاست و زانوی مبارك را بوسید * و حال آنکه مؤمن
نبود و رفت و حضرات علما را جمع کرد * و پیغام مبارك را تبلیغ نمود
۱۵ حضرات مشورت کردند و گفتند این شخص سحر است شاید سحری
بنماید * آنوقت از برای ما حرفی ننماید * و تجارت نکردند * ولی آن
شخص در اکثر محافل ذکر نمود * و از کربلا رفت بکرمانشاه و طهران
و تفصیل را بمجمیع گفت * و خوف و عدم اقدام علما را ذکر نمود *
مقصود اینست که جمیع معارضین شرق معترف بر عظمت و بزرگواری
۲۰ و علم و فضل جمال مبارك بودند * و با وجود عداوت جمال مبارك اربها
الله شهیر تعبیر مینمودند *

باری این نیراعظم بفته در افق ایران طالع شد * در حالتی که جمیع اهالی
ایران چه از وزرا چه از علما چه از اهالی جمیعاً بمقاومت در کمال عداوت
برخواستند * و اعلان کردند که این شخص میخواهد دین و شریعت
۲۵ و ملت و سلطنت ما را محو و نابود نماید * چنانچه در حق مسیح گفتند

- ولی جمال مبارك فرداً و حیدراً مقاومت کل فرمودند * و ابداً ذره فتور حاصل نشد * نهایت گفتند تا این شخص در ایرانست آسایش و راحت نیابد * پس باید اینرا اخراج کرد تا ایران آرام بگیرد * پس بر جمال مبارك سخت گرفتند * تا از ایران اذن خروج طلبند بگمان اینکه باین سبب سراج امر مبارك خاموش میشود * ولی بالعکس نتیجه بخشید
- امر بلندتر شد و شعله افزونتر گشت در ایران و حده منتشر بود * این سبب شد که در سائر بلاد منتشر گشت * بعد گفتند که عراق عرب نزدیک ایرانست باید این شخص را بمالك بعیده فرستاد * این بود که حکومت ایران کوشید تا آنکه جمال مبارك را از عراق باسلامبول فرستادند * باز ملاحظه کردند که ابداً فتوری حاصل نشد گفتند
- اسلامبول محل عبور و مرور اقوام و ملل مختلفه است * و ایرانیان بسیار لهذا ایرانیان کوشیدند تا جمال مبارك را برومیلی فرستادند * ولی شعله پر زورتر شد امر بلندتر گردید * عاقبت ایرانیان گفتند این محلات هیچ يك موقع اهانت نبود * باید بمحلی فرستاد که توهین واقع گردد و محل زحمت و اذیت باشد * و اهل و اصحاب بنهایت درجه
- بلا مبتلی گردند * پس سجن عکارا انتخاب نمودند که حبسخانه عصاة و قاتلها و سارقها و قطاع طریق است و فی الحقیقه در زمره این نفوس داخل کردند * اما قدرت الهیه ظاهر شد و اعلاء کلمه گردید * و عظمت بهاء الله مشهود شد که در چنین سجنی در تحت چنین اهانتی ایرانرا از برزخی بیرزخی دیگر نقل نمود * جمیع اعدارا مقهور کرد و بر کل ثابت کرد که مقاومت این امر نتوانند * و تعالیم مقدسه اش سرایت در جمیع آفاق نمود * و امرش ثابت گشت * باری در جمیع ولایات ایران اعدا بکمال بغضاء قیام نمودند * بستند و کشتند زدند و سوختند و بنیان هزار خانمانرا از بنیاد برانداختند * و در قلع و قمع بهر وسیله
- تثبث کردند که امرش را خاموش کنند * با وجود این در سجن قاتلها

وقطاع طریق و سارقها امرش را بلند کرد * و تعالیش را منتشر فرمود
 و اکثر نفوس را که در اشد بغضاء بودند متنبه نمود و موقن کرد *
 و کاری کرد که نفس حکومت ایران بیدار شد * و از آنچه بواسطه
 علماء سوء واقع پشیمان گشت * و چون جمال مبارک باین سجن در ارض
 مقدس رسیدند داناتان بیدار شدند که بشاراتی که خدا در دوسه هزار
 سال پیش از لسان انبیا داده بود ظاهر شد * و خداوند بوعده وفا
 نمود * زیرا بیعضی انبیایوحی فرموده و بشارت بآرض مقدس داده که
 رب الجنود در تو ظاهر خواهد شد * جمیع این وعدها وفا شد * و اگر
 چنانچه تعرض اعدا نبود و این نفی و تبعید واقع نمیگشت عقل باور
 نمیکرد که جمال مبارک از ایران هجرت نمایند * و در این ارض مقدس
 خیمه برافرازند * مقصود اعدا این بود که این سجن سبب شود و بکلی
 امر مبارک محو و نابود گردد * و حال آنکه سجن مبارک تأیید اعظم شد *
 و سبب ترویج گشت * صیت الهی بشرق و غرب رسید * و اشعه شمس
 حقیقت بجمیع آفاق درخشید * سبحان الله با وجود آنکه مسجون
 بودند * ولی در جبل کرمل خیمه بلند بود و در نهایت عظمت حرکت
 میفرمودند * و هر کس از آشنا و بیگانه بحضور مشرف میشد میگفت
 این امیر است نه اسیر * و بحض و ورود سجن خطاب بناپلیون مرقوم
 فرمودند * و بواسطه سفیر فرانسه ارسال شد * مضمون اینکه سؤال
 نمائید جرم ما چه بود که سبب این سجن و زندان گشت * ناپلیون جواب
 ۲۰ داد * بعد توقیعی ثانی صادر شد * و آن در سوره هیکل داخل
 مختصر خطاب اینکه ای ناپلیون چون استماع ندا نمودی * و جواب
 ندادی عنقریب سلطنت بیاد رود * و بکلی خراب گردی آن توقیع
 ۲۳ بواسطه قیصر کتفاکو (۱) با پوسته ارسال شد و باطلاع جمیع مهاجرین

(۱) قیصر کتفاکو (César Kettakou) پسر قنمول فرانسه بود و جمال مبارک
 جل ذکره الاعظم با او آشنائی و رابطه داشت

صورت این خطاب بمجمیع اطراف ایران رفت * زیرا کتاب هیکل در آن ایام بمجمیع ایران نشر شد * و این خطاب از جمله مندرجات کتاب هیکل است * این در سنه هزار و هشتصد و شصت و نه میلادی بود و چون این سوره هیکل در جمیع ایران و هندوستان منتشر شد در دست جمیع احباب افتاد * و کل منتظر نتایج این خطاب بودند * اندک زمانی نگذشت سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی شد * و آتش حرب میان آلمان و فرانسه برافروخت * با وجود آنکه ابدآ کسی گمان غلبه آلمان نمیکرد * ناپلیون شکست فاحش خورد * و تسلیم دشمن گشت * و عزتش بذلت کبری مبدل شد * و همچنین الواح بسائر ملوک فرستاده شد * از جمله توقیعی بجهت اعلیحضرت ناصر الدین شاه فرستاده شد * و در آن توقیع میفرماید من را احضار کن و جمیع علمارا حاضر نما * و طلب حجت و برهان کن تا حقیقت و بطلان ظاهر شود * اعلیحضرت ناصر الدین شاه توقیع مبارکرا نزد علما فرستاد و تکلیف این کار کرد * ولی علما جسارت نمودند * پس جواب توقیع را از هفت نفر مشاهیر علما خواست * بعد از مدتی توقیع مبارکرا اعاده نمودند که این شخص معارض دینست و دشمن پادشاه * اعلیحضرت پادشاه ایران بسیار متغیر شدند که این مسأله حجت و برهانت و حقیقت و بطلان * چه تعلق بدشمنی حکومت دارد * افسوس که ما احترام این علمارا چقدر منظور نمودیم و از جواب این خطاب عاجزند * باری آنچه که در الواح ملوک برقوم جمیع بوقوع پیوست * باید از تاریخ سبعین مسیحی گرفت تطبیق بوقوعات کرد جمیع ظاهر شده است * و قلیلی مانده که من بعد باید ظاهر شود * و همچنین طوائف خارجه * و ملل غیر مؤمن * نسبت بجهال مبارک امور عظیمه نسبت میدادند * و بعضی معتقد بولایت جمال مبارک بودند * حتی بعضیها رسائل نوشتند * من جمله سید داودی ۲۵ از علمای اهل سنت در بغداد رساله مختصری نوشته بود و در آن

بمناسبتی چند خارق العاده از جمال مبارك روايت مينمود * والى الآن
 در شرق در جميع جهات كسانى هستند كه بظهيريت جمال مبارك مؤمن
 نيستند * اما اعتقاد ولايت دارند و معجزات روايت كنند * مختصر
 اينست كه چه از موافق و چه از مخالف تقى بساحت اقدس مشرف
 ۵ نشد كه مقرر و معترف بر بزرگواري جمال مبارك نگشت * نهايت
 اينست كه ايمان نياورد * ولى بر بزرگواري جمال مبارك شهادت داد *
 بمحضى كه در ساحت اقدس مشرف ميشد ملاقات جمال مبارك چنان
 تأثير مينمود كه اكثر حرف نميتوانستند بزنند * چه بسيار واقع كه
 نفوس پر عداوتى از دشمنان پيش خود مصمم ميشد * و قرار ميداد كه
 ۱۰ چون بحضور رسم چنين گويم و چنان مجادله و محاججه نمايم * ولى چون
 بساحت اقدس مير سيد مات و متحير ميشد * و جز صمت و سكوت
 چاره نداشت * جمال مبارك لسان عرب نخواندند * و معلم و مدرسى
 نداشتند * و در مكته وارد نشدند * ولى فصاحت و بلاغت بيان مبارك
 در زبان عرب و الواح عربى العبارة محير عقول فصحا و بلغاى عرب بود
 ۱۵ و كل مقرر و معترفند كه مثل و مانندى ندارد * و چون در نصوص تورات
 دقت نمائيم هيچ يك از مظاهر الهيه اقوام منكره را بخير نقرموده كه
 هر معجزه كه بخواهيد من حاضر * و هر ميزانى كه قرار دهيد من
 موافقت نمايم * و در توقيع شاه واضحاً فرموده اند كه علماء جمع كن
 و من را بطلب تا حجت و برهان ثابت شود * پنجاه سال جمال مبارك
 ۲۰ در مقابل اعدا مانند جبل ايستاده * و كل محويت جمال مبارك را ميخواستند
 و جميع مهاجم بودند * و هزار مرتبه قصد صلب و اعدام نمودند * و در اين
 مدت پنجاه سال در نهايت خطر بودند * و ايرانى كه الى الآن باين درجه
 همجيت و ويرانى است جميع عقلا از داخل و خارج كه مطلع بر
 حقائق احوالند متفق بر آنند كه ترقى و تمدن و عمران ايران منوط
 ۲۵ بتمميم تعاليم و ترويج مبادى اين شخص بزرگوار است * حضرت مسيح

در زمان مبارکش فی الحقیقه یازده نفر تربیت فرمود * واعظم آن اشخاص بطرس بود مع ذلك چون بامتحان افتاد سه مرتبه حضرت مسیح را انکار نمود * با وجود این بعد امر حضرت چگونه تفوذ در ارکان عالم نمود * حال جمال مبارک هزاران نفوس تربیت فرمود که در زیر شمشیر نمره یا بهاء الاهی باوج اعلی رساندند * و در آتش امتحان مانند ذهاب رخ برافروختند * دیگر ملاحظه نمائید که من بعد چه خواهد شد * باری حال انصاف باید داد که این شخص بزرگوار چگونه مربی عالم انسان بود و چه آثار باهره از او ظاهر شد * وجه قدرت و قوتی از او در عالم وجود تحقق یافت *

(۱) اِسْتَكْبَرَتْ لِنَفْسٍ لِّمِ
از کتب مقدسه و تفصیل از دانیال

امروز در سر این سفره قدری از برهان صحبت بداریم * اگر در ایام بظهور نور مبین باین بقعه مبارکه آمده بودید و در پیشگاه حضور حاضر میشدید و مشاهده آن جمال نورانی مینمودید ملاحظه میکردید که آن بیان و آن جمال احتیاج بهیچ برهان دیگر ندارد * بسیار از نفوس بمجرد تشرف بحضور موقن و مؤمن شدند * دیگر محتاج بهیچ برهانی نگشتند حتی نفوسی که در نهایت بغض و انکار بودند بمحض ملاقات شهادت بر بزرگواری جمال مبارک میدادند و میگفتند این شخص جلیل است * اما حیف که این ادعا را دارد * و ماعدای این ادعا آنچه میگفت مقبول بود * باری حال که آن نور حقیقت افول فرمود * کل محتاج بپراهین هستند * لذا مشغول بپراهین عقلیه بودیم يك برهان عقلی دیگر گوئیم و اهل انصاف را همین برهان کفایتست که هیچ کس نمیتواند انکار کند * و آن اینست که این شخص جلیل در سجن اعظم امرش را بلند کرد * و نورش باهر شد * وصیتش جهانگیر

- گشت * و آوازه * بزرگواریش بشرق و غرب رسید * والی یومنا هذا چنین امری در عالم وجود واقع نشده اگر انصاف باشد والا بعضی از نفوس هستند که اگر جمیع براهین عالم را بشنوند انصاف ندهند *
- مثلاً بکمال قوت دول و ملل مقاومت اورا نتوانستند بکنند بلکه فرداً و حیدراً مسجوناً مظلوماً آنچه خواست مجری داشت من معجزات جمال مبارک را ذکر نکنم شاید سامع گوید این روایتست و محتمل الصدق والكذب * مثل اینکه در انجیل روایات معجزات مسیح از حواریین است نه دیگران * اما یهود منکر آن * ولی اگر من بخواهم که ذکر خوارق عادات از جمال مبارک کنم بسیار است * و در شرق مسلم حتی در نزد بعضی اغیار نیز مسلم است ولی این روایات حجت و برهان قاطع از برای کل نشود شاید سامع گوید بلکه این مطابق واقع نیست *
- زیرا طوائف سائره نیز روایات معجزات از مقتداهای خود کنند * مثلاً امت برامه از برای برهما روایت معجزات کنند * از کجا فهمیم که آنها کذب است و اینها صدق است * اگر روایت است آن هم روایتست * اگر تواتر است آن هم تواتر است * لهذا این روایات برهان مقنع نیست * بلی برهانست از برای شخص حاضری که بود و آن هم نیز شاید که شبهه کند که آن معجزه نبود بلکه سحر بود * از بعضی سحارها نیز وقوعات عجیبه روایت شده است * باری مقصود اینست که بسیار امور عجیبه از جمال مبارک ظاهر شد * اما ما روایت نمیکنیم * زیرا بجهت کل من علی الارض حجت و برهان نمیشود بلکه از برای آنانکه مشاهده نموده اند نیز برهان قاطع نشود * گمان نمایند که سحر است * و همچنین اکثر معجزات که از انبیا ذکر شده است معانی دارد * مثلاً در شهادت حضرت مسیح در انجیل مذکور است که ظلمت احاطه کرد * و زلزله شد و حجاب هیکل منشق گشت * و اموات از قبور برخاستند * اگر این بظاهر بود واقعه عظیمی است * البته

- در تاریخ ایام درج میشد * و سبب اضطراب قلوب میشد * و اقلا حضرت مسیح را سپاهیان از صلیب نزول میدادند * و یا آنکه فرار میکردند و این وقایع در هیچ تاریخی مذکور نه * پس معلوم است که مقصد ظاهر عبارت نیست بلکه معنی دارد * و ما مقصد مان انکار کردن نیست فقط مراد اینست این روایات برهان قاطع نمیشود و معنی دارد * مقصد همین قدر است * لهذا ما امروز در سر سفره رجوع بیانات باستدلالات نقلیه از کتب مقدسه نمائیم * و تا بحال آنچه ذکر شد دلائل عقلیه بود و چون این مقام تحری حقیقت است و جستجوی واقع مقامیست که تشنه جانسوخته آرزوی آب حیات نماید و ماهی مضطرب بدریا رسد * سرریض طبیب حقیقی جوید و بشفای الهی فائز شود * قافله گمگشته براه حق پی برد * و کشتی سرگشته و حیران بساحل نجات رسد * لهذا طالب باید متصف بچند صفات باشد * اولاً باید که منصف باشد و منقطع از ماسوی الله * و قلبش بکلی بافق اعلی توجه کند * و از اسیری نفس و هوی نجات یابد زیرا اینها همه مانعست * و از این گذشته تحمل هر بلای لازمست و باید در نهایت تزیه و تقدیس باشد * و از حب و بغض جمیع ملل عالم بگذرد چه که یحتمل حبش بجهتی مانع از تحقیق جهت دیگر شود * و همچنین بغض بجهتی شاید مانع از کشف حقیقت آن شود * این مقام طلبست * طالب باید باین اخلاق و اطوار باشد * و تا باین مقام نیاید ممکن نیست که بشمس حقیقت پی برد *
- ۲۰ بر سر مطلب رویم * جمیع ملل عالم منتظر دو ظهور هستند که این دو ظهور باید بام باشد و کل موعود بآیند * یهود در تورات موعود برب الجنود و مسیح هستند * و در انجیل موعود بر جوع مسیح و ایلیا هستند و در شریعت محمدی موعود بمهدی و مسیح هستند * و همچنین زردشتیان و غیره اگر تفصیل دهیم بطول انجامد * مقصد اینست که کل موعود بدو ظهورند که پی در پی واقع شود و اخبار نمودند که در این دو ظهور جهان

جهان دیگر شود * و عالم وجود تجدید گردد * و امکان خلعت جدید
 پوشد و عدل و حقانیت جهانرا احاطه کند * و عداوت و بغضاء زائل
 شود * و آنچه که سبب جدائی میانه قبائل و طوائف و ملل است
 از میان رود * و آنچه که سبب اتحاد و اتفاق و یگانگی است بمیان
 آید * غافلان بیدار شوند * کورها بینا گردند * کرها شنوا شوند
 گنگها گویا گردند * مریضها شفا یابند * مردها زنده شوند * جنگ
 مبذل بصلح شود * عداوت منقلب بمحبت گردد * اسباب نزاع و جدال
 بکلی از میان بر خیزد * و از برای بشر سعادت حقیقی حاصل شود * ملک
 آئینه ملکوت شود * ناسوت سریر لاهوت گردد * کل ملل ملت واحده
 شود و کل مذاهب مذهب واحد گردد * جمیع بشر یک خاندان شود
 و یک دودمان گردد * و جمیع قطعات عالم یک قطعه یابد و اوهمات
 جنسیه و وطنیه و شخصی و لسانیه و سیاسیه جمیع محو و فانی شود * کل
 در ظل رب الجنود بحیات ابدیه فائز گردند * حال باید استدلال از کتب
 مقدسه بر وقوع این دو ظهور نمود * و استنباط از اقوال انبیا کرد
 زیرا حال ما میخواستیم که استدلالات از کتب مقدسه نمائیم * ادله معقوله
 در اثبات این دو ظهور چند روز پیش در سر سفره اقامه گشت *
 (۱) خلاصه در کتاب دانیال از تجدید عمارت بیت المقدس تا یوم شهادت
 حضرت مسیح را بهفتاد هفته معین کرده که بشهادت حضرت مسیح قربانی
 منتهی شود و مذبح خراب گردد * این خبر از ظهور حضرت مسیح است
 ۲۰ * و بدایت تاریخ این هفتاد هفته تجدید و تعمیر بیت المقدس است *
 و در این خصوص چهار فرمان از سه پادشاه بتعمیر بیت المقدس
 صادر شد * اول از کورش است که در سنه ۵۳۶ قبل از میلاد صادر
 شد * و این در کتاب عزرا در فصل اول مذکور است * فرمان ثانی
 بتجدید بنای بیت المقدس از داریوش فارس است که در تاریخ ۱۹۰ قبل
 ۲۰ از میلاد صادر شده * و این در فصل ششم عزرا مذکور است * فرمان

- ثالث از ارتحشستا در سنهٔ سابع از حکومتش در تاریخ ۴۵۷ قبل از میلاد صادر شده * و این در فصل هفتم عزراء مذکور است * فرمان رابع از ارتحشستا در سنهٔ ۴۴۴ قبل از میلاد صادر * این در فصل دوم نجمیاست * اما مقصد حضرت دانیال امر ثالث است که ۴۵۷ قبل از میلاد بود * هفتاد هفته ۴۹۰ روز میشود * هر روزی بتصریح کتاب مقدس يك سالست * در تورات میفرماید يوم رب يك سالست (۷) پس ۴۹۰ روز ۴۹۰ سال شد * فرمان ثالث که از ارتحشستا ۴۵۷ سال قبل از تولد مسیح بود * و حضرت مسیح وقت شهادت و صعود سی و سه سال داشتند * سی و سه راجون بر پنجاه و هفت ضم کنی ۴۹۰ میشود که دانیال از ظهور حضرت مسیح خبر داده * اما در آیه بیست و پنجم از اصحاح تاسع دانیال نوع دیگر * یعنی هفت هفته و شصت و دو هفته بیان میکند * و این بظاهر اختلاف دارد با قول اول * بسیاری در تطبیق این دو قول حیران مانده اند که چطور در جائی هفتاد هفته و در جائی شصت و دو هفته و هفت هفته ذکر نموده * و این قول با آن قول مطابقت ندارد * و حال آنکه دانیال دو تاریخ بیان میفرماید *
 يك تاريخ بدايتش صدور امر ارتحشستا است که برای عزراء پبنای اورشلیم صدور یافت * این هفتاد هفته است که منتهی بصعود مسیح میشود و ذبیحه و قربانی بشهادت حضرت مسیح منتهی شد * تاریخ ثانی در آیه بیست و ششم است که بعد از اتمام تعمیر بیت المقدس است که ۲۰ تا صعود مسیح این شصت و دو هفته است * هفت هفته عمارت بیت المقدس طول کشید که عبارت از چهل و نه سال باشد * این هفت هفته را چون بر شصت و دو هفته ضم کنی شصت و نه هفته میشود * و در هفتهٔ اخیر صعود حضرت مسیح واقع گشت * این هفتاد هفته تمام شد *
 در این صورت اختلافی باقی نماند * و چون ظهور حضرت مسیح باخبار ۲۵ دانیال ثابت شد * حال باثبات ظهور حضرت بهاء الله و حضرت اعلی

پردازیم و تا بحال ادله عقلی ذکر کردیم حال باید ادله نقلی ذکر کنیم *

در آیه سیزدهم فصل هشتم از کتاب دانیال میفرماید و مقدس متکلمیرا شنیدم و هم مقدس دیگر را که از آن متکلم میسر سید که رؤیای قربانی دائمی و عصیان خراب کننده تا بکی میرسد * و مقام مقدس و لشکر پیامبالی تسلیم کرده خواهد شد * و بمن گفت که تا بدو هزار و سیصد شبانه روز آنگاه مقام مقدس مصنی خواهد گردید تا آنکه میفرماید این رؤیا نسبت بزمان آخر دارد * یعنی این فلاکت و این خرابیت و این حقارت تا کی میکشد * یعنی صبح ظهور کی است * پس گفت تا دو هزار و سیصد شبانه روز * آنگاه مقام مقدس مصنی خواهد شد ۱۰ خلاصه مقصد اینجاست که دو هزار و سیصد سال تعیین میکنند * و بنص تورات هر روزی يك سالست * پس از تاریخ صدور فرمان ارتحشتا بتجدید بنای بیت المقدس تا یوم ولادت حضرت مسیح ۴۵۶ سال است و از یوم ولادت حضرت مسیح تا یوم ظهور حضرت اعلا ۱۸۴۴ سنه است و چون ۴۵۶ سال را ضم بر این کنی دو هزار و سیصد سال ۱۵ میشود یعنی تعبیر رؤیای دانیال در سنه ۱۸۴۴ میلادی واقع شد و آن سنه ظهور حضرت اعلی بود بنص خود دانیال * ملاحظه نمائید که بچه صراحت سنه ظهور را معین میفرماید * و دیگر اخبار ظهور از این صریحتر نمیشود * و حضرت مسیح در اصحاب بیست و چهارم از انجیل متی آیه سیم تصریح میفرماید که مقصود از این اخبار دانیال زمان ظهور است * و آن آیه اینست « و چون بکوه زیتون نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده گفتند بما بگو که این امور کی واقع میشود و نشان آمدن تو و انتضای عالم چیست » از جمله بیانات حضرت مسیح که در جواب ایشان گفت این بود « پس چون مکروه ویرانیرا که بزبان دانیال نبی گفته شده است در مقام مقدس بر باشد بینید هر که خواند دریافت کند » ۲۰

۲۵ انتهی * و جواب را حواله باصباح ثامن از کتاب دانیال فرمود که هر کس

- آن اصحاب را بخواند آن زمان را دریافت خواهد نمود * ملاحظه فرمائید که چگونه ظهور حضرت اعلی صریح تورات و انجیل است * باری حال بیان تاریخ ظهور جمال مبارک را از تورات نمائیم * تاریخ ظهور جمال مبارک بسنه قری از بعثت و هجرت حضرت محمد بیان مینماید * زیرا
- ۵ در شریعت حضرت محمد سنه قری معتبر است و معمول بها * زیرا در آن شریعت در هر خصوص از احکام عبادات سنه قری معمول به است * در اصحاب دوازدهم آیه ششم از کتاب دانیال میفرماید «و یکی مرد ملبس شده بکتان که بالای آبهای شهر میایستاد گفت که انجام این عجائبات تا بچند میکشد * و آن مرد ملبس شده بکتان را که بالای آبهای شهر میایستاد شنیدم در حالتی که دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان بلند کرده * بخی ابدی سوگند یاد نمود که برای یک زمان و دو زمان و نصف زمان خواهد بود * و چون پراکندگی قوت قوم مقدس بانجام رسد آنگاه همه این امور باتمام خواهد رسید »
- روز را هر چند از پیش بیان نمودم دیگر احتیاج بیان ندارد * ولی مختصر ذکر می شود که هر روز آب عبارت از یک سالست و هر سال عبارت از دوازده ماه است * پس سه سال و نیم چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هزار و دو بیست و شصت روز است * و هر روزی در کتاب مقدس عبارت از یک سالست و در سنه ۱۲۶۰ از هجرت محمد تاریخ اسلامی حضرت اعلی مبشر جمال مبارک ظاهر شد * و بعد
- ۲۰ در آیه یازدهم میفرماید «واذ هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن رجاست ویرانی هزار و دو بیست و نود روز خواهد بود * خوشا بحال آنکه انتظار کشد و بهزار و سیصد و سی و پنج روز برسد »
- بدایت این تاریخ قری از یوم اعلان نبوت حضرت محمد است بر عموم اقلیم حجاز و آن سه سال بعد از بعثت بود * زیرا در بدایت نبوت حضرت مستور بود و کسی جز خدیجه و ابن نوفل اطلاع نداشت *
- ۲۵

بعد از سه سال اعلان گردید و جمال مبارك در سنه هزار و دویست و نود (۱) از اعلان نبوت حضرت محمد اعلان ظهور فرمودند

(یا) بَقِیْنِیْ اِنْ مَشَکَا فَاِیْحٰنَا

در باب یازدهم آیه اول از مکاشفات یوحنا میفرماید « وئی مثل عصا بمن داده شد و مرا گفت برخیز و قدس خدا و مذهب و آنانیرا که در آن عبادت میکنند پیمایش نما و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آنرا میما * زیرا که بامتداد داده شده است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود ، از این فی مقصود انسان کاملیست که تشبیه به بنی گشته * و وجه تشبیه اینست فی چون درونش فارغ شود و از هر چیز خالی گردد نعمات بدیعی حاصل کند * و همچنین آواز و آهنگ او از خود او نیست بلکه الحان فی الحقیقه از نائیست که در او میدمد همچنین آن نفس مبارك قلب مقدسش از ماسوی الله فارغ و خالی و از تعلق بسائر شئون نفسانی بیزار و بری و دمساز بنفس رحمانیست * و هر بیانی که میفرماید از او نیست بلکه از نائی حقیقی و وحی الهی است اینست که بنی تشبیه میفرماید و آن فی مانند عصاست * یعنی معین هر عاجز است و شخص امکانرا تکیه گاهست * و عصای شبان حقیقی است که بواسطه او اغنام خویشرا شبانی میفرماید * و در چمن زار ملکوت سیر و حرکت میدهد و میفرماید که آن شخص بمن گفت « برخیز و قدس خدا و مذهب و آنانیکه در آن عبادت میکنند پیمایش * یعنی موازنه کن ذرع نما ذرع کشف کمیت است * یعنی آن شخص گفت که قدس الاقداس و مذهب و آنانیرا که در آن عبادت میکنند موازنه نما

(۱) سال ۱۲۹۰ از اعلان نبوت حضرت محمد مطابق است با سنه ۱۲۸۰ از هجرت * درین سال جمال مبارك در حین حرکت از بغداد بطرف اسلامبول در باغ رضوان که در بیرون شهر واقع است دوازده روز اقامت نمودند * و در آنجا اعلان ظهور خود را بخواس اصحاب خود فرمودند

یعنی حقیقت حال آنانرا جستجو کن و کشف نما که در چه رتبه و مقامی هستند و بچه شئون و کمالات و سلوک و صفات هستند و بآسرار آن نفوس مقدسه که در قدس الاقداس مقام تقدیس و تنزیه استقرار دارند مطلع شو * و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آنرا میما زیرا ۵
بامتها داده شده * در اوائل قرن سابع میلاد که اورشلیم استیلا شد قدس الاقداس بظاهر ظاهر نیز محفوظ ماند * یعنی آن بیت که سلیمان ساخته * اما بیرون قدس الاقداس صحن خارج ضبط شد و بامتها داده شد * و شهر مقدس را چهل و دوم ماه پایمال خواهند نمود * یعنی امتها چهل و دوم ماه که عبارت [از] هزار و دویست و شصت روز است و هر ۱۰
روزی عبارت از یک سال که باین حساب هزار و دویست و شصت سال میشود که مدت دور قرآنت اورشلیم را ضبط و استیلا مینمایند * زیرا بنص کتاب مقدس هر روز عبارت از یک سال است چنانچه در اسحاح چهارم از کتاب حزقیال در آیه ششم میفرماید * پس چهل روز متحمل گناه خاندان یهودا خواهی شد هر روز را بجهت تیر سالی قرار داده ام * ۱۵
این اخبار از مدت ظهور اسلام است که اورشلیم پایمال شد * یعنی احترامش باقی نماند * ولی قدس الاقداس محفوظ و مصون و محترم ماند * و این قضیه هزار و دویست و شصت سال امتداد داشت * و این هزار و دویست و شصت سال اخبار از ظهور حضرت اعلی باب جمال مبارکت که در هزار و دویست و شصت هجری واقع شد و چون مدت هزار و دویست و شصت روز منقضی شد حال اورشلیم شهر مقدس دوباره ۲۰
بنای معموری و آبادی گذاشته * و هر کس اورشلیم را شصت سال پیش دیده بود حال نیز ببیند ملاحظه میکند که چقدر معمور و آباد گشته و دوباره محترم شده * این معنی آیه رؤیای یوحناست بظاهر * اما این آیه را تاویل و رمزیت دیگر * و آن اینست که ۲۵
شریعت الله بر دو قسم منقسم * یک قسم اصل اساس است روحانیات

* یعنی تعلق بفضائل روحانی و اخلاق روحانی دارد * این تغییر و تبدیل نمیکند این قدس الاقداس است که جوهر شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت مسیح و شریعت محمد و شریعت حضرت اعلی و شریعت جمال مبارک است و در دوره جمیع انبیا باقی و برقرار ابداً منسوخ نمیشود * زیرا آن حقیقت روحانیه است نه جسمانیه آن ایمانست عرفانست ایقانست عدالت است دیانت است مروست امانتست محبة الله است مواسات در حالت * رحم بر فقیر انست و فریاد رسی مظلومان و اتفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگانست * پاکی و آزادگی و افتادگی است * و حلم و صبر و ثباتست * این اخلاق رحمانیست * این احکام ابداً نسخ نمیشود بلکه تا ابد الابد ۱۰

مرعی و برقرار است * این فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید گردد * زیرا در اواخر هر دوره شریعة الله روحانیه * یعنی فضائل انسانی از میان میرود و صورتش باقی میماند * مثلاً در میان یهود در اواخر دور موسوی مقارن ظهور عیسوی شریعت الله از میان رفت ۱۵

صورتی بدون روح باقی ماند قدس الاقداس از میان رفت و صحن خارج قدس که عبارت از صورت شریعت است در دست امته افتاد و همچنین اصل شریعت حضرت مسیح که اعظم فضائل عالم انسانیست از میان رفته و صورتش در دست قیسین و رهایین مانده * و همچنین اساس شریعت حضرت محمد از میان رفته و صورتش در دست علمای ۲۰

رسوم مانده * آن اساس شریعت الله که روحانی و فضائل عالم انسانیست غیر منسوخ و باقی و برقرار * و در دوره هر پیغمبری تجدید میگردد * باری قسم ثانی از شریعت الله که تعلق بعالم جسمانی دارد مثل صوم و صلوات و عبادات و نکاح و طلاق و عتاق و محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص بر قتل و ضرب و سرقت و جروحات * این قسم از شریعت که ۲۵

تعلق بجسمانیات دارد در هر دوری از ادوار انبیا تبدیل و تغییر یابد

- و منسوخ گردد * زیرا در سیاسات و معاملات و مجازات و سائر احکام باقتضای زمان لابد از تغییر و تبدیلت * باری از کلمه قدس الاقداس مقصد آن شریعت روحانیه است که ابداً تغییر و تبدیل نمیکند و منسوخ نمیشود * و مقصد از شهر مقدس شریعت جسمانیه است که منسوخ میشود * و این شریعت جسمانیه که تعبیر بشهر مقدس فرموده هزار و دو یست و شصت سال با یمال میشود « و بدو شاهد خود خواهم داد که پلاس پوشیده مدت هزار و دو یست و شصت روز نبوت نمایند » (۸) مقصود از این دو شاهد حضرت محمد رسول الله و جناب علی بن ابی طالبست در قرآن مذکور است که خدا بمحمد رسول الله خطاب میفرماید (انا جعلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً) یعنی تورا شاهد و تبشیر (۹) دهنده و تخویف کننده از قهر خدا قرار دادیم معنی شاهد این است که امور بتصدیق او ثابت میگردد * و این دو شاهد احکامشان هزار و دو یست و شصت روز که هر روز عبارت از يك سالست جاریست اما حضرت محمد اصل بود و علی فرع مثل حضرت موسی و یوشع (۱۰) میفرماید « آن دو شاهد پلاس در بر کرده » یعنی بظاهر لباس جدیدی در بر ندارند لباس قدیم دارند * یعنی در بدایت در انظار ملل سائره رونقی ندارند و امر شان امر جدیدی بنظر نیاید زیرا روحانیات شریعتش مطابق روحانیات حضرت مسیح در انجیل است و احکام جسمانیاتش اغلب مطابق احکام تورات است لباس قدیم کنایه از آنست (۲۰) بعد میفرماید « اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده اند » این دو نفر را بدو درخت زیتون تشبیه میفرماید * زیرا در آن زمان چراغهای شب جمیع بروغن زیتون روشن میشد * یعنی دو نفس که از آنان دهن حکمت الهیه که سبب روشنائی عالم است ظاهر خواهد گشت و انوار الهی ساطع و لامع خواهد شد * لهذا بچراغدان نیز تشبیه شدند * چراغدان محل نور است (۲۵)

از آن نور ساطع میشود بهمین قسم از این وجوه نورانیه نور هدایت
 مشرق و لائحه است بعد میفرماید که « در حضور خداوند ایستاده اند »
 یعنی بخدمت حق قیام دارند و خلق خدا را تربیت میکنند مثل آنکه
 قبائل عربان متوحش بادیه را در جمیع جزیره العرب چنان تربیت
 نمودند که در آن زمان باعلی مراقب مدینت رسیدند وصیت و شهرتشان
 جهانگیر شده « و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند آتشی
 از دهانشان بدر شده دشمنان ایشان را فرو میگیرد » مقصد اینست که
 نفسی مقاومت ایشان نتواند * یعنی اگر نفسی بخواهد در تعلیماتشان
 و یا در شریعتشان وهنی وارد آورد بموجب شریعتی که از دهانشان اجمالا
 ۱۰ و تفصیلا ظاهر شده احاطه بآنها کند آنها را تمام نماید * و هر کس قصد
 اذیت و بغض و عداوت ایشان کند حکمی از دهان ایشان صادر شود که
 دشمنان ایشان را محو نماید * چنانچه واقع گشت که جمیع اعدای ایشان
 مغلوب و مهزوم و معدوم گشتند * و بظاهر ظاهر خدا آنها را نصرت
 فرمود * بعد میفرماید « اینها قدرت بر بستن آسمان دارند تا در ایام
 نبوت ایشان باران نبارد » یعنی در آن دوره سلطانند * یعنی شریعت
 ۱۵ و تعالیم حضرت محمد و بیان و تفسیر علی فیض آسمانیست چون بخواهند
 این فیض را بدهند مقتدر بر آنند * و چون خواهند باران نبارد * باران
 در اینجا بمعنی فیض است * بعد میفرماید « و قدرت بر آبها دارند که
 آبها را بخون تبدیل نمایند » یعنی نبوت حضرت محمد چون نبوت
 ۲۰ حضرت موسی است و قوت حضرت علی چون قوت حضرت یوشع
 است که اگر خواهند آب نیل را بر قبطیان و منکران خون نمایند
 یعنی آنچه سبب حیات آنانست بسبب جهل و استکبارشان علت موت
 آنان نمایند * مثلاً سلطنت و ثروت و قدرت فرعون و فرعونیان که
 سبب حیات آن قوم بود از اعراض و انکار و استکبار علت موت
 ۲۵ و هلاکت و اضحلال و ذلت و مسکنت گردید لهذا آن دو شاهد

- اقتدار بر اهلک اقوام دارند * و میفرماید « جهانرا هرگاه بخواهند با انواع بلایا مبتلی خواهند کرد » یعنی قدرت و غلبه ظاهریه نیز دارند که اشقیا و نفوسی که ظلم و اعتساف صرفند آثار تربیت نمایند * زیرا خدا باین دو شاهد قدرت ظاهره و قوت باطنه عنایت فرموده چنانچه
- ۵ اشقیا و خونخواران و ستمکاران عربان بادیه را که مانند ذئاب و سباع درنده بودند تأدیب نمودند و تربیت کردند * بعد میفرماید « و چون شهادت خود را با تمام رسانند » یعنی چون آنچه را که مأمورند مجری دارند و تبلیغ رسالات الهیه نمایند و ترویج شریعت الله کنند و تعالیم سماویه منتشر کنند تا آثار حیات روحانی در نفوس پدیدار گردد
- ۱۰ و انوار فضائل عالم انسانی بتابد و ترقیات کلیه در اقوام بادیه حاصل گردد * میفرماید « آن وحش که از هاویه بر میآید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشانرا خواهد گشت » مقصد از این وحش بنو امیه است که از هاویه ضلالت هجوم نمودند و همچنین واقع گشت که بنو امیه بر شریعت محمدیه و حقیقت علویه که محبت الله باشد
- ۱۵ هجوم نمودند * و میفرماید با این دو شاهد جنگ نمود مراد جنگ روحانی * یعنی بکلی مخالف تعلیمات و روش و سلوک آن دو شاهد حرکت نمایند * و فضائل و کمالاتی که بقوه آن دو شاهد در میان اقوام و قبائل منتشر شده بود بکلی زائل و شئون حیوانیه و شهوات نفسانیه غالب خواهد گشت * لهذا آن وحش با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت * یعنی ظلمت ضلالت آن وحش آفاق عالم را استیلا خواهد نمود و آن دو شاهد را خواهد گشت * یعنی حیات روحانی ایشانرا در میان ملت محو خواهد کرد * و بکلی آن شرایع و تعلیمات الهیه را از میان خواهد برد * و دین الله را پایمال خواهد نمود و باقی نخواهد ماند مگر یک جسد مرده بی روحی * بعد میفرماید و بدنهای ایشان در شارع عام شهر عظیم که بمعنی روحانی بسدوم و مصر مسمی است جانی که
- ۲۵

خداوند ایشان نیز مصلوب گشت خواهد ماند * مقصود از بدنهای ایشان شریعت الله است * و مقصود از شارع عام معرض عمومی است و مقصود از سدوم و مصر جائی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت این قطعه سوریه است و بالاخص اورشلیم * چونکه بنی امیه در اینجا سلطنت داشتند و شریعت الله و تعالیم الهیه اول در اینجا از میان رفت و يك جسدی بی روحی باقی ماند * و مقصود از بدنهای ایشان شریعت الله است که مثل جسد مرده بی روح مانده بود * بعد میفرماید « و گروهی از اقوام و قبائل و زبانها و امتهای ایشانرا سه روز و نیم نظاره میکنند * ولی اجازت نمیدهند که بدنهای ایشانرا بقبر سپارند » ۱۰ چنانچه از پیش بیان شد که باصطلاح کتب مقدسه سه روز و نیم عبارت از سه سال و نیم است و سه سال و نیم عبارت از چهل و دوم ماه و چهل و دوم ماه عبارت از هزار و دویست و شصت روز است * و هر روز بنص کتاب مقدس عبارت از يك سالست * یعنی هزار و دویست و شصت سال که عبارت از دوره فرقا است امتهای و قبائل و اقوام جسد ایشانرا نظاره میکنند یعنی شریعت الله را تماشا میکنند لکن بموجب آن عمل نمایند * ولی اجازت نمیدهند که بدنهای ایشان یعنی شریعت الله بقبر سپرده شود * یعنی اینها بظاهر بشریعت الله تشبث نمایند * و نگذارند که بکلی از میان برود * و جسد بکلی محو و نابود گردد * بلکه بحقیقت ترك نمایند * ولی بظاهر شریعت الله را ذکر می ۲۰ و اسمی باقی بگذارند * و مقصود از این قبائل اُم و مللی بود که در ظل قرآن محصور هستند که نگذارند بکلی امر الله و شریعت الله بظاهر ظاهر نیز محو و نابود گردد * چنانچه نماز و روزه در میان بود ولی اُس اساس دین الله که آن اخلاق و رفتار و روحانیات است از میان رفت * انوار فضائل عالم انسانی که از نتایج محبت الله و معرفت ۲۵ الله است غروب نمود * و ظلمات ظلم و اعتساف و شهوات و رذائل

- شیطانی غالب گشت * و شخص شریعت الله چون جسد مرده در معرض عمومی موجود بود * و در مدت هزار و دوست و شصت روز که هر روزی عبارت از يك سالست * و این مدت دور محمد است آنچه آیند و نقر تأسیس کردند * و اساس شریعة الله بود امت از دست دادند
- ۵ فضائل عالم انسانی را که مواهب الهیه و روح این شریعت بود آنرا محو کردند بقسمی که صداقت و عدالت و محبت و اُلفت و تنزیه و تقدیس و انقطاع جمیع صفات رحمانیه از میان رفت * از شریعت يك صلوات و صیام باقی ماند * و ۱۲۶۰ سال که عبارت از دورهٔ فرقاقت این حال امتداد یافت * و مانند آن بود که این دو شخص فوت شده باشند
- ۱۰ و جسدشان بی روح باقی مانده باشد * بعد میفرماید « و ساکنان زمین برایشان خوشی و شادمانی کنند و نزدیک دیگر هدایا خواهند فرستاد از آن رو که این دو نی ساکنان زمین را معذب ساختند » مقصود از ساکنان زمین ملل و اقوام سائره چون ام اروپا و اقصی بلاد آسیاست که چون ملاحظه نمودند که اخلاق اسلام بکلی تغییر کرده
- ۱۵ و شریعة الله را ترك نموده اند و فضائل و حمیت و غیرت از میان رفت اخلاق تبدیل یافت خوشی و شادی نمودند که فساد اخلاق در ملت اسلام حاصل گشت مغلوب اقوام سائره خواهند شد * چنانچه این قضیه در کمال وضوح ظاهر شد * ملاحظه مینمائید که این ملت که در نهایت درجهٔ اقتدار بود حال چگونه اسیر و ذلیل گشته و اقوام
- ۲۰ سائره نزدیک دیگر هدایا فرستادند * یعنی معاونت یکدیگر نمودند زیرا این دو نی ساکنان زمین را معذب ساختند یعنی ملل و اقوام سائره عالم را غالب شدند و مغلوب نمودند بعد میفرماید « بعد از سه روز و نیم روح حیات از خداوند بدیشان درآمد که برپاهای خود ایستادند و بینندگان ایشانرا خوفی عظیم فرو گرفت » سه روز و نیم یعنی ۱۲۶۰
- ۳۵ سال چنانکه تفصیلش از پیش گذشت آن دو شخص که جسمشان بی

روح افتاده بود * یعنی تعالیم و شریعتی که حضرت محمد تأسیس
و حضرت علی ترویج کرده بود و حقیقتشان از میان رفته بود و صورتی
باقی مانده بود دوباره روحی بآن جسد آمد * یعنی آن اساس و تعالیم
دوباره تأسیس شد * یعنی روحانیات شریعة الله که بحسانیات
۵ و فضائلی که بر ذائل و محبة الله که بیغضاء و نورانیتی که بظلمات و اخلاق
رحمانی که بشیطانی و عدلی که بظلم و رحمتی که بیغض و صدقی که
بکذب و هدایتی که بضلالت و طهارتی که بشهوات نفسانیه تبدیل شده
بود بعد از سه روز و نیم که باصطلاح کتب مقدسه ۱۲۶۰ سالست
دوباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات رحمانیه و فیوضات روحانیه بظهور
۱۰ حضرت اعلی و تبعیه جناب قدوس تجدد شد * و نفعات قدس و زید
و انوار حقیقت تابید و موسم بهار جان پرور رسید و صبح هدایت
دمید * آن دو جسم بی جان دوباره زنده شدند * و این دو بزرگوار
یکی مؤسس و دیگری مروج قیام کردند و دو چراغدان بودند * زیرا
بنور حقیقت جهان را روشن نمودند بعد میفرماید « آوازی از آسمان
شنیدند که بدیشان میگوید باینجا صعود نمائید * پس درابر بآسمان
۵۱ بلند شدند » یعنی ندای حق را از آسمان پنهان شنیدند که آنچه باید
و شاید از تعلیم و تبشیر مجری داشتید و پیام مرا بخلق رسانیدید
و ندای حق را بلند نمودید و تکالیف خود را مجری داشتید * حال باید
مانند مسیح جان را فدای جانان کنید و شهید گردید و آن آفتاب حقیقت
۲۰ و قر هدایت هر دو مانند حضرت مسیح در افق شهادت کبری غروب
نموده بآسمان ملکوت صعود نمودند بعد میفرماید « و دشمنان ایشان
ایشان را دیدند » یعنی دشمنان ایشان بسیاری بعد از شهادت مشاهده
علو منزلت و سمو منقبت ایشان را نمودند و شهادت بر عظمت و کمالات
آنان دادند * بعد میفرماید « و در همان ساعت زلزله عظیم حادث
۲۵ گشت که ده يك از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک

- شدند» این زلزله در شیراز بعد از شهادت حضرت اعلی واقع گردید که شهر زیر وزبر شد و نفوس بسیاری هلاک شدند و همچنین اضطراب شدید از امراض و وبا و قحط و غلا و جوع و ابتلا حاصل گشت که مثل و مانند نداشت بعد میفرماید « و باقی ماندگان ترسان گشته
- ۵ خدای آسمانرا تمجید کردند » چون زلزله در فارس واقع جمیع باز ماندگان شب و روز ناله و فغان مینمودند و بتسجید و تسبیح مشغول و چنان خائف و مضطرب بودند که شبها خواب و راحت نداشتند پس میفرماید « وای دوم در گذشته است اینک وای سوّم بزودی میآید » وای اول ظهور حضرت محمد بن عبد الله علیه السلام وای دوّم حضرت اعلی له المجد و الثناء وای سوّم یوم عظیم است که یوم ظهور رب جنود و تجلی جمال موعود است * و بیان این مطلب در کتاب حزقیال فصل سی ام مذکور است چنانچه میفرماید « و کلام خداوند بر من نازل شده گفت ای پسر انسان نبوت کرده بگو خداوند یهوه چنین میفرماید و لوله کنید و بگوئید وای بر آنروز زیرا که آنروز
- ۱۵ نزدیکست و روز خداوند نزدیکست » پس معلوم شد که روز وای روز خداوند است زیرا در آنروز وای بر غافلانست وای بر گنه کارانست وای بر جاهلانست * اینست که میفرماید وای دوّم در گذشت اینک وای سوّم بزودی میآید * و این وای سوّم روز ظهور جمال مبارکست یوم الله است و نزدیکست یوم ظهور حضرت اعلی
- ۲۰ بعد میفرماید « و فرشته هفتم بنواخت که تا گاه صداهای بلند در آسمان واقع شده که میگفتند سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابد الابد حکمرانی خواهد گرد » آن فرشته انسانست که بصفات ملکوتیه متصف که بخلق و خوی فرشتگان مبعوث شود و نداهائی بلند شود که ظهور مظهر الهی نشر و اعلان شود که یوم
- ۲۵ ظهور رب جنود است * و دوره دوره رحمانی حضرت پروردگار

- و در جمیع کتب و صحف انبیا موعود و مذکور که در آن یوم خداوند سلطنت الهیه روحانیه تشکیل میشود و جهان تجدید میگردد و روح جدیدی در جسم امکان دمیده میشود * و موسم بهار الهی آید * ابر رحمت بیارد و شمس حقیقت بتابد و نسیم جان پرور بوزد
- ۵ و عالم انسانی قیص تازه در بر نماید * روی زمین بهشت برین گردد عالم بشر تربیت شود جنگ و جدال و نزاع و فساد از میان بر خیزد و راستی و درستی و آشتی و خدا پرستی بمیان آید و آلفت و محبت و یگانگی جهانرا احاطه کند و خداوند تا ابد الا بآباد حکمرانی خواهد کرد * یعنی سلطنت روحانیه ابدیه تشکیل میشود * و آن یوم الله است
- ۱۰ زیرا جمیع ایامی که آمده و رفته است ایام موسی بوده ایام مسیح بوده ایام ابراهیم بوده و همچنین ایام سائر انبیا بوده * اما آن یوم یوم الله است زیرا شمس حقیقت در نهایت حرارت و اشراق طلوع خواهد کرد * بعد میفرماید * و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند بروی در افتاده خدا را سجده کردند و گفتند
- ۱۵ ترا شکرای خداوند خدای قادر مطلق که هستی و بودی و خواهی آمد زیرا که قوت عظیمه بدست گرفته بسطنت پرداختی * و در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند * و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب رؤسای اسباط بودند * و در ایام حضرت مسیح دوازده حواری بودند و در
- ۲۰ ایام حضرت محمد دوازده امام بودند * و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند دو برابر جمیع * زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید * این نفوس مقدسه در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند * یعنی سلطنت ابدیه میکنند * و این بیست و چهار نفوس بزرگوار هر چند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار دارند با وجود این
- ۲۵ بآن مظهر ظهور کلی ساجدند و خاضع و خاشع * و گویند که ترا

شکر میکنیم « ای خداوند قادر مطلق که بودی و هستی و خواهی آمد
 زیرا قوت عظیم خود را بدست گرفته بسلطنت پرداختی » یعنی تعلیمات
 خود را بتمامه اجرا خواهی کرد * و جمیع من علی الارض را در ظل
 خویش جمع خواهی نمود * و تمام بشر را در سایه یک خیمه خواهی
 آورد و هر چند سلطنت دائماً لله بوده و همیشه خدا سلطنت داشته
 و دارد و لکن در اینجا مقصد سلطنت مظهر تقس اوست که جمیع احکام
 و تعالیمی که روح عالم انسانی و حیات ابدیست اجرا خواهد کرد و آن
 مظهر کلی بقوای روحانیه جهان را بگشاید نه بجنک و جدال * و بصلح
 و سلام بیاراید نه بسیف و سنان * و این سلطنت الهیه را بمحبت صحیحه
 تأسیس کند نه بقوت حریبه * و این تعالیم الهیه را بمهربانی و صلاح
 ترویج نماید نه بدرشتی و سلاح * و چنان تربیت کند که ام و ملل هر چند
 در تباین احوال و اختلاف عادات و اخلاق و تنوع ادیان و اجناس مانند
 گرگ و بره و مار و طفل شیر خواره و پلنگ و بزغاله اند با هم همد
 و هم آغوش و هم راز گردند بکلی منافرت جنسی و مخالفت دینی و مبیانت
 ۱۵ ملی زائل و کل در ظل شجره مبارکه نهایت اُلفت و التیام خواهند یافت
 بعد میفرماید « و امّتها خشمناك شدند » زیرا که تعالیم تو مباین هوای
 نفسانی سائر ملل بود * غضب تو ظاهر گردید * یعنی کل بخسران مبین
 مبتلی شدند زیرا متابعت وصایا و نصایح و تعالیم تو ننمودند و از فیض
 ابدی تو محروم گشتند و از انوار شمس حقیقت محجوب شدند * بعد
 ۲۰ میفرماید « و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود » یعنی
 وقت آن رسید که مردگان * یعنی نفوسی که از روح محبت الله محروم
 و از حیات مقدس ابدیه بی نصیب هستند بعدالت حکم شوند * یعنی
 با نچه استحقاق و استعداد دارند مبعوث گردند * و حقیقت این
 اسرار را واضح گردانی که درجه درجه پستی در عالم وجود هستند که
 ۲۵ فی الحقیقه حکم اموات دارند * بعد میفرماید « تا بندگان یعنی انبیا

- و مقدسان و ترسندگان نام خود را چه كوچك و چه بزرگ اجرت دهی »
- یعنی تا ابرار را بفضل بی منتهی مختص بگردانی و آنرا مانند ستارهای آسمانی از افق عزت قدعه در خشنده فرمائی * بروش و سلوکی موفق فرمائی که روشنی عالم انسانیست و سبب هدایت و علت حیات ابدیه
- ۵ در ملکوت یزدانی * بعد میفرماید « و مفسدان زمین را فاسد گردانی »
- یعنی نفوس غافله را بکلی محروم کنی * زیرا کوری کوران ظاهر گردد و بینائی بینایان آشکار شود * جهل و نادانی اهل ضلالت مشهود شود * و علم و دانائی اهل هدایت واضح گردد و از اینجهت مفسدان فاسد شوند بعد از این مقام میفرماید « و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت »
- ۱۰ یعنی اورشلیم الهی پیدا شد * و قدس الاقداس ظاهر گشت * قدس الاقداس در اصطلاح اهل عرفان جوهر شریعت الهی و تعالیم حقیقی ربانی است که در هیچ دوری از ادوار انبیا تغییر نیافته است چنانچه از پیش بیان شد * و اورشلیم شامل حقیقت شریعت الهیه است که قدس الاقداس است * و جامع احکام و معاملات و عبادات و قوانین
- ۱۵ جسمانیه است که شهر اورشلیم است * این است که اورشلیم آسمانی گفته میشود * خلاصه چون در آن دوره شمس حقیقت انوار الهی در نهایت سطوع در خشنده گردد لهذا جوهر تعالیم الهی در عالم امکانی تحقق یابد و ظلمات جهل و نادانی زائل گردد * جهان جهان دیگر شود و نورانیت احاطه نماید لهذا قدس الاقداس ظاهر گردد * بعد میفرماید
- ۲۰ « و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت » یعنی بسبب انتشار این تعالیم الهیه و ظهور این اسرار ربانیه و اشراق شمس حقیقت ابواب فلاح و نجات در جمیع جهات مفتوح گردد و آثار خیر و برکات سماویه آشکار شود * بعد میفرماید « و تابوت عهد نامه او در قدس او ظاهر شد » یعنی کتاب عهد او در قدس او ظاهر شود و لوح میثاق ثبت گردد و معانی عهد و پیمان آشکار شود
- ۲۵ صیت الهی شرق و غرب گیرد و آوازه امر الله جهانگیر شود * اهل

نقض خوار و ذلیل شوند و اهل ثبوت عزیز و جلیل گردند زیرا بکتاب عهد متمسکند و در میثاق ثابت و مستقیم * بعد میفرماید «و بر قها و صداها و رعداها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد» یعنی بعد از ظهور کتاب عهد طوفان عظیمی پیدا شود و برق قهر و غضب الهی در خشد و صدای رعد نقض میثاق بلند گردد و زلزله شباهت حاصل شود و تگرگ عذاب بر ناقضین میثاق بیارد و مدعیان ایمان بقتنه و امتحان افتند

(یب) تَقْنِصِیحَ یَا زَیْنِی

اصحاح یازدهم از اشعیا آیه اول میفرماید «و نهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه از ریشهایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت * یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند * و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد * و بر وفق سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود بلکه مسکینانرا بعدالت داوری خواهد کرد و بجهت مظلومان زمین بر راستی حکم خواهد نمود و جهانرا بمصای دهان خویش زده * شریرانرا بتنفخه لبهای خود خواهد کشت و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت * و تگرگ بابره سکونت خواهد داشت و پلنگ بازغاله خواهد خوابید * و گوساله و شیر و پرواری باهم و طفل کوچک آنها را خواهد راند * و گاو باخرس خواهد چرید * و بیچهای آنها باهم خواهند خوابید * و شیر مثل گاو ۲۰ گاه خواهد خورد * و طفل شیر خواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت * و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهند کرد * زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبهای که در یارا میپوشاند » ۲۴

انتهی * این نهال از دوحه یسی هر چند در حق حضرت مسیح صادق

میآید زیرا یوسف از سلاله یسی پدر حضرت داود بود * ولی چون حضرت بروح الهی موجود شده بودند خود را ابن الله نامیدند * اگر چنانچه چنین نبود این تفسیر مطابق بود * و از این گذشته وقوعاتی را که بیان میفرماید که در زمان آن نهال خواهد شد در صورتی که تأویل شود بعضی بوقوع انجامیده نه جمیع * اگر چنانچه تأویل نشود قطعاً هیچ يك از آن علامتها در زمان حضرت مسیح وقوع نیافته * مثلاً پلنگ و بزغاله و شیر و کوساله و مار و طفل شیر خواره را کنایه و رمز از ملل و امم مختلفه و طوائف متباغضه و شعوب متنازعه که در ضدیت و عداوت مانند گرگ و بره هستند کوئیم که بنفحات روح حضرت مسیح روح ألفت و اتحاد یافتند و زنده گشتند و باهم آمیزش نمودند اما « در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادى نخواهند کرد » زیرا که جهان از معرفه الله پر خواهد بود مثل آبهای که دریا را میپوشاند ، این کیفیت در ظهور حضرت مسیح وقوع نیافت * زیرا الى الان ملل مختلفه متباغضه در دنیا موجود و مقرر بآل اسرائیل قلیل * و اکثر ۱۵ از معرفه الله بی بهره اند * و همچنین صلح عمومی در ظهور حضرت مسیح نشد * یعنی در میان ملل متعدديه متباغضه صلح و صلاح نشد و نزاع و جدال مندفع نگشت و آشتی و راستی حاصل نشد * چنانچه الى الان در نفس طوائف و شعوب مسیحیه عداوت و بغضا و حرب در نهایت اشتداد است * اما این در حق جمال مبارك بتامه مطابقت ۲۰ حرفاً بحرف و همچنین در این دور بدیع جهان جهان دیگر گردد و عالم انسانی در کمال آسایش و زینت جلوه نماید * نزاع و جدال و قتال بصلح و راستی و آشتی مبدل خواهد گشت * در بین طوائف و امم و شعوب و دول محبت و ألفت حاصل شود و التیام و ارتباط محکم گردد * عاقبت حرب بکلی ممنوع شود و چون احکام کتاب مقدس اجرا گردد منازعات ۲۵ و مجادلات در محکمه عمومیه دول و ملل بنهایت عدالت فیصل خواهد

- یافت و مشا کل متحدنه حل خواهد گشت * قطعات خمس^۱ عالم حکم یک
 قطعه یابد و امم متعدده یک امت شود و روی زمین یک وطن و نوع
 انسان یک طائفه شود * و ارتباط اقالیم و امتزاج و ائتلاف و التئام اقوام
 و طوائف بدرجه^۲ رسد که نوع بشر حکم یک خاندان و یک دودمان یابد
 ۵ نور محبت آسمانی بدرخشد و ظلمات بغض و عداوت بقدر امکان زائل
 گردد * صلح عمومی در قطب امکان خیمه برافرازد و شجره^۳ مبارکه^۴
 حیات چنان نشو و نما نماید که بر شرق و غرب سایه افکند * اقویا
 و ضعفا و اغنیا و فقرا و طوائف متنازعه و ملل متعدده که مانند گرگ
 و بره و پلنگ و بزغاله و شیر و گوساله هستند در نهایت محبت و ائتلاف
 ۱۰ و عدالت و انصاف باهم معامله نمایند * و جهان از علوم و معارف و حقایق
 و اسرار کائنات و معرفه^۵ الله مملو خواهد گشت * حال ملاحظه نمائید
 که در این عصر عظیم که قرن جمال مبارکست علوم و معارف چقدر
 ترقی نموده است و اسرار کائنات چقدر کشف شده است و مشروعات
 عظیمه چقدر ظهور یافته است * و روز بروز در از دیاد است و عنقریب
 ۱۵ علوم و معارف مادیه و معرفت الهیه چنان ترقی نماید و معجزاتی بنماید
 که دیده ها حیران ماند * و سر این آیه^۶ اشعیا^۷ زیرا که جهان از معرفه^۸
 الله پر خواهد بود * بتمامه ظاهر خواهد گشت * و همچنین ملاحظه نما
 که در این مدت قلیله که ظهور جمال مبارک شده است از جمیع ملل
 و اقوام و طوائف در ظل این امر داخل شده * مسیحی و یهود
 ۲۰ و زردشتی و هندو و بوذی و ایرانی کل در نهایت الفت و محبت با یکدیگر
 آمیزش نمایند * کانه این نفوس هزار سالست که خویش و پیوند
 با یکدیگرند بلکه مانند پدر و فرزند و مادر و دختر و خواهر و برادرند
 این یک معنی از معانی الفت گرگ و بره و پلنگ و بزغاله و شیر
 و گوساله است * و از جمله وقایع جسیمه که در یوم ظهور آن نهال
 ۲۵ بیهمال وقوع خواهد یافت علم الهی بجمیع امتهای بلند خواهد شد * یعنی

جميع ملل و قبائل در ظل آن علم الهی که نفس آن نهال ربانیت در آیند
 و ملت واحده گردند و ضدیت دینیه و مذهبيه و مباينت جنسیه و نوعیه
 و اختلافات وطنیه از میان بر خیزد * کل دین واحد و مذهب واحد
 و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است
 ساکن گردند صلح و آشتی عمومی در بین جميع دول حاصل گردد
 و آن نهال بیهمال جميع اسرائیل را جمع خواهد کرد * یعنی اسرائیل
 در دوره آن در ارض مقدس جمع خواهند شد و امت یهود که در شرق
 و غرب و جنوب و شمال متفرقند مجتمع شوند * حال ملاحظه نمائید که
 این وقایع در دوره مسیح واقع نگشته * زیرا امتها در زیر علم
 واحد که آن نهال اهیست در نیامدند و در این دوره رب الجنود کل
 ملل و امم در ظل این علم وارد خواهند گشت و همچنین اسرائیل پراکنده
 در جميع عالم در دوره مسیحی در ارض مقدس مجتمع نشدند * اما
 در بدایت دوره جمال مبارک این وعد الهی که در جميع کتب انبیا
 منصوص است بنای ظهور گذاشته * ملاحظه مینمائید که از اطراف
 ۱۵ عالم طوائف یهود بارض مقدس آیند و قرايا و اراضی تملک نموده سکنی
 کنند و روز بروز در از دیادند بقسمی که جميع فلسطين مسکن
 آنان گردد

﴿۵﴾ تَفْسِیرُ الْاَنْبِیَاءِ مِنْ کِتَابِ الْاِنْجِلِ

از پیش گذشت که مراد از شهر مقدس و اورشلیم الهی در کتب
 ۲۰ مقدسه در اکثر مواضع شریعة الله است که گاهی بعروس تشبیه
 میفرماید و گاهی باورشلیم تعبیر مینماید و گاهی باسمان جدید و زمین
 جدید تفسیر میفرماید * چنانچه در باب بیست و یکم از مکاشفات
 یوحنا میفرماید * دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید * چونکه آسمان
 ۲۴ اول و زمین اول در گذشت و دریا دیگر نمی باشد * و شهر مقدس

اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود * حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است * و آوازی بلند از آسمان شنیدم میگفت اینک خیمه خدا با آدمیانست و با ایشان ساکن خواهد بود که ایشان قومهای او خواهند بود * و خود خدا با ایشان ۵
 خدای ایشان خواهد بود * ملاحظه نمائید که چگونه واضح و مشهود است که مقصد از آسمان و زمین اول ظواهر شریعت سابق است * زیرا میفرماید آسمان و زمین اول در گذشت و دریا دیگر غیباشد * یعنی ارض ارض محشر است و در ارض محشر دریا نبود یعنی تعالیم و شریعة الله در روی زمین جمیعاً منتشر گردد و کل بشر در امر حق داخل گردد ۱۰
 و کره ارض بتمامه مسکن انسان مؤمن شود * پس دریا نماند زیرا مسکن و مأوای انسان ارض یابس است یعنی در آن دور میدان آن شریعت جولانگاه انسانست و ارض مستقر است اقدام بر آن نلغزد * و همچنین شریعة الله را بشهر مقدس اورشلیم جدید تعبیر مینمایند * و این واضح است که شهر اورشلیم جدید که از آسمان نازل میشود شهر سنگ ۱۵
 و آهك و خشت و خاك و چوب نیست * شریعة الله است که از آسمان نازل میشود و تعبیر بجديد میفرماید زیرا اورشلیم که از سنگ و خاکست واضح است که از آسمان نزول نماید و تجدید نشود و آنچه تجدید میشود شریعت است * و همچنین شریعة الله را تشبیه بعروس آراسته فرموده که در نهایت تزین جلوه نماید * چنانچه از پیش گذشت ۲۰
 در فصل بیست و یکم از رؤیای یوحنا که شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است * و در فصل دوازدهم از رؤیای یوحنا مذکور است که میفرماید « علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنی که آفتاب را در بردارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره ۲۵
 است » این زن آن عروس است که شریعة الله است که بر حضرت محمد

- نازل شد و آفتاب و ماه که در بر وزیر قدم دارد دو دولت است که در ظل آن شریعت است دولت فرس و دولت عثمانی زیرا علامت دولت فرس آفتابست و علامت دولت عثمانی هلالست که ماه است این آفتاب و ماه رمز از دو دولت است که در ظل شریعة الله است و بعد میفرماید
- ۵ که بر سرش تاجی از دوازده ستاره است * و این دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شریعت محمدیه بودند و مرییان ملت که مانند ستاره در افق هدایت میدرخشیدند * بعد میفرماید * و آبتن بوده از در دِزِه و عذاب زائیدن فریاد بر میآورد * یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد و زحمت و مشقات عظیمه کشد تا
- ۱۰ ولدی کامل ازین شریعت حاصل گردد * یعنی ظهور بعد و موعود که ولدی کاملست در آغوش این شریعت که مانند مادر است پرورش یابد و مقصود ازین ولد حضرت اعلی و نقطه اولی است که فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود یعنی حقیقت مقدسه که مطلق و نتیجه شریعة الله که مادر است و موعود آن شریعت است در ملکوت آن شریعت تحقق
- ۱۵ یافت * ولی از تسلط اژدرها نزد خدا ر بوده شد بعد از ۱۲۶۰ روز اژدرها محو شد آن زاده شریعة الله موعود ظاهر گشت * و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدرهای بزرگ آتش گون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر و دهمش ثلث ستارگان آسمانرا کشیده بر زمین ریخت * آن اژدرهائی امیه است
- ۲۰ که مستولی بر شریعت محمدیه شدند و هفت سر و هفت افسر عبارت از هفت مملکت و سلطنت است که بنو امیه بر آن استیلا یافتند مملکت روم که در بریه الشام بود مملکت فرس مملکت عرب مملکت مصر مملکت افریقا یعنی تونس و جزائر و مراکش مملکت اندلس که الآن اسپانیاست * مملکت ترك ما وراء النهر بنو امیه بر این ممالك
- ۲۵ استیلا یافتند و ده شاخ که عبارت از ده اسم از ملوك بني امیه است

- که بدون تکرار ده پادشاهند * یعنی ده اسمند که ریاست و سلطنت کردند * اول ابی سفیانست و آخر مروان زیرا اسماء بعضیشان تکرار یافت من جمله دو معویه و سه یزیدند و دو ولید و دو مروان * اینها مکرر شده اند * چون من دون تکرار اسماء حساب شود ده میشوند
- ۵ و این بنو امیه که بدایتشان ابو سفیانست که وقتی امیر مکه بوده و سر سلسله امویانست و آخرشان مروان ثلث نفوس مقدسه مبارکه را از سلاله طاهره که ستارگان آسمان بودند محو کردند * و از درهایش آن زن که میزائید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد * این زن شریعة الله است چنانچه از پیش گذشت و ایستادن در نزد آن * یعنی آن از درها مراقب بود تا آن زن بزاید فرزند او را ببلعد * و این فرزند آن مظهر موعود بود که زاده شریعت محمدیه است * و بنو امیه همیشه منتظر آن بودند که آن شخص موعود که از سلاله حضرت محمد خواهد آمد و موعود است او را بدست آرند و محو و نابود کنند * زیرا نهایت خوف از ظهور مظهر موعود داشتند و هر جا نفسی را از سلاله حضرت محمد یافتند که در انظار محترم بود او را هلاک نمودند * پس پسری زائید که همه امتهای زمین را بعصای آهنین حکمرانی خواهد کرد * این پسر بزرگوار مظهر موعود است که از شریعة الله تولد یافت و در آغوش تعالیم الهیه پرورش شد * و عصای آهنین کنایه از قوت و قدرتست نه شمشیر * یعنی بقوت و قدرت الهیه جمیع امتهای زمین را
- ۲۰ شبانی خواهد فرمود * مقصود از این فرزند حضرت اعلی است * و فرزندش بنزد خدا و تخت او رفته شد * این اخبار از حقیقت حضرت اعلی است که صعود بحیز ملکوت عرش الهی مرکز سلطنت الهیه فرمودند * ملاحظه نمائید که چقدر مطابق واقعست * وزن بیابان فرار کرد * یعنی شریعة الله بصحرا فرار کرد * یعنی بصحرای
- ۲۵ واسع حجاز و جزیره العرب انتقال نمود * و در آنجا مکانی از برای وی

- از خدامها شده است « یعنی جزیره العرب مأوی و مسکن و مرکز شریعة الله شد » تا اورا مدت هزار و دویست و شصت روز پرورند و این هزار و دویست و شصت روز هر روزی با اصطلاح کتاب مقدس عبارت از يك سالست چنانکه از پیش گذشت * و شریعت الله هزار و دویست و شصت سال در بادیة عرب صحرای عظیم پرورش یافت و مظهر موعود از او تولد گشت * دیگر حکمی بعد از هزار و دویست و شصت سال از برای آن شریعت نماند زیرا ثمره آن شجر ظاهر گردید و نتیجه حاصل شد * ملاحظه فرمائید که چقدر نبوتها مطابق یکدیگر است * در مکاشفات ظهور موعود را چهل و دو ماه تعیین نماید و دانیال نبی سه روز و نیم تصریح کند این نیز چهل و دو ماه میشود و چهل و دو ماه هزار و دویست و شصت روز میگردد لهذا در مکاشفات یوحنا در جای دیگر صراحة هزار و دویست و شصت روز بیان کند و در کتاب مقدس منصوص است که هر روزی عبارت از يك سالست * و از این صریحتر ممکن نیست که جمیع اخبار بایکدیگر توافق نمایند * و حضرت باب در سنه هزار و دویست و شصت از هجرت حضرت محمد که تاریخ عموم اسلامست ظاهر شد و در کتاب مقدس اخباری از این صریحتر در حق هیچ ظهوری نیست * اگر انصاف باشد توافق این اوقات مذکوره از لسان بزرگواران اعظم برهانست * و هیچ وجه تأویل بر نمیدارد خوشا بحال نفوس منصفه که تحری حقیقت نمایند * اما اگر انصاف نباشد محاججه کنند و مجادله نمایند و انکار امر واضح کنند * مانند فریسیان در ظهور مسیح که در نهایت لجاجت انکار تفاسیر و بیان حضرت مسیح و حوارین مینمودند و بجهله عوام امر را مشتبه میکردند که این اخبار در حق این یسوع نیست بلکه در حق موعود است که من بعد بشروط مذکوره در تورات خواهد آمد *
- ۳۵ و از جمله شروط سلطنت و جلوس بر سریر داود و ترویج شریعت تورات

و ظهور عدالت کبری و اجتماع گرگ و میش بر چشمه واحد است *
لذا ناس را محتجب از مسیح نمودند *

(ید) بِرَهِمَیْنِ فَجَانِبَیْنِ

در این عالم جسمانی زمانرا ادوار است و مکانرا اطوار * فصولا
گردش است و نفوسرا ترقی و تدنی و پرورش * گاهی فصل ربیع است
و گاهی موسم خریف * دمی اوان تابستانست و اوقاتی فصل
زمستان * موسم بهار ابر گهر بار دارد و تفعه مشکبار نسیم جان بخش
دارد و هوائی در نهایت اعتدال * باران بیارد خورشید بتابد اریاح
لواقع بوزد * عالم تجدید شود و تفعه حیات در نبات و حیوان
و انسان پدید آید * کائنات ارضیه از برزخی پیرزخ دیگر انتقال نماید
۱۰ جمیع اشیا خلعت تازه پوشد و خاک سیاه پر گیاه گردد * و کوه و صحرا
حله خضرا یابد * درختان برگ و شکوفه نماید * و گلستان گل
و ریاحین برویاند * جهان جهان دیگر گردد و کیهان حیات جان پرور
یابد * عالم ارضی جسم بیجان بود روح تازه یابد و لطافت و صباحت
۱۵ و ملاححت بی اندازه حاصل نماید * پس بهار سبب حیات جدید شود
و روح بدیع دهد * بعد موسم تابستان آید و حرارت افزایشد و نشو
و نما نهایت قوت بنماید * قوه حیات در عالم نبات بدرجه کمال رسد
و زمان حصاد شود * دانه خرمن گردد و قوت بهر دی و بهمن مهیا
شود * بعد فصل خزان بی امان آید و نسیم ناگوار بوزد باد عقیم
۲۰ مرور کند و فصل سقیم حصول یابد * جمیع اشیا پرموده شود و هوای
لطیف افسرده گردد * نسیم بهار بیاد خریف مبدل شود * اشجار سبز
و خرم افسرده و عریان گردد * و گل و ریاحین حالت غمگین یابد * گلشن
نازنین گلخن ظلمانی شود * بعد فصل زمستان آید و سرما و طوفان
۲۴ گردد * برف است و بوران * تگرگست و باران * رعد است و برق

جمود تست و نمودت * جمیع کائنات نباتیه بحالت موت افتد و موجودات
 حیوانیه پر * مرده و افسرده گردد * چون باین درجه رسد باز نو بهار
 جان پرور آید و دور جدید شود و موسم ربیع با کمال حشمت و عظمت
 با جنود طراوت و لطافت در کوه و دشت خیمه برافرازد * دوباره
 ۵ هیکل موجودات تجدید شود و خلقت کائنات تازه گردد * اجسام نشو
 و نما یابد دشت و صحرا سبز و خرم گردد * درختها شکوفه نماید و آن
 بهار پارسالی باز در نهایت عظمت و جلال رجوع کند * و وجود کائنات
 بر این دور و تسلسل باید و شاید و باید * این دور و گردش عالم
 جسمانیست بهمین قسم ادوار روحانی انبیا * یعنی یوم ظهور مظاهر
 ۱۰ مقدسه بهار روحانیست تجلیات رحمانیست فیض آسمانیست نسیم
 حیاست اشراق شمس حقیقت است * ارواح زنده شود قلوب تر
 و تازه گردد * نفوس طیبه شود وجود بحرکت آید حقایق انسانی
 بشارت یابد * و در مراتب و کمالات نشو و نما جوید * ترقیات کلیه
 حاصل شود * حشر و نشور گردد * زیرا ایام قیام است و زمان جوش
 ۱۵ و خروش * دم فرح و سرور است و وقت انجذاب موفور * بعد آن
 بهار جان پرور منتهی بتابستان پرنم شود * اعلاء کلمه الله گردد و ترویج
 شریعه الله جمیع اشیا بدرجه کمال رسد * مائده آسمانی منبسط گردد
 تفحات قدس شرق و غرب معطر نماید * تعالیم الهی جهانگیر شود
 نفوس تربیت شود نتائج مشکوره حاصل گردد و ترقیات کلیه در عالم
 ۲۰ انسانی جلوه نماید * و فیوضات رحمانی احاطه کند و شمس حقیقت
 از افق ملکوت بنهایت قوت و حرارت اشراق نماید * و چون بدائرة
 نصف النهار رسد رو بغروب و زوال نهد * و آن بهار روحانیرا از پی
 زمان خزان آید نشو و نما بایستد * نسیم مبدل بریج عقیم گردد و موسم
 سقیم * طراوت و لطافت باغ و صحرا و گلزار را زائل کند * یعنی انجذابات
 ۲۵ وجدانیه نماند * اخلاق رحمانیه مبدل گردد * نورانیت قلوب مکدر شود

و روحانیت نفوس متغیر گردد * فضائل مبدل بر ذائل شود و تقدیس و تنزیه نماند * از شریعة الله اسمی ماند و از تعالیم الهیه رسمی باید اساس دین الله محو و نابود شود * عادات و رسوم موجود گردد تفریق حاصل شود و استقامت بتزلزل تبدیل شود * جانها مرده گردد و قلوب ۵ بر مرده شود و نفوس افسرده گردد * ایام زمستان آید یعنی برودت جهل و نادانی احاطه کند و ظلمت ضلالت نفسانی مستولی شود * پس از آن جود تست و نافرمانی سفاقت است و کاهلی سفالت است و شؤن حیوانی برودت و خمودت جمادی * مثل فصل زمستان که کره ارض از تأثیر حرارت شمس محروم ماند و خمود و مغموم شود * وقتی که ۱۰ عالم عقول و افکار باین درجه رسید موت ابدی است و فنای سرمدی و چون موسم زمستان حکش جاری گشت دوباره بهار روحانی آید و دور جدید جلوه نماید * نسیم روحانی و زرد صبح نورانی دمد ابر روحانی بیارد پرتو شمس حقیقت بتابد * عالم امکان حیات جدید یابد و خلعت بدیع پوشد * جمیع آثار و مواهب ربیع گذشته در این بهار جدید ۱۵ دوباره و شاید اعظم از آن جلوه نماید * ادوار روحانیه شمس حقیقت مانند ادوار عالم شمس دائماً در دور و تجدید است * مثل شمس حقیقت مثل آفتابست * شمس خارج را مشارق و مطالع متعدد است * روزی از برج سرطان طلوع نماید و وقتی از برج میزان * زمانی از برج دلو اشراق کند * و گهی از برج حمل پرتو افشاند * اما شمس شمس واحد است ۲۰ و حقیقت واحد * ارباب دانش عاشق شمسند نه مفتون مشارق و مطالع و اهل بصیرت طالب حقیقتند نه مظاهر و مصادر * لهذا آفتاب از هر برج و مشرق طلوع نماید ساجد گردند * و حقیقت از هر نفس مقدسی ظاهر شود طالب شوند * این نفوس همیشه بحقیقت پی برند و از آفتاب جهان الهی محتجب نگردند * عاشق آفتاب و طالب انوار دائماً توجه ۲۵ بشمس دارد * خواه در برج حمل بدر خشد خواه در برج سرطان فیض

بخشد خواه در برج جوزا بتابد * اما جاهلان نادان عاشق بروجند
 وواله و حیران مشارق نه آفتاب * و وقتی که در برج سرطان بود توجه
 داشتند * بعد آن آفتاب ببرج میزان انتقال کرد چون عاشق برج
 بودند متوجه و متمسک ببرج شدند و محتجب از آفتاب چه که آفتاب
 ۵ انتقال کرد * مثلاً یک وقتی شمس حقیقت از برج ابراهیمی بر توی
 انداخت * بعد در برج موسوی شفیق زد و افق روشن نمود * بعد
 از برج مسیحی در نهایت قوت و حرارت و اشراق طلوع کرد * آنان
 که طالب حقیقت بودند آن حقیقت را در هر جا دیدند ساجد شدند
 اما آنهایی که متمسک بابراهیم بودند وقتی که تجلی بر طور نمود و حقیقت
 ۱۰ موسی را روشن کرد محتجب شدند و آنهایی که متمسک بموسی بودند
 وقتی که شمس حقیقت از نقطه مسیحی در نهایت نورانیت جلوه ربانی
 کرد محتجب شدند و قس علی ذلك * پس باید انسان طالب حقیقت
 باشد آن حقیقت را در هر ذات مقدسی یابد و اله و حیران گردد
 و منجذب فیض یزدان شود * مانند پروانه عاشق نور باشد در هر
 ۱۵ زجاجی برافروزد و بمثابه بلبل مفتون گل باشد در هر گلشنی بروید
 و اگر آفتاب از مغرب طالع شود آفتاب است نباید محتجب بمشرق شد
 و غرب را محل افول و غروب شمرد * و همچنین باید تهری فیوضات الهیه
 و تجسس اشراقات رحمانیه کرد و در هر حقیقتی واضح و آشکار یافت
 باید و اله و حیران شد * ملاحظه کنید که یهود اگر متمسک بأفق
 ۲۰ موسوی نبودند بلکه ناظر بشمس حقیقت بودند البته آن شمس را
 در مطلع حقیقی مسیحی در نهایت جلوه رحمانی مشاهده مینمودند
 ولی هزار افسوس که بلفظ موسی متمسک شدند و از آن فیض الهی
 و جلوه ربانی محروم ماندند

(یه) بِنَا عِنَّا حَقِيقَةً وَنُورًا

۳۵ شرافت و علویت هر کائی از موجودات بأمری مشروط و بکیفیتی

- مربوط * مزیت وزینت و کمال زمین در اینست که از فیض ابر بهاری
سبز و خرم گردد * نبات انبات شود گل و ریاحین بروید در ختان بارور
پراز ثمر گردد و میوه تازه و تر بخشد * گلشن تشکیل گردد چمن
تزیین یابد کشت زار و کوهسار حله خضرا پوشد * باغ و راغ و مدن
۵ و قری زینت یابد * این سعادت عالم جمادات است اما نهایت علویت و کمال
عالم نبات در اینست که درختی در کنار جویباری از آب شیرین قد
بفرازد * نسیم خوشی براو وزد و حرارت آفتاب بتابد و باغبان بتربیت
او پردازد و روز بروز نشو و نما نماید و ثمر بخشد * و سعادت حقیقی آن
در اینست که بعالم حیوان و عالم انسان ترقی کند و بدل مایتحلل
۱۰ در جسم حیوان و انسان گردد * و علویت عالم حیوان در اینست که
اعضا و جوارح و قوای آن مکمل و ما یحتاج حاضر و مهیا گردد * و این
نهایت عزت و شرف و علویت آنهاست * مثلاً نهایت سعادت حیوان
در اینست چمنی سبز و خرم و آب جاری در نهایت حلاوت و جنگلی
در غایت طراوت اگر چنین چیزی مهیا شود دیگر ما فوق آن سعادت
۱۵ بجهت حیوان متصور نه * مثلاً مرغی در جنگل سبز و خرمی در محل
پر لطافت بلندی بر درخت تنومندی بر فراز شاخ بلندی آشیانه
سازد و آنچه خواهد از دانه و آب حاضر و مهیا باشد * این از برای
پرندۀ سعادت کلیه است * ولی سعادت حقیقی اینست که از عالم حیوان
بعالم انسان انتقال نماید مثل حیوانات ذریه که بواسطه هوا و آب
۲۰ در جوف انسان حلول نماید و تحلیل گردد و بدل مایتحلل در جسم
انسان گردد این نهایت عزت و سعادت اوست دیگر ما فوق آن عزتی
برای او تصور نشود * پس واضح و معلوم شد که این نعمت و راحت
و ثروت جسمانیۀ سعادت تامه جمادات و نبات و حیوان است و هیچ ثروت
و غنائی و راحت و آسایشی در عالم جسمانی مثل غنای این طیور نیست
۲۵ بجهت اینکه این صحرا و کوهسار فضای آشیانه او و جمیع دانهها و خرمها

ثروت و قوت او و جمیع اراضی و قری و چمن و مرغی و جنگل و صحرا
 ملك او * حال این مرغ غنی تراست یا اغنیاء انسان * زیرا آنچه دانه
 چیند و بیخشد ثروتش تناقص حاصل نماید * پس معلوم شد که عزت
 و علویت انسان مجرد بلذائذ جسمانیه و نعم دنیویه نه بلکه این سعادت
 ۵ جسمانیه فرع است * و اما اصل علویت انسانیه خصائل و فضائلی است
 که زینت حقیقت انسانست و آن سنوحات رحمانیه و فیوضات سمائیه
 و احساسات وجدانیه و محبت الهیه و معرفت ربانیه و معارف عمومیه
 و ادراکات عقلیه و اکتشافات فنیه است * عدل و انصاف است صدق
 و الطاف است شهامت ذاتیه است مروّت فطریه است صیانت حقوق
 ۱۰ است محافظه عهد و میثاق است راستی در جمیع امور است و حقیقت
 پرستی در جمیع شؤون * جاتقشانی بجهت خیر عموم است و مهربانی
 و رأفت با جمیع طوائف انسانی و اتباع تعالیم الهیست و خدمت ملکوت
 رحمانی * هدایت خلق و تربیت ملل و امم است * این است سعادت عالم
 انسانی اینست علویت بشر در عالم امکانی اینست حیات ابدی
 و عزت آسمانی * و این مواهب در حقیقت انسان جز بقوه
 ۱۵ ملکوتی الهی و تعالیم آسمانی جلوه نماید * زیرا
 قوتی خواهد ما وراء الطبیعه و در عالم
 طبیعت نمونه از این کمالات ممکن ولی بی
 ثبات و بی بقا مثل شعاع آفتاب بر
 دیوار * خداوند مهربان چنین تاج
 ۲۰ و حاجی بر سر انسان نهاده
 پس باید بکوشیم تا گوهر
 آبدارش بر جهان
 بدر خشد

فَتَنَرُفِ مَعْصِيَةِ قَلْبِكَ
مَتَعَلِقِ بِسَانِ حَسْبِ عَيْسَى

گفتگو بر سر اہار

﴿ یو ﴾ در بیان آنکہ معقولات فقط

﴿ بواسطۂ اظہار در قیص محسوس باید بیان شود ﴾

- یک مسألہ ایست کہ خیلی مدار است از برای ادراک مسائل دیگر کہ ذکر نموده و خواهیم کرد تا بجزوہ مسائل پی برید * و آن اینست کہ
- ۵ معلومات انسانی منقسم بدو قسم است * قسمی معلومات محسوسہ است یعنی شیئی کہ چشم و یا گوش و یا شامہ و یا ذائقہ و یا لامسہ ادراک نماید آنرا محسوس نامند * مثلاً این آفتاب محسوس است زیرا دیدہ میشود این را محسوس گویند * و همچنین اصوات محسوس است زیرا گوش میشنود و روایح محسوس است زیرا مشمومت * شامہ احساس آن میکند و طعوم محسوس است زیرا ذائقہ ادراک حلاوت و حموضت و ملاحت آنرا مینماید و حرارت و برودت محسوس است زیرا لامسہ ادراک آنرا مینماید اینها را حقائق محسوسہ گویند * اما قسم دیگر از معلومات انسانی معقولاتست یعنی حقائق معقوله است کہ صورت خارجیہ ندارد و مکان ندارد و غیر محسوسہ است * مثلاً قوہ
- ۱۵ عقل محسوس نیست و صفات انسانیہ بتمامہا محسوس نیست بلکہ حقائق معقوله است * و همچنین حب نیز حقیقت معقوله است محسوسہ نیست زیرا این حقایق را گوش نشنود چشم نبیند شامہ استشمام نکند ذائقہ نجشد لامسہ ادراک نماید حتی مادہ اثیریہ کہ قوایشرا در حکمت
- ۱۸

طبیعیه حرارت و نور [و] کهر با و مغناطیس گویند آن نیز حقیقت معقوله است نه محسوسه * و همچنین نفس طبیعت نیز حقیقت معقوله است نه محسوسه * و همچنین روح انسانی حقیقت معقوله است نه محسوسه * و چون خواهی که این حقائق معقوله را بیان نمائی مجبور بر آنی که در قالب محسوس افراغ نمائی و بیان کنی زیرا در خارج جز محسوس نیست * پس چون بیان حقیقت روح و شئون و مراتب خواهی مجبور بر آنی که بصورت محسوسات بیان نمائی زیرا در خارج جز محسوس موجود نه * مثلاً حزن و سرور از امور معقوله است و چون آن کیفیت روحانیه را بیان خواهی گوئی دلم تنگ شد یا قلبم گشایش یافت و حال آنکه در روح انسان و قلب نه تنگی حاصل و نه گشایش بلکه کیفیتی است روحانیه و معقوله * چون بیان خواهی مجبوری که بصورت محسوسه بیان کنی * مثلاً میگوئی فلان شخص خیلی ترقی کرد و حال آنکه در مقام و محلش باقی و برقرار * و فلان کس مقامش عالی شد و حال آنکه آن شخص مثل سائر اشخاص بر زمین راه میرود * ولی این علو و ترقی يك کیفیت روحانیست و حقیقت معقوله است چون بیان خواهی مجبوری بصور محسوسه بیان کنی چه که در خارج جز محسوس نیست * مثلاً علم را بنور تأویل کنی و جهل را بنظمت * حال ملاحظه نمائید آیا علم نور محسوس است و یا جهل ظلمت محسوسه ابداً چنین نیست فقط کیفیت معقوله ایست وقتی که در خارج بیان خواهی علم را نور جهل را ظلمت خوانی و گوئی که قلب من تاریك بود بعد روشن شد * حال آن روشنائی علم و آن ظلمت جهل حقیقت معقوله است نه محسوسه * و لکن چون در خارج بیان خواهیم مجبوریم بصور محسوسه بیان کنیم * پس معلوم شد که کبوتری که داخل مسیح شد نه این کبوتر محسوسه است بلکه يك کیفیت روحانی بود بجهت تفهیم و تفهیم بصورت محسوسه بیان شد

- (۱۰) مثلاً در تورات است خدا در عمودی از نار ظاهر شد * حال مقصد این صورت محسوسه نیست يك حقیقت معقوله است که در صورت محسوسه بیان شده است * حضرت مسیح میفرماید **الآب فی الابن** (۱۱) **والابن فی الآب** * حال حضرت مسیح در درون خدا بود یا خدا در درون مسیح بود لا والله بلکه این کیفیت معقوله ایست که بصورت محسوسه بیان شده است * آمدم در بیان عبارت مبارک اینکه میفرماید « **یا سلطان انی کنت كأحد من العباد وراقداً علی المهاد مرت علی نسام السبحان وعلنی علم ما کان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم** » این مقام تجلی است * این محسوس نیست معقول است و این از زمان ماضی و حال و استقبال مبرا و منزله است * این تعبیر و تمثیل است مجاز است نه حقیقت و نه حالتی است که مفهوم انسانست * یعنی خواب بوده بیدار شده بلکه انتقال از حالی بحالی است * مثلاً نوم حال سکونست و بیداری حال حرکت * نوم حالت صمت است بیداری حالت لطف نوم حالت خفاست و بیداری حالت ظهور * مثلاً در فارسی و عربی تعبیر میشود که زمین خواب بود بهار آمد بیدار شد یا زمین مرده بود بهار آمد زنده گشت * این تعبیر تمثیلی است و تشبیه و تأویل در عالم معانی * باری مظاهر مقدسه لم یزل حقایق نورانیه بوده و هستند تغییر و تبدلی در ذات آنها حاصل نگردد * نهایت آنست که قبل از ظهور چون ساکن و صامت مانند نائمند و بعد از ظهور ناطق و شارق مانند بیدار *

۲۰ ﴿يَزْ﴾ **وَلَدَتْ حَضْرَتُ مَسِيحٍ**

سوءال

ولادت حضرت مسیح از روح القدس بچه نحوی بوده است

جواب

در این مسأله در میان الهیون و مادیون اختلافست * الهیون ۲۴

- بر آنند که حضرت مسیح از روح القدس بود * ماده یونرا تصور چنان
که این کیفیت مستحیل و ممتنع و لا بد از پدر است * و در قرآن میفرماید
(۱۲) « فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا » * یعنی روح القدس
مثل بصورت بشر شد مثل صورتی که در آئینه تمثّل نماید و با مریم
مخاطبه کرد * مادیون بر آنند که لابد از ازدواج است و گویند که جسم
حی از جسم میت تکون نیابد و بدون تلقیح ذکور و اناث تحقق نجوید
و بر آنند که از انسان گذشته در حیوان ممکن نیست از حیوان
گذشته در نبات ممکن نیست * زیرا این زوجیت ذکور و اناث در جمیع
کائنات حیه و نباتیه موجود حتی بقرآن نیز استدلال بزوجیت اشیاء
۱۰ مینمایند « سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تَنْبَت الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ
(۱۲) وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ » یعنی انسان و حیوان و نبات جمیع مزدوج است * و من
(۱۴) كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ زَوْجَيْنِ » * یعنی کائنات را جمیعاً مزدوج خلق نمودیم
خلاصه گویند انسان بی پدر تصور نشود * و لکن الهیون در جواب
گویند که این قضیه از محالات و ممتنعات نه اما دیده نشده زیرا فرقت
۱۵ میان شیء مستحیل و شیء غیر مرئی * مثلاً در زمان سابق تلغراف
مخبره شرق و غرب در آن واحد غیر مرئی بود نه مستحیل فتوغراف
غیر مرئی بود نه مستحیل فتوغراف غیر مرئی بود نه مستحیل * مادیون
اصرار در این مطلب دارند * الهیون در جواب گویند آیا این کره
ارض قدیم است یا حادث * مادیون گویند بموجب فنون و کشفیات
۲۰ مکملّه ثابت است که حادث است * و در بدایت گوی آتشین بود
و بتدریج اعتدال حاصل کرد و قشری پیدا نمود * پس فوق قشر نبات
تکون یافت * بعد حیوان بوجود آمد بعد انسان تحقق جست الهیون
گویند که از تقریر شما معلوم و واضح گشت که نوع انسان در کره
ارض حادث است نه قدیم * پس انسان اول یقیناً پدر و مادر نداشته
۲۵ زیرا وجود نوع انسان حادث است * آیا تکون انسان بی پدر و مادر

ولو بتدریج مشکل تر است یا آنکه بی پدر شما با وجود اینکه معترف
براین هستید که انسان اول خواه بتدریج خواه در مدت قلیله بی پدر
ومادر وجود یافت * شبهه نماند که انسانی بی پدر ممکن و جایز و این را
مستحیل نتوان شمرد * و اگر مستحیل بدانی بی انصافیست * مثلاً
اگر گوئی این چراغ بدون فتیله و روغن وقتی روشن شد * پس اگر
بگوئی بدون فتیل مستحیل است بی انصافیست * حضرت مسیح مادر
داشت اما انسان اول باعتقاد مادیون نه پدر داشت و نه مادر *

﴿ چ ﴾ سَوَالُ الْفَضِيلَةِ بِیْ پَدْرِ

سؤال

ثمرات و فضیلت بی پدری چیست

جواب

شخص بزرگوار خواه بی پدر خواه با پدر یکسانست * بی پدری
اگر فضیلت است آدم اعظم و افضل از کل انبیا و رسل است * زیرا نه
پدر داشت و نه مادر آنچه سبب عزت و بزرگواریست تجلیات و فیوضات
کمال الهی است * آفتاب از ماده و صورت تولد یافته و این دو بمشابه
پدر و مادر است * ولی کمال محض است و ظلمات را نه ماده و نه صورتی
و نه پدری و نه مادری * ولی نقص صرف * حضرت آدم را ماده حیات
جسدی خاکست * حضرت ابراهیم را ماده جسدی نطفه پاک البته
نطفه طیبه طاهره به از خاک و جماد و از این گذشته در انجیل یوحنا
در باب اول در آیه سیزدهم میفرماید « و اما آن کسانی که او را قبول
کردند آنرا قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی هر که باسم او ایمان
آورد که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بودند
بلکه از خداوند تولد یافته اند » از این آیه یوحنا معلوم میشود وجود
۲۴ حواریون نیز متکون از قوه جسمانی نیست بلکه از حقیقت

روحانیه است * شرف و بزرگواری حضرت مسیح بی پدری نیست بلکه
 بکمالات و فیوضات و تجلیات الهیه است * اگر بزرگواری حضرت
 مسیح بی پدری بود باید آدم از مسیح اعظمتر باشد زیرا نه پدر داشت
 (۱۵) نه مادر * و در تورات میفرماید « خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین
 ۵ برشت و در بیبی وی روح حیات دمید آدم نفس زنده شد » * ملاحظه
 کنید که میفرماید که آدم بروح حیات وجود یافت و از این گذشته
 عبارت یوحنا در حق حواریین دلالت بر آن نماید که آنان نیز از پدر
 آسمانی هستند * پس معلوم کردید که حقیقت مقدسه * یعنی وجود
 حقیقی هر بزرگواری از حق تحقق یافته است و بنفخه روح القدس
 ۱۰ موجود شده است * مقصد اینست اگر بی پدری اعظم منقبت انسانی
 بود پس آدم بهتر از جمیع است زیرا نه پدر دارد و نه مادر * آیا انسان
 از ماده حی خلق شود بهتر است یا آنکه از خاک * البته از ماده حی
 خلق شود بهتر است * اما حضرت مسیح از روح القدس تولد و تحقق
 یافته بود * خلاصه شرف و منقبت نفوس مقدسه مظاهر الهیه بکمالات
 ۱۵ و فیوضات و تجلیات ربانیه است نه بدون آن *

(یط) سِوَالِ از تعمید مسیح

در باب سیم آیه سیزدهم از انجیل متی میفرماید « آنگاه عیسی
 از جلیل باردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد * اما یحیی
 او را منع نموده گفت من احتیاج دارم که از تو تعمید
 ۲۰ یابم و تو نزد من میآئی عیسی در جواب وی گفت
 الآن بگذار زیرا که ما را همچنین مناسبت است
 تا تمام عدالت را بکمال رسانیم
 پس او را وا گذاشت »

سوال

حضرت مسیح را با وجود کمال ذاتی چه احتیاج
بغسل تعمید بود و حکمت این چه بود

جواب

- ۵ اصل تعمید غسل توبه است حضرت یوحنا نقوس را وصایا و نصایح میفرمود و توبه میداد و بعد تعمید میفرمود * پس واضح است که این تغفیل رمزیت که توبه از جمیع گناه نماید * یعنی ای خدا همچنین که جسم من از اوساخ جسمانی پاک و مقدس گشت بهمچنین روح مرا از اوساخ عالم طبیعت آنچه لایق درگاه احدیت نیست پاک و مقدس نما * و توبه رجوع از عصیان باطاعتست * انسان بعد از دوری و محرومی توبه نماید و غسل کند * پس این غسل رمز است که ای خدا قلب مرا طیب و طاهر کن و از دون محبت خویش پاک و مقدس نما * و حضرت مسیح چون خواست این سنت جناب یوحنا را مجری بین عموم در آن زمان بدارد لهذا خود حضرت این را جاری فرمود تا سبب تلبه خلق شود و ناموس که شریعت سابقه بود کامل گردد * و لو این سنت یوحنا بود ولی فی الحقیقه غسل توبه بود * و این در شرائع الهیه جاری نه اینکه مسیح احتیاج بغسل تعمید داشت بلکه چون در آن زمان عمل مقبول ممدوح و عنوان بشارت ملکوت بود لهذا حضرت مجری داشت * ولکن بعد فرمود که تعمید بآب عنصری نه بلکه تعمید بروح و آب باید * و در جای دیگر تعمید بروح و آتش فرمود * و مقصود از آب در اینجا آب عنصری نه زیرا در جای دیگر تصریح بروح و آتش (۱۶) میفرماید * و از این آتش معلوم گردد که آتش عنصری و آب عنصری نیست زیرا تعمید بآتش محال است * پس روح فیض الهی است و ماء ۲۴ علم و حیات و نار محبة الله است * یعنی آب عنصری سبب پاکی قلب

انسان نشود بلکه آب عنصری جسم انسانرا پاک نماید * ولی آب آسمانی و روح که علم و حیاتست قلب انسانرا طیب و طاهر کند * یعنی آن قلب که از فیض روح القدس نصیب برد و مقدس گردد طیب و پاک شود * مقصد اینست که حقیقت انسان از اوساخ عالم طبیعت پاک و مقدس گردد اوساخ عالم طبیعت صفات قبیحه است غضب است شهوتست حب دنیا است تکبر است کذبست نفاقست تزویر است خود پرستی است و امثال ذلك * انسان از صولت نفس و هوی جز بتأییدات فیض روح القدس خلاص نشود * اینست که میفرماید تعمید بروح و آب و آتش لازم و واجب است * یعنی روح فیض الهی و ماء علم و حیات و نار محبة الله * و انسان باید باین روح و ماء و آتش تعمید یابد تا استفاضه از فیض ابدی کند والا تعمید با آب عنصری را چه ثمر * ولی این تعمید آب رمز از توبه و استغفار از گناه بود * و در دور جمال مبارك این رمز را لزوم نه * زیرا حقیقت آن که تعمید بروح و محبة الله است مقرر و محقق *

(ك) بَضْرُورَتِ تَعْمِيْدِ

۱۵

غسل تعمید موافقت و لازم یا آنکه نا موافق و غیر لازم

سوءال

این غسل تعمید یا موافق است و لازم یا آنکه نا موافق و غیر

لازم * در صورت اولی با وجود لزوم چگونه منسوخ شد

و در صورت ثانیه با وجود عدم لزوم چگونه

یوحنا مجری داشت

۲۰

جواب

تغیر احوال و تبدل و انقلاب زمان از لوازم ذاتیه ممکناتست

۲۴ و لزوم ذاتی از حقیقت اشیا انفکاک ندارد * مثلاً انفکاک حرارت

از آتش رطوبت از ماء شعاع از شمس محال و ممتنع است * زیرا لزوم ذاتی است * و چون تغیر و تبدل حال از لوازم ممکناتست لهذا احکام نیز بسبب تبدل و تغیر زمان تبدیل شود * مثلاً در زمان موسی مقتضی و مناسب حال شریعت موسویه بود * و چون در زمان حضرت مسیح آن حال تبدل و تغیر یافت بقسمی که دیگر شریعت موسویه مناسب و موافق عالم انسانی نبود لهذا نسخ گردید * چنانچه حضرت روح سبت را شکست و طلاقرا حرام فرمود * و بعد از حضرت مسیح حواریون اربعه من جمله بطرس و پولس حیوانات محرمة تورات را

- تحلیل کردند ماعدای لحم مخنوق و قراین اصنام و خون و همچنین زنا (۱۷) این احکام اربعه را باقی گذاشتند * بعد بولس لحم مخنوق و ذبائح اصنام و دم را نیز حلال نمود * و تحریم زنا را باقی گذاشت چنانکه بولس در آیه چهاردهم از فصل چهاردهم از رساله خود باهل رومیه مینویسد «من میدانم و معتقدم رب مسیح که هیچ چیز نجس العین نیست بلکه هر چیز نجس است بجهت آنکس که نجس میشمرد» و همچنین در آیه ۱۵ بازدهم از فصل اول از رساله بولس بطیطوس مذکور «جمع اشیا بجهت پاکان پاکست و از برای ناپاک چیزی پاک نیست» زیرا آنان کل نجسند حتی عقول و ضمائرشان «حال این تغیر و تبدل و نسخ بجهت آن بود که عصر مسیح قیاس بعصر موسی نمیشد بلکه حال و مقتضی بکلی تغیر و تبدل یافت * لهذا آن احکام منسوخ گردید * زیرا وجود ۲۰ عالم مانند انسانست و انبیا و رسل الهی طبیبان حاذق * شخص انسانی برحالت واحده نماند امراض مختلفه عارض گردد و هر مرضی را علاجی مخصوص * پس طبیب حاذق هر علل و مرض را معالجه واحده ننماید بلکه بمقتضای اختلاف امراض و احوال ادویه و علاج را تغیر دهد زیرا براین شخص مرض هائل از حرارت عارض بود فلا بد طبیب ۲۵ حاذق ادویه بارده داد و چون وقتی دیگر مزاج این شخص منقلب شد

حرارت پرودة تبديل گشت * لابد طبيب حاذق ادويه بارده را
 نسخ نمود و ادويه حاره تجويز نمود * و اين تغيير و تبديل از مقتضای
 حال مريض است و بر حذاقت طبيب دليل جليل * مثلاً ملاحظه نمائيد
 آيا شريعت تورات در اين عصر و زمان ممکن الاجراست لا والله بلکه
 ۵ مستحيل و محالست * پس لابد خداوند متعال آن شريعت تورات را
 در زمان مسيح نسخ فرمود * و همچنين ملاحظه نمائيد که غسل تعميد
 در زمان يوحناي معمدان سبب تذکر و تنبيه نفوس بود تا از جميع
 گناهان توبه نمايند و منتظر ظهور ملکوت مسيح گردند * اما
 در اين ايام در آسيا قاتوليک و ارتودکس اطفال شير خوار را در اين
 ۱۰ آب مخلوط بروغن زيتون غوطه دهند بقسمی که بعضی اطفال از اين
 زحمت مريض گردند * و در وقت تعميد بلرزند و مضطرب شوند
 و در جای ديگر آب تعميد قسيس پيشانی پاشد * و اطفال چه شق اول
 و چه شق ثاني بهيچوجه احساس روحانی ندارند * پس چه ثمری از اين
 حاصل بلکه سائر ملل تعجب و استغراب نمايند که اين طفل رضيع را
 ۱۵ چرا در اين آب غوطه دهند نه سبب تنبيه طفل است و نه سبب ايمان
 و نه سبب ايقاظ مجرد يك عادتى است که مجرى ميدارند * اما در زمان
 يوحناي معمدان چنين نبود بلکه حضرت يوحنا ابتدا نفوس را نصيحت
 مي فرمود و بتوبه از گناه دلالت مي کرد و بانتظار ظهور مسيح تشويق
 مينمود * هر نفسی که غسل تعميد می يافت در نهايت تضرع و خشوع
 ۲۰ توبه از گناه مي کرد و جسد خویش را نیز از اوساخ ظاهري طيب
 و ظاهر مينمود * و در کمال اشتياق شب و روز آنآ فآنآ منتظر ظهور
 مسيح بود و دخول در ملکوت روح الله * باری مقصود اينست که
 تغيير و تبديل احوال و انقلاب مقتضيات قرون و اعصار سبب نسخ
 شرايع گردد * زیرا زمانی آيد که آن احکام موافق و مطابق احوال نباشد
 ۲۵ ملاحظه نمائيد که مقتضيات قرون اولی با مقتضيات قرون وسطی

بامقتضیات قرون اخیرہ چہ قدر متفاوتست ممکن است الآن کہ احکام قرون اولی در این قرون اخیرہ جاری گردد * واضح است کہ ممتنع و محال است * و همچنین بعد از قرون کثیرہ کہ بگذرد مقتضای قرون حالہ موافق قرون آتیہ نباشد و لا بد از تغییر و تبدیل است ۵ در اورپا احکام متصلاً تغییر و تبدیل کند چہ بسیار حکم کہ در سنین سابقہ در قوانین و نظامات اورپا موجود بود و حال منسوخ گشتہ این تغییر و تبدیل بجهت تبدل و تغییر افکار و احوال و اطوارست و بدون این سعادت عالم بشریہ مختل * مثلاً حکم تورات است کہ اگر سبت را کسی بشکند حکم قتل است بلکہ دہ حکم قتل در تورات است ۱۰ حال در قرون حالہ ممکن است این احکام اجرا گردد واضح است کہ ممتنع و مستحیل است * لهذا تغیر و تبدل یافت * و این تبدل و تغیر احکام دلیل کافی بر حکمت بالغہ اہلیہ است * در این مسألہ تعمق لازمست و سبب لائح و واضح * طوبی للمتفکرین *

(کا) نَازِقُ خَمْنٍ مِّنْ رَّاحِلِیَّتٍ

سوءال

۱۵

حضرت مسیح میفرماید « منم آن نانی کہ از آسمان نازل شد و هرکس از این نان تناول نماید ابداً نمیرد » مقصود از این بیان چہ * (۱۸)

جواب

مقصد از این نان مائده آسمانی و کمالات الہی است یعنی هرکس ۲۰ از این مائده تناول نماید یعنی اکتساب فیض الہی کند و اقتباس انوار رحمانی کند و از کمالات من نصیب برد حیات ابدی یابد * مقصد از خون نیز روح حیانت و آن کمالات الہی و جلوه ربانی و فیض ۲۳ صمدانیست * زیرا جمیع اجزاء بدن انسان بواسطہ جریان خون مادہ

- حیاتیرا از خون اکتساب نماید * در انجیل یوحنا در فصل ششم آیه ۵
 بیست و ششم میفرماید * بشما میگویم که مرا میطلبید نه بسبب
 معجزاتی که دیدید بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیر شدید * این
 واضح است که نانی که حواریون خوردند و سیر شدند فیوضات آسمانی
 بود * زیرا در آیه سی و سوم در فصل مذکور میفرماید * زیرا که
 نان خدا آنست که از آسمان نازل شده بجهان حیات بخشد * این معلوم
 است که جسد مسیح از آسمان [نازل] نشد از رحم مریم آمد * و آنچه
 از آسمان الهی نازل گردید روح مسیح بود * و چون یهود گمان کردند
 که مقصد حضرت جسد است لهذا اعتراض کردند * چنانکه در آیه
 ۱۰ چهل و دوم از فصل مذکور میفرماید و گفتند آیا این عیسی پسر یوسف
 نیست که ما پدر و مادر او را میشناسیم * پس چگونه میگوید که از آسمان
 نازل شده ام * ملاحظه نمائید که چگونه واضح است که مقصود حضرت
 از نان آسمانی روح حضرتست و فیوضات و کمالات و تعلیمات او چنانکه
 در آیه شصت و شش از فصل مذکور بیان میفرماید * روح است
 که زنده میکند و اما از جسد فائده نیست * پس واضح شد که
 روح مسیح نعمت آسمانی بود که از آسمان نازل و هر کس از این روح
 استفاده نماید یعنی تعالیم آسمانی گیرد حیات ابدیه یابد * اینست که
 در آیه سی و پنجم میفرماید عیسی بایشان گفت من نان حیات هستم
 کسی که اقبال بمن نماید هرگز گرسنه نشود * و هر کس بمن ایمان
 آورد هرگز تشنه نگردد * ملاحظه کنید که خوردن را باقبال و نوشیدن را
 بایمان توضیح میفرماید * پس واضح و محقق گردید که مائده آسمانی
 فیوضات رحمانیه و تجلیات روحیه و تعالیم سمائیه و معانی کلیه حضرت
 مسیح است و خوردن عبارت از اقبال و نوشیدن کنایه از ایمانست
 زیرا حضرت را يك جسد عنصری بود و يك جسد آسمانی * جسد عنصری
 ۲۵ مصلوب شد * اما جسد آسمانی حی و باقی و سبب حیات جاودانی * جسد

- عنصری طبیعت بشری بود و جسد آسمانی طبیعت روحانی * سبحان الله بعضی تصور چنان نمایند که نان قربان حقیقت حضرت مسیح است و لاهوت و روح القدس حلول در آن نموده و موجود است * و حال آنکه چون قربان تناول شود بعد از دقیقه چند فاسد محض گردد و تغییر کلی یابد * پس چگونه چنین وهمی را تصور توان نمود استغفر الله عن هذا الوهم العظیم * خلاصه مقال آنکه بظهور حضرت مسیح تعالیم مقدسه که فیض ابدیست منتشر شد و انوار هدایت ساطع گشت و روح حیات بحقائق انسانیه مبذول گردید * هر کس هدایت یافت زنده شد و هر کس گمراه ماند بموت ابدی گرفتار گردید * و آن نان که از آسمان نازل شد جسد ملکوتی حضرت مسیح بود و عنصر روحانی او که حضرات حواریون از آن تناول نمودند و حیات ابدیه یافتند * حواریون از دست حضرت مسیح بسیار غذا خورده بودند چرا عشاء ربانی امتیاز یافت * پس معلوم شد که مراد از نان آسمانی این نان عنصری نه بلکه مقصد مائدۀ الهیه جسد روحانی حضرت مسیح بود * و آن فیوضات ربانیه و کمالات روحانیه بود که حواریون نصیب یافتند و از آن سیر گشتند و همچنین ملاحظه کنید که در وقتی که حضرت مسیح نازرا برکت دادند و فرمودند این جسد منست (۱۹) و بحواریون عنایت فرمودند حضرت مسیح در نزد حواریون مشخص و معین و مجسم و موجود بودند منقلب بنان و خمر نشدند اگر منقلب بنان و خمر شده بودند باید دیگر در آن وقت در نزد حواریون حضرت مسیح مجسم مشخص معین نماند * پس معلوم شد که این نان و خمر رمزی بود و آن عبارت از آب بود که فیوضات و کمالات من بشما داده شده * و چون از این فیض مستفیض شدید حیات ابدیه یافتید و از مائدۀ آسمانی بهره و نصیب بردید *

(ک) سُؤَالُ الْفَعْرِاجِ وَالْجَوَابِ

سؤال

معجزاتی در حق حضرت مسیح روایت شده است * این روایات فی الحقیقه بحسب معنی لفظی تلقی گردد یا آنکه معانی دیگر دارد ۵
زیرا بنون صحیحه ثابت است که ماهیت اشیا متقلب نگردد *
و جمیع کائنات در تحت قانون کلی و نظامیست که ابدآ تخلف نماید لهذا
خارق قانون کلی ممکن نه *

جواب

مظاهر مقدسه الهیه مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجیبه * هر امر
مشکلی و غیر ممکن از برای آنان ممکن و جایز است * زیرا بقوتی ۱۰
خارق العاده از ایشان خارق العاده صدور یابد و بقدرتی ما وراء
طبیعت تأثیر در عالم طبیعت نمایند * از کلشان امور عجیبه صادر شده
ولی در کتب مقدسه اصطلاح مخصوصی موجود * و در نزد آنان این
معجزات و آثار عجیبه اهمیتی ندارد حتی ذکرش نخواهند زیرا اگر این ۱۵
معجزات را برهان اعظم خوانیم دلیل و حجت از برای حاضرینست نه
غائبین مثلاً اگر از برای شخص طالب خارج از حضرت موسی و حضرت
مسیح آثار عجیبه روایت شود انکار کند و گوید از بهانه بتواتر یعنی
بشهادت خلق کثیر آثار عجیبه روایت شده است و در کتب ثبت
گشته * بر همین از برهما یک کتاب آثار عجیبه نوشته * پس طالب بگوید ۲۰
از کجا بدانیم یهود و نصاری راست گویند و بر همین دروغ گوید هر
دو روایت است و هر دو خبر متواتر و هر دو مدون در کتاب * هر
یک را احتمال وقوع و عدم وقوع توان داد و دیگران چنان * و اگر
راست است هر دو راست اگر قبول شود هر دو را باید قبول نمود ۲۳

- لذا برهان نمیشود * پس معجزات اگر از برای حاضرین برهانست از برای غائبین برهان نیست * اما در یوم ظهور اهل بصیرت جمیع شئونات مظهر ظهور را معجزات یابند زیرا ممتاز از مادونست * همین که ممتاز از مادونست معجزه محض است * ملاحظه نمائید که حضرت مسیح فرید و وحید من دون ظهیر و معین و بدون سپاه و لشکر در نهایت مظلومیت در مقابل جمیع من علی الارض علم الهی بلند نمود و مقاومت کرد * و جمیع را عاقبت مغلوب نمود و لو بظاهر مصلوب گردید * حال این قضیه معجزه محض است ابداً انکار نتوان نمود دیگر در حقیقت حضرت مسیح احتیاج ببرهان دیگر نه * و این معجزات ظاهره در نزد اهل حقیقت اهمیت ندارد * مثلاً اگر کوری بینا شود عاقبت باز کور گردد * یعنی بمیرد و از جمیع حواس و قوی محروم شود لهذا کور بینا کردن اهمیتی ندارد * زیرا این قوه بالمال مختل گردد * و اگر جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد زیرا باز بمیرد اما اهمیت در اعطای بصیرت و حیات ابدیست * یعنی حیات روحانی الهی زیرا این حیات جسمانی را بقائی نه و وجودش عین عدم است * مثل اینکه حضرت مسیح در جواب یکی از تلامیذ میفرمایند که بگذار (۲۰) مرده را مردها دفن کنند زیرا مولود از جسد جسد است و مولود (۲۱) از روح روح است * ملاحظه کنید تقوسی که بظاهر بجسم زنده بودند آنانرا مسیح اموات شمرده * زیرا حیات ابدیست و وجود وجود حقیقی لهذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای امواتست مقصد اینست که بحیات ابدیه موفق شدند * و یا آنکه کور بود بینا شد مقصد از این بینائی بصیرت حقیقیه است و یا آنکه کربود شنوا شد مقصد آنکه گوش روحانی یافت و بسمع ملکوتی موفق گشت * و این بنص انجیل ثابت شده که حضرت مسیح میفرماید که اینها مثل (۲۲) آنانند که اشعیا گفته * اینها چشم دارند اما نبینند گوش دارند

لکن نشنوند * و من آنها را شفا دهم * و مقصد این نیست که مظاهر
 ظهور عاجز از اجرای معجزاتند زیرا قادر هستند لکن نزدشان
 بصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات ابدی مقبول و مهم است * پس
 در هر جانی از کتب مقدسه که مذکور است کور بود بیناشد * مقصد
 ۵ اینست که کور باطن بود بصیرت روحانی فائز شد و یا جاهل بود عالم
 شد و یا غافل بود هشیار گشت و یا ناسوتی بود ملکوتی شد * چون
 این بصیرت و سمع و حیات و شفا ابدیست لهذا اهمیت دارد و الا حیات
 و قوای حیوانی را چه اهمیت و قدر و حیثیتی * مانند اوهام در ایام
 معدوده منتهی گردد * مثلاً اگر چراغ خاموشی روشن شود باز
 ۱۰ خاموش گردد * ولی چراغ آفتاب همیشه روشن است این اهمیت دارد

(عج) سؤال از فرمیلج بعثت در

سؤال

مقصود از قیام مسیح بعد از سه روز چه بود *

جواب

۱۵ قیام مظاهر الهیه بجمد نیست جمیع شئونات و حالات و اعمال و تأسیس
 و تعلیم و تعبیر و تشبیه و ترتیب ایشان عبارت از امور روحانی
 و معنویست تعلق بجهانیات ندارد * مثلاً مسأله مسیح از آسمان آمد
 این مطلب در مواقع متعدده از انجیل مصرح است که ابن انسان
 از آسمان آمد * و ابن انسان در آسمانست و با آسمان رود چنانکه در فصل
 ۲۰ ششم آیه سی و هشتم از انجیل یوحنا میفرماید * زیرا من از آسمان
 آمدم ، و همچنین در آیه چهل و دوم میفرماید که گفتند آیا این
 شخص یسوع بن یوسف نیست که پدر و مادر او را میشناسیم چگونه
 ۲۳ میگوید من از آسمان آمدم ، و همچنین در انجیل یوحنا در فصل سیم

- آیه سیزدهم میفرماید « و کسی بآسمان نرفت مگر کسی که از آسمان آمد
 ابن انسان آنکه در آسمانست ، ملاحظه کنید که میگوید ابن انسان
 در آسمان است و حال آنکه حضرت آن وقت در زمین بودند * و همچنین
 ملاحظه کنید که صراحة میفرماید مسیح از آسمان آمده است و حال
 آنکه از رحم مریم بود و جسم حضرت از مریم تولد یافت * پس واضح
 شد که مقصد از این عبارت که میفرماید ابن انسان از آسمان آمد
 امریست معنوی نه ظاهری روحانیست نه جسمانی * یعنی هر چند حضرت
 مسیح بظاهر از رحم مریم تولد یافت ولی فی الحقیقه از آسمان مرکز
 شمس حقیقت عالم الهی ملکوت رحمانی آمد * و چون واضح شد که
 ۱۰ مسیح از آسمان روحانی ملکوت الهی آمد * پس مقصود از غیبوبت
 مسیح در زیر زمین سه روز نیز امری معنویست نه ظاهری * و همچنین
 قیام مسیح از بطن ارض نیز امریست معنوی و کیفیتی است روحانی
 نه جسمانی * و همچنین صعود مسیح بآسمان آن نیز امریست روحانی
 نه جسمانی * و گذشته از این بیان این آسمان ظاهری فنا یافت و محقق
 ۱۵ گشته که فضای نامتناهی و فارغ و خالی و جولانگاه نجوم و کواکب
 نامتناهی است لهذا بیان میکنیم که قیام مسیح عبارت از اینست که
 حضرات حوارین بعد از شهادت حضرت مسیح مضطرب و پریشان
 شدند حقیقت مسیحیه که عبارت از تعالیم و فیوضات و کمالات و قوه
 روحانیه مسیحیه است دو سه روز بعد از شهادت خفی و مستور شد
 ۲۰ جلوه و ظهوری نداشت بلکه حکم مفقود یافت * زیرا مؤمنین عبارت
 از نفوس متعدده بودند و آنان نیز مضطرب و پریشان * امر حضرت
 روح الله مانند جسم بی جان شد * و چون بعد از سه روز حضرات
 حواریون ثابت و راسخ گشتند و بر خدمت امر مسیح قیام نمودند
 و مصمم بر آن شدند که تعالیم الهی را ترویج کنند و وصایای مسیح را
 ۲۵ مجری دارند و قیام بر خدمت مسیح کردند * حقیقت مسیح جلوه نمود

و فیض مسیح آشکار گشت و شریعت مسیح جان یافت و تعالیم و وصایای مسیح ظاهر و آشکار گردید * یعنی امر مسیح مانند جسد بی جانی بود * جان و فیض روح القدس احاطه نمود * اینست معنی قیام مسیح و این قیام حقیقی بود * و چون قسّیس ها معنی انجیل را تفهیمیدند و بر رمز پی نبردند لهذا گفتند که دین مخالف علم است و علم معارض دین * زیرا از جمله این مسأله صعود حضرت مسیح با جسم عنصری باین سمای ظاهری مخالف فنون ریاضی بود و لکن چون حقیقت مسأله آشکار گردد و این رمز بیان شود بهیچ وجه علم معارضه ننماید بلکه علم و عقل تصدیق نماید *

۱۰ (کد) سَوَالُ الزَّحْلُولِ رُوحِ الْقُدُسِ

سؤال

روح القدس که حلول کرد بر حواریین در انجیل مذکور آیا این بچه نحو بوده است وجه معنی دارد *

جواب

۱۵ این حلول روح القدس نه مثل حلول هوا در جوف انسان است * این تعبیر و تشبیه است نه تصویر و تحقیق بلکه مقصد مثل حلول آفتاب در مراآتست * یعنی تجلی او ظاهر شود * حواریون بعد از صعود مسیح مضطرب شدند آراء و افکار شان متشتت و مختلف شد بعد ثابت و متحد گشتند * و در عید عنصره مجتمع شدند و منقطع گشتند چشم از خود پوشیدند و از راحت و مسرت این جهان گذشتند و جسم و روح را فدای جانان نمودند * ترك خانمان گفتند و بی سر و سامان گشتند حتی هستی خویش را فراموش نمودند * پس تأیید الهی رسید و قوت روح القدس ظاهر گشت و روحانیت مسیح غلبه نمود و محبة الله ۲۴ زمام از دست برد * آنروز مؤید شدند و هر کس بجهت تبلیغ امر الله

بطرفی توجه کرد و زبان بحجت و برهان گشود * پس حلول روح القدس عبارت از اینست که منجذب بروح مسیحائی شدند و استقامت و ثبوت یافتند و بروح محبة الله حیات جدید حاصل نمودند و حضرت مسیح را زنده و معین و ظہیر دیدند * قطره بودند دریا شدند * پشه بودند عقاب * سما گشتند ضعیف بودند قوی شدند * مثل آنها مثل آئینه ها بود که در مقابل آفتاب آید البتہ پرتو و انوار در آن آشکار گردد *

(ک) سُؤَالَ قَضِيٍّ أَرْسَلَ إِلَيْهِ الْقَدِيسُ

چه چیز است

جواب

- ۱۰ مقصود از روح القدس فیض الهی است و اشعه ساطعه از مظهر ظهور زیرا شعاع آفتاب حقیقت مرکزش مسیح بود و از این مرکز جلیل حقیقت مسیح فیض الهی بر سائر مرایا که حقایق حواریون بود اشراق نمود * مقصود از حلول روح القدس بر حواریین اینست که آن فیض جلیل الهی تجلی و افاضه بر حقایق حواریین نمود والا دخول و خروج و نزول و حلول از خواص اجسامست نه ارواح * یعنی حقائق محسوسه را دخول و حلول است نه لطائف معقوله را و حقائق معقوله مثل عقل و حب و علم و تصور و فکر آنانرا دخول و خروج و حلولی نیست بلکه عبارت از تعلق است * مثلاً علم که عبارت از صورت حاصله عند العقل است آن امریست معقول * و دخول و خروج در عقل امر موهوم بلکه تعلق حصولی دارد مانند صور منطبعه در آینه پس چون ثابت و مبرهن است که حقایق معقوله را دخول و حلولی نیست البتہ روح القدس را صعود و نزول و دخول و خروج و مزج و حلول ممتنع و محالست * نہایت اینست کہ روح القدس مانند آفتاب جلوه در مرآت نمود * و در بعضی مواضع از کتب مقدسه ذکر روح

میشود * و مقصد شخص است مثل آنکه در مخاطبات و مکالمات مصطلح است که فلان شخص روح مجسم است و حیات و مروت مشخصه * در این مقام نظر بزجاج نیست بلکه نظر بسراج است چنانکه در انجیل یوحنا در ذکر موعود بعد حضرت مسیح در فصل شانزدهم آیه دوازدهم میفرماید « و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید و لکن چون او یعنی روح راستی آید شما را بجمیع راستی هدایت خواهد کرد * زیرا که از نفس خود تکلم ننماید بلکه با آنچه شنیده است سخن خواهد گفت » حال بدقت ملاحظه نمائید که ازین عبارت « زیرا از نفس خود تکلم ننماید بلکه با آنچه شنیده است سخن خواهد گفت » معلوم میشود که این روح راستی انسانی مجسم است که نفس دارد و گوش دارد که استماع مینماید و لسان دارد که نطق میکند * و همچنین بحضرت مسیح روح الله اطلاق میشود مثل اینکه سراج گوئی و مراد سراج بازجاج است *

(ک) سُؤَالُ الزَّجَّاجِ ثَانِي فِي مَسِيحٍ

و یوم دینونت

جواب

۱۵

در کتب مقدسه مذکور است که مسیح دوباره آید و بعلاماتی مشروط است هر وقتی که آید بآن علامات آید * از جمله علامات اینکه (۲۲) آفتاب تاریک گردد و ماه نور ندهد و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریزند در آن وقت جمیع طوائف زمین ناله و حنین کنند آنگاه علامت ۲۰ پسرانسان در آسمان پدید گردد و ببینند که این انسان برابر سوار با قوت و جلال عظیم میآید * تفسیر این آیات را جمال مبارک در رساله ایقان ۲۲ مشروحاً فرموده اند احتیاج بتکرار نیست بآن مراجعت کنید * معانی

- آن کلمات را ادراک خواهید نمود * و حال من نیز چند کلمه در این خصوص صحبت میدارم و آن اینکه مسیح در آمدن اول نیز از آسمان آمد چنانچه مصرح در انجیل است * حتی خود حضرت میفرماید ابن انسان (۲۴) از آسمان آمد و ابن انسان در آسمانست و با آسمان صعود نماید جز آن کسی که از آسمان آمد * این مسلم در نزد عموم است که مسیح از آسمان آمد و حال آنکه بحسب ظاهر از رحم مریم آمد * همچنانکه در دفعه اولی و فی الحقیقه از آسمان آمد ولو بحسب ظاهر از ارحام آمد * همچنین در مجیء ثانی نیز بحقیقت از آسمان آید ولو بظاهر از ارحام آید و شروطی که در انجیل بجهت مجیء ثانی مسیح مذکور همان شروط ۱۰ در مجیء اول مصرح چنانکه از پیش گذشت * در کتاب اشعیا خبر میدهد که مسیح شرق و غرب را فتح خواهد نمود و جمیع ملل عالم در ظل مسیح خواهند آمد و سلطنت مسیح تشکیل خواهد گردید و از مکان غیر معلوم خواهد آمد * و خطا کاران دینونت خواهند یافت و عدالت چنان مجری خواهد گشت که گرگ و بره و پلنگ و بزغاله ۱۵ و مار و طفل شیر خواره در یک چشمه و یک چمن و یک آشیانه اجتماع خواهند نمود * مجیء اول نیز مشروط باین شروط بود و حال آنکه بحسب ظاهر هیچیک از این شروط وقوع نیافت لهذا یهود اعتراض بر مسیح کردند * و استغفر الله مسیح را مسیح خواندند و هادم بنیان الهی شدند و مغرب سبت و شریعت دانستند و فتوی بر قتلش دادند ۲۰ و حال آنکه شروط کلا و طراً معانی داشت * ولی یهود بی بمعانی آن نبردند * لهذا محتجب گشتند و همچنین مجیء ثانی مسیح بر این منوال است * علام و شروطی که بیان شده جمیع معانی دارد نه بحسب ظاهر اگر بحسب ظاهر باشد از جمله میفرماید جمیع نجوم بر روی زمین سقوط نمایند نجوم بی پایان و بی شمار است و فنا در نزد ریاضیون حالیه ثابت ۲۵ محقق گشته که جرم شمس تخمیناً قریب یک ملیون و نیم اعظم

از ارض است و هر يك از این نجوم ثوابت هزار مرتبه اعظم از شمس
اگر این نجوم سقوط بر روی زمین نماید چگونه در زمین محل یابد
مانند این است که هزار ملیون جبال مثل جبل حملا یا بر روی دانه
خردلی افتد * این قضیه عقلاً و فناً بلکه بالبداهة از ممتنعاست
نه ممکنات * و از این عجبر آنکه مسیح میفرماید من شاید بیایم و شما
(۲۶) هنوز در خوابید * زیرا آمدن این انسان مثل آمدن دزد است شاید
دزد در خانه است و صاحب خانه خبر ندارد * پس واضح و مبرهن
گشت که این علامات معنی دارد مقصود بظاهرنیست و معانی
در کتاب ایقان مفصل بیان شده است بآن مراجعت نمائید *

(ک) سؤالات الوهیه

مقصود از ثالوث و اقانیم ثلاثة چه چیز است *

جواب

حقیقت الوهیت که منزّه و مقدس از ادراک کائنات است و ابدآ بتصور
اهل عقول و ادراک نیاید و مبرا از جمیع تصورات * آن حقیقت ربانیه
تقسیم قبول نماید * زیرا تقسیم و تعدد از خصائص خلق است که
۱۵ ممکن الوجود است نه از عوارض طارئه بر واجب الوجود * حقیقت
الهیة مقدس از توحید است تا چه رسد بتعدد * و آن حقیقت ربوبیت را
تنزل در مقامات و مراتب عین نقص و منافی کمال و ممتنع و محال * همواره
در علو تقدیس و تنزیه بوده و هست * و آنچه ذکر میشود از ظهور
۲۰ و اشراق الهی مقصد تجلی الهی است نه تنزل در مراتب وجود * حق
کمال محض است و خلق نقصان صرف حق را تنزل در مراتب وجود
اعظم نقائص است * ولی ظهور و طلوع و شروقش مانند تجلی آفتابست
۲۳ در آیینة لطیف صافی شفاف * جمیع کائنات آیات باهرات حق هستند

مانند کائنات ارضیه که شعاع آفتاب بر کل تابیده * ولی بردشت و کوهسار و اشجار و اثمار همین پرتوی افتاده که نمود ارگشته و پرورش یافته و بنتیجه وجود خویش رسیده * اما انسان کامل بمنزله مرآت صافیه است آفتاب حقیقت بجمع صفات و کمالات در آن ظاهر و آشکار گردیده لهذا حقیقت مسیحیه يك آئینه صاف شفاف بوده که در نهایت لطافت و پاکی بود لهذا شمس حقیقت ذات ألوهیت در آن آئینه تجلی فرمود و نورانیت و حرارتش در آن نمودار گشت * اما شمس از علو تقدیس و سماء تنزیه تنزل ننمود و در آئینه منزل و مأوی نکرد بلکه بر علو و سمو باقی و برقرار است * ولی در آئینه بجهال و کمال جلوه نمود و آشکار گشت * حال اگر گوئیم که آفتاب در دو آئینه یکی مسیح و دیگری روح القدس مشاهده نمودیم * یعنی سه آفتاب مشاهده کردیم یکی در آسمان و دو دیگر در زمین صادقیم * و اگر بگوئیم يك آفتابست فردانیت محض است شريك و مثیلی ندارد باز هم صادقیم خلاصه کلام اینست که حقیقت مسیحیه مرآت صافیه بود و شمس حقیقت یعنی ذات احدیت بکمالات و صفات نامتناهی در آن آئینه ظاهر و باهر * نه اینکه آفتاب که ذات ربانیت تجزئ و تعدد یافته بلکه آفتاب آفتاب واحد است ولی در مرآت ظاهر * اینست که مسیح میفرماید الأب فی الابن یعنی آن آفتاب در این آئینه ظاهر و آشکار است روح القدس نفس فیض الهی است که در حقیقت مسیح ظاهر و آشکار گردید بنوت مقام قلب مسیح است و روح القدس مقام روح مسیح * پس ثابت و محقق گردید که ذات ألوهیت وحدت محض است و شبیه و مثیل و نظیر ندارد * و مقصود از اقانیم ثلاثة اینست والا اساس دین الله بر مسأله غیر معقوله است که ابدأ عقول تصور آن نتواند و آنچه را عقول تصور نتواند چگونه مکلف باعتقاد آن گردد ۲۵ در عقل نگنجد تا صورتی از صور معقوله شود بلکه وهم محض باشد

حال از این بیان واضح که مقصود از اقامیم ثلاثه چه چیز است
و وحدانیت الهیه نیز ثابت گردید *

(حج) نَفَّائِهِ بِنَجْمٍ اَزْ فَضَائِلِهِ فَدَهْرًا
انجیل یوحنا

سوءال

۵ از آیه انجیل یوحنا * والآن تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده بهمان
جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم *

جواب

تقدم بر دو قسم است تقدم ذاتیست که مسبوق بعلت نباشد بلکه
وجودش بذاته باشد * مثلاً آفتاب که روشنایش بذاته است و در
۱۰ روشنایی محتاج بقیض کوکب دیگر نه * این را روشنایی ذاتی گویند
اما روشنایی ماه مقتبس از آفتاب است زیرا ماه در روشنایی محتاج
بآفتابست * پس آفتاب در روشنایی علت شد و ماه در روشنایی معلول
آن قدیم و سابق و متقدم و این مسبوق و متأخر * نوع ثانی قدم قدم
زمانیست و آن لا اول له است و حضرت کلمه الله مقدس از زمانست
۱۵ زمان گذشته و حال و آینده کل بالنسبه بحق يك سانسست * دیروز
و امروز و فردا در آفتاب نیست و همچنین تقدم از جهت شرفست * یعنی
اشرف مقدم بر شریفست * پس حقیقت مسیحیه که کلمه الله است البته
من حیث الذات والصفات والشرف مقدم بر کائناتست * و کلمه الله پیش
از ظهور در هیکل بشری در نهایت عزت و تقدیس بود و در کمال جلال
۲۰ و جمال در اوج عظمت خویش برقرار * و چون کلمه الله از اوج جلال
بحکمت حق متعال در عالم جسد اشراق نمود بواسطه جسد تعدی
۲۲ بر کلمه الله شد چنانچه در دست یهود افتاد و اسیر هر ظلوم و جهول

گردید و عاقبت مصلوب شد اینست که خطاب بحق مینماید که مرا از قید عالم جسد آزاد فرما و از این قفس برهان تا با اوج عظمت و جلال صعود نمایم و آن عزت و تقدیس سابق پیش از عالم جسد یابم و در جهان باقی شادمانی کنم و بوطن اصلی عالم لامکان ملکوت پنهان صعود نمایم ۵ چنانکه ملاحظه کردید که حتی در عالم ملک یعنی انفس و آفاق بلکه نقطه تراب عظمت و جلال حضرت مسیح بعد از صعود ظاهر شد زمانی که در عالم جسد بود در تحت تحقیر و توهین اضعف اقوام عالم یعنی یهود بود و بر تارک مبارکش تاج خار سزاوار داشتند * اما بعد از صعود تاجهای مرصع جمیع ملوک خاضع و خاشع ان تاج خار گردید ۱۰ بین که کلمه الله در آفاق نیز چه جلالی یافت *

(کلام) نَفْسِنَا يَدْبِسُ بَاتٍ وَ كَوْنٍ

از فضل بازدهم از رسل اول
بولس بگورتیان

سوءال

۱۵ در اصحاح بازدهم آیه بیست و دوم از رساله بولس بگورتوس مرقوم که همچنانکه در آدم کل مرده شوند در مسیح کل زنده گردند مقصد از این عبارت چه *

جواب

بدانکه در انسان دو طبیعت است طبیعت جسمانی و طبیعت روحانی ۲۰ طبیعت جسمانی موروث از ادم است و طبیعت روحانی موروث از حقیقت کلمه الله * و ان روحانیت حضرت مسیح است طبیعت جسمانی از ادم تولد یافته * اما طبیعت روحانی از فیض روح القدس متولد شده طبیعت جسمانی مصدر هر نقص است و طبیعت روحانی مصدر هر کمال * حضرت مسیح خود را فدا کرد تا خلق از نقائص طبیعت جسمانی

خلاص شوند و بفضائل طبیعت روحانیه متصف گردند * این طبیعت روحانیه که از فیض حقیقت رحمانیه تحقق یافته جامع جمیع کمالات و بنفخه روح القدس پیدا شده * این طبیعت کمالات الهیه است انوار است روحانیات هدایتست علویتست بلندی همت است عدالت است محبت است موهبت است مهربانی بجمیع خلق است خیراتست حیات اندر حیاتست * این طبیعت روحانیه تجلی از اشراقات شمس حقیقت است مسیح مرکز روح القدس است و متولد از روح القدس است و بروح القدس مبعوث شده است و سلاله روح القدس است * یعنی حقیقت مسیحیه از سلاله ادم نیست بلکه زاده روح القدس است ۱۰ پس مقصد از ایه بیست و دوم اصحاب با نزد هم از رساله بولس باهل کورنتیان که میگویند و چنانکه در ادم هم میمیرند در مسیح نیز هم زنده خواهند گشت * اینست که بحسب اصطلاح ادم ابوالبشر است یعنی ادم سبب حیات جسمانی نوع انسانی است * ابوت جسمانی دارد و نفس حی است ولی محیی نیست و حضرت مسیح سبب حیات روحانی بشر است و من حیث الروح ابوت روحانی دارد * ادم نفس حی است ۱۵ مسیح روح محیی است * این عالم جسمانی انسانرا قوای شهوانیست و از لوازم قوای شهوانی گناه است چونکه قوای شهوانی در تحت قانون عدل و حقانیت نیست * جسم انسان اسیر طبیعت است هر چه طبیعت حکم کند بمقتضای او حرکت نماید * پس ثابت شد که خطا در عالم جسمانی موجود مثل غضب حسد جدال حرص طمع جهل غرض فساد ۲۰ تکبر ظلم * جمیع این صفات بهیمیه در خلقت انسانی موجود است انسانی که تربیت روحانی ندیده حیوانیست مثل اهالی افریقا حرکات و سکنات و اخلاق آنان شهوانی محض است و بمقتضای طبیعت حرکت نمایند بدرجه که همدیگر را بدرند و بخورند * پس معلوم شد که ۲۵ عالم جسمانی انسانی عالم گناه است * انسان در عالم جسمانی امتیاز

- از حیوان ندارد هر گناهی از مقتضیات طبیعت است و این مقتضای طبیعت که از خصائص جسمانیست بالنسبه بحیوان گناه نیست ولی بالنسبه بانسان گناهست * حیوان مصدر نقائص است مثل غضب شهوت حسد حرص تعدی تعظم * یعنی جمیع اخلاق مذمومه در طبیعت حیوانست * اما این نسبت بحیوان گناه نیست اما بالنسبه بانسان گناه است و حضرت آدم سبب حیات جسمانی انسانست * اما حقیقت مسیح یعنی کلمه الله سبب حیات روحانیست روح محیی است یعنی جمیع نقائص که از مقتضای حیات جسمانی انسانست بتعلیم و تربیت آن روح مجرد بکمالات انسانی مبدل گردد * پس حضرت مسیح روح محیی بود و سبب حیات روحانی کل * حضرت آدم سبب حیات جسمانی بود و چون عالم جسمانی انسان عالم نقایص است و نقایص عین ممانعت لهذا بولس نقایص جسمانی را بموت تعبیر نمود * اما جمهور مسیحیین بر آنند که حضرت آدم چون از شجره ممنوعه تناول نمود خطا و عصیان کرد و نکبت و شامت این عصیان مسلسل در سلاله آدم موروث و برقرار شد * پس حضرت آدم سبب موت خلق گردید * این بیان بدیهی البطلانست زیرا معنی این بیان این است که جمیع خلق حتی انبیا و رسل بدون قصور و گناه محض آنکه سلاله آدم بودند بدون سبب مقصر و گناه کار گشتند و تا یوم قربانی مسیح در جحیم بعذاب الیم گرفتار بودند و این از عدالت الهیه بعید است * اگر آدم گناه کار بود حضرت ۲۰ ابراهیم را چه گناه * اسحق و یوسف را چه قصور موسی را چه خطا اما حضرت مسیح که کلمه الله بود و خویش را فدا کرد این دو معنی دارد معنی ظاهری و معنی حقیقی * معنی ظاهری اینست که چون حضرت مسیح را مقصد این بود که بامری قیام نماید که تربیت عالم انسانی و احیای بنی آدم و نورانیت عموم خلق بود و از قیام بچنین امری عظیم که مخالف ۲۵ جمیع اهل عالم و مقاومت جمیع ملل و دولست البته خون در هدر است

والبته مقتول ومصلوب گردد لهذا حضرت مسیح در وقتی که اظهار امر فرمودند جان را فدا کردند و صلیب را سریر دانستند و زخم را مرهم و زهر را شهد و شکر شمردند و بتعلیم و تربیت ناس قیام فرمودند یعنی خود را فدا کردند تا روح حیات بخشد و بجسد فانی شدند ۵ تا دیگران را بروح زنده نمایند * اما معنی ثانی فدا اینست که حضرت مسیح مانند حبه بود این حبه صورت خویش را فدا نمود تا شجره نشو و نما نماید هر چند صورت حبه متلاشی شد ولی حقیقت حبه در کمال عظمت و لطافت بهیأت شجره ظاهر گشت * مقام مسیح کمال محض بود * آن کمالات الهیه مانند آفتاب اشراق بر جمیع نفوس مؤمنه نمود ۱۰ و فیوضات انوار در حقائق نفوس ساطع و لامع گردید * اینست که میفرماید من نان نازل از آسمان هستم و هر کس از این نان تناول نماید (۱۸) نمرد * یعنی هر کس از این غذای الهی نصیب برد بحیات ابدیه رسد اینست که هر کس از این فیض نصیب برد و از این کمالات اقتباس کرد حیات ابدیه یافت و از فیض قدیم استفاضه نمود * از ظلمات ضلالت ۱۵ رهایی یافت و بنور هدایت روشن گشت * صورت این حبه فدای شجره شد * ولی کمالات حبه بسبب این فدا ظاهر و آشکار گردید زیرا شجره و اغصان و اوراق و ازهار در حبه مستور و پنهان بود * و چون صورت حبه فدا گشت کمالات او در کمال ظهور بصورت برگ و شکوفه و ثمر آشکار گردید *

(ل) سُؤَالُ الْمَسْئَلَةِ الْجَدِيدَةِ
وَ اَكْلُ شَجَرَةٍ

سؤال

۲۳ حقیقت مسأله حضرت آدم و اكل شجره چگونه است *

جواب

- در تورات مذکور که خداوند آدم را در جنت عدن نهاد تا عامل و حافظ باشد و فرمود که از جمیع درختان جنت تناول نما مگر شجره خیر و شر را و اگر تناول نمائی مبتلی بموت گردی تا آنکه میفرماید که (۲۷) خداوند آدم را بخواب انداخت * پس استخوانی از اضلاع او گرفت و او را زنی آفرید تا با او مؤانست نماید تا آنکه میفرماید مار زرا دلالت بر اکل شجره کرد و گفت که خداوند شما را از تناول این شجره (۲۸) بجهت این منع نمود تا چشمانتان گشوده نگردد و خیر و شر را ندانید پس حوا از شجره تناول نمود و با آدم داد او نیز موافقت کرد دید هاشان بینا شد و خود را برهنه یافتند و از برگ درخت ستر عورت نمودند ۱۰ پس بعتاب الهی معاتب گشتند * خدا با آدم گفت آیا از شجره ممنوعه تناول نمودی آدم در جواب گفت که حوا مرا دلالت کرد * پس خداوند عتاب بحوا نمود * حوا گفت که مار مرا دلالت کرد حیة ملعون شد و دشمنی بین مار و بین حوا و سلاله آنان حاصل گردید * و خداوند ۱۵ فرمود که انسان نظیر باشد و بخیر و شر آگاه گشت شاید از شجره حیات تناول نماید و الی الابد باقی ماند و شجره حیات را خدا محافظه نمود * این حکایت را اگر بمعنی ظاهری عبارات مصطلح بین عوام گیریم در نهایت غرابت است و عقل در قبول و تصدیق و تصور آن معذور زیرا چنین ترتیب و تفصیل و خطاب و عتاب از شخص هوشمندی ۲۰ مستبعد است تا چه رسد بحضرت الوهیت * الوهیتی که این کون نامتناهی را در اکل صورت ترتیب داده و این کائنات نامتناهی را در نهایت نظم و اتقان و کمال آراسته * قدری تفکر لازم اگر ظواهر این حکایت را بشخص عاقلی نسبت دهند البته عموم عقلا انکار کنند که این ترتیب و وضع یقیناً از شخص عاقل صدور نیابد * لهذا این حکایت ۲۵ آدم و حوا و تناول شجره و خروج از جنت جیماً رموز است و از اسرار

الهیة و معانی کلیه و تأویل بدیعه دارد * و جز محرمان راز و مقربین حضرت بی نیاز واقف آن اسرار نه لهذا این آیات تورات معانی متعدده دارد * يك معنی از معانی آنرا بیان کنیم و گوئیم مقصد از آدم روح آدم است و از حوا نفس آدم * زیرا در بعضی مواضع از کتب الهیه که ذکر انات میشود مقصد نفس انسانست و مقصد از شجره خیر و شر عالم ناسوتیست زیرا جهان روحانی الهی خیر محض است و نورانیت صرفه اما در عالم ناسوتی نور و ظلمت و خیر و شر حقایق متضاده موجود و مقصد از مار تعلق بعالم ناسوتیست آن تعلق روح بعالم ناسوتی سبب شد که نفس و روح آدم را از عالم اطلاق بعالم تقیید دلالت کرد و از ۱۰ ملکوت توحید بعالم ناسوت متوجه نمود و چون روح و نفس آدم بعالم ناسوت قدم نهاد از جنت اطلاق خارج گشت در عالم تقیید افتاد بعد از آنکه در علو تقدیس بود و خیر محض بعالم خیر و شر قدم نهاد و مقصود از شجره حیات اعلی رتبه عالم وجود مقام کلمه الله است و ظهور کلی لهذا آن مقام محفوظ مانده تا در ظهور اشرف مظهر کلی ۱۵ آن مقام ظاهر و لائح گشت زیرا مقام آدم من حیث ظهور و بروز بکمالات الهیه مقام نطفه بود و مقام حضرت مسیح رتبه بلوغ و رشد و طلوع نیر اعظم رتبه کمال ذاتی و کمال صفاتی بود * اینست که در جنت اعلی شجره حیات عبارت از مرکز تقدیس محض و تنزیه صرف * یعنی مظهر کلی الهی است و از دور آدمی تا زمان حضرت مسیح چندان ۲۰ ذکر از حیات ابدیه و کمالات کلیه ملکوتیه نبود * این شجره حیات مقام حقیقت مسیح بود که در ظهور مسیحی غرس گشته و بثمر ابدیه مزین شد * حال ملاحظه نمائید که چه قدر این معنی مطابق حقیقت است زیرا روح و نفس آدمی چون تعلق بعالم ناسوتی یافتند از عالم اطلاق بعالم تقیید آمدند * تناسل بوجه مثلی تسلسل یافت و این تعلق ۲۵ روح و نفس بعالم ناسوتی که گناه است در سلاله آدم موروث گردید

- وآن تعلق ماری بود که الی الابد در میان ارواح سلاله آدم وآن
ضدیت مستمر و بر قرار است * زیرا تعلق ناسوتی سبب تقید ارواح
گردیده * واین تقید عین گناه است که از آدم سریان در سلاله نمود
چه که این تعلق سبب گردیده که نفوس بسبب آن از آن روحانیت
اصلیه و مقامات عالیه بازماندند * و چون تفحات قدس حضرت مسیح
و انوار تقدیس نیر اعظم منتشر گردید حقایق بشریه یعنی نفوسی که
توجه بکلمه الله نمودند و استفاضه از فیوضات کردند از آن تعلق
و گناه نجات یافتند و بحیات ابدیه فائز گشتند و از قیود تقید خلاص
شده بعالم اطلاق پی بردند و از رذائل عالم ناسوت بری گردیدند
۱۰ و از فضائل عالم ملکوت مستفیض شدند * اینست معنی بیانی که
میفرماید من خون خویش را بجهت حیات عالم اتفاق نمودم یعنی جمیع (۱۸)
بلا یا و محن و رزایا حتی شهادت کبری را بجهت حصول این مقصد و غفو
گناه یعنی قطع تعلق ارواح از عالم ناسوت و انجذاب بعالم لاهوت
اختیار کردم تا نفوسی مبعوث شوند که جوهر هدی شوند و مظاهر
۱۵ کمالات اعلی * ملاحظه نمائید که اگر بحسب تصور اهل کتاب مقصد
این معنی ظاهر ظاهر باشد ظلم محض است و جبر صرف * اگر آدم
در تقرب بشجره ممنوعه گناهی نمود خلیل جلیل را چه ذنبی و موسای
کلیم را چه خطائی نوح نبی را چه عصیانی یوسف صدیق را چه طغیانی
انبیای الهی را چه فتوری و یحیای حضور را چه قصوری آیا آن عدالت
۲۰ الهی قبول نماید که این مظاهر نورانیه بجهت گناه آدم در جحیم الیم
مبتلی گردند تا آنکه حضرت مسیح آید و قربان گردد و آنان از عذاب
سعیر نجات یابند * چنین تصور از هر قواعد و قوانینی خارج است
و ابدآ نفس هوشمندی قبول نماید بلکه مقصد چنانست که ذکر شد
آدم روح آدمی است و حوا نفس آدم و شجره عالم ناسوت و مار تعلق
۲۵ بعالم ناسوتی * این تعلق که گناه است سریان در سلاله آدمی نمود

و حضرت مسیح تقوسی را از این تعلق بنفحات قدس نجات داد و از این گناه خلاص کرد * و این گناه در حضرت آدم بالنسبه بعراتب است هر چند از این تعلق نتایج کلیه حاصل ولی تعلق عالم ناسوتی بالنسبه بتعلق عالم روحانی لاهوتی گناه شمرده گردد (و حسنات الابرار سیئات المقربین) ثابت شود مانند قوای جسمانی که بالنسبه بقوای روحانی قاصر است بلکه این قوت بالنسبه بآن قوت ضعف محض شمرده گردد و همچنین حیات جسمانی بالنسبه بوجود ملکوتی و حیات ابدی ممات شمرده شود چنانکه حضرت مسیح حیات جسمانی را ممات نامیده و فرمود مردگان را بگذار تا مردگان دفن نمایند و حال آنکه آن تقوس حیات جسمانی داشتند ولی در نظر مسیح آن حیات ممات بود * این يك معنى از معانی حکایت حضرت آدم در تورات است * دیگر شما تفکر نمائید تا بمعانی دیگر پی برید والسلام *

(لا) سُئِلَ الْإِسْعَاقُ الْقَدْسُ

سؤال

۱۵ ومن قال كلمة على ابن الانسان يغفر له * واما من قال على روح القدس فلن يغفر له لا في هذا العالم ولا في الآتى (۱)

جواب

حقایق مقدسه مظاهر الهیه را دو مقام معنویست یکی مظهریت است که بمنزله کره شمس است و یکی جلوه و ظهور است که بمنزله نور ۲۰ و کمالات الهیه است و روح القدس است زیرا روح القدس فیوضات الهیه و کمالات ربانیه است * و این کمالات الهیه بمنزله شمع و حرارت ۲۲ آفتابست و شمس بأشعه ساطعه شمس است و اگر اشعه ساطعه نبود

شمس نبود * اگر ظهور و تجلی کالات الهیه در مسیح نبود یسوع مسیح نبود * از این جهت مظهر است که کالات الهیه در او تجلی فرموده انبیای الهیه مظاهرند و کالات ربانیه ظاهر یعنی روح القدس اگر نفسی از مظهر دوری جوید شاید متنبه شود زیرا شناخته و نداند که آن مظهر ظهور کالات الهیه است * اما اگر از نفس کالات الهیه که روح القدس است بیزار باشد دلیل بر اینست که خفاش است و از آفتاب بیزار * این بیزاری از انوار چاره ندارد و این عفو نمیشود یعنی ممکن نیست که بخدا نزدیک شود * این سراج سراج است بسبب این نور * اگر نور نبود سراج نبود حال اگر نفسی از انوار سراج بیزار شود کور است و نور را نتواند ادراک کند و کوری سبب محرومی ابدی * و این معلوم است که نفوس استفاضه از فیض روح القدس کنند که در مظاهر الهیه ظاهر است نه از شخصیت مظهر * پس اگر نفسی از فیوضات روح القدس استفاضه نماید از فیض الهی محروم ماند و نفس محرومیت عدم مغفرتست * اینست که بسیار نفوسی بودند که بمظاهر ظهور عداوت داشتند و نمیدانستند که مظهر ظهور است بعد که دانستند دوست شدند * پس عداوت بمظهر ظهور سبب محرومیت ابدیه نشد زیرا دشمن شمعدان بود و نمیدانست که مظهر سراج نورانی الهیست * دشمن نور نبود و چون ملتفت شد که این شمعدان مظهر انوار است دوست حقیقی گشت * مقصود اینست که دوری از شمعدان سبب محرومیت ابدی نیست شاید متنبه و متذکر گردد ولی دشمنی نور سبب محرومیت ابدیه است و چاره ندارد *

(لب) المدعوون كثيرون والمختارون

سوءال

۲۴ حضرت مسیح در انجیل میفرماید المدعوون كثيرون والمختارون

(۲۹) قلیون (۱) و در قرآن میفرماید (یختص بر حتمه من یشاء) این را چه حکمتست

جواب

بدانکه نظم و کمال در جامعیت عالم وجود چنین اقتضا نماید که وجود
منحل بصور غیر متناهی گردد لهذا موجودات در یک رتبه و یک
مقام و یک نحو و یک جنس و یک نوع تحقق نمایند لا بد از تفاوت
مراتب و تمایز صنوف و تعدد اجناس و انواع است * یعنی ناچار از رتبه
جماد و رتبه نبات و رتبه حیوان و رتبه انسانست چه که عالم وجود
بانسان تنها ترتیب و تنظیم و تکمیل نیابد * و همچنین بحیوان محض یا نبات
محض یا جماد محض این عالم منظر بدیع و ترتیب قویم و تزیین لطیف
حاصل نماید لا بد از تفاوت مراتب و مقامات و اجناس و انواع است
تا وجود در نهایت کمال جلوه فرماید * مثلاً این شجر اگر بتامه عمر
گردد کمال نباتی حاصل نگردد بلکه برگ و شکوفه و بار جمیع لازم
تانیات در نهایت زینت و کمال جلوه نماید * همچنین در هیکل انسان
ملاحظه نمائید که لا بد از تفاوت اعضا و اجزا و ارکانست جمال و کمال
وجود انسانی مقتضی وجود سمع و بصر و مغز حتی ناخن و شعر است
اگر سر پا مغز و یا چشم و یا گوش گردد عین نقص است * مثلاً عدم
زلف و مر * کان و عدم ناخن و دندان عین نقص است ولو بالنسبه به چشم
بی احساس و حکم جماد و نبات دارند و لکن فقد آن در وجود انسان
بی نهایت مکروه و مذموم است مادام مراتب موجودات مختلفست
و متفاوت بعضها فوق بعض * پس انتخاب بعضی از اشیا بر رتبه اعلی
مثل انسان و ترک بعضی در رتبه اوسط مثل نبات و وضع بعضی
در رتبه ادنی مثل جماد چون بمشیت و اراده پرور دگوار است پس
تخصیص انسان بر رتبه اعلی از فضل پرور دگوار است و تفاوت بین نوع
انسان از حیث ترقیات روحانیه و کالات ملکوتیه نیز با انتخاب حضرت

(۱) انجیل متی اصحاح یست و دوم آیه ۱۴ (لان کثیرین یدعون و قلیلین ینتخبون)

رحمن است * زیرا ایمان که حیات ابدیه است از آثار فضل است نه نتایج عدل * شعله نار محبت بقوت انجذاب است نه بسی و کوشش در جهان خاك و اب بلکه بسی و اجتهاد اطلاع و علم و کمالات سائره حاصل گردد * پس باید انوار جمال الهی روح را بقوة جاذبه در وجد و حرکت آورد لهذا میفرماید * المدعوون كثیرون والمختارون قليلون اما کائنات جسمانیه در مراتب و مقامات خود مذموم و محکوم و مسؤول نیستند مثلاً جماد در رتبه جمادی و حیوان در رتبه حیوانی و نبات در رتبه نباتی مقبولند ولی در آن رتبه خود اگر ناقص مانند مذموم گردند بلکه آن رتبه عین کمال است * ولکن تفاوت بین نوع انسان ۱۰ بر دو قسم است يك قسم تفاوت من حیث المراتب است این تفاوت مذموم نیست * و قسم دیگر تفاوت از حیثیت ایمان و ایقانست و عدم آن * و آن مذموم زیرا آن نفس بهوی و هوس خویش مبتلی گردید تا آنکه از چنین موهبت محروم شد و از قوه جاذبه محبة الله مایوس گشت * هر چند انسان در رتبه خود ممدوح و مقبولست ولی چون ۱۵ از کمالات آن رتبه محروم لهذا معدن نقائص گشته و باین جهت مسؤول *

﴿لج﴾ سِوَالُكَ اَز رَجْعَتِ

سوءال

بیانی از مسأله رجعت نمائید *

جواب

۲۰ جمال مبارك در ایقان بیان این مطلب را مفصل و مشروح مرقوم فرموده اند بخوانید حقیقت این مسأله واضح و مشهود گردد * چون حال سؤال نمودید مختصر بیانی نیز میشود * عنوان این مسأله را از انجیل نمائیم * در انجیل مصرح که چون یحیی بن زکریا ظاهر شد ۲۴ و مردم را بملکوت الله بشارت میداد از او پرسیدند که تو کیستی آیا

- مسیح موعودی فرمود من مسیح نیستم * پس سؤال کردند آیا تو
 (۲۰) ایلیائی گفت نیستم * از این بیان ثابت و محقق شد که حضرت یحیی بن
 زکریا ایلیا معهود نیستند * ولی در یوم تجلی در جبل طابور حضرت
 مسیح تصریح فرمودند که یحیی بن زکریا ایلیای موعود بود * در فصل
 ۵ نهم آیه یازدهم از انجیل مرقس میفرماید * پس از او استفسار کردند
 و گفتند چرا کاتبان میگویند که الیاس باید اول بیاید او در جواب
 ایشان گفت که الیاس البته اول میآید و همه چیز را اصلاح مینماید
 و چگونه در باره پسر انسان مکتوبست که میباید زحمت بسیار کشد
 و حقیر شمرده شود لکن بشما میگویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه را
 ۱۰ خواستند کردند * و در انجیل متی فصل هفدهم آیه سیزدهم میفرماید
 آنگاه شاگردان در یافتند که در باب یحیی تعمید دهنده ایشان
 سخن میگفت حال از یوحنا ی معمدان پرسیدند که آیا تو ایلیا هستی
 گفت نیستم * و حال آنکه در انجیل میفرماید یوحنا ی معمدان نفس
 ایلیای موعود بود و مسیح نیز تصریح میفرماید * پس اگر حضرت
 ۱۵ یوحنا حضرت ایلیا بود چرا فرمود من ایلیا نیستم و اگر ایلیا نبود
 چگونه حضرت مسیح میفرماید که او ایلیا بود * پس در این مقام
 نظر بشخصیت نیست نظر بحقیقت کمال است * یعنی آن کالاتی که
 در حضرت ایلیا بود آن کالات بعینه در یوحنا ی معمدان تحقق داشت
 پس حضرت ایلیای موعود یوحنا ی معمدان بود اینجا نظر بذات نیست
 ۲۰ نظر بصفاتست * مثلا پارسال گلی بود امسال هم گل آمده است * من
 میگویم گل پارسال باز آمد حال مقصدم نیست که نفس آن گل
 بشخصیت خویش بعینه آمده است * اما چون این گل بصفات آن
 گل پارسال است یعنی بهمان رائحه و لطافت و رنگ و شکل است
 لذا میگویند گل پارسال آمده و این گل آن گل است بهار میآید
 ۲۵ میگوئیم باز بهار پارسال آمد بجهت آنکه آنچه که در بهار پارسال

بود در این بهار نیز موجود * اینست که حضرت مسیح میفرماید آنچه در زمان انبیای سلف واقع جمیع را خواهید دید * و بیان دیگر نمائیم دانه سال گذشته کاشته شد شاخه و برگ پیدا شد شکوفه و ثمر هویدا گشت نهایت باز دانه شد این دانه نانی چون کشته گردد شجر روید باز آن ورق آن شکوفه آن شاخه و آن ثمر عود و رجعت نماید و آن شجر ظاهر شود چون اول دانه آخر هم دانه گوئیم که دانه رجوع کرده * چون نظر بماده شجر نمائیم این ماده دیگر است و چون نظر بشکوفه و برگ و ثمر نمائیم همان رانحه و طعم و لطافت حاصل است * پس آن کمال شجری دوباره عود نمود بهمچنین چون نظر بشخص کنیم ۱۰ شخص دیگر و چون نظر بصفات و کمال کنیم همان صفات و کمال عود نموده * پس حضرت مسیح فرمود این ایلیاست یعنی این شخص مظهر فیض و کمالات و اخلاق و صفات و فیوضات ایلیاست * و یوحنا ی معمدان گفت من ایلیا نیستم حضرت مسیح نظر بصفات و کمالات و اخلاق و فیوضات هر دو داشتند و یوحنا نظر بماده و شخصیت خویش داشت مثل این چراغ حاضر شب پیش بوده و امشب نیز روشن و شب آینده ایضاً لامع گوئیم که چراغ امشب همان سراج دیشب است و آن چراغ رجوع کرده مقصد نور است نه روغن و فتیل و شمعدان * و این تفصیل در رساله ایقان مشروح و مفصل *

(لَكَ) نَفْسِيَّةٌ (الْبَصْرَةُ عَلَيْكَ كَيْسِيَّةٌ)

۲۰

سوءال

(۱) در انجیل متی میفرماید بیطرس که تویی صخره و بر این صخره کنیه ام را بنیان مینمایم *

جواب

۲۲ این بیان مسیح تصدیق قول بطرس است در وقتی که گفت اعتقاد من

اینست که تو ابن الله حی هستی بعد حضرت در جواب فرمود که تو
 کیفاً هستی چون معنی کیفاً در لغت عبری بمعنی صخره است و بر این
 صخره بنیان کلیسای خود بنمایم * چون دیگران در جواب حضرت
 مسیح گفتند ایلیائی و بعضی گفتند یحیای تعمید دهنده و بعضی
 ۵ ارمیا یا یکی از انبیا حضرت خواست که بکنایه و اشاره تصدیق بیان
 بطرس فرماید این بود که بمناسبت اینکه اسمش صخره بود فرمودند
 (انت الصخرة وعلیک ابی کنیستی) * یعنی این عقاید تو که مسیح
 ابن الله حی است اساس دین الله میشود و بر این عقاید اساس کنیسه الله
 که شریعه الله است وضع خواهد گشت و وجود قبر بطرس در رومیه
 ۱۰ نیز مشکوک است مسلم نیست * بعضیها گویند که در انطاکیه است
 و از این گذشته اعمال بعضی از پاپها را بشریعت حضرت مسیح تطبیق
 کنیم حضرت مسیح گرسنه و برهنه در این بریه گیاه میخوردند و راضی
 بر این نشدند که خاطر کسی آزرده شود * پاپ در کالسکه مرصع نشیند
 و در نهایت عظمت بجمع لذائذ و شهوات وقت گذراند که ملوک را
 ۱۵ چنین نعمت و خود پرستی میسر نه مسیح خاطر تقسی را آزرده نکرد
 ولی بعضی از پاپها نفوس کثیره بی گناه را کشتند بتاریخ مراجعه
 کنید که محض حکومت دنیوی پاپها چقدر خونها را ریختند و بجهت
 عدم موافقت رأی هزاران خادمان عالم انسانی اهل معارف را که کشف
 اسرار کائنات کردند زجر کردند حبس و محو نمودند و چه مقدار
 ۲۰ معارضه بحقیقت نمودند * و وصایای مسیح را ملاحظه کنید و احوال
 و اطوار پاپها را تجسس فرمائید ملاحظه نمائید که هیچ مشابهتی میان
 وصایای مسیح و اطوار حکومت پاپ مشاهده میشود * ما خوش نداریم
 که مذمت نفوس نمائیم والا صفحات تاریخ و اتیکان بسیار عجیب است
 مقصود اینست که وصایای مسیح چیز دیگر و اطوار حکومت پاپ چیز
 ۲۵ دیگر ابداً با هم مطابق نیست * ببینید که چقدر از پروتستانها را کشتند

وکل بفتوای پاپ بود چه ظلمها و ستمها روا داشتند چه شکنجه و عقوبتها نمودند آیا هیچ رائحه طیبه مسیح از این اعمال استشمام میشود لا والله * اینها اطاعت مسیح را نکردند بلکه این مقدسه بر باره که صورتش در مقابل است اطاعت مسیح را نمود و بر قدم مسیح حرکت کرد و وصایای مسیح را جاری نمود و در میان پاپها نفوس مبارکی نیز بودند که بر قدم مسیح حرکت نمودند علی الخصوص در قرون اولای مسیح که اسباب دنیوی مفقود و امتحانات الهیه شدید * ولی وقتی که اسباب سلطنت فراهم آمد و عزت و سعادت دنیوی حاصل گشت حکومت پاپ مسیح را بکلی فراموش نمود و بسلطنت و عظمت و راحت ۱۰ و نعمت دنیوی پرداخت قتل نفوس کرد و معارضه بنشر معارف نمود ارباب فنون را اذیت کرد و نور علم را حائل گشت و حکم قتل و غارت نمود و هزاران نفوس از اهل فنون و معارف و بی گناهان در سجن رومیه هلاک گشتند * حال با وجود این روش و حرکت چگونه خلافت حضرت مسیح تصدیق میشود کرسی حکومت پاپ همیشه معارضه بعلم ۱۵ نمود حتی در اورپا مسلم شد که دین معارض بعلم است و علم مخرب بنیان دین و حال آنکه دین الله مرّوج حقیقت و مؤسس علم و معرفت و مشوق بر دانائی و ممدن نوع انسانی و کاشف اسرار کائنات و منور آفاق است با وجود این چگونه معارضه بعلم نماید * استغفر الله بلکه در نزد خدا علم افضل منقبت انسان و اشرف کمالات بشر است * معارضه بعلم جهل ۲۰ است و کاره علوم و فنون انسان نیست بلکه حیوان بی شعور * زیرا علم نور است حیات است سعادت است کمال است جمال است و سبب قربیت درگاه احدیتست شرف و منقبت عالم انسانیت و اعظم موهبت الهی علم عین هدایت است و جهل حقیقت ضلالت * خوشا بحال نفوسی که ایام خویش را در تحصیل علوم و کشف اسرار کائنات و تدقیق حقیقت ۲۵ صرف نمایند و وای بر نفوسی که بجهل و نادانی قناعت کنند و بتقالیدی

چند دل را خوش دارند و در اسفل درکات جهل و نادانی افتادند
و عمر خویش را بیاد دادند *

(له) سُؤَالُ الزُّضَا وَقَدَرٍ

سوءال

• چون علم الهی تعلق بعملی از شخصی یافت و در لوح محفوظ قدر
مثبوت گشت آیا مخالفت آن ممکن است *

جواب

علم بشیء سبب حصول شیء نیست زیرا علم ذاتی حق محیط بر حقایق
اشیا قبل وجود اشیا و بعد وجود اشیا یکسانست سبب وجود شیء
۱۰ نکردد * این کمال الهیست و اما آنچه که بوحی الهی از لسان انبیا اخبار
از ظهور موعود تورات شد این اخبار نیز سبب ظهور حضرت مسیح
نگشت * بر انبیا اسرار مکنونه استقبالی و حی گشت و واقف بر وقایع
مستقبله شدند و اخبار نمودند * این اطلاع و اخبار سبب حصول وقایع
نگشت * مثلاً امشب جمیع خلق میدانند که بعد از هفت ساعت
۱۵ آفتاب طلوع کند این علم جمیع خلق سبب تحقق و طلوع آفتاب نگردد
پس علم الهی در حیز امکان نیز حصول صور اشیا نیست بلکه از زمان
ماضی و حال و مستقبل مقدس و عین تحقق اشیا ست نه سبب تحقق
اشیا * و همچنین ثبت و ذکر شیء در کتاب سبب وجود شیء نگردد
انبیا بوحی الهی مطلع شدند که چنین خواهد شد * مثلاً بوحی الهی
۲۰ واقف بر این شدند که مسیح شهید خواهد شد و اخبار نمودند حال
آیا علم و اطلاع انبیا سبب شهادت حضرت مسیح است بلکه این اطلاع
کمال انبیا ست نه سبب حصول شهادت * ریاضیون بحساب فلکی
واقف شوند که چندی بعد خسوف و کسوف واقع خواهد
گشت البته این کشف سبب وقوع خسوف و کسوف
نه * این من باب تمثیل است نه تصویر *

فَسِّرْ لِي مَعْنَى (مَقْلَابِكَ)

در علامات و کمالات مظاهر الهیه

گفتگو بر سر ماهار

(ل) کَلِيَّةٌ مِنْ خَمْسَةِ أَجْزَاءٍ

- بدانکه کلیه ارواح پنج قسم است * اول * روح نباتی * و آن قوه ایست که از ترکیب عناصر و امتزاج مواد بتقدیر خداوند متعال و تدبیر و تأثیر و ارتباط با سائر کائنات حاصل شود مثل الکتريک که از ترکیب بعضی اجزا حاصل و پیدا میشود و چون این اجزا و عناصر از هم تفریق شود آن قوه نامیه نیز محو گردد مثل اجزای الکتريک که بمحض تفریق اجزا قوه الکتريک نیز مفقود و متلاشی شود این روح نباتیست * بعد از آن * روح حیوانی است * آن نیز چنین است از امتزاج عناصر است که ترکیب میشود ولی این ترکیب مکمل تراست و بتقدیر رب قدیر امتزاج تام پیدا کند و روح حیوانی که عبارت از قوه حساسه است پیدا شود و احساس حقائق محسوسه از مبصر و منظور و مسموع و مطعموم و مشموم و ملموس نماید * آن نیز بعد از تفریق و تحلیل این اجزای مرکبه بالطبع محو میشود مانند این چراغ که مشاهده مینماید که چون این روغن و فتیل و آتش با هم جمع شود روشنائی حاصل گردد و لکن چون روغن تمام شود و فتیل بسوزد

- آن نور نیز محو گردد * اما * روح انسانی * این مثلش مثل بلور و فیض آفتابست یعنی جسم انسان که مرکب از عناصر است در اکل صورت ترکیب و امتزاج است و غایت اتقان و اشرف ترکیب و اکمل موجودات است و بروح حیوانی نشو و نما نماید * این جسم مکمل مانند آئینه است و روح انسانی مانند آفتاب اگر چنانچه بلور بشکند فیض آفتاب باقیست و اگر آئینه محو و نابود شود بر فیض آفتاب ضرری نرسد آن باقیست این روح قوه کاشفه است که محیط بر جمیع اشیاست و جمیع این آثار بدایع و صنایع و اکتشافات و مشروعات عظیمه و وقوعات مهمه تاریخیه که میبینی کل را او کشف کرده و از حیز غیب و کمون بقوه
- ۱۰ معنویه بر صه ظهور آورده مثلا در زمین است کشفیاتی در آسمان میکند از حقایق معلومه یعنی چیزهایی که معلومست و مشهود چیزهای مجهول را کشف کند * مثلا در این نصف کره است ولی بقوه عاقله مانند کولبس نصف دیگر کره را که کره امریکاست و مجهول و مستور است کشف کند * جسم ثقیل است اما بوسائط مکشوفه
- ۱۵ خویش پرواز کند * بطیء الحركة است اما بوساطتی که ایجاد نماید در نهایت سرعت شرق و غرب را طی نماید * مختصر این قوه محیطه است بر جمیع اشیا * اما این روح انسانی دو جنبه دارد یا رحمانی یا شیطانی یعنی استعداد نهایت کمال را دارد و همچنین استعداد نهایت نقص را اگر اکتساب فضائل کند اشرف ممکناتست و اگر اکتساب قبائح کند
- ۲۰ ارذل موجودات گردد * اما روح در مرتبه چهارم * روح آسمانی است * آن روح ایمانی و فیض رحمانیست آن از نقشات روح القدس است که بقوه الهیه سبب حیات ابدیه شود آن قوه ایست که انسان ارضی را سماوی کند و انسان ناقص را کامل نماید کشیف را پاک کند ساکت را ناطق نماید اسیر شهوات نفسانیه را مقدس و منزّه کند
- ۲۵ جاهل را عالم نماید پنجم * روح القدس است * این روح القدس واسطه

بین حق و خلق است مثل آئینه است مقابل آفتاب * چگونه آئینه
مقدس اقتباس انوار از آفتاب کند و دیگران فیض رساند بهمچنین
روح القدس واسطه انوار تقدیس است که از شمس حقیقت بحقائق
مقدسه رساند و او متصف بجمع کمالات الهیه است در هر وقت ظهور
۵ کند عالم تجدید گردد و دوره جدید تأسیس شود و هیکل عالم انسانی را
خلعت جدید پوشاند مثلش مثل بهار است هر وقت بیاید عالم را از حالی
بحالی دیگر نقل کند بقدم موسم بهار خاک سیاه و دشت و صحرا سبز
و خرم گردد و انواع گل و ریاحین روید اشجار حیات جدید یابد
و آثار بدیع پیدا گردد دور جدید تأسیس شود * و ظهور روح القدس
۱۰ مثالش اینست هر وقت ظاهر شود عالم انسانی را تجدید کند و بحقائق
انسانیه روح جدید بخشد عالم وجود را خلعت محمود پوشاند ظلمات
جهل زائل نماید و انوار کمالات ساطع نماید مسیح باین قوت این دور را
تجدید نمود و بهار الهی در نهایت طراوت و لطافت در جهان انسانی
خیمه برافراخت و نسیم جان پرور مشام نورانیان را معطر نمود
۱۵ و همچنین ظهور جمال مبارک مانند فصل ربیع بود و موسم جدید که
با تفحات قدس و جنود حیات ابدیه و قوه ملکوتیه ظهور و سریر
سلطنت الهیه را در قطب عالم نهاد و بروح القدس نفوسی را زنده
فرمود و دور جدید تأسیس نمود

(لذ) **بَدَانِيكَ الْوَهْدِيَّةُ بِتَوْطِئَةٍ**

مظاهر الهیه شایسته میشود

سوءال

۲۰

حقیقت الوهیت و تعلقش بمطالع ربانیه و مشارق رحمانیه چگونه است

جواب

۲۳ بدانکه حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تنزیه صرف و تقدیس بحت

یعنی از هر ستایشی منزّه و مبرا است جمیع اوصاف اعلی درجه وجود
در آن مقام او هاست غیب منیع لا یدرک و ذات بحت لا یوصف زیرا
ذات الهی محیط است و جمیع کائنات محاط والبته محیط اعظم از محاط
لهذا محاط بی محیط نبرد و ادراک حقیقت آن نماید عقول هر چه ترقی
۵ کند و بمنتهی درجه ادراک رسد نهایت ادراک مشاهده آثار و صفات
او در عالم خلق است نه در عالم حق زیرا ذات و صفات حضرت احدیت
در علو تقدیس است و عقول و ادراکات را راهی بان مقام نه * السبیل
مسدود و الطلب مردود * و این واضح است که مدرکات انسانیه فرع
وجود انسانست و انسان آیت رحمانست چگونه فرع آیت احاطه بموجد
۱۰ آیت کند * یعنی ادراکات که فرع وجود انسانست بمحضرت یزدان پی
نبرد لهذا آن حقیقت الوهیت مخفی از جمیع ادراکات و مستور از عقول
جمیع بشر است و صعود بان مقام ممتنع و محال * ملاحظه مینمائیم که هر
ما دونی عاجز از ادراک حقیقت مافوقست * مثلاً حجر و مدر و شجر
آنچه صعود نمایند ادراک حقیقت انسان نتوانند و تصور قوه باصره
۱۵ و قوه سامعه و سایر حواس نکنند و حال آنکه کل مخلوقند * پس انسان
مخلوق چگونه پی بحقیقت ذات پاک خالق برد * در آن مقام نه ادراک را
راهی و نه بیان را اتساعی و نه اشاره را مجال و جوازی * ذره خاک را
با جهان پاک چه کار و عقل محدود را با عالم نامحدود چه انتساب عجزت
(۲۱) العقول عن ادراک و حارت النفوس فی بیانه (لا تدركه الابصار وهو
۲۰ یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر) لهذا در این مقام هر ذکر و بیانی
قاصر و هر تعریف و توصیفی غیر لایق و هر تصویری ساقط و هر تعمقی
باطل * ولی آن جوهر الجواهر و حقیقت الحقائق و سر الاسرار را
تجلیات و اشراقات و ظهور و جلوه در عالم وجود است و مطالع آن
اشراق و مجالی آن تجلی و مظاهر آن ظهور مطالع مقدسه و حقایق کلیه
۲۵ و کینونات رحمانیه اند که آنان مرایای حقیقی ذات مقدس الهیه اند

و جمیع کمالات و فیوضات و تجلیات از حق در حقیقت مظاهر قدسیه
 ظاهر و باهر است * مانند آفتاب که در مرآت صافیه لطیفه بجمیع
 کمالات و فیوضات ساطع گردد * و اگر گفته شود که مرایا مظاهر
 آفتابند و مطالع نیز اشراق مقصود این نیست که آفتاب از علو تقدیس
 ۵ تنزل نموده و در این آئینه مجسم گشته و یا آنکه آن حقیقت نا محدود
 در این مکان مشهود محدود گردیده استغفر الله عن ذلك * این اعتقاد
 طائفه مجسمه است ولی جمیع اوصاف و محامد و نعمت راجع باین مظاهر
 مقدسه است یعنی هر چه اوصاف و نعمت و اسماء و صفات ذکر نمائیم
 کل راجع باین مظاهر الهیه است * اما بحقیقت ذات الوهیت کسی پی
 ۱۰ نبرده تا اشاره نماید یا بیانی کند و یا محامد و نعمتی ذکر نماید * پس
 حقیقت انسانیه آنچه داند و باید و ادراک کند از اسماء و صفات و کمالات
 راجع باین مظاهر مقدسه است و راهی بجائی دیگر ندارد * السبیل
 مقطوع و الطلب مردود * اما ما از برای حقیقت الوهیت اسماء و صفاتی
 بیان کنیم و ببصر و سمع و قدرت و حیات و علم ستایش نمائیم * اثبات
 ۱۵ این اسماء و صفات نه بجهت اثبات کمالات حق است بلکه بجهت نفی
 نقایص است * چون در عالم امکان نظر کنیم مشاهده نمائیم که جهل
 نقص است و علم کمال لهذا گوئیم که ذات مقدس الهیه علیم است و عجز
 نقص است و قدرت کمال لهذا گوئیم که ذات مقدس الهیه قادر است نه
 اینست که علم و بصر و سمع و قدرت و حیات او را کماهی ادراک توانیم
 ۲۰ زیرا آن فوق ادراک ماست چه که اسماء و صفات ذاتیه الهیه عین
 ذات و ذات منزّه از ادراکات و اگر عین ذات نبود تعدد قدما لازم
 آید و مابه الامتیاز بین ذات و صفات نیز متحقق و قدیم لازم آید * لهذا
 تسلسل قدما نا متناهی گردد * و این واضح البطلان است * پس جمیع
 این اوصاف و اسماء و محامد و نعمت راجع بمنظور ظهور است و آنچه
 ۲۵ ما عداى او تصور نمائیم و تفکر کنیم او هام محض است زیرا راهی

بنیاب منیع نداریم * اینست که گفته شده * کما میزتموه بأوهامکم فی
 ادق معانیکم فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم * این واضح است که
 اگر بنخواهیم حقیقت الوهیت را تصور نمائیم آن تصور محاطست وما
 محیط والبتة محیط اعظم از محاطه از این ثابت و واضح شد که اگر یک
 ۵ حقیقت الوهیتی تصور نمائیم دون مظاهر مقدسه آن اوهام محض است
 زیرا راهی بحقیقت الوهیت که منقطع وجدانیست نه و آنچه بتصور
 ما آید اوهام است لهذا ملاحظه نما که طوائف عالم طائف حول اوهام
 وعبده اصنام افکار و تصور وابدأ ملتفت نیستند و اوهام خویشرا
 حقیقت مقدسه از ادراکات و منزله از اشارات شمرند و خویشرا اهل
 ۱۰ توحید و ملل سائره را عبده اوئان شمرند و حال آنکه اصنام را باز
 وجود جادی محقق * اما اصنام افکار و تصور انسان اوهام محض حتی
 وجود جادی ندارند * فاعتبروا یا اولی الابصار * و بدانکه صفات کمالیه
 ۲۲ جلوه فیوضات الهیه و انوار وحی در جمیع مظاهر مقدسه ظاهر
 و باهر ولی کلمه الله الکبری حضرت مسیح و اسم اعظم جمال مبارک را
 ۱۵ ظهور و بروزی ما فوق تصور زیرا دارند * جمیع کمالات مظاهر اولیه
 بودند و ما فوق آن بکمالاتی متحقق که مظاهر سائره حکم تبعیت داشتند
 مثلا جمیع انبیای بنی اسرائیل مظاهر وحی بودند و حضرت مسیح نیز
 مهبط وحی لکن وحی کلمه الله کجا و الهام اشعیا و ارمیا و ایلیا کجا
 ملاحظه نما که انوار عبارت از تموجات ماده اثیری است که عصب بصر
 ۲۰ از آن تموجات متأثر گردد و مشاهده حاصل شود حال سراجرا تموجات
 ماده اثیری موجود و آفتابرا نیز تموجات ماده اثیری مثبت * اما نور
 آفتاب کجا و نور ستاره و چراغ کجا روح انسانرا در رتبه جنینی جلوه
 و ظهوری و همچنین در رتبه طفولیت و رتبه بلوغ و رتبه کمال اشراق
 و بروزی * روح روح واحد است اما در رتبه جنینی فاقد مناقب
 ۲۵ سمع و بصر ولی در رتبه بلوغ و کمال در نهایت ظهور و جلوه و اشراق

و همچنین حبه در بدایت انبات ورقه است و جلوه گاه روح نبات و در رتبه ثمره نیز مظهر آن روح یعنی قوه نامیه در منتهای کمال ظاهر ولی مقام ورقه کجا و مقام ثمره کجا زیرا از ثمره صد هزار ورقه ظاهر گردد و لو اینکه کل بروح واحد نباتی نشو و نما کنند • دقت نما که فضائل و کمالات حضرت مسیح و اشراقات و تجلیات جمال مبارک کجا و فضائل انبیای بنی اسرائیل مثل حزقیل و اشمویل کجا کل مظاهر وحی بودند ولی فرق بی منتهی در میان والسلام *

(لح) کلیه مظاهر مقدسه را

بدانکه مظاهر مقدسه را هر چند مقامات کمالات غیر متناهی است ولی کلیه مراتب ایشان سه رتبه است • رتبه اولی جسمانیست رتبه ۱۰
ثانیه انسانی است که نفس ناطقه است و رتبه ثالثه ظهور الهی و جلوه ربانی است • اما مقام جسمانی محدث است چه که مرکب از عناصر است و لا بد بر اینست که هر ترکیب را تحلیلی هست ممکن نیست که ترکیب تفریق نشود و مقام ثانی مقام نفس ناطقه است که حقیقت انسانیت ۱۵
این نیز محدث است و مظاهر مقدسه در آن با جمیع نوع انسان مشترکند بدانکه نفوس بشریه در این کره ارضیه هر چند اعصار و دهور متوالیه است ولی حادث است و چون آیت الهی است لهذا بعد از وجود باقی روح انسان را بدایت است ولی نهایت نه الی الابد باقی است و همچنین انواع موجوده در کره ارض حادث است زیرا مسلم است که ۲۰
يك وقتی در جمیع روی زمین این انواع نبوده بلکه این کره ارض موجود نبوده اما عالم وجود بوده چه که عالم وجود منحصر بکره ارض نیست • مقصد اینجاست که نفوس انسانی هر چند حادث است ولی حال باقی و ابدی و مستمر است زیرا عالم اشیا عالم نقایص است ۲۴
بالنسبه بانسان و عالم انسان عالم کمالست بالنسبه باشیاء نقایص وقتی که

بدرجه کمال رسد بقا پیدا کند * این مثل است میگویم تو پی بمقصد
 بر (۱) * و مقام ثالث ظهور الهی و جلوه ربانیت کلمه الله است و فیض
 ابدیت و روح القدس است آن نه اول دارد و نه آخر چه که اولیت
 و آخریت بالنسبه بعالم امکانست نه بالنسبه بعالم حق * اما عند الحق
 ۵ اول عین آخر است آخر عین اول * مثل اینکه اعتبار ایام و اسبوع
 و شهور و سنه و دیروز و امروز بالنسبه بکرة ارض است اما در آفتاب
 چنین خبری نیست نه دیروزی نه امروزی نه فردائی نه ماهی نه سالی
 همه مساویست * بهمچنین کلمه الله از جمیع این شئون منزله و از حدود
 و قیود و قوانینی که در عالم امکانست مقدس است * اما حقیقت نبوت
 ۱۰ که کلمه الله و مظهریت کامله است بدایتی نداشته و نهایتی ندارد ولی
 اشراقش متفاوت مانند آفتابست مثل طلوعش در برج مسیح در نهایت
 اشراق و سطوع بود * و این باقیست و سرمدی * بین چقدر ملوک
 جهانگیر آمدند و چه قدر وزیر و امیر اولی التدبیر آمدند جمیع محو
 شدند لکن نسألم مسیح همین طور میوزد و انوارش هنوز ساطع است
 ۱۵ آهنگش هنوز بلند است و عامش هنوز مرتفع است جیشش در جنگ
 است و هاتش خوش آهنگ ابرش گهر ریز است و برقش شعاع انگیز
 تجلیش واضح و لائح است و جلوه اش ساطع و لامع و بهمین طور نفوسی
 که در ظل او هستند و مستضی از انوار او * پس معلوم شد که
 مظاهر ظهور سه مقام دارند یکی مقام بشریه است و مقام نفس ناطقه
 ۲۰ و مقام ظهور ربانی و جلوه رحمانی * مقام جسدی البته متلاشی شود
 اما مقام نفس ناطقه هر چند اول دارد اما آخر ندارد بلکه مؤید
 بحیات ابدیه است اما حقیقت مقدسه که مسیح میفرماید الابد فی
 (۱۱) الابن نه بدایت دارد نه نهایت * بدایت عبارت از مقام اظهار است که
 ۲۴ میفرماید * و در مقام تشبیه سکوت را تعبیر بخواب میفرماید مثل اینکه

شخصی خواب بود و چون زبان گشود مثل آنست که بیدار گشت
و آن شخص که در خوابست چون بیدار شود باز همان شخص است
تفاوتی در مقام و علو و سمو و حقیقت و فطرت او حاصل نگشته
مقام سکوت تشبیه بخواب شده و مقام ظهور تعبیر بیداری گشته
۵ انسان چون خواب باشد یا بیدار همان انسان است * آن خواب يك
حالتی از حالاتست و این بیداری حالتی از حالات زمان * سکوتر تعبیر
بخواب میفرماید و ظهور و هدایت را تعبیر بیداری * در انجیل (۲۲)
میفرماید در بده کلمه بود آن کلمه نزد خدا بود * پس واضح و مشهود شد
که حضرت مسیح بمقام مسیحی و این کمالات در وقت غسل تعمید
۱۰ نرسیدند که روح القدس بصورت کبوتر بر حضرت مسیح نزول نمود
بلکه کلمه الهیه لم یزل در علو تقدیس بوده و خواهد بود والسلام

(ط) در بیان مظاهر ظهور

مظاهر ظهور

گفتیم که در مظاهر ظهور سه مقام است * اول حقیقت جسمانیه
که تعلق باین جسد دارد * ثانی حقیقت شاخصه یعنی نفس ناطقه * ثالث
۱۵ ظهور ربانی و آن کمالات الهیه است و سبب حیات وجود و تربیت نفوس
و هدایت خلق و نورانیت امکان * این مقام جسد مقام بشریست
و متلاشی میشود زیرا ترکیب عنصریست و آنچه از عناصر ترکیب میشود
لابد تحلیل و تفریق میگردد * اما آن حقیقت شاخصه مظاهر رحمانیه يك
حقیقت مقدسه است و از این جهت مقدس است که من حیث الذات
۲۰ و من حیث الصفات ممتاز از جمیع اشیا است * مثل اینکه شمس من
حیث الاستعداد مقتضی انوار است و قیاس باقمار نمیشود * مثلاً اجزاء
مرکبه کره شمس قیاس با اجزاء مرکبه کره قر نمیگردد آن اجزاء و آن
۲۳ ترتیب مقتضی ظهور شعاع است * اما اجزاء مرکبه قر مقتضی شعاع

نیست مقتضی اقتباس است * پس سائر حقائق انسانی تقوسی هستند
 مثل ماه که اقتباس انوار از شمس میکنند اما آن حقیقت مقدسه بنفسه
 مضیء است * و مقام ثالث نفس فیض الهی و جلوهٔ جمال قدیم است
 و اشراق انوار حی قدیر و حقیقت شاخصهٔ مظاهر مقدسه انفکاک
 ۵ از فیض الهی و جلوهٔ ربانی ندارد لهذا مظاهر مقدسه صعود شان
 عبارت ازین است که این قالب عنصری را ترك کنند مثل اینکه
 سراجی که تجلی درین مشکاة دارد شعاعش از مشکاة منقطع میشود
 یعنی این مشکاة خراب گردد * اما فیض سراج منقطع نمیشود * باری
 در مظاهر مقدسه فیض قدیم مانند سراج است و حقیقت شاخصه
 ۱۰ بمنابۀ زجاج و هیکل بشری مانند مشکاة * اگر مشکاة منهدم گردد
 مصباح مشتعل است و مظاهر الهیه مرایای متعدده هستند زیرا
 شخصیت مخصوصه دارند * اما تجلی در این مرایایك شمس است
 معلوم است که حقیقت مسیحیه غیر از حقیقت موسویه است و البته
 حقیقت مقدسه از بدایت واقف بر سر وجود است و از سن طفولیت
 ۱۵ آثار بزرگواری از آن ظاهر و واضح است * پس چگونه میشود که
 با وجود این فیوضات و کمالات استشعار نباشد در مظاهر مقدسه ذکر سه
 مقام کردیم مقام جسد است و مقام حقیقت شاخصه و مظهریت کامله
 مثلا شمس و حرارت و ضیائش و سائر نفوس نیز مقام جسد و مقام نفس
 ناطقه یعنی روح و عقل دارند * پس در مقاماتی که ذکر میشود من
 ۲۰ خوابیده بودم و مرور کرد تفهعات الهی بر من و بیدار شدم مثل بیان
 حضرت مسیح است که میفرمایند جسد محزونست و روح مستبشر یا
 آنکه در مشقتم یا در راحتم یا در زحمتم * اینها همه راجع بمقام جسد است
 دخلی بآن حقیقت مشخصه ندارد و دخلی بآن مظهریت حقیقت رحمانیه
 ندارد * مثلا ملاحظه میکنید که در جسد انسان هزار انقلابات حادث
 ۲۵ میشود ولیکن روح ابدآ از آن خبر ندارد * ممکن در جسد انسان

بعضی از اعضا بکلی مختل میشود لکن جوهر عقل باقی و برقرار است
 هزار آفت بلباس وارد میشود لکن بر لباس هیچ خطری نیست
 اینکه بیان میفرمایند جمال مبارک که در خواب بودم و نسیم بر من
 مرور نمود و من را بیدار کرد این راجع بحسد است * در عالم حق
 زمان ماضی و مستقبل و حال نیست ماضی و مضارع و حال همه یکیست
 مثلا مسیح میفرماید (کان فی البدء الکلمة) یعنی بود و هست و خواهد (۲۲)
 بود چرا که در عالم حق زمان نیست زمان حکم بر خلق دارد بحق حکم
 ندارد * مثلا در صلوة میفرماید نام تو مقدس باد مقصد اینست که نام
 تو مقدس بوده و هست و خواهد بود * مثلا صبح و ظهر و عصر بالنسبه
 ۱ بر زمین است اما در آفتاب صبح و ظهر و عصر و شام نیست *

(م) **ذَرِيبًا كَيْفِيَّتُكَ عَلَيَّ كَيْفِيَّةَ ظُهُورِي**
 دارا هستند

سوءال

قوائی که مظاهر ظهور دارا هستند من جمله قوه علم
 تا بجه حدی محدود است *

جواب

علم بر دو قسم است علم وجودی و علم صوری * یعنی علم تحقیقی و علم
 تصویری علم خلق عموماً بجمع اشیا عبارت از تصور و شهود است
 یعنی یا بقوه عقلیه تصور آن شیء نمایند یا آنکه از مشاهده شیء
 صورتی در مرآت قلب حصول یابد * دائرة این علم بسیار محدود است
 چه که مشروط با کتساب و تحصیل است * و اما قسم ثانی که عبارت
 از علم وجودی و تحقیقی است آن علم مانند دانائی و قوف انسان بنفس
 خود انسان است * مثلاً عقل انسان و روح انسان واقف بر جمیع حالات
 و اطوار و اعضاء و اجزاء عنصری و مطلق بر جمیع حواس جسمانی و همچنین

قوی وحاسیات واحوال روحانی خود هستند * این علم وجودیست که انسان متحقق بآنست احساس آنرا میکند و ادراک آنرا مینماید زیرا روح محیط بر جسم است و مطلع بحواس و قوای آن * این علم با کتساب و تحصیل نیست امریست وجودی موهبت محض است * حقائق مقدسه مظاهر کلیه الهیه چون محیط بر کائنات من حیث الذات والصفات و فائق و واجد حقائق موجوده و متحقق بجمع اشیا لهذا علم آنان علم الهی است نه اکتسابی یعنی فیض قدسی است و انکشاف رحمانی * مثلی ذکر نمائیم این مثل مجرد بجهت تصور این مطلب است مثلاً اشرف موجودات ارضیه انسانست انسان متحقق بعالم حیوان و نبات و جمادات * یعنی این مراتب در او مندرج است بنحوی که دارنده این مقامات و مراتب است و چون دارنده این مقاماتست واقف بامر آنست و مطلع بر وجود آن * این مثل است نه مثل * مختصر اینکه مظاهر کلیه الهیه مطلع بر حقائق اسرار کائناتند لهذا شرایی تأسیس نمایند که مطابق و موافق حال عالم انسانست زیرا شریعت روابط ضروریه است که منبعث از حقائق کائناتست مظهر ظهور یعنی شارع مقدس تا مطلع بحقائق کائنات نباشد روابط ضروریه که منبعث از حقائق ممکناتست ادراک نماید * البته مقتدر بوضع شریعتی مطابق واقع و موافق حال نگردد * انبیاء الهی مظاهر کلیه اطباء حاذقند و عالم امکان مانند هیکل بشری و شرایع الهیه دوا و علاج * پس طبیب باید که مطلع و واقف بر جمیع اعضا و اجزا و طبیعت واحوال مریض باشد تا آنکه دوائی ترتیب دهد که نافع بسم نافع گردد * فی الحقیقه حکیم دوارا از نفس امراض عارضه بر مریض استنباط کند زیرا تشخیص مرض نماید بعد ترتیب علاج علت مزمنه کند تا تشخیص مرض نشود چگونه ترتیب علاج و دوا گردد * پس باید طبیب بطبیعت و اعضا و اجزا واحوال مریض نهایت اطلاع داشته باشد و بجمع امراض واقف

و بکافه ادویه مطلع تا آنکه دواى موافقى ترتیب دهد * پس شریعت روابط ضروریه است که منبعت از حقیقت کائنات است * و مظاهر کلیه الهیه چون مطلع بآسرار کائناتند لهذا واقف بآن روابط ضروریه و آنرا شریعة الله قرار دهند *

(ما) ادوار کلیه

سوال

ذکر ادوار کلیه میشود که در عالم وجود واقع *
حقیقت این مسأله را بیان کنید

جواب

- ۱۰ همچنانکه این اجرام نورانی در این فضای نامتناهی هر يك را دورى زمانىست که درازمنه مختلفه هر يك در فلك خویش دورى زند و دوباره بنای دوره جدید گذارد * مثلاً کره ارض در هر سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و کسورى دورى زند * پس آغاز دور جدید نماید یعنی آن دوره اول دوباره
- ۱۵ تجدید یابد بهمچنین عالم وجود کلی را چه در آفاق و چه در اقصا دورى از حوادث کلیه واحوال و امور عظیمه است * چون دوره منتهی شود دوره جدید ابتدا گردد و دوره قدیم از وقوع حوادث عظیمه بکلی فراموش شود که ابدأ خبری و اثری از آن نماند چنانکه ملاحظه مینمائید که از بیست هزار سال پیش ابدأ خبری نیست * و حال آنکه بدلائل از پیش
- ۲۰ ثابت نمودیم که عمران این کره ارض بسیار قدیم است نه یکصد هزار نه دوست هزار سال نه يك ملیون نه دو ملیون سال بسیار قدیم است و بکلی آثار و اخبار قدیم منقطع * و همچنین هر يك از مظاهر ظهور
- ۲۳ الهیه را دورىست زمانى که در آن دوره احکام و شریعتش جاری

و ساریست چون دور او بظهور مظهر جدید منتهی شود دوره جدید
ابتدا گردد * و بر این منوال دورها آید و منتهی گردد و تجدید یابد تا یک
دوره کلیه در عالم وجود بانها رسد و حوادث کلیه و وقایع عظیمه
واقع شود که بکلی خبر و اثر از پیش نماند * پس دور جدید کلی در عالم
وجود آغاز نماید زیرا عالم وجود را بدایتی نیست * و از پیش دلیل
و برهان بر این مسأله اقامه شد احتیاج بتکرار نیست * باری دوره
کلی عالم وجود را گوئیم آن عبارتست از مدتی مدیده و قرون و اعصاری
بیحد و شمار و در آن دوره مظاهر ظهور جلوه بساحت شهود نمایند
تا ظهور کلی عظیمی آفاق را مرکز اشراق نماید و ظهور او سبب بلوغ عالم
گردد * دوره او امتدادش بسیار است مظاهری در ظل او بعد
مبعوث گردند و بحسب اقتضای زمان تجدید بعضی احکام که متعلق
بجسمانیات و معاملاتست نمایند * ولی در ظل او هستند مادر دوره
هستیم که بدایتش آدم است و ظهور کلیه اش جلال مبارک *

(مب) كَجَمْعٍ نَقُولُ وَنَاذِرُكُمْ فَطَاعُوا اللَّهَ

سوءال

قوت و کمالات اعراض حقیقت مظاهر ظهور الهی
تا بچه درجه است و نفوذشان تا بچه حد *

جواب

در عالم وجود یعنی کائنات جسمانیه ملاحظه نمائید دایره شمسیه مظلم
و تاریک و در این دایره آفتاب مرکز انوار و جمیع سیارات شمسیه حول
او طائف و از فیوضات آن مستشرق * شمس سبب حیات و نورانیت است
و علت نشو و نماي کافه کائنات در دایره شمسیه است * و اگر فیوضات
شمسیه نبود در این دایره کائناتی از موجودات تحقق نداشت بلکه کل

- تاریک و متلاشی میشدند * پس واضح و مشهود شد که آفتاب مرکز انوار و سبب حیات کائنات در دایره شمسیه است * همچنین مظاهر مقدسه الهی مرکز انوار حقیقتند و منبع اسرار و فیوضات محبت * تجلی بر عالم قلوب و افکار نمایند و فیض ابدی بر عالم ارواح مبذول فرمایند
- ۵ حیات روحانی بخشند و بآنوار حقائق و معانی درخشند * روشنائی عالم افکار از آن مرکز انوار و مطلع اسرار است اگر فیض تجلی و تربیت آن نفوس مقدسه نبود عالم نفوس و افکار ظلمت اندر ظلمت است و اگر تعالیم صحیحه آن مطلع اسرار نبود عالم انسانی جولانگاه اخلاق و اطوار حیوانی بود و وجود کل مجازی و حیات حقیقی مفقود
- ۱۰ اینست که در انجیل میفرماید (در بدء کلمه بود) یعنی سبب حیات کل شد (۲۲) حال ملاحظه نمائید تقوذ آفتاب را در کائنات ارضیه که از قرب و بعد آفتاب و طلوع و غروب چه آثار و نتائج واضح و آشکار * گهی خزانست گهی بهار گهی صیف گهی شتا و چون بخط استوا گذرد بهار روح بخش جلوه نماید و چون بسمت رأس رسد فوا که واثمار بدرجه کمال
- ۱۵ رسد و حبوب و نباتات نتیجه بخشند و کائنات ارضیه بمنتهی درجه نشو و نما فائز گردد * و همچنین مظهر مقدس ربانی که آفتاب عالم آفرینش است چون تجلی بر عالم ارواح و افکار و قلوب نماید بهار روحانی آید و حیات جدید رخ بگشاید قوه ربیع بدیع ظاهر گردد و موهبت عجیب مشهود شود چنانچه ملاحظه مینمائید که در ظهور
- ۲۰ هر يك از مظاهر الهیه در عالم عقول و افکار و ارواح ترقی عجیبی حاصل شد * از جمله در این عصر الهی ملاحظه نما که چقدر ترقی در عالم عقول و افکار حاصل گردیده و حال بدایت اشراق است * عنقریب ملاحظه شود که این فیوضات جدید و این تعالیم الهیه این جهان تاریک را نورانی نماید و این اقالیم غمگین را بهشت برین فرماید * و اگر
- ۲۵ بیان آثار و فیوضات هر يك از مظاهر مقدسه پردازیم بسیار بتطویل

انجامد • شما خود فکر و تعمق نمائید بحقیقت این مطلب پی برید •

(مَج) كَلَامُ انْبِيَاءِ بَرِّ وَ قَسَمُهُ

سوءال

* کلیه انبیا بر چند قسمند *

جواب

۵

کلیه انبیا بر دو قسمند قسمی نبی بالاستقلالند و متبوع و قسمی دیگر غیر مستقل و تابع • انبیای مستقله اصحاب شریعتند و مؤسس دور جدید که از ظهور آنان عالم خلعت جدید پوشد و تأسیس دین جدید شود و کتاب جدید نازل گردد و بدون واسطه اقتباس فیض از حقیقت الوهیت نمایند • نورانیتشان نورانیت ذاتیه است مانند آفتاب که بذاته ۱۰ لذاته روشن است و روشنائی از لوازم ذاتیه آن مقتبس از کوی دیگر نیست • این مطالع صبح احدیت منبع فیضند و آینه ذات حقیقت و قسمی دیگر از انبیا تابعند و مروج زیر افرعند نه مستقل اقتباس فیض از انبیای مستقله نمایند و استفاده نور هدایت از نبوت کلیه کنند مانند ماه که بذاته روشن و ساطع نه ولی اقتباس انوار ۱۵ از آفتاب نماید • آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده اند مانند حضرت ابراهیم حضرت موسی حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی و جمال مبارک • و اما قسم ثانی که تابع و مروجند مانند سلیمان و داود و اشعیا و ارمیا و حزقیال را انبیای مستقله مؤسس بودند ۲۰ یعنی تأسیس شریعت جدید کردند و تقوسی را خلق جدید نمودند و اخلاق صومیه را تبدیل کردند و روش و مسلک جدید ترویج نمودند کور جدید شد و تشکیل دین جدید گردید • ظهور آنان مانند موسم ۲۳ ربیع است که جمیع کائنات ارضیه خلعت جدید پوشند و حیات جدید

یابند * و اما قسم ثانی انبیا که تابعند این نفوس ترویج شریعة الله نمایند و تعمیم دین الله و اعلاى کلمة الله از خود قوت و قدرتی ندارند بلکه از انبیای مستقله استفاده نمایند *

سؤال

بوزه و کوفتیوش چگونه بوده اند *

جواب

بوزه نیز تأسیس دین جدید و کوفتیوش تجدید سلوک و اخلاق قدیم نمود * ولی بکلی اساس آنان بر هم خورد و ملل بوزیه و کوفتیوشیه ابداً بر معتقدات و عبادات مطابق اصل باقی و بر قرار نماندند * مؤسس این دین شخص نفیس بود تأسیس وحدانیت الهیه نمود ولی من بعد بتدریج اساس اصلی بکلی از میان رفت و عادات و رسوم جاهلیه بدعت شد تا آنکه منتهی بعبادات صور و تمائیل گردید * مثلاً ملاحظه نمائید که حضرت مسیح بکرات و مراتب توصیه بوصایای عشره در تورات و اتباع آن فرمودند و تا کید تشبث با آن کردند * و از جمله وصایای عشره ایست که صورت و تمثالی را پرستش منما * حال در کنائس بعضی از مسیحیین (۲۴) صور و تمائیل کثیر موجود * پس واضح و معلوم شد که دین الله در میان طوائف بر اساس اصلی باقی نماند بلکه بتدریج تغییر و تبدیل نماید تا آنکه بکلی محو و نابود گردد لهذا ظهور جدید شود و آئین جدید تأسیس گردد * زیرا اگر تغییر و تبدیل نماید احتیاج بتجدید نشود ۲۰ این شجر در بدایت در نهایت طراوت بود و پر شکوفه و ثمر بود تا آنکه کهنه و قدیم گشت و بکلی بی ثمر شد بلکه خشک و پوسیده گشت اینست که باغبان حقیقت باز از سنخ و صنف همان شجر نهال بیهمالی غرس نماید که روز بروز نشو و نما نماید و در این باغ الهی ظل ممدود گسترده و ثمر محمود دهد همچنین ادیان از تمادی ایام از اساس اصلی

تفسیر یابد و بکلی آن حقیقت دین الله از میان رود و روح نماند بلکه بدعتها بمیان آید و جسم بیجان گردد * اینست که تجدید شود مقصود اینست که ملت کو تفیوش و بوزه حال عبادت صور و تمائیل نمایند بکلی از وحدانیت الهیه غافل گشته اند بلکه بآلهه موهومه مانند اعتقاد قدما یونان معتقدند * اما اساس چنین نبوده بلکه اساس دیگر بوده و روشی دیگر * مثلاً ملاحظه کنید که اساس دین مسیح چگونه فراموش گردیده و بدعتها بمیان آمده مثلاً حضرت مسیح منع از تعدی و انتقام فرموده بلکه امر بخیر و عنایت در مقابل شر و مضرت نموده حال ملاحظه نمائید که در نفس طائفه مسیحیان چه جنگهای خونریز واقع وجه ظلمها و جفاها و درندگی و خونخواری حاصل و بسیاری از حربهای سابق بفتوای پاپ واقع * پس معلوم و واضح گردید که ادیان از مرور آیام بکلی تغییر و تبدیل یابد پس تجدید گردد *

(مَن) **فِي عِلَّةٍ كَيْفَ تَتَذَكَّرُونَ**
در حقیقت مخاطب با نبی است

سوءال

۱۵ در کتب مقدسه بعضی خطابه‌های زجریه که از روی عتاب بانبیاست آیا مخاطب کیست و آن عتاب بر که واقع *

جواب

هر خطاب الهی که از روی عتابست ولو بظاهر بانبیاست ولی بحقیقت آن خطاب توجه بآمت دارد * و حکمتش محض شفقت است تا امت افسرده و دلگیر نگردند و خطاب و عتاب گران نیاید لهذا بظاهر خطاب بانبیاست * پس هر چند بظاهر خطاب بنبی است ولی در باطن بآمت است نه پیغمبر * و ازین گذشته پادشاه مقتدر مستقل اقلیمی عبارت از جمیع آن اقلیم است * یعنی آنچه گوید قول کل است و هر

- عهدی بنماید عهد کل چه که اراده و مشیت عموم اهالی ذاتی در اراده و مشیت اوست * همچنین هر پیغمبری عبارت از هیأت عمومی امت است لهذا عهد و خطاب الهی باو عهد و خطاب با کل امت است * و اغلب خطاب زجری و عتاب بر ملت قدری گران آید و سبب انکسار قلوب گردد لهذا حکمت بالغه چنان اقتضا کند * و این از نفس تورات معلوم است که بنی اسرائیل مخالفت کردند و بحضرت موسی گفتند که مانعیتوانیم باعماله جنگ نمائیم زیرا قوی و شدید و شجاعند خدا موسی و هارون را عتاب فرمود و حضرت موسی در نهایت اطاعت بودند نه عصیان * و البته چنین شخص بزرگواری که واسطه فیض الهی و تبلیغ شریعت است البته باید مطیع امر الله باشد * این نفوس مبارکه مانند اوراق شجرند که بهبوب نسیم متحرکست نه باراده خود چه که این نفوس مبارکه منجذب بنفحات محبة الله اند و اراده شان بکلی منسلب قولشان قول خدا و امرشان امر خدا و نهیشان نهی خداست بمثابه این زجاج روشنائی او از سراج است و هر چند بحسب ظاهر شعاع از زجاج ساطع و لکن فی الحقیقه آن شعاع از سراج لامع و همچنین انبیای الهی و مظاهر ظهور را حرکت و سکون بوحی الهی نه بشهوات انسانی * اگر چنین نباشد آن پیغمبر چگونه امین است و چگونه سفیر حق گردد و اوامر و نواهی حق را تبلیغ نماید * پس آنچه در کتب مقدسه در حق مظاهر ظهور ذکر قصور است ازین قبیل است * الحمد لله تو اینجا آمدی و بندگان الهی را ملاقات نمودی آیا راحه جز رضای حق استشمام کردی لا والله * بچشم خود دیدی که شب و روز چگونه در سعی و کوششند و مقصدی جز اعلاء کلمه الله و تربیت نفوس و اصلاح ام و ترقیات روحانی و ترویج صلح عمومی و خیرخواهی نوع انسانی و مهربانی با جمیع ملل و جاتشانی در خیر بشر و انقطاع از منافع ذاتی و خدمت بنفائل عالم انسانی ندارند * باری بر سر مطلب رویم مثلاً در تورات در کتاب

اشعیا در باب ۴۸ در آیه ۱۲ میفرماید ﴿ ای یعقوب و ای دعوت شده من اسرائیل بشنوم من او هستم من اول هستم و آخر هستم ﴾ این معلوم است که مراد یعقوب که اسرائیل است نبوده مقصود بنی اسرائیل است • و همچنین در کتاب اشعیا در باب چهل و سیم در آیه اول میفرماید • والا آن خداوند که آفریننده تو ای یعقوب و صالح تو ای اسرائیل است چنین میگوید مترس زیرا که من تو را فدیہ دادم و تو را با سمت خواندم پس تو از آن من هستی • و از این گذشته در سفر اعداد در تورات در باب بیستم در آیه بیست و سیم میفرماید خداوند موسی و هارون را در کوه هور نزد سرحد زمین ادوم خطاب کرده گفت هارون بقوم خود خواهد پیوست زیرا شما نزد آب مریبه از قول من عصیان ورزیدید ازین جهت او زمینی که ببنی اسرائیل دادم داخل نخواهد شد و در آیه سیزدهم میگوید این است آب مریبه جائیکه بنی اسرائیل با خدا مخاصمه کردند و او خود را در میان ایشان تقدیس نمود • ملاحظه نمائید عصیان را بنی اسرائیل نمودند لکن بظاهر عتاب بموسی و هارون شد چنانکه در باب سیم آیه بیست و ششم از تورات تثنیه میفرماید (خداوند بخاطر شما با من غضبناک شد • مرا اجابت ننمود و خداوند مرا گفت ترا کافیت بار دیگر در باره این امر با من سخن مگو) حالا این خطاب و عتاب فی الحقیقه بآمت اسرائیل است که بجهت عصیان امر الهی مدت مدیده در صحرای تیه آن سمت اردن گرفتار بودند تا زمان یوشع علیه السلام • حال این خطاب و عتاب بظاهر بحضرت موسی و هارون بود و لکن فی الحقیقه بآمت اسرائیل • (۲۵) و همچنین در قرآن خطاب بحضرت محمد میفرماید (انا فتحنا لك فتحاً مبیناً لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر) یعنی ما برای تو فتحی آشکار نمودیم تا گناهان پیشین و پسین تو را بیامرزم • حال این خطاب هر چند بظاهر بحضرت محمد بود و لکن فی الحقیقه این خطاب

بعموم ملت * و این محض حکمت بالغه الهیه است چنانچه گذشت تا قلوب مضطرب نگردد و مشوش و منزجر نشود چه بسیار که انبیای الهی و مظاهر ظهور کلی در مناجات اعتراف بقصور و گناه نموده اند * این من باب تعلیم بسائر نفوس است و تشویق و تحریص بر خضوع و خشوع و اعتراف بر گناه و قصور و الا آن نفوس مقدسه پاک از هر گناهند

- و منزله از خطا مثلاً در انجیل میفرماید که شخصی بحضور حضرت مسیح (۲۶) آمد عرض کرد ای معلم نیکو کار حضرت فرمودند چرا مرا نیکو کار گفتی [▲] زیرا نیکو کاریست و آن خداست * حالا مقصد این نیست که حضرت معاذ الله گناه کار بودند بلکه مراد تعلیم خضوع و خشوع و خجالت و شرمساری بآن شخص مخاطب بود * این نفوس مبارکه انوارند نور با ظلمت جمع نشود حیاتند حیات با ممات مجتمع نگردد هدایتند هدایت با ضلالت جمع نشود حقیقت اطاعتند اطاعت با عصیان مجتمع نگردد * باری مقصود اینست که خطاب از روی عتاب در کتب مقدسه هر چند بظاهر بآنبیاست یعنی مظاهر الهیه ولی بحقیقت مقصد امت است * و چون در کتاب مقدس تتبع نمائی واضح و آشکار گردد والسلام *

(مه) بَيِّنَاتُ الْإِسْلَامِ مِنْ كِتَابِ الْإِسْلَامِ

لیس مطلق الامر شریک فی عصمة الکبری

سوءال

- در آیه مبارکه میفرماید لیس لمطلق الامر شریک فی العصمة الکبری انه لمظهر يفعل ما يشاء فی ملکوت الانشاء قد خص الله هذا المقام لنفسه (۲۷) [▲] و ما قدر لاحد نصيباً من هذا الشأن المنيع *

جواب

بدانکه عصمت بر دو قسم است عصمت ذاتیه و عصمت صفاتیّه

۲۳ و همچنین سائر اسماء و صفات مثل علم ذاتی و علم صفاتی عصمت ذاتیه

مختص بمظهر کلی است زیرا عصمت لزوم ذاتی اوست و لزوم ذاتی از شیء
 انفکاک نمجوید * شعاع لزوم ذاتی شمس است و انفکاک از شمس نکند
 علم لزوم ذاتی حق است از حق انفکاک نماید قدرت لزوم ذاتی حق است
 از حق انفکاک نکند اگر قابل انفکاک باشد حق نیست اگر شعاع
 از آفتاب انفکاک کند آفتاب نیست لهذا اگر تصور انفکاک در عصمت
 کبری از مظاهر کلیه گردد آن مظهر کلی نیست و از کمال ذاتی ساقط
 اما عصمت صفاتی لزوم ذاتی شیء نه بلکه پرتو موهبت عصمت است
 که از شمس حقیقت بر قلوب بتابد و آن نفوس را نصیب و بهره بخشد
 این نفوس هر چند عصمت ذاتی ندارند ولی در تحت حفظ و حمایت
 و عصمت حقند یعنی حق آنانرا حفظ از خطا فرماید * مثلاً بسیاری
 از نفوس مقدسه مطلع عصمت کبری نبودند ولی در ظل حفظ و حمایت
 الهیه از خطا محفوظ و مصون بودند زیرا واسطه فیض بین حق و خلق
 بودند * اگر حق آنانرا از خطا حفظ فرماید خطای آنان سبب گردد که
 کل نفوس مؤمنه بخطا افتند و بکلی اساس دین الهی بهم خورد * و این
 لایق و سزاوار حضرت احدیت نه * ما حصل کلام اینکه عصمت ذاتیه
 معصور در مظاهر کلیه و عصمت صفاتیّه موهوب هر نفس مقدسه
 مثلاً بیت العدل عمومی اگر بشرائط لازمه یعنی انتخاب جمیع ملت
 تشکیل شود آن بیت العدل در تحت عصمت و حمایت حق است آنچه
 منصوص کتاب نه و بیت العدل باتفاق آراء یا اکثریت در آن قراری
 دهد آن قرار و حکم محفوظ از خطاست * حال اعضای بیت عدل را فرداً
 فرد عصمت ذاتی نه و لکن هیأت بیت عدل در تحت حمایت و عصمت
 حق است این را عصمت موهوب نامند * باری میفرماید که مطلع امر
 مظهری فعل مایشاست * و این مقام مختص بذات مقدس است و ما دون را
 نصیبی از این کمال ذاتی نه یعنی مظاهر کلیه را چون عصمت ذاتیه محقق
 لهذا آنچه از ایشان صادر عین حقیقت است و مطابق واقع * آنان در ظل

شریعت سابق نیستند آنچه گویند قول حق است و آنچه مجری دارند
 عمل صدق * هیچ مؤمنی را حق اعتراض نه باید در این مقام تسلیم
 محض بود زیرا مظهر ظهور بحکمت بالغه قائم و شاید عقول از ادراک
 حکمت خفیه در بعضی امور عاجز * لهذا مظهر ظهور کلی آنچه فرماید
 ۵ و آنچه کند محض حکمت است و مطابق واقع و لکن اگر بعضی نفوس
 بآسرا ر خفیه حکمی از احکام و یا عملی از اعمال حق پی نبرند نباید
 اعتراض کنند چه که مظهر کلی یفعل مایشاست * چه بسیار واقع که
 از شخص مقلد کامل دانائی امری صادر و چون سائرین از ادراک حکمت
 آن عاجز اعتراض نمایند و استیحا ش کنند که این شخص حکیم چرا
 ۱۰ چنین گفت و یا چنین نمود * این اعتراض از جهل آنان صادر و حکمت
 حکیم از خطا مقدس و مبرا * و همچنین طبیب حاذق در معالجه مریض
 یفعل مایشاست و مریض را حق اعتراض نه آنچه طبیب گوید و آنچه
 مجری دارد همان صحیح است * باید کل او را مظهر یفعل مایشاء و بحکم
 مایرید شمرند * البته طبیب بمعالجاتی منافی تصور سائرین پردازد * حال
 ۱۵ از نفوس بی بهره از حکمت و طب اعتراض جائز است لا والله بلکه باید
 کل سر تسلیم نهند و آنچه طبیب حاذق گوید مجری دارند * پس طبیب
 حاذق یفعل مایشاست و مریض را نصیبی در این مقام نه * باید حذاقت
 طبیب ثابت شود چون حذاقت طبیب ثابت شد یفعل مایشاست
 و همچنین سردار جنود چون در فنون حرب فرید است آنچه گوید
 ۲۰ و فرماید یفعل مایشاست و ناخدای کشتی چون در فنون بحریه مسلم
 کل آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاست * و مربی حقیقی چون شخص
 کامل است آنچه گوید و فرماید یفعل مایشاست * باری مقصد از یفعل
 مایشا اینست که شاید مظهر ظهور امری فرماید و حکمی اجرا دارد
 یا عملی فرماید و نفوس مؤمنه از ادراک حکمت آن عاجز نباید اعتراض
 ۲۵ بخاطر احدی خطور نماید که چرا چنین فرمود و یا چنین مجری داشت

اما نفوس دیگر که در ظل مظهر کلی هستند آنان در تحت حکم شریعة
 الله هستند * بقدر سر موتی آنانرا تجاوز از شریعت جائز نه و باید جمیع
 اعمال و افعال را تطبیق بشریعة الله کنند * و اگر تجاوز نمایند عند الله
 مسؤول و مؤاخذ گردند البته آنانرا از یفعل مایشاء بهره و نصیبی
 نه زیرا این مقام تخصیص بمظهر کلی دارد * مثلاً حضرت مسیح
 روحی له الفدا مظهر یفعل مایشاء بود و لکن
 حواریون را نصیبی از این مقام نبود چه
 که در ظل حضرت مسیح بودند
 باید از امر و اراده
 او تجاوز نمایند
 والسلام

۱۰

فَسَيَكُونُ مِنْكُمْ مَقَالِدٌ
 دَر مَبْدَأِ وَمَعَادِ وَقَوَى وَحَالَاتٍ وَكَمَالَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ

گفتگو بر سر ناهار

(مو) تَغْيِيرُ اَنْوَالٍ

۱۵ آمدیم بر سر مسأله تغییر نوع و ترقی اعضا یعنی انسان از عالم حیوان
 آمده * این فکر در عقول بعضی از فلاسفه اروپا ممکن یافت بسیار
 مشکل است که حال بطلانش تفهیم شود * ولی در استقبال واضح
 ۱۸ و آشکار گردد و فلاسفه اروپا خود پی ببطلان این مسأله برند زیرا

این مسأله فی الحقیقه بدیهی البطلانست * و چون انسان در کائنات بنظر امان نظر کند و بدقائق احوال موجودات پی برد و وضع و ترتیب و مکملیت عالم وجود مشاهده کند یقین نماید که لیس فی الامکان ابداع مما کان چه که جمیع کائنات وجودیه علویه وارضیه بلکه این فضای نامتناهی و آنچه در اوست چنانکه باید و شاید خلق و تنظیم و ترکیب و ترتیب و تکمیل شده است هیچ نقصان ندارد بقسمی که اگر جمیع کائنات عقل صرف شوند و تا ابد الابد فکر کنند ممکن نیست که بتوانند بهتر از آنچه شده است تصور نمایند * اگر چنانچه پیش آفرینش باین مکملیت در نهایت آرایش نبوده بلکه پست تر بوده است ۱۰ پس وجود مهمل و ناقص بوده است در این صورت مکمل نبوده * این مسأله بی نهایت دقت و فکر لازم دارد * مثلاً امکان را یعنی عالم وجود را من حیث العموم مشابه هیکل انسان تصور کنید که این ترکیب و این ترتیب و این مکملیت و جمال و کمال که الآن در هیکل بشری هست اگر غیر از این باشد نقص محض است لهذا اگر تصور زمانی کنیم که انسان ۱۵ در عالم حیوانی بوده یعنی حیوان محض بوده وجود ناقص بوده معنیش این است که انسانی نبود و این عضو اعظم که در هیکل عالم بمنزله مغز و دماغ است مفقود بوده است * پس عالم ناقص محض بوده است * همین برهان شافیست که اگر چنانچه انسان وقتی در حیز حیوان بوده است مکملیت وجود مختل بود زیرا انسان عضو اعظم این عالم است و اگر عضو اعظم در این هیکل نباشد البته هیکل ناقص است و انسان را عضو اعظم ۲۰ شماریم زیرا در بین کائنات انسان جامع کمالات وجود است * و مقصد از انسان فرد کامل است یعنی اول شخص عالم که جامع کمالات معنویه و صوریه است که در بین کائنات مثل آفتابست * پس تصور نمائید وقتی آفتاب موجود نبوده است بلکه آفتاب نیز ستاره بوده البته آن زمان ۲۵ روابط وجود مختل بوده چگونه تصور چنین چیزی توان نمود و اگر

نفسی تتبع در عالم وجود نماید همین کفایت است * و برهان دیگر گوئیم
و این دقیق تر است این کائنات موجوده غیر متناهی در عالم وجود
خواه انسان خواه حیوان خواه نبات خواه جماد هر چه باشد لابد
هر یک مرکب از عناصری هستند و این مکملیتی که در هر کائی از کائنات است
۵ شبهه نیست که بایجاد الهی منبعث از عناصر مرکبه و حسن امتزاج بوده
و مقادیر کمیت عناصر و کیفیت ترکیب و تأثیرات سائر کائنات تحقق یافته
پس جمیع کائنات مانند سلسله مرتبط بیکدیگرند و تعاون و تعاضد
و تفاعل از خواص کائنات و سبب تکون و نشو و نما و موجودات است
و بدلائل و براهین ثابت است که هر یک از این کائنات عمومی حکم
۱۰ و تأثیری در کائنات سائر یا بالاستقلال یا بالتسلسل دارد * خلاصه
هر کائی از کائنات مکملیتش یعنی مکملیتی که الان در انسان و دون آن
میبینی من حیث الاجزاء و من حیث الاعضاء و من حیث القوی
منبعث است از عناصر مرکبه و مقادیر و موازین عناصر * و نحویت
امتزاج عنصری و تفاعل و مفاعیل و تأثیری که از کائنات سائر
۱۵ در انسانست چون اینها جمع شود این انسان پیدا گردد * و چون
مکملیت این کل منبعث از اجزاء عناصر مرکبه و مقادیر آن عناصر
و نحویت امتزاج و تفاعل و مفاعیل کائنات مختلفه حاصل گشته لهذا ده
هزار و یا صد هزار سال پیش چون انسان از این عناصر خاکی و بهمین
مقادیر و موازین و بهمین نحویت ترکیب و امتزاج و بهمین مفاعیل سائر
۲۰ کائنات بوده * پس بعینه آن بشر همین بشر بوده است و این امر
بدیهی است قابل تردد نیست * یعنی هزار میلیون سال بعد از این اگر
این عناصر انسان جمع شود و بهمین مقادیر تخصیص و ترکیب شود
و بهمین نحویت امتزاج عناصر حاصل گردد و بهمین مفاعیل از سائر
کائنات متأثر شود بعینه همین بشر موجود گردد * مثلاً صد هزار
۲۵ سال بعد اگر روغن حاصل شود آتش حاصل شود فتیله موجود شود

چراغدان موجود گردد روشن کننده پیدا شود * خلاصه جمیع مآزمیکه الان هست حاصل گردد این سراج بعینه پیدا شود این مسأله قطعی الدلاله است امریست واضح * و اما آنچه دلائلی که حضرات ذکر کرده اند اینها ظنی الدلاله است قطعی الدلاله نیست *

(منه) الْحُجُوجُ بِلَايَتِنَا

(مبدأ انسان)

- بدانکه يك مسأله از غوامض مسائل الهیه اینست که این عالم وجود یعنی این کون غیر متناهی بدایتی ندارد و از پیش بیان این مطلب شد که نفس اسماء و صفات الوهیت مقتضی وجود کائناتست هر چند مفصل بیان شد حالاً مختصری ذکر میشود بدانکه رب بی مروب تصور نشود سلطنت بی رعیت تحقق نماید معلم بی متعلم تعین نیابد ۱۰ خالق بی مخلوق ممکن نگردد رازق بی مرزوق بخاطر نیاید زیرا جمیع اسماء و صفات الهیه مستدعی وجود کائناتست * اگر وقتی تصور شود که کائناتی ابدآ وجود نداشته است این تصور انکار ألوهیت الهیه است و ازین گذشته عدم صرف قابل وجود نیست * اگر کائنات عدم محض بود وجود تحقق نمی یافت لهذا چون ذات احدیت یعنی وجود الهی ازلی است سرمدیست یعنی لا أول له ولا آخر له است * البته عالم وجود یعنی این کون نا متناهی را نیز بدایت نبوده و نیست بلی ممکن است جزئی از اجزاء ممکنات یعنی کره از کرات تازه احداث شود یا اینکه متلاشی گردد اما سائر کره های نا متناهی موجود است * عالم وجود ۲۰ بهم نمیخورد منقرض نمیشود بلکه وجود باقی و برقرارست * و چون کره از این کرات بدایتی دارد حکما نهایتی دارد زیرا از برای هر ترکیبی چه کلی چه جزئی لابد از تحلیل است * نهایتش این است که بعضی ترکیبها سریع التحلیل است و بعضی بطیء التحلیل والا ممکن نیست ۲۳

شیئی ترکیب شود بتحلیل نرود * پس باید بدانیم که هر موجودی
 از موجودات عظیمه در بدایت چه بوده شبهه نیست که در ابتدا مبدأ
 واحد بوده است مبدأ نغی شود که دو باشد زیرا مبدأ جمیع اعداد
 واحد است و دو نیست و دو محتاج بمبدأ است * پس معلوم شد که
 ۵ در اصل ماده واحد است آن ماده واحد در هر عنصری بصورتی
 درآمده است لهذا صور متنوعه پیدا شده است * و چون این صور
 متنوعه پیدا شد هر يك از این صور استقلالیت پیدا کرد عنصر
 مخصوص شد * اما این استقلالیت در مدت مدیده بحصول پیوست
 و تحقق و تکون تام یافت * پس این عناصر بصورت نامتناهی ترکیب
 ۱۰ و ترتیب و امتزاج یافت یعنی از ترکیب و امتزاج این عناصر کائنات غیر
 متناهی پیدا شد * این ترکیب و ترتیب بحکمت الهیه و قدرت قدیمه
 بيك نظم طبیعی حاصل گشت * و چون بنظم طبیعی در کمال اتقان
 و مطابق حکمت در تحت قانون کلی ترکیب و امتزاج یافت واضح است که
 ایجاد الهی است نه ترکیب و ترتیب تصادفی زیرا که ایجاد اینست که
 ۱۵ از هر ترکیبی کائناتی موجود شود * اما از ترکیب تصادفی هیچ کائناتی
 موجود نگردد * مثلاً اگر بشر با وجود عقل و ذکا عناصر را جمع
 کند ترکیب کند چون بنظم طبیعی نیست لهذا کائناتی وجود نشود
 این جواب سؤال مقدره است که اگر بتصور آید و بخاطر خطور کند
 که چون این کائنات از ترکیب و امتزاج این عناصر است مالم این
 ۲۰ عناصر را جمع میکنیم و امتزاج میدهم يك کائناتی موجود میشود * این
 تصور خطاست زیرا این ترکیب اصلی ترکیب الهی است و امتزاج را خدا
 میدهد و بر نظم طبیعی است و از این جهت از این ترکیب يك کائناتی
 موجود شود و وجودی تحقق یابد * اما از ترکیب بشر ثمری حاصل
 نگردد زیرا بشر ایجاد نتواند * باری گفتیم که از ترکیب عناصر
 ۲۵ و امتزاج و نحویت و ترکیب و موازین عناصر و مفاعیل ساثره صور

- و حقائق غیر متناهی و کائنات نامحصور پیدا شد * اما این کره^۵ ارض
 بهیات حاضره واضح است که يك دفعه تکون نیافته است بلکه
 بتدریج این موجود کلی اطوار مختلفه طی نموده تا آنکه باین مکملیت
 جلوه یافته * و موجودات کلیه بموجودات جزئیة تطبیق میشود و قیاس
 ۵ گردد زیرا موجود کلی و موجود جزئی کل در تحت يك نظم طبیعی
 و قانون کلی و ترتیب الهی هستند * مثلاً کائنات ذریه را در نظام عمومی
 مطابق اعظم کائنات عالم یابی واضح است که از يك کارخانه قدرت بر
 يك نظم طبیعی و يك قانون عمومی تکون یافته لهذا قیاس بیکدیگر
 کردند * مثلاً نطفه^{۱۰} انسان در رحم مادر بتدریج نشو و نما نموده بصور
 ۱۰ و اطوار مختلفه در آمده تا آنکه در نهایت درجه^{۱۵} جمال ببلوغ رسیده
 بهیات مکملیت در نهایت لطافت جلوه نموده * بهمچنین تخم این گل که
 مشاهده مینماید در بدایت شی^{۲۰} حقیری در نهایت صغیری بوده در رحم
 زمین نشو و نما نموده و بصور مختلفه در آمده تا آنکه در کمال طراوت
 و لطافت در این رتبه جلوه کرده بهمین قسم واضح است که این کره^{۲۵}
 ۱۵ ارض در رحم عالم تکون یافته و نشو و نما نموده و بصور و حالات مختلفه
 در آمده تا بتدریج مکملیت را یافته و بمکونات نامتناهیة تزئین جسته
 و در نهایت اتقان جلوه نموده است * پس واضح است که آن ماده^{۳۰}
 اصلیه که بمنزله^{۳۵} نطفه است عناصر مرکبه^{۴۰} ممتزجه^{۴۵} اولیه^{۵۰} آن بوده آن
 ترکیب بتدریج در أعصار و قرون نشو و نما کرده و از شکل و هیأتی
 ۲۰ بشکل و هیأتی دیگر انتقال نموده تا باین مکملیت و انتظام و ترتیب و اتقان
 بحکمت بالغه^{۵۵} حضرت یزدان جلوه نموده * باری بر سر مطلب رویم که
 انسان در بدو وجود در رحم کره^{۶۰} ارض مانند نطفه در رحم مادر
 بتدریج نشو و نما نموده و از صورتی بصورتی انتقال کرده و از هیأتی
 بهیاتی تا آنکه باین جمال و کمال و قوی و ارکان جلوه نموده * در بدایت
 ۲۵ یقین است که باین حلاوت و ظرافت و لطافت نبوده است بلکه بتدریج

- باین هیأت و شمایل و حسن و ملاحت رسیده است مثل نطفه انسان در رحم مادر شبهه نیست که نطفه بشر يك دفعه این صورت نیافته (۲۸) و مظهر فتبارك الله أحسن الخالقين نگشته لهذا بتدریج حالات متنوعه پیدا نموده و هیأت‌های مختلفه یافته تا اینکه باین شمائل و جمال و کمال و لطافت و حلاوت جلوه نموده * پس واضح و مبرهن است که نشو و نماي انسان در کرهٔ ارض باین مکی مطابق نشو و نماي انسان در رحم مادر بتدریج و انتقال از حالی بحالی و از هیأت و صورتی بهیأت و صورتی دیگر بوده چه که این بمقتضای نظام عمومی و قانون الهی است * یعنی نطفه انسان احوالات مختلفه پیدا کند و درجات متعدده قطع نماید تا اینکه بصورت (فتبارك الله أحسن الخالقين) رسیده آثار رشد و بلوغ در آن نمایان گردد * بهمچنین در بدو وجود انسان در این کرهٔ ارض از بدایت تا باین هیأت و شمایل و حالت رسیده لابد مدتی طول کشیده در جاتی طی کرده تا باین حالت رسیده ولی از بدو وجودش نوع ممتاز بوده است مثل اینکه نطفه انسان در رحم مادر در بدایت بهیأت عجیبی بوده * این هیکل از ترکیبی بترکیبی از هیأتی بهیأتی بصورتی انتقال نموده است تا نطفه در نهایت جمال و کمال جلوه نموده است * اما همان وقتی که در رحم مادر بهیأت عجیبی بکلی غیر ازین شکل و شمائل بوده است نطفه نوع ممتاز بوده است نه نطفه حیوان و نوعیتش و ماهیتش ابدآ تغییر نکرده * پس بر فرض اینکه اعضای اثری موجود و محقق گردد دلیل بر عدم استقلال و اصالت نوع نیست نهایتش اینست که هیأت و شمائل و اعضای انسان ترقی نموده است ولی باز نوع ممتاز بوده انسان بوده نه حیوان * مثلاً اگر نطفه انسان در رحم مادر از هیأتی بهیأتی انتقال نماید که هیأت ثانیه ابدآ مشابهتی بهیأت اولیه ندارد آیا دلیل بر آنست که نوعیت تغییر یافته و حیوان بوده و اعضا نشو و ترقی کرده تا آنکه انسان شده است لا والله * باری این رأی و فکر

چه قدرست است و بی بنیاست زیرا اصالت نوع انسان و استقلالیت ماهیت انسان واضح و مشهود است والسلام *

(مع) فیه بیان منافع انسان و حیوان

- يك دومرتبه در مسأله روح صحبت شد اما نوشته نشد بدانكه اهل
 ۵ عالم بر دو قسمند یعنی دو فرقه اند * يك فرقه منكر روحند گویندكه
 انسان هم نوعی از حیوانست چرا می بینیم كه حیوان در قوی و حواس
 مشترك با انسانست و این عناصر بسیطه مفرده كه این فضا مملو از آنست
 بترکیبهای نامتناهی ترکیب شود و از هر ترکیبی يك کائنی از کائنات
 پیداشود از جمله کائنات ذوی الارواح است كه دارنده قوی و احساساتند
 ۱۰ هرچه ترکیب مكلتر است آن كائن اشرفتر است * ترکیب عناصر
 در وجود انسان از ترکیب جمیع کائنات مكلتر است و امتزاجی در نهایت
 اعتدال دارد لهذا اشرفست و اكمل گویند نه اینست كه انسان يك قوه
 و روح مخصوصی دارد كه سائر حیوانات از او محرومند حیوانات جسم
 حساسند و انسان در بعضی قوی حساستر است (و حال آنكه در قوای
 ۱۵ حساسه ظاهره مثل سمع و بصر و ذوق و شمع و لمس حتی در بعضی
 از قوای باطنه مثل حافظه حیوان از انسان شدیدتر است) گویند
 حیوان ادراك دارد شعور دارد نهایتش اینست كه شعور انسان
 بیشتر است * این قول فلسفه حالیه است چنین میگویند و زعمشان
 چنین است و او هاشان چنین حكم کرده است * اینست كه بعد از بحث
 ۲۰ و دلائل عظیمه انسان را بسلاسه حیوان رسانده اند كه يك وقتی بوده است
 كه انسان حیوان بوده نوع تغییر نموده ترقی کرده است كم تا بدرجه
 انسان رسیده * اما الهیون گویند خیر چنین نیست هر چند انسان
 در قوی و حواس ظاهره مشترك با حیوانست ولی يك قوه خارق العاده
 ۲۴ در انسان موجود است كه حیوان از آن محرومست * این علوم و فنون

- واكتشافات وصنایع وكشف حقایق از نتایج آن قوه مجرده است * این قوه يك قوتیست كه محیط بر جمیع اشیاست * ومدرك حقایق اشیا اسرار مكنونه كائنات را كشف كند ودر آن تصرف نماید حتی شی غیر موجود در خارج را ادراك كند یعنی حقائق معقوله غیر محسوسه را كه در خارج وجود ندارد بلکه غیب است ادراك كند مثل حقیقت عقل وروح وصفات و اخلاق وحب و حزن انسان كه حقیقت معقوله است وازین گذشته این علوم موجوده و صنایع مشهوده و مشروعات و كشییات نامتناهی انسانی يك وقتی غیب مستور و سر مكنون بوده است آن قوه محیطه انسانی آنرا كشف كرده و از حیز غیب بحیز شهود آورده
- ۱۰ من جمله تلغراف فوتوغراف فنوگراف * جمیع این اكتشافات و صنایع عظیمه يك وقتی سر مكنون بوده است آن حقیقت انسانیه كشف كرده و از حیز غیب بحیز شهود آورده حتی يك وقتی بوده است كه خواص این آهن كه می بینی بلکه جمیع معادن سر مكنون بوده است حقیقت انسانیه كشف این معدن را كرده و این هیأت صناعت در او ایجاد نموده
- ۱۵ و قس علی ذلك جمیع اشیا كه از اكتشافات و اختراعات بشریه است و نامتناهیست * این مطلب جای انكار نیست و نمی توانیم انكار كنیم اگر بگوئیم این از آثار قوای حیوانیت و قوای حواس جسمانیست واضحاً مشهوداً می بینیم كه حیوانات در این قوی اعظم از انسانند مثلاً بصر حیوان خیلی تندتر از بصر انسانست قوه سامعه حیوان خیلی بیش از قوه سامعه انسان * و همچنین قوه شامه و قوه ذائقه خلاصه ۲۰ در جمیع قوای مشتركه بین حیوان و انسان اكثر حیوان شدیدتر است مثلاً در قوه حافظه فرض كنیم اگر كبوتری را از اینجا با قلیمی بسیار بعید برید و از آنجا رها نمائی رجوع باینجا نماید راهها در حفظش ماند * سگی را از اینجا با واسطه آسیا بر ورها كن میآید باینجا ابداً ۲۵ راه را گم نمیکند * و همچنین در سائر قوی مثل سمع و بصر و شمع و ذوق

- ولس * پس واضح شد که اگر در انسان قوه غیر از قوای حیوانی نبود باید حیوان در اکتشافات عظیمه و در ادراک حقائق اعظم از انسان باشد * پس باین دلیل معلوم شد که در انسان يك موهبتی هست که در حیوان نیست * و ازین گذشته حیوان ادراک اشیاء محسوسه را میکند اما ادراک حقائق معقوله را نمیکند * مثلاً آنچه در مد بصر است می بیند اما آنچه از مد بصر خارج است ممکن نیست ادراک کند و تصور او را نمی تواند بکند * مثلاً حیوان ممکن نیست ادراک این بکند که ارض کروی الشكل است زیرا انسان از امور معلومه استدلال بر امور مجهوله کند و کشف حقائق مجهوله نماید * از جمله آفاق مائله را چون انسان بیند استنتاج کروییت ارض نماید * مثلاً قطب شمالی در عکا ۳۳ درجه است یعنی ۳۳ درجه از افق مرتفعست چون انسان رو بقطب شمالی رود هر يك درجه که قطع مسافه نماید يك درجه قطب از افق صعود پیدا کند * یعنی ارتفاع قطب شمالی ۳۴ درجه شود تا ارتفاع قطب بچهل درجه و پنجاه درجه و شصت درجه و هفتاد درجه اگر بقطب ارض رسد ارتفاع قطب بنود درجه رسد و درست الرأس رسد یعنی بالای سر این قطب امر محسوس است و این صعود نیز امر محسوس است که هر چه رو بقطب رود قطب بلندتر شود * ازین دو امر معلوم يك امر مجهول کشف گردد که آن آفاق مائله است * یعنی افق هر درجه ارض غیر افق درجه دیگر است ۲۰ این کیفیت را انسان ادراک کند و استدلال بأمری مجهول که کروییت ارض است نماید اما حیوان ممکن نیست که ادراک اینرا بکند * و همچنین ممکن نیست که حیوان ادراک اینرا نماید که شمس مرکز است و ارض متحرك حیوان اسیر حواس است و مقید بآن است * اموری که ماوراء حواس است که حواس در او تصرف ندارد ابداً ادراک نکند ۲۵ و حال آنکه در قوی و حواس ظاهره حیوان اعظم از انسانست * پس

ثابت و محقق شد که در انسان يك قوه کاشفه هست که بآن ممتاز
از حیوانست و این است روح انسان * سبحان الله انسان همیشه توجهش
بعلاست و همتش بلند است همیشه میخواهد که بعالمی اعظم از آن
عالمی که هست برسد و بدرجه مافوق درجه که هست صعود نماید
حب علویت از خصائص انسانست * متحیرم که بعضی فلاسفه امریکا
و اوربا چگونه راضی شده اند که خود را تدنی بعالم حیوان دهند و ترقی
معکوس نمایند * وجود باید توجهش رو بعلا باشد و حال آنکه اگر
بخود او بگویی حیوانی بسیار دلتنگ میشود بسیار اوقاتش تلخ
میشود * عالم انسان کجا عالم حیوان کجا کالات انسان کجا جهالت حیوان کجا
نورانیت انسان کجا ظلمانیت حیوان کجا عزت انسان کجا ذلت حیوان کجا
يك طفل ده ساله عرب در بادیه دویست سیصد شتر را مسخر میکند
يك صدا میبرد و میآورد فیل باین عظمت را يك هندوی ضعیف
چنین مسخر مینماید که در نهایت اطاعت حرکت نماید * جمیع اشیا
در دست انسان مسخر است طبیعت را مقاومت میکند * جمیع کائنات
اسیر طبیعتند نمیتوانند از مقتضای طبیعت جدا شوند مگر انسان که
مقاومت طبیعت کند * طبیعت جاذب مرکز است انسان بوسائلی
دور از مرکز میشود در هوا پرواز نماید * طبیعت مانع انسان از دخول
در دریاست انسان کشتی سازد و در قطب محیط اعظم سیر و حرکت نماید
وقس علی ذلك * این مطلب بسیار مطولست * مثلاً انسان در کوه
و صحرا کشتی راند و وقوعات شرق و غرب را در يك نقطه جمع کند
جمیع این کیفیات مقاومت طبیعت است * این دریای باین عظمت نمیتواند
ذره از حکم طبیعت خارج شود * آفتاب باین عظمت نتواند بقدر سر
سوزن از حکم طبیعت خارج شود * و ابداء ادراك شئون و احوال
و خواص و حرکت و طبیعت انسان نتواند * پس در این جسم باین صغیری
انسان چه قوتیست که محیط بر همه اینهاست این چه قوه قاهره ایست

که جمیع اشیا مقهور او میشوند * يك چیزی باقی مانده است
 این است که فیلسوفهای جدید میگویند که ما ابداً در انسان روحی
 مشاهده نمینمائیم و آنچه در خفایای جسد انسان تحری مینمائیم يك قوه
 معنویه احساس نمیکنیم يك قوه که محسوس نیست چگونه تصور آن
 ۵ نمائیم الهیون در جواب گویند روح حیوان نیز محسوس نگردد و باین
 قوای جسمانی ادراک نشود بچه استدلال بر وجود روح حیوانی
 نمائیم شبهه نیست که از آثار استدلال بر آن کنی که در این حیوان
 قوه که در نبات نیست هست آن قوه حساسه است یعنی بیناست
 شنواست * و همچنین قوای دیگر از اینها استدلال کنی که يك روح
 ۱۰ حیوانی هست بهمین قسم از آن دلائل و آثار مذکوره استدلال کن
 که يك روح انسانی هست * پس در این حیوان چون آثاری هست که
 در نبات نیست گوئی که این قوای حسیه از خصائص روح حیوانست
 و همچنین در انسان آثار و قوی و کمالاتی بینی که در حیوان موجود
 نیست * پس استدلال کن که در انسان يك قوه هست که حیوان
 ۱۵ از آن محروم است و اگر چنانچه هر شی غیر محسوس را انکار کنیم
 حقائق مسلمة الوجود را باید انکار نمائیم * مثلاً ماده اثریه محسوس نیست
 و حال آنکه محقق الوجود است قوه جاذبه محسوس نیست و حال آنکه
 محقق الوجود است از چه حکم بر وجود اینها میکنیم از آثارشان
 مثلاً این نور تموجات آن ماده اثریه است از این تموجات

استدلال بر وجود او کنیم *

۲۰

(مط) مَسْأَلَةٌ تَرْقِي كَلِمَاتُ

(سؤال)

در مسأله نشو و ترقی کائنات که رأی بعضی

از فلاسفه اروپا است چه میگوئید *

۲۳

جواب

- در این مسأله روزی دیگر مذاکره شد باز مجدداً نیز صحبتی میشود خلاصه این مسأله منتهی باصالت نوع وعدم آن میگردد یعنی نوعیت انسان از اصل اساس بوده است یا آنکه بعد از حیوان متفرع گشته
- ۵ بعضی از فلاسفه اروپا بر آنند که نوع را نشو و ترقی بلکه تبدیل و تغییر نیز ممکن است * و از جمله ادله که بر این مدعی اقامه نموده اند اینست که بواسطه علم طبقات الارض و تدقیق و تحقیق در آن بر ما واضح و مشهود گشته سبقت وجود نبات بر حیوان و سبقت وجود حیوان بر انسان و بر آنند که جنس نبات و حیوان هر دو تغییر کرده
- ۱۰ زیرا در بعضی از طبقات ارض نباتها کشف شده که در قدیم بوده و الآن مفقود گردیده یعنی ترقی نموده و قویتر گشته و شکل و هیأت تبدیل یافته لهذا تبدیل نوع حاصل گشته * و همچنین در طبقات ارض انواعی از حیوانات بوده که تغیر و تبدیل نموده از جمله آن حیوانات مار است که در اواعضای اثری موجود یعنی مدل بر آنست که وقتی
- ۱۵ مار پا داشته و لکن بمرو زمان آن عضو معدوم گشته و آثار باقی و بر قرار * و همچنین در استخوان پست انسان اثری هست و دلالت بر این مینماید که انسان مانند حیوانات سائره وقتی ذنبی داشته و بر آنند که آثارش باقی مانده وقتی آن عضو مفید بوده ولی چون انسان ترقی نموده آن عضو را فائده نماند لهذا بتدریج معدوم گردید
- ۲۰ و مار نیز در زیر زمین مأوی یافت و از حیوانات زاحفه شد محتاج پیا نماند لهذا پا معدوم شد ولی اثرش باقی و اعظم بر هانشان اینست که این اجزاء اثری دلالت بر اعضا مینماید و الآن بجهت عدم فائده بتدریج مفقود گردیده و آن اجزاء اثری را حال هیچ عمری و حکمتی نه بنا بر این اعضاء کامله لازمه باقی مانده و اجزای غیر لازمه از تغییر نوع
- ۲۵ بتدریج زائل گردیده ولی اثر باقی * جواب اولاً آنکه سبقت حیوان

بر انسان دلیل ترقی و تغییر و تبدیل نوع نه که از عالم حیوان بعالم انسان آمده زیرا مادام حدوث این تکونات مختلفه مسلم است جائز است که انسان بعد از حیوان تکون یافته چنانکه در عالم نبات ملاحظه مینمائیم که اثمار اشجار مختلفه کل دفعه واحده وجود نیابد بلکه بعضی پیش بعضی پس وجود یابند این تقدم دلیل بر آن نیست که این ثمر مؤخر این شجر از ثمر مقدم شجر دیگر حاصل گردیده * ثانیاً این آثار صغیره و اجزاء اثریه را شاید حکمتی عظیم باشد که هنوز عقول مطلع بر حکمت آن نگردیده اند * وجه بسیار چیزها در وجود موجود که حکمت آن الی الآن غیر معلوم چنانکه در علم فیزیولوژی یعنی معرفت ترکیب اعضا مذکور که حکمت و علت اختلاف الوان حیوانات و موی انسان و قرمز بودن لبها و متنوع بودن رنگهای طیور الی الآن غیر معلوم بلکه غنی و مستور است مگر حکمت سیاهی تخم چشم آن معلوم گردیده که بجهت جذب شعاع آفتابست زیرا اگر لونی دیگر یعنی ساده و سفید بود جذب شعاع آفتاب نمی نمود * پس مادام حکمت این امور مذکوره مجهولست جائز است که حکمت و علت اجزاء اثریه چه در حیوان چه در انسان نیز غیر معلوم باشد ولی البته حکمت دارد ولو غیر معلوم ثالثاً فرض کنیم که وقتی بعضی از حیوانات حتی انسان عضوی داشتند که حال زائل گشته این برهان کافی بر تغییر و ترقی نوع نیست زیرا انسان از بدایت انعقاد نطفه تا بدرجه بلوغ رسد بهیأت و اشکال متنوعه در آید بکلی سیما و هیأت و شکل و لون تغییر نماید یعنی از هیأتی بهیأتی دیگر و از شکلی بشکل دیگر تحویل شود مع ذلك از بدایت انعقاد نطفه نوع انسان بوده یعنی آن نطفه انسان بوده نه حیوان ولی غنی بود بعد ظاهر و آشکار شد * مثلاً فرض نمائیم که وقتی انسان مشابهی بحیوان داشته و حال ترقی کرده و تغییر یافته بر فرض تسلیم این قول دلیل بر تغییر نوع نیست بلکه مانند تغییر و تبدیل نطفه انسانست

تا بدرجه رشد و کمال رسد چنانچه ذکر شد * واضحتر گوئیم فرض نمائیم وقتی انسان بچهار دست و پا حرکت میکرد و یا آنکه ذنبی داشت این تغییر و تبدل مانند تغییر و تبدل جنین است در رحم مادر هر چند از جمیع جهات تغییر نموده و نشو و ترقی کرده تا باین هیأت تامه رسیده ولی از بدایت نوع مخصوص بوده چنانچه در عالم نبات نیز ملاحظه مینمائیم که نوعیت اصلیه فسیله تغییر و تبدل نکند ولی هیأت و رنگ و جسامت تغییر و تبدل کند و یا خود ترقی حاصل شود * خلاصه کلام اینکه انسان همچنانکه در رحم مادر از شکلی بشکلی دیگر و از هیأتی بهیأتی دیگر انتقال و تغییر و ترقی مینماید معذک از بدایت نقطه نوع انسان بوده * بهمچنین انسان از بدایت تکون در رحم عالم نیز نوع ممتاز یعنی انسان بوده و از هیأتی بهیأت دیگر بتدریج انتقال نموده پس این تغییر هیأت و ترقی اعضا و نشو و نما مانع از اصالت نوع نگردد این بر فرض تصدیق نشو و ترقی انواع است و حال آنکه انسان از بدایت در این هیأت و ترکیب کامله بوده و قابلیت و استعداد اکتساب کمالات (۱) صوریه و معنویه داشته و مظهر (لنعملن انساناً علی صورتنا و مثالنا) گشته نهایتش اینست که خوشتر و ظریفتر و خوشگل تر گردیده و مدنیت سبب شده که از حالت جنگلی بیرون آمده مانند اثمار جنگلی که بواسطه باغبانی تربیت شوند و خوشتر و شیرین تر گردند و طراوت و لطافت بیشتر یابند و باغبان عالم انسانی انبیای الهی هستند *

(ن) بِنِ الْاِلهِیَّةِ صَلَّیْهِ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ

۲۰

این دلائل که بر اصلیت نوع انسان اقامه نمودیم ادلهای عقلی بود حال ادلهای الهی گوئیم و اصل دلیل آنست بجهت اینکه اثبات الوهیت را بآدله عقلیه کردیم * و همچنین بآدله عقلیه ثابت شد که انسان از اصل و اساس انسان بوده و نوعیتش از قدیمست حال برهان الهی اقامه کنیم ۲۴

که وجود انسانی یعنی نوع انسان لازم الوجود است بدون انسان کمالات ربوبیت جلوه نماید اما این دلایل الهیه است نه دلایل عقلیه و چون بدلائل و براهین بکرات ثابت شد که انسان اشرف ممکنات و جامع جمیع کمالات و جمیع کائنات و موجودات جلوه گاهی تجلی الهی است یعنی آثار الوهیت الهیه در حقایق موجودات و جمیع کائنات ظاهر است مثل اینکه الان کره ارض جلوه گاه اشعه شمس است یعنی نور و حرارت و تأثیر آفتاب در جمیع ذرات کره ارض ظاهر و عیانست * همچنین ذرات کائنات عمومیه در این فضای نامتناهی هر يك حکایت و دلالت از کمالی از کمالات الهیه کنند و چیزی محروم نیست یا آیت رحمت حق است یعنی دلالت بر رحمت حق میکند یا آیت قدرت حقست یا آیت عظمت حق است یا آیت عدل حق است یا آیت ربانیت حق است که پرورش میدهد یا آیت کرم حق است یا آیت بصیرت حقست یا آیت سمع حق است یا آیت علم حق است یا آیت نعمت حق است و قس علی ذلك * مراد اینست که لابد هر کائی از کائنات جلوه گاهی تجلی الهی است یعنی کمالات الهی در وی ظاهر است و تجلی کرده است مثل اینکه آفتاب در این صحرای دریا در این اشجار در این انهار در این ازهار در کل اشیاء ارضیه جلوه کرده * اما عالم کائنات یعنی هر کائی از موجودات از يك اسمی از اسماء الهی حکایت کند اما حقیقت انسانیه حقیقت جامعه است حقیقت کلیه است جلوه گاهی تجلی جمیع کمالات الهیه است یعنی هر اسم و صفتی هر کمالی که از برای حق ثابت میکنیم يك آیتی از آن در انسان موجود است اگر آن در انسان موجود نبود انسان تصور آن کمال را نمیتوانست کرد و ادراک نمیتوانست نمود * مثلاً میگوئیم که خدا بصیر است این چشم آیت بصیرت است اگر این بصیر در انسان نبوده چگونه تصور بصیری الهی مینمودیم زیرا اکمه یعنی کور مادر زاد تصور بصیر نتواند و اصم

یعنی کر مادر زاد تصور سمع نتواند و مرده تصور حیات نتواند لهذا ربوبیت الهیه که مستجمعیت جمیع کالاتست تجلی در حقیقت انسانی کرده یعنی ذات احدیت مستجمع جمیع کالاتست و از این مقام يك تجلی بر حقیقت انسانی کرده * یعنی شمس حقیقت اشراق در این آئینه نمودن اینست که انسان مرآت تامه مقابل شمس حقیقت است و جلوه گاه اوست تجلی کالات الهیه در حقیقت انسان ظاهر است اینست که خلیفه الله است رسول الله است اگر انسان نباشد عالم وجود نتیجه ندارد چه که مقصد از وجود ظهور کالات الهیه است لهذا نمیشود که بگوئیم که وقتی بوده که انسان نبوده منتهی این است که این کره ارضیه نبوده ولی این مظهریت کامله از اول لا اول الی آخر لا آخر بوده و این انسان که گوئیم مقصد هر انسان نیست مقصد انسان کاملست زیرا اشرف عضوی در شجره ثمره است و مقصد اصلی اوست اگر شجر ثمر نداشته باشد مهملست لهذا نمیشود تصور اینرا کرد که عالم وجود چه علوی و چه سفلی بخرو و گاو و موش و گربه معمور بود و از انسان محروم این تصور باطل است مهملست حرف حق واضح است مثل آفتابست این دلیل الهی است اما بآدیون نمیشود در ابتدا اقامه این دلیل نمود اول باید دلیل عقلی ذکر کرد بعد دلیل الهی *

(نا) اِلَهِ عَقْلٍ لَدُنَّ الْوَلَدِ

ظهور نموده اند

سوءال

۲۰ آیا انسان در ابتدا عقل و روح داشت و آیا ظهور آنها بواسطه نمودن تدریجی انسان بود یا اینکه انسان فقط بعد از کمال نمودن خود با نهار سید

جواب

۲۳ ابتدای تکون انسان در کره ارض مانند تکون انسان در رحم مادر است

- نطفه در رحم مادر بتدریج نشو و نما نماید تا تولد شود و بعد از ولادت نشو و نما نماید تا بدرجه رشد و بلوغ رسد * هر چند در طفولیت آثار عقل و روح از انسان ظاهر است و لکن در رتبه کمال نیست ناقص است چون بلوغ رسد عقل و روح بنهایت کمال ظاهر و باهر گردد * و همچنین
- ۵ در تکون انسان در رحم عالم در بدایت مانند نطفه بود بعد بتدریج ترقی در مراتب کرد و نشو و نما نموده تا برتبه بلوغ رسیده * در رتبه بلوغ عقل و روح در نهایت کمال در انسان ظاهر و آشکار گشته در بدایت تکون نیز عقل و روح موجود بود ولی مکنون بود بعد ظهور یافت زیرا در عالم رحم نیز در نطفه عقل و روح موجود است ولی مکتوم است
- ۱۰ بعد ظاهر میشود مانند دانه که شجره در آن موجود است ولیکن مکتوم و مستور است چون دانه نشو و نما نماید شجره بتمامه ظاهر شود بهمانین نشو و نما جمیع کائنات بتدریج است * این قانون کلی الهی و نظم طبیعی است * دانه بفته شجره نمیشود نطفه دفعة واحده انسان نمیشود جماد دفعة واحده حجر نمیشود بلکه بتدریج نشو و نما میکنند
- ۱۵ و بحکم کمال میرسند * جمیع کائنات چه از کلیات و چه از جزئیات از اول تمام و کامل خلق شده است منتهاش اینست که بتدریج این کمالات در او ظاهر میشود و قانون الهی یکیست ترقیات وجودی یکیست نظام الهی یکیست چه از کائنات صغیره و چه از کائنات کبیره جمیع در تحت یک قانون و نظامند هر دانه از ابتدا جمیع کمالات نباتیه در او موجود است
- ۲۰ مثلاً این دانه از بدایت جمیع کمالات نباتیه در او موجود بود اما آشکار نبود بعد بتدریج در او ظاهر گشت * مثلاً از دانه اول ساقه بعد شاخه بعد برگ بعد شکوفه بعد ثمر ظاهر گردد اما در بدایت تکون جمیع اینها در دانه بالقوه موجود است اما ظاهر نیست همین قسم نطفه از بدایت دارای جمیع کمالات مثل روح و عقل و بصر و شامه و ذائقه
- ۲۵ مختصر جمیع قوی لکن ظاهر نیست بعد بتدریج ظاهر میشود * همین

قسم کرهٔ ارض از اول با جمیع عناصر و مواد و معادن و اجزا و ترکیب خلق شده اما بتدریج هر یک از اینها ظاهر گشت اول جاد و بعد نبات و بعد حیوان و بعد انسان ظاهر شد • اما از اول این أجناس و انواع در کمون کرهٔ ارض موجود بوده است و بعد بتدریج ظاهر شد زیرا • قانون اعظم الهی و نظام طبیعی عمومی که محیط بر جمیع کائنات است و کل در تحت حکم آن چنین است و چون بآن نظام عمومی نظر نمائی ببینی که کائنی از کائنات بمحض تکون بمحد کمال نرسد بلکه بتدریج نشو و نما نماید پس بدرجهٔ کمال رسد •

(ب) حکمت و حقایق و حیل و تدبیر

سوءال

حکمت روح در جسد چه بود •

جواب

حکمت ظهور روح در جسد اینست روح انسانی و دیعهٔ رحمانیست باید جمیع مراتب را سیر کند زیرا سیر و حرکت او در مراتب وجود سبب ۱۵ اکتساب کمال است • مثلاً انسان چون در اقالیم و ممالک مختلفه متعده بقاعده و ترتیب سیر و حرکت کند البته سبب اکتساب کمال است زیرا مشاهدهٔ مواقع و مناظر و ممالک نماید و اکتشاف شئون و احوال سائر طوائف کند و مطلع بجغرافیای بلاد شود و صنایع و بدایع ممالک اکتشاف کند و اطلاع بر روش و سلوک و عادات اهالی نماید و مدنیت ۲۰ و ترقیات عصریه بیند و بر سیاست حکومت و استعداد و قابلیت هر مملکت اطلاع حاصل نماید • همچنین روح انسانی چون سیر در مراتب وجود کند و دارندهٔ هر رتبه و مقام گردد حتی رتبهٔ جسد البته ۲۳ اکتساب کالات نماید • و از این گذشته باید که آثار کالات روح در این

عالم ظاهر شود تا عالم این کون نتیجه نامتناهی حاصل نماید * و این
جسد امکان جان پذیرد و فیوضات الهیه جلوه فرماید * مثلاً شعاع
شمس باید بر ارض بتابد و حرارت آفتاب کائنات ارضیه را تربیت نماید
و اگر شعاع و حرارت آفتاب بر زمین نتابد زمین معطل و مهمل و معوق
ماند * همچنین اگر کمالات روح در این عالم ظاهر نشود این عالم عالم
ظلمانی حیوانی محض شود بظهور روح در هیکل جسمانی این عالم نورانی
گردد * روح انسان سبب حیات جسد انسانست * همچنین عالم
بمنزله جسد است و انسان بمنزله روح * اگر انسان نبود و ظهور کمالات
روح نبود و انوار عقل در این عالم جلوه نمی نمود این عالم مانند جسد
بی روح بود * و همچنین این عالم بمنزله شجره است و انسان بمنزله ثمره
اگر ثمر نبود شجر مهمل بود * و از این گذشته این اعضا و اجزا و ترکیبی
که در اعضای بشریست این جاذب و مغناطیس روح است لابد است
که روح ظاهر شود * مثلاً آئینه که صافی شد لابد جذب شعاع آفتاب
کند و روشن گردد و انعکاسات عظیمه در آن پدیدار شود * یعنی این
عناصر کونیه چون بنظم طبیعی در کمال اتقان جمع و ترکیب گردد
مغناطیس روح شود و روح بجمع کمالات در آن جلوه نماید * دیگر در این
مقام گفته نمیشود که چه لزوم دارد که شعاع آفتاب تنزل در آئینه
نماید زیرا ارتباط در میان حقایق اشیا چه روحانی چه جسمانی
مقتضی آنست که چون آئینه صافی گشت و تقابل
بافتاب یافت شعاع آفتاب در آن ظاهر گردد
همچنین چون عناصر با شرف
نظم و ترتیب و کیفیت ترکیب
و امتزاج یافت روح انسانی
در آن ظاهر و آشکار شود
(ذلك تقدير العزيز العليم)

(ج) تجلی بخلق و نیکی

(سوال)

تعلق حق بخلق یعنی واجب تعالی بسائر کائنات بچه نحو است *

جواب

- ۵ تعلق حق بخلق تعلق موجد است بموجود تعلق آفتاب است باجسام مظلمه از ممکنات و تعلق صانع است بمصنوعات * آفتاب در حیز ذاتش مقدس از اجسام مستنیره است بلکه نور آفتاب نیز در حد ذاتش مقدس و مستغنی از کره^۱ ارض است * هر چند کره^۲ ارض در تحت تربیت آفتاب است و مستفیض از انوار او ولی آفتاب و شعاع مقدس از آن * اگر آفتاب نبود کره^۳ ارض و جمیع موجودات ارضیه مشهود نمیشد * قیام خلق بحق قیام صدور است یعنی خلق از حق صادر شده است نه ظاهر تعلق صدور دارد نه تعلق ظهور * انوار آفتاب از آفتاب صدور یافته نه ظهور یافته تجلی صدوری چون تجلی شعاع از نیر آفاق است یعنی ذات مقدس شمس حقیقت تجزئی نیابد و بر تبه^۴ خلق تنزل نماید چنانکه قرص شمس را تجزئی و تنزل بکره^۵ ارض نه بلکه شعاع آفتاب که فیض است از آفتاب صادر و اجسام مظلمه را روشن نماید * و اما تجلی ظهوری ظهور افنان و اوراق و ازهار و اثمار از حبه است زیرا حبه بذاته افنان و اثمار گردد حقیقتش تنزل در شاخ و برگ و میوه نماید و این تجلی ظهوری در حق باری تعالی نقص صرف و ممتنع و مستحیل است زیرا لازم آید که قدم محض بصفت حدوث متصف گردد و غنای صرف فقر محض شود و حقیقت وجود عدم گردد و این محالست لهذا جمیع کائنات از حق صدور یافته است * یعنی مایه تحقق به الاشیاء حق است و ممکنات باو وجود یافته است * و اول صادر از حق آن حقیقت کلیه که باصطلاح فلاسفه سلف عقل اول نامند و باصطلاح اهل بها مشیت اولیه

نامند * و این صدور من حیث الفعل در عالم حق بامکنه و زمان محدود
نه * لا اول له ولا آخر له است * اول و آخر بالنسبه بحق یکسانست و قدم
حق قدم ذاتی و زمانی و حدوث امکان حدوث ذاتیست نه زمانی
چنانکه از پیش روزی در سر ناهاار بیان شد و لا اولیت عقل اول
شریک حق در قدم نگردد چه که وجود حقیقت کلیه بالنسبه بوجود
حق از اعدام است حکم وجود ندارد تا شریک و مثیل او در قدم گردد
و بیان این مسأله از پیش گذشت * اما وجود اشیا حیاتش عبارت
از ترکیب است و معاتش عبارت از تحلیل * اما ماده و عناصر کلیه محو
و معدوم صرف نگردد بلکه انعدام عبارت از انقلابست * مثلاً انسان
چون معدوم شود خاک گردد اما عدم صرف نشود باز وجود خاکی
دارد ولی انقلاب حاصل و بر آن ترکیب تحلیل عارض * بهمچنین است
انعدام سائر موجودات زیرا وجود عدم محض نگردد
و عدم محض وجود نیابد

(نک) قِيَامُ الرُّوحِ

(سؤال)

از قیام ارواح بحق زیرا در تورات میفرماید که در جسم آدم روح دمید
جواب

بدانکه قیام بر دو قسم است قیام و تجلی صدوری و قیام و تجلی ظهوری
قیام صدوری مثل قیام صنع بصانع است * یعنی کتابت بکاتب حال
این کتابت از کاتب صادر گشته و این نطق از این ناطق صادر گشته
بهمچنین این روح انسانی از حق صادر شده نه اینست از حق ظاهر شده
یعنی جزئی از حقیقت ألوهیت انفکاک نیافته و در جسد آدم داخل
نشده بلکه روح مانند نطق از ناطق صادر شده و در جسد آدم ظاهر
گشته * و اما قیام ظهوری ظهور حقیقت شیء است بصور دیگر مثل

قیام این شجر بدانکه شجر است و قیام این گل بدانکه گل زیرا نفس دانه
 بصور شاخه و برگ و گل ظاهر شده است این را قیام ظهوری گویند
 ارواح انسانی بحق قیام صدوری دارند مثل اینکه نطق از ناطق و کتابت
 از کاتب * یعنی نفس ناطق نطق نمیشود و نفس کاتب کتابت نمیشود
 بلکه قیام صدوری دارند زیرا ناطق در کمال قدرت و قوتست ولی
 نطق از او صادر گردد * مثل اینکه فعل از فاعل صادر میشود و ناطق
 حقیقی ذات احدیت لم یزل بر حالت واحده بوده تغییر و تبدیل ندارد
 تحویل و انقلابی نجوید ابدی سرمدیست لهذا قیام ارواح انسانی بحق
 قیام صدوریست * و اینکه در تورات میفرماید که خداوند روحش را
 ۱۰ در آدم دمید این روحیست که مانند نطق است از ناطق حقیقی
 صدور یافته و در حقیقت آدم تأثیر نموده * اما قیام ظهوری اگر مقصد
 تجلی باشد نه تجزی گفتیم آن قیام و تجلی روح القدس و کلمه است که
 بحق است * در انجیل یوحنا میفرماید در بدو کلمه بود و آن کلمه نزد خدا
 بود * پس روح القدس و کلمه تجلی حق است و روح و کلمه عبارتست
 ۱۵ از کمالات الهی که در حقیقت مسیح تجلی نموده و آن کمالات نزد خدا بود
 مثل آفتاب که در آئینه بتمام ظهور جلوه نموده زیرا مقصود از کلمه
 جسد مسیح نیست بلکه مقصد کمالات الهیه است که در مسیح ظاهر شده
 چه که مسیح مانند آئینه صافی بود که مقابل شمس حقیقت بود و کمالات
 شمس حقیقت یعنی ضیاء و حرارتش در آن آئینه ظاهر و عیان بود چون
 ۲۰ در آئینه نظر کنیم آفتاب مشاهده کنیم و گوئیم این آفتابست پس کلمه
 و روح القدس که عبارت از کمالات الهیه است تجلی الهیست اینست معنی
 (۲۲) آیه انجیل که میفرماید کلمه نزد خدا بود و خدا کلمه بود زیرا کمالات الهیه
 ممتاز از ذات احدیت نیست و کمالات عیسویه را کلمه خوانند بجهت
 اینکه جمیع کائنات بمنزله حروفند از حروف معنی تام حاصل نمیشود ولی
 ۲۵ کمالات مسیحیه مقام کلمه دارد بجهت اینکه از کلمه معنی تام استفاده

- میشود چون حقیقت مسیحیه ظهور کمالات الهیه بود لهذا بمنابه کلمه بود چرا بجهت اینکه جامع معنای تام بود این است که کلمه گفته شده است و بدانکه از قیام کلمه و روح القدس بحق قیام تجلی ظهوری چنان گمان نشود که حقیقت الوهیت تجزئی یافته یا آنکه تعدد جسته و یا آنکه از علو تقدیس و تنزیه تنزل نموده حاشا ثم حاشا زیرا اگر آئینه صافی لطیف تقابل با آفتاب نماید انوار و حرارت و صورت و مثال آفتاب در آن چنان تجلی ظهوری نماید که اگر ناظری با آفتاب در خشنده و مشهود در آئینه صافی لطیف گوید که این آفتابست صادق است ولی آئینه آئینه است و آفتاب آفتاب شمس واحد و لودر مرایای متعدده جلوه نماید و احد است * این مقام نه حلولست و نه دخول و نه امتزاج و نه نزول زیرا دخول و حلول و نزول و خروج و امتزاج از لوازم و خواص اجسام است نه ارواح تا چه رسد بحقیقت مقدسه منزله حضرت الوهیت (تبارک الله عن کل مالا ینبغی لتزییه و تقدیس و تعالی علواً کبیراً) * شمس حقیقت چنانکه گفتیم لم یزل بر حالت واحده بوده است تغییر و تبدیلی ندارد تحویل و انقلابی نجوید * ازلی است سرمدیست ولی حقیقت مقدسه کلمه الله بمنزله آئینه صافی و لطیف و نورانیست * حرارت و ضیاء و صورت و مثال یعنی کمالات شمس حقیقت در آن جلوه نماید * اینست که حضرت مسیح در انجیل میفرماید پدر (۱۱) در پسر است یعنی شمس حقیقت در این آئینه جلوه نموده است ۲۰ (سبحان من اشرق علی هذه الحقیقة المقدسة من الکائنات) *

(ن) فَرْمِیلَکَ وَحَقِّکَ (سؤال)

فرق میانه عقل و روح و نفس چه چیز است *

جواب

از پیش بیان شد که کلیه ارواح در پنج نوع تقسیم میشود * روح نباتی
روح حیوانی روح انسانی روح ایمانی روح القدس * اما روح نباتی
قوه نامیه است که از تأثیر کائنات سائر در دانه حاصل میشود * اما
روح حیوانی يك قوه جامع حساسه است که از ترکیب و امتزاج
۵ عناصر تحقق یابد و چون این ترکیب تحلیل جوید آن قوه نیز محو
وفانی گردد * مثلش مثل این سراج است که چون این روغن و فتیل
و آتش جمع و ترکیب شود این سراج روشن شود و چون این ترکیب
تحلیل گردد یعنی اجزاء مرکبه از یکدیگر جدا شود این سراج نیز
خاموش گردد اما روح انسانی که مابه الامتیاز انسان از حیوانست همان
۱۰ نفس ناطقه است * و این دو اسم یعنی روح انسانی و نفس ناطقه عنوان
شیء واحد است * و این روح که باصطلاح حکما نفس ناطقه است محیط
بر کائنات سائر است و بقدر استطاعت بشریه اکتشاف حقایق اشیا
نماید و بر خواص و تأثیر ممکنات و کیفیت و خصایص موجودات اطلاع
یابد ولی تا بروح ایمانی مؤید نگردد مطلع باسرار الهیه و حقائق
۱۵ لاهوتیه نشود * مانند آئینه است هر چند صاف و لطیف و شفاف است
ولی محتاج بانوار است تا پرتوی از آفتاب بر او نتابد اکتشاف اسرار
الهی نماید * اما عقل قوه روح انسانی است روح بمنزله سراج است
عقل بمنزله انوار که از سراج ساطع است روح بمنزله شجر است و عقل
بمثابه ثمر عقل کمال روح است و صفت متلازمه آنست
۲۰ مثل شمع آفتاب که لزوم ذاتی شمس است * این بیان
هر چند مختصر است ولی مکمل است دیگر شفافتر
در آن نمائید ان شاء الله مطلع بر تفصیل
آن خواهید شد *

(ف) قَوایِ حسیّه و قَوایِ معنویّه

- در انسان قوای خمسّه ظاهره جسمانیّه موجود و این قوی واسطه ادراک است * یعنی باین قوای خمسّه انسان کائنات جسمانیّه را ادراک کند * قوه باصره است که ادراک صور محسوسه نماید قوه سامعه است که ادراک صوت مسموع کند و قوه شامه است که ادراک مشعوم نماید و قوه ذائقه است که ادراک مطعموم کند و قوه لامسه است که در جمیع اعضای انسان منتشر و ادراک ملموس نماید * این قوای خمسّه ادراک اشیاء خارجه نماید * و همچنین انسان قوای معنویه دارد * قوه متخیله که تخیل اشیا کند و قوه متفکره که تفکر در حقائق امور نماید ۱۰ و قوه مدرکه است که ادراک حقائق اشیا کند و قوه حافظه است که آنچه انسان تخیل و تفکر و ادراک نموده حفظ نماید و واسطه میان این قوای خمسّه ظاهره و قوای باطنه حس مشترکست * یعنی در میان قوای باطنه و قوای ظاهره توسط نماید و قوای ظاهره آنچه احساس نموده گرفته بقوای باطنه دهد * این را حس مشترک تعبیر نمایند که مشترك ۱۵ در بین قوای ظاهره و قوای باطنه است * مثلاً بصر که از قوای ظاهره است این گل را ببیند و احساس کند و این احساس را بقوه باطنه حس مشترك دهد حس مشترك این مشاهده را بقوه متخیله تسلیم نماید قوه متخیله این مشاهده را تخیل و تصور کند و بقوه متفکره رساند و قوه متفکره در آن تفکر نماید و بحقیقتش پی برده پس بقوه مدرکه تسلیم کند و قوه مدرکه چون ادراک نمود صورت آن شیء محسوس را بحافظه تسلیم نماید و قوه حافظه حفظ نماید و در محفظه قوه حافظه محفوظ ماند * و قوای ظاهره پنج است قوه باصره و قوه سامعه و قوه ذائقه و قوه شامه و قوه لامسه * قوای باطنه نیز پنج است قوه مشترکه قوه متخیله قوه متفکره قوه مدرکه قوه حافظه * ۲۴

(نز) اخلاق متفلسفان (سؤال)

اخلاق در بین نوع انسان چند قسم است و اختلاف و تفاوت

از چه جهت است *

جواب

- ۵ اخلاق فطری و اخلاق ارثی و اخلاق اکتسابی که بتدریج حاصل گردد
اما اخلاق فطری هر چند فطرت الهیه خیر محض است ولیکن اختلاف
اخلاق فطری در انسان بتفاوت درجات است همه خیر است * اما بحسب
درجات خوب و خوشتر است چنانکه جمیع نوع انسان ادراک و استعداد
دارد اما ادراک و استعداد و قابلیت در میان نوع انسان متفاوتست و این
۱۰ واضح است * مثلاً چند طفل از يك خاندان در يك محل در يك مكتب
از يك معلم تحصیل نمایند و يك غذا و يك هوا و يك لباس تربیت شوند
و يك درس بخوانند لابد در میان این اطفال بعضی ماهر در فنون شوند
و بعضی متوسط و بعضی پست * پس معلوم شد که در اصل فطرت تفاوت
درجات موجود و تفاوت قابلیت و استعداد مشهود ولی این تفاوت نه از
۱۵ روی خیر و شر است مجرد تفاوت درجات است * یکی در درجه اعلی است
و یکی در درجه وسطی و یکی در درجه ادنی * مثلاً انسان وجود
دارد حیوان وجود دارد گیاه وجود دارد جماد وجود دارد * اما
وجود در این موجودات اربعه متفاوتست * وجود انسانی کجا و وجود
حیوانی کجا ولی کل موجودند * و این واضح است که در وجود تفاوت
۲۰ درجاتست * و اما تفاوت اخلاق ارثی این از قوت و ضعف مزاج یعنی
ابوین چون ضعیف المزاج باشند اطفال چنان گردند و اگر قوی باشند
اطفال جسور شوند * و همچنین طهارت خون حکم کلی دارد زیرا نطفه
طبیعه مانند جنس اعلی است که در نبات و حیوان نیز موجود * مثلاً
۲۴ ملاحظه مینمائید اطفالی که از پدر و مادر ضعیف و معلول تولد یابند

- بالطبع بضعف بنیه و ضعف عصب مبتلی و بی صبر و بی تحمل و بی ثبات و بی همت و عجول هستند زیرا ضعف و سستی ابویں در اطفال میراث گشته و ازین گذشته بعضی از خانمان و دودمانها بموهبتی مخصوص گردند * مثلاً سلاله ابراهیمی بموهبتی مخصوص بوده که جمیع انبیای بنی اسرائیل از سلاله ابراهیمی بودند * این موهبت را خدا بآن سلاله عنایت فرمود * حضرت موسی از طرف پدر و مادر و حضرت مسیح از طرف مادر و حضرت محمد حضرت اعلی و جمیع انبیای بنی اسرائیل و مظاهر مقدسه از آن سلاله اند (جمال مبارک نیز از سلاله ابراهیمی هستند چون حضرت ابراهیم غیر از اسماعیل و اسحق پسرهای دیگر داشت که در آن زمان بصفحات ایران و افغانستان هجرت نمودند و جمال مبارک نیز از آن سلاله اند) * پس معلوم شد اخلاق میراثی نیز موجود حتی اگر اخلاق مطابق نیاید و لو جسم از آن سلاله است ولی روحاً از آن سلاله شمرده نشود * مثل اینکه کنعان از سلاله نوحی (۲۹) شمرده نمیشود * و اما تفاوت اخلاق من حیث التریبه این بسیار عظیمست زیرا تربیت بسیار حکم دارد * نادان از تربیت دانا شود جبان از تربیت شجاع گردد شاخه کج از تربیت راست شود میوه های کوهی جنگلی تلخ و گز از تربیت لذیذ و شیرین گردد * گل پنج پر از تربیت صد پر شود امت متوحشه از تربیت متمدن گردد حتی حیوان از تربیت حرکت و روش انسان یابد * این تربیت را باید بسیار مهم شمرد زیرا امراض همچنانکه در عالم اجسام بیکدیگر سرایت شدیده دارد * بهمچنین اخلاق در ارواح و قلوب نهایت سرایت دارد * این تفاوت تربیت بسیار عظیمست و حکم کلی دارد شاید قسمی بگوید که مادام که استعداد و قابلیت نفوس متفاوتست و بسبب تفاوت استعداد لابد تفاوت اخلاق است اما نچنانست زیرا استعداد بر دو قسم است ۲۵ استعداد فطری و استعداد اکتسابی استعداد فطری که خلق الهیست

کل خیر محض است * در فطرت شر نیست * اما استعداد اکتسابی
 سبب گردد که شر حاصل شود * مثلاً خدا جمیع بشر را چنین خلق
 کرده و چنین قابلیت و استعداد داده که از شهد و شکر مستفید شوند
 و از سم متضرر و هلاک گردند این قابلیت و استعداد فطریست که خدا
 بجمیع نوع انسان یکسان داده است * اما انسان بنا میکند کم کم
 استعمال سم نمودن هر روزی مقداری از سم میخورد اندک اندک
 زیاد میکند تا بجائی میرسد که هر روز اگر یک درهم افیون نخورد
 هلاک میشود و استعداد فطری بکلی منقلب میگردد * ملاحظه کنید
 که استعداد و قابلیت فطری از تفاوت عادت و تربیت چگونه تغییر
 می یابد که بالعکس میشود * اعتراض بر اشقیا از جهت استعداد و قابلیت
 فطری نیست بلکه اعتراض از جهت استعداد و قابلیت اکتسابیست
 در فطرت شری نیست کل خیر است حتی صفات و خلقی که مذموم
 و ملازم ذاتی بعضی از نوع انسانیت ولی فی الحقیقه مذموم نه * مثلاً
 در بدایت حیات ملاحظه میشود که طفل در شیر خوردن از پستان
 آثار حرص از او واضح و آثار غضب و قهر از او مشهود * پس حسن
 و قبح در حقیقت انسان خلقیست و این منافی خیریت محض در خلقت
 و فطرتست * جواب اینست که حرص که طلب از دیاد است صفت
 ممدوح است اما اگر در موقعش صرف شود * مثلاً اگر انسان حرص
 در تحصیل علوم و معارف داشته باشد و یا آنکه حرص در رحم و مروت
 و عدالت داشته باشد بسیار ممدوح است * و اگر بر ظالمان خونخوار
 که مانند سباع درنده هستند قهر و غضب نماید بسیار ممدوح است
 ولی اگر این صفات را در غیر مواضع صرف نماید مذموم است * پس
 معلوم شد که در وجود ایجاد ابداً شر موجود نیست اما اخلاق فطریه
 انسان چون در مواقع غیر مشروعه صرف شود مذموم گردد * مثلاً
 ۲۵ شخص غنی کریمی بفقری احسانی نماید که در احتیاجات ضروریه

- خویش صرف نماید * آن شخص فقیر اگر آن مبلغ را در موارد غیر مشروع صرف کند مذموم گردد * بهمینین جمیع اخلاق فطریه انسان که سرمایه حیات است اگر در موارد غیر مشروع اظهار استعمال شود مذموم گردد * پس واضح شد که فطرت خیر محض است * ملاحظه نماید که بدترین اخلاق و مبغوض ترین صفات که اساس جمیع شر و راست دروغ است از این بدتر و مذموم تر صفتی در وجود تصور نگردد هادم جمیع کمالات انسانیست و سبب رذایل نامتناهی * از این صفت بدتر صفتی نیست اساس جمیع قبائح است * با وجود این اگر حکیم مریض را تسلی دهد که الحمد لله احوال تو بهتر است و امید حصول شفاست ۱۰ هر چند این قول مخالف حقیقت است ولی گاهی سبب تسلی خاطر مریض و مدار شفای از مرض است مذموم نیست دیگر این مسأله بغایت وضوح پیوست والسلام *

(خ) حركات العالم في سائر احواله

سوءال

- ۱۵ ادراکات عالم انسانی تا بچه درجه است و بچه حدی محدود توان کرد

جواب

- بدانکه ادراکات مختلف است ادنی رتبه ادراکات احساسات حیوانیست یعنی حسیات طبیعی که بقوای حواس ظاهر است و آن حسیات گفته میشود * و در این ادراک انسان و حیوان مشترکند بلکه بعضی از حیوانات اقوی اند از انسان * و اما در عالم انسانی باختلاف مراتب انسانی ادراکات متنوع و متفاوتست * در رتبه اولیه در عالم طبیعت ادراکات نفس ناطقه است و در این ادراکات و در این قوه جمیع بشر ۲۳ مشترکند خواه غافل خواه هشیار خواه مؤمن خواه گمراه * و این

نفس ناطقه انسانی در ایجاد الهی محیط و ممتاز از سایر کائنات است و چون اشرف و ممتاز است لهذا محیط بر اشیاست از قوه نفس ناطقه ممکن که حقایق اشیا را کشف نماید و خواص کائنات را ادراک کند و باسرار موجودات پی برد * این فنون و معارف و صنایع و بدایع و تأسیسات و اکتشافات و مشروعات کل از ادراکات نفس ناطقه حاصل * و در زمانی سر مصون و راز مکنون و غیر معلوم بوده و نفس ناطقه بتدریج کشف کرده و از حیز غیب و خفا بحیز شهود آورده * و این أعظم قوه ادراک در عالم طبیعت است و نهایت جولان و طیرانش اینست که حقائق و خواص و آثار موجودات امکانیه را ادراک نماید * اما عقل کلی الهی که ما وراء طبیعت است آن فیض قوه قدیمه است و عقل کلی الهیست محیط بر حقائق کونی و مقتبس از انوار و اسرار الهیه است * آن قوه عالمه است نه قوه متجسسه متجسسه * قوای معنویه عالم طبیعت قوای متجسسه است از تجسس پی بحقائق کائنات و خواص موجودات برد * اما قوه عاقله ملکوتیه که ما وراء طبیعت است محیط بر اشیاست و عالم اشیا و مدرک اشیا و مطلع بر اسرار و حقایق و معانی الهیه و کاشف حقایق خفیه ملکوتیه و این قوه عقلیه الهیه مخصوص بمظاهر مقدسه و مطالع نبوت است * و بر توی ازین انوار بر سرایای قلوب ابرار زند که نصیب و بهره ازین قوه بواسطه مظاهر مقدسه برند * و مظاهر مقدسه را سه مقامست يك مقام جسدی و يك مقام نفس ناطقه و يك مقام مظهریت کامله جلوه ربانی * اما جسد ادراک اشیا نماید بقدر استطاعت عالم جسمانی لهذا در بعضی مواقع اظهار عجز نمودند * مثلاً خواب بودم و بی خبر نسمة الله بر من گذر نمود و مرا بیدار کرد و امر بندا نمود و یا آنکه حضرت مسیح در سن سی سال تعمید شد و روح القدس حلول نمود و پیش ازین روح القدس در مسیح ظاهر نبود * ۲۴ جمیع این امور راجع بمقام جسدی ایشانست * اما مقام ملکوتی

ایشان محیط بر جمیع اشیا است و واقف بر جمیع اسرار و عالم بر جمیع آثار و حاکم بر جمیع اشیا * پیش از بعثت بعد از بعثت جمیع یکسانست *

(۴۰) اینست که میفرماید منم الف و یاء اول و آخر تغییر

و تبدیلی از برای من نبوده و نخواهد بود *

(نظ) **إِنَّ لِلْإِنْسَانِ لِرُجُوعٍ** (سؤال)

* ادراك انسان تا چه حد بحق پی برد *

جواب

این مسأله را زمان فرصت لازم و در سرنهاار بیان مشکل با وجود این مختصر گفته میشود * بدانکه عرفان بر دو قسم است معرفت ذات شیء

و معرفت صفات شیء * ذات شیء بصفات معروف میشود و الا ذات

مجهولست و غیر معلوم * و چون معرفت اشیا و حال آنکه خلقند

و محدودند بصفات نه بذات پس چگونه معرفت حقیقت الوهیت

که نامحدود است بذات ممکن زیرا کنه ذات هیچ شیء معروف نیست

بلکه بصفات معروف * مثلاً کنه آفتاب مجهول اما بصفات که حرارت

و شعاع است معروف * کنه ذات انسان مجهول و غیر معروف ولی بصفات

معروف و موصوف * حال چون معرفت هر شیء بصفات است نه بذات

و حال آنکه عقل محیط بر کائنات و کائنات خارجه محاط با وجود این

کائنات من حیث الذات مجهول و من حیث الصفات معروف * پس

چگونه رب قدیم لایزال که مقدس از ادراک و اوهام است بذاته معروف

۲۰ گردد * یعنی چون معرفت شیء ممکن بصفات است نه بذات البته

حقیقت ربوبیت من حیث الذات مجهول و من حیث الصفات معروف

و ازین گذشته حقیقت حادثه چگونه بر حقیقت قدیمه محیط گردد زیرا

ادراک فرع احاطه است باید احاطه کند تا ادراک نماید و ذات احدیت

۲۵ محیط است نه محاط * و همچنین تفاوت مراتب در عالم خلق مانع از

عرفانست * مثلاً این جماد چون در رتبه جماد است آنچه صعود کند ممکن نیست که ادراک قوه نامیه تواند * نباتات اشجار آنچه ترقی کند تصور قوه بصر نتواند * و همچنین ادراک قوای حساسه سائره نماید و حیوان تصور رتبه انسان یعنی قوای معنویه نتواند * تفاوت مراتب مانع از عرفانست هر رتبه مادون ادراک رتبه مافوق نتواند * پس حقیقت حادثه چگونه ادراک حقیقت قدیمه تواند لهذا ادراک عبارت از ادراک و عرفان صفات الهی است نه حقیقت الهیه * آن عرفان صفات نیز بقدر استطاعت و قوه بشریه است کما هو حقّه نیست * و حکمت عبارت از ادراک حقایق اشیاست علی ما هی علیه * یعنی بر آنچه او بر آنست بقدر استطاعت قوه بشریه است لهذا از برای حقیقت حادثه راهی جز ادراک صفات قدیمه بقدر استطاعت بشریه نیست * غیب الوهیت مقدس و منزّه از ادراک موجودات است آنچه بتصور آید ادراکات انسانیت قوه ادراک انسانی محیط بر حقیقت ذات الهیه نه بلکه آنچه انسان بر او مقتدر ادراک صفات الوهیت که در آفاق و انفس نورش ظاهر و باهر است چون نظر در آفاق و انفس کنیم آیات باهره از کمالات الوهیت واضح و آشکار است زیرا حقایق اشیا دلالت بر حقیقت کلیه نماید * و مثل حقیقت الوهیت مثل آفتابست که در علو تقدیس خود اشراق بر جمیع آفاق نماید * آفاق و انفس هر يك بهرّه از آن اشراق برده و اگر این اشراق و انوار نبود کائنات وجودی نداشت ولی جمیع کائنات حکایتی کنند و پرتوی گیرند و بهرّه برند اما تجلی کمالات و فیوضات و صفات الوهیت از حقیقت انسان کامل * یعنی آن فرد فرید مظهر کلی الهی ساطع و لامع است چه که کائنات سائره پرتوی اقتباس نمودند * اما مظهر کلی آینه آن آفتابست و بجمیع کمالات و صفات و آیات و آثار آفتاب در او ظاهر و آشکار است * عرفان حقیقت الوهیت ممتنع و محال * اما عرفان مظاهر الهیه عرفان حقست زیرا

فیوضات و تجلیات و صفات الهیه در آنها ظاهر * پس اگر انسان پی
بمعرفت مظاهر الهیه برد بمعرفه الله فائز گردد و اگر چنانچه از مظاهر
مقدسّه غافل از عرفان الهیه محروم * پس ثابت و محقق شد که مظاهر
مقدسّه مرکز فیض و آثار و کمالات الهیه اند * خوشا بحال نفوسی که
از آن مطالع نورانیّه انوار فیوضات رحمانیه اقتباس کنند * امیدواریم
که احبای الهی مانند قوه جاذبه آن فیوضات را از مبدأ فیض استفاضه
نمایند و بانوار و آناری مبعوث گردند که آیات باهره شمس حقیقت شوند

(س) بَقَا رُوح (در باب ۱)

پس اثبات روح شد که روح انسانی موجود است
حال باید اثبات بقای روح را کرد *

- ۱۰ در کتب سماویه ذکر بقای روح است و بقای روح اس اساس ادیان
الهیه است زیرا مجازات و مکافات برد و نوع بیان کرده اند * يك نوع
ثواب و عقاب وجودی و دیگری مجازات و مکافات اخروی * اما نعیم
و جحیم وجودی در جمیع عوالم الهیه است چه این عالم و چه عوالم
روحانی ملکوتی و حصول این مکافات سبب وصول بحیات ابدیه است
اینست که حضرت مسیح میفرماید چنین کنید و چنان کنید تا حیات
ابدیه بیابید و تولد از ماء و روح جوئید تا داخل در ملکوت شوید (۱)
- ۱۵ و این مکافات وجودی فضائل و کمالاتیست که حقیقت انسانیه را تزیین دهد
مثلاً ظلمانی بود نورانی شود جاهل بود دانا گردد غافل بود هشیار شود
۲۰ خواب بود بیدار گردد مرده بود زنده شود کور بود بینا گردد کر
بود شنوا شود ارضی بود آسمانی گردد ناسوتی بود ملکوتی شود
ازین مکافات تولد روحانی یابد خلق جدید شود مظهر این آیه انجیل (۲)
- ۲۳ گردد که در حق حواریین میفرماید که از خون و گوشت و اراده بشر

موجود نشدند بلکه تولد از خدا یافتند یعنی از اخلاق و صفات بهیمی که از مقتضای طبیعی بشریست نجات یافتند و بصفات رحمانیت که فیض الهی است متصف شدند معنی ولادت اینست * و در نزد این نفوس عذابی اعظم از احتجاب از حق نیست و عقوبتی اشد از رذائل نفسانی و صفات ظلمانی و پستی فطرت و انهماک در شهوات نه * چون بنور ایمان از ظلمات این رذائل خلاص شوند و باشراف شمس حقیقت منور و بجمیع فضائل مشرف گردند این را اعظم مکافات شمرند و جنت حقیقی دانند * همچنین مجازات معنویه * یعنی عذاب و عقاب وجودی را ابتلای بعالم طبیعت و احتجاب از حق و جهل و نادانی و انهماک در شهوات ۱۰ نفسانی و ابتلای برذائل حیوانی و اتصاف بصفات ظلمانی از قبیل کذب و ظلم و جفا و تعلق بشؤون دنیا و استغراق در هواجس شیطانی شمرند و اینرا اعظم عقوبات و عذاب دانند * اما مکافات اخرویه که حیات ابدیه است و حیات ابدیه مصرح در جمیع کتب سماویه و آن کالات الهیه و موهبت ابدیه و سعادت سرمدیه است * مکافات اخروی کالات ۱۵ و نعمی است که در عوالم روحانی بعد از عروج ازین عالم حاصل گردد اما مکافات وجودی کالات حقیقی نورانیست که در این عالم تحقق یابد و سبب حیات ابدیه شود زیرا مکافات وجودی ترقی نفس وجود است (۲۸) مثالش انسان از عالم نطفه بمقام بلوغ رسد و مظهر (فتبارک الله احسن الخالقین) گردد و مکافات اخروی نم و الطاف روحانیست مثل انواع ۲۰ نعمتهای روحانی در ملکوت الهی و حصول آرزوی دل و جان و لقای رحمن در جهان ابدی * و همچنین مجازات اخرویه * یعنی عذاب اخروی محرومیت از عنایات خاصه الهیه و مواهب لاریبیه و سقوط در اسفل درکات وجودیه است و هر نفسی که ازین الطاف الهی محروم ولو بمد از موت باقیست ولی در نزد اهل حقیقت حکم اموات دارد * و اما ۲۵ دلیل عقلی بر بقای روح اینست که بر شیء معدوم آثاری مترتب نشود

یعنی ممکن نیست از معدوم صرف آثاری ظاهر گردد زیرا آثار فرع وجود است و فرع مشروط بوجود اصل * مثلاً از آفتاب معدوم شعاعی ساطع نشود از بحر معدوم امواجی پیدا نگردد از ابر معدوم بارانی نبارد از شجر معدوم ثمری حاصل نشود از شخص معدوم ظهور و بروزى نگردد * پس مادام آثار وجود ظاهر دلیل بر اینست که صاحب اثر موجود است ملاحظه نمائید که الآن سلطنت مسیح موجود است * پس چگونه از سلطان معدوم سلطنت باین عظمت ظاهر گردد و چگونه از بحر معدوم چنین امواجی اوج گیرد و چگونه از گلستان معدوم چنین تفحات قدسی منتشر شود * ملاحظه نمائید که ۱۰ از برای جمیع کائنات بمجرد تلاشی اعضا و تحلیل ترکیب عنصری ابداء اثری و حکمی و نشانی نماند چه شیء جادى و چه شیء نباتی و چه شیء حیوانی مگر حقیقت انسانی و روح بشری که بعد از تفریق اعضا و تشیت اجزا و تحلیل ترکیب باز آثار و نفوذ و تصرفش باقی و برقرار بسیار این مسأله دقیق است درست مطالعه نمائید * این دلیل عقلی است ۱۵ بیان میکنیم تا عقلاً بیزان عقل و انصاف بسنجند * اما اگر روح انسانی مستبشر شود و منجذب بملکوت گردد و بصیرت باز شود و سامعه روحانی قوت یابد و احساسات روحانیه مستولی گردد بقای روح را مثل آفتاب مشاهده کند و بشارات و اشارات الهی احاطه نماید و دلائل دیگر را فردا گوئیم *

۲۰ (سا) بَشَائِرُ رُوحِ (سِرِّهِ) (۲)

دیروز در بحث بقای روح بودیم بدانکه تصرف و ادراک روح انسانی بر دو نوع است یعنی دو نوع افعال دارد دو نوع ادراک دارد يك نوع بواسطه آلات و ادوات است مثل اینکه باین چشم می بیند باین گوش ۲۴ میشوند باین زبان تکلم مینماید * این اعمال روحست و ادراک حقیقت

انسان ولی بوسائط آلات یعنی بیننده روح است * اما بواسطه چشم
شنونده روح است لکن بواسطه گوش ناطق روح است اما بواسطه
لسان ونوع دیگر از تصرفات واعمال روح بدون آلات وادوات است
از جمله در حالت خوابست بی چشم میبیند بی گوش میشنود بی زبان
تکلم میکند بی پا میدود * باری این تصرفات بدون وسائط آلات
وادوات است وچه بسیار میشود که رؤیائی در عالم خواب بیند آثارش
در سال بعد مطابق واقع ظاهر شود * و همچنین چه بسیار واقع که
مسأله را در عالم بیداری حل نکند در عالم رؤیا حل نماید * چشم
در عالم بیداری تا مسافت قلیله مشاهده نماید لکن در عالم رؤیا
انسان در شرقست غرب را بیند * در عالم بیداری حال را بیند در عالم
خواب استقبال را بیند در عالم بیداری بوسائط سریع در ساعتی نهایت
بیست فرسخ طی کند در عالم خواب در یک طرفه العین شرق و غرب را
طی نماید زیرا روح دوسیر دارد بی واسطه یعنی سیر روحانی با واسطه
یعنی سیر جسمانی * مانند طیور که پرواز نمایند یا آنکه بواسطه حاملی
حرکت نمایند و در وقت خواب این جسد مانند مرده است نه بیند
ونه شنود و نه احساس کند و نه شعور دارد و نه ادراک * یعنی قوای
انسان مختل شود لکن روح زنده است و باقی است بلکه نفوذش
بیشتر است پروازش بیشتر است ادراکاتش بیشتر است * اگر بعد
از فوت جسد روح را فنائی باشد مثل اینست که تصور نمائیم مرغی
در قفس بوده بسبب شکست قفس هلاک گردیده و حال آنکه مرغ را
از شکست قفس چه باک و این جسد مثل قفس است و روح بمثابة مرغ
ما ملاحظه کنیم که این مرغ را بدون این قفس در عالم خواب پرواز است
پس اگر قفس شکسته شود مرغ باقی و برقرار است بلکه احساسات
آن مرغ بیشتر شود ادراکاتش بیشتر گردد انبساطش بیشتر شود فی
۲۵ الحقیقه از جحیمی بجنّت نعیم رسد زیرا از برای طیور شکور جنتی

- اعظم از آزادی از قفس نیست اینست که شهدا در نهایت طرب و سرور
 بمیدان قربانی شتابند * و همچنین در عالم بیداری چشم انسان نهایت
 يك ساعت مسافت بیند زیرا بواسطه جسد تصرف روح باین مقدار است
 اما ببصیرت و دیده عقل امریکا را بیند آنجا را ادراک کند و اکتشاف
 ۵ احوال نماید و تمشیت امور دهد حال اگر روح عین جسد باشد لازم است
 که قوه بصیرتش نیز همین قدر باشد * پس معلومست که آن روح غیر
 این جسد است و آن مرغ غیر این قفس و قوت و نفوذ روح بدون
 واسطه جسد شدید تر است لهذا اگر آلت معطل شود صاحب آلت
 در کار است * مثلاً اگر قلم معطل شود بشکند کاتب حی و حاضر
 ۱۰ و اگر خانه خراب شود صاحب خانه باقی و بر قرار * این از جمله براهینی است
 که دلیل عقلی است بر بقای روح * اما دلیل دیگر این جسد ضعیف شود
 فربه گردد مریض شود صحت پیدا کند خسته گردد راحت شود بلکه
 حیاتی دست قطع شود و پا قطع شود و قوای جسمانی مختل گردد
 چشم کور گردد گوش کر شود زبان لال گردد اعضا بمرض فلج گرفتار
 ۱۵ شود * خلاصه جسد نقصان کلی یابد باز روح بر حالت اصلی و ادراکات
 روحانی خویش باقی و بر قرار نه نقصانی یابد و نه مختل گردد ولی جسد
 چون مبتلی بمرض و آفت کلی گردد از فیض روح محروم شود مانند
 آئینه چون بشکند و یا غبار و زنگ بر دارد شمع آفتاب در او ظاهر
 نشود و فیضش نمودار نگردد * از پیش بیان شد که روح انسانی
 ۲۰ داخل جسد نیست زیرا مجرد و مقدس از دخول و خروج است و دخول
 و خروج شأن اجسام است بلکه تعلق روح بجسد مانند تعلق آفتاب
 بائینه است * خلاصه روح انسانی بر حالت واحده است نه بمرض جسد
 مریض شود و نه بصحت جسم صحیح گردد * نه علیل شود نه ضعیف
 گردد نه ذلیل شود نه حقیر گردد نه خفیف شود نه صغیر * یعنی
 ۲۵ در روح بسبب فتور جسد هیچ خللی عارض نگردد و اثری نمودار

نشود و لو جسد زار و ضعیف شود و دستها و پاها و زبانها قطع شود و قوای سمع و بصر مختل شود * پس معلوم و محقق گشت که روح غیر جسد است و بقایش مشروط ببقای جسد نیست بلکه روح در نهایت عظمت در عالم جسد سلطنت نماید و اقتدار و نفوذش مانند فیض آفتاب در آئینه ظاهر و آشکار گردد و چون آئینه غبار یابد و یا بشکند از شعاع آفتاب محروم ماند *

(سب) مَسَالِدُ الْوُجُودِ مَتَنُهُ

- بدانکه مراتب وجود متناهی است مرتبه عبودیت مرتبه نبوت مرتبه ربوبیت لکن کمالات الهیه و امکانه غیر متناهی است * چون بدقت نظر نمائی بظاهر ظاهر نیز کمالات وجود غیر متناهیست زیرا کائناتی از کائنات نیایی که مافوق آن تصور نتوانی * مثلا یا قوتی از عالم جاد گلی از عالم نبات بلبلی از عالم حیوان بنظر نیاید که بهتر از آن تصور نشود چون فیض الهی غیر متناهیست کمالات انسانی غیر متناهی است اگر چنانچه نهایت ممکن بود حقیقتی از حقائق اشیا بدرجه استغناء از حق میرسید و امکان درجه وجود می یافت ولی هر کائناتی از کائنات از برای او رتبه ایست که تجاوز از آن مرتبه نتواند * یعنی آنکه در رتبه عبودیت است هر چه ترقی کند و تحصیل کمالات غیر متناهی نماید برتبه ربوبیت نمیرسد * و همچنین در کائنات جاد آنچه ترقی کند در عالم جادی قوه نامیه نیابد * و همچنین این گل هر قدر ترقی نماید در عالم نباتی قوه حساسه در او ظهور نکند * مثلا این معدن نقره سمع و بصر نیابد نهایتش اینست که در رتبه خویش ترقی کند و معدن کاملی گردد * اما قوه نامیه پیدا نکند و قوه حساسه نجوید و جان نیابد بلکه در رتبه خویش ترقی کند * مثلا پطرس مسیح نشود نهایتش اینست که در مراتب عبودیت بکمالات غیر متناهی رسد لهذا

- هر حقیقت موجوده قابل ترقیست * و چون روح انسانی بعد از خلع این قالب عنصری حیات جاودائی دارد البته شیء موجود قابل ترقیست لهذا از برای انسان بعد از وفات طلب ترقی و طلب عفو و طلب عنایت و طلب مبرات و طلب فیوضات جائز است چه که وجود قابل ترقیست ۵ اینست که در مناجاتهای جمال مبارک بجهت آنانکه عروج کرده اند طلب عفو و غفران شده است * و ازین گذشته * همچنانکه خلق در این عالم محتاج بحق هستند در آن عالم نیز محتاج هستند * همیشه خلق محتاج است و حق غنی مطلق چه در این عالم و چه در آن عالم و غنای آن عالم تقرب بحق است * در اینصورت یقین است که مقربان ۱۰ در گاه الهی را شفاعت جائز و این شفاعت مقبول حق * اما شفاعت در آن عالم مشابعت بشفاعت این عالم ندارد کیفیتی دیگر است و حقیقتی دیگر که در عبارت نگنجد * و اگر انسان توانگر در وقت وفات باعانت فقرا و ضعفا وصیت کند و مبلغی از ثروت خویش را اتفاق بایشان نماید ممکن است این عمل سبب عفو و غفران و ترقی در ملکوت ۱۵ رحمان گردد * و همچنین پدر و مادر نهایت تعب و مشقت بجهت اولاد کشند و اکثر چون بسن رشد رسند پدر و مادر بجهان دیگر شتابند نادراً واقع که پدر و مادر در مقابل مشقات و زحمات خویش در دنیا مکافات از اولاد بینند * پس باید اولاد در مقابل مشقات و زحمات پدر و مادر خیرات و مبرات نمایند و طلب عفو و غفران کنند * مثلاً شما ۲۰ در مقابل محبت و مهربانی پدر باید بجهت او اتفاق بر فقرا بنمائید و در کمال تضرع و ابتهال طلب عفو و غفران کنید و رحمت کبری خواهید حتی کسانی که در گناه و عدم ایمان مرده اند ممکن است که تغییر نمایند یعنی مظهر غفران شوند * و این بفضل الهیست نه بعدل زیرا فضل اعطاء بدون استحقاق است و عدل اعطاء باستحقاق چنانچه ما ۲۵ در اینجا قوه داریم که در حق این نفوس دعا بنمائیم * همین طور در عالم

دیگر هم که عالم ملکوت باشد همین قوه را دارا خواهیم بود * آیا جمیع خلق آن عالم مخلوق خدانیستند * پس در آن عالم هم میتوانند ترقی کنند * همچنانکه در اینجا میتوانند بتضرع اقتباس انوار نمایند در آنجا هم میتوانند طلب غفران نمایند بتضرع و رجا اقتباس انوار کنند * پس چون نفوس در این عالم بواسطه تضرع و ابتهال یادعای مقدسین تحصیل ترقی نمایند * بهمچنین بعد از فوت نیز بواسطه دعا و رجای خود میتوانند ترقی کنند علی الخصوص چون مظهر شفاعت مظاهر مقدسه گردند

(سج) مسأله در مقامی توقف نماید * یعنی جمیع اشیا متحرکست

- ۱۰ هر شیء از اشیا یارو بنمو است یارو بدنو * جمیع اشیا یا از عدم بوجود میآید و یا از وجود بعدم میرود * مثلاً این گل و سنبل يك مدتی از عدم بوجود میآید حال از وجود بعدم میرود * این حرکت را حرکت جوهری گویند یعنی طبیعی * از کائنات این حرکت منفک نمیشود چه که از مقتضای ذاتی آنست مثل اینکه از مقتضای ذاتی آتش
- ۱۵ احراقست * پس ثابت شد که حرکت ملازم وجود است یارو بنمو است یارو بدنو * پس روح بعد از صعود چون باقیست لابد رو بنمو است یارو بدنو و در آن عالم عدم سمو عین دنواست ولی از رتبه اش نمیگذرد در رتبه خودش ترقی دارد * مثلاً روح حقیقت بطرس هر چه ترقی کند برتبه حقیقت مسیحی نمیرسد در دائره خودش ترقی دارد چنانچه
- ۲۰ ملاحظه کنی که این جماد هر قدر ترقی کند در رتبه خودش ترقی کند مثلاً نمیتوانید که این بلور را بدرجه آری که بصر پیدا کند * این مستحیل است ممکن نیست * مثلاً این ماه آسمانی هر چه ترقی کند آفتاب نورانی نشود در رتبه خودش اوج و حضیض دارد * حواریین
- ۲۴ هر چه ترقی میکردند مسیح نمیشدند بلی میشود که زغال الماس شود

در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کمالات مختلفه انسان * ۱۶۵

اما هر دو در رتبه حجری هستند و اجزاء مترکبه شان یکی است *

(سَد) تَفْصِيلُ اَنْبِيَاءِ وَ اَوَّلِيَّاءِ اَصْحَابِ

چون در کائنات بیصر بصیرت نظر کنیم ملاحظه شود که محصور در سه قسم است یعنی کلیاتش یا جماد است یا نبات است یا حیوان سه جنس است و هر جنسی انواع دارد * انسان نوع ممتاز است زیرا دارنده کمالات جمیع اجناس است * یعنی جسم است و نامی است و حساس است با وجود کمال جمادی و نباتی و حیوانی کمال مخصوص دارد که کائنات سائر محروم از آنند و آن کمالات عقلیه است * پس اشرف موجودات انسان است انسان در نهایت رتبه جسمانیات است و بدایت روحانیات یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال در نهایت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانیت * این است که گفته اند که مقام انسان نهایت شب است و بدایت روز * یعنی جامع مراتب نقص است و حائز مراتب کمال * جنبه حیوانیت دارد و جنبه ملکیت * و مقصود از مربی اینست که نفوس بشریه را تربیت بکند تا جنبه ملکیت بر جنبه حیوانیت غالب شود * پس اگر در انسان قوای رحمانیه که عین کمال است بر قوای شیطانیه که عین نقص است غالب شود اشرف موجودات است اما اگر قوای شیطانیه بر قوای رحمانیه غالب شود انسان اسفل موجودات گردد * اینست که نهایت نقص است و بدایت کمال * و مابین هیچ نوعی از انواع در عالم وجود تفاوت و تباین و تضاد و تخالف مثل نوع انسان نیست * مثلاً تجلی انوار الوهیت بر بشر بود مثل مسیح پس ببینید که چقدر عزیز و شریف است * و همچنین پرستش و عبادت حجر و مدر و شجر نیز در بشر است * ملاحظه نمائید که چقدر ذلیل است که معبود او ازل موجودات است * یعنی سنگ و کلوخ بی روح و کوه و جنگل و درخت و چه زلتی اعظم از اینست که ازل موجودات

معبود انسان واقع گردد * و همچنین علم صفت انسانست جهل صفت انسانست صدق صفت انسانست کذب صفت انسانست امانت صفت انسانست خیانت صفت انسانست عدل صفت انسانست ظلم صفت انسانست و قس علی ذلك * مختصر اینست که جمیع کمالات و فضائل صفت انسانست و جمیع رذائل صفت انسان * و همچنین تفاوت بین افراد نوع انسانرا ملاحظه نمائید که حضرت مسیح در صورت بشر بود و قیافا در صورت بشر حضرت موسی انسان بود و فرعون انسان هابیل انسان بود و قابیل انسان * جمال مبارک انسان بود یحیی انسان * اینست که گفته میشود انسان ایت کبرای الهی است * یعنی کتاب تکوین است زیرا جمیع اسرار کائنات در انسان موجود است * پس اگر در ظل تربیت ربی حقیقی بیفتد و تربیت شود جوهر الجواهر گردد نور الانوار شود روح الارواح گردد مرکز سنوحات رحمانیه شود مصدر صفات روحانیه گردد مشرق انوار ملکوتی شود مهبط إلهامات ربانی گردد * و اگر چنانچه محروم بماند مظهر صفات شیطانی گردد جامع رذائل حیوانی شود مصدر شؤن ظلمانی گردد * اینست حکمت بعثت انبیا بجهت تربیت بشر تا این زغال سنگ دانه الماس شود و این شجر بی ثمر پیوند گردد و میوه در نهایت حلاوت و لطافت بخشد * و چون با شرف مقامات عالم انسانی رسد آن وقت دیگر ترقی در مراتب کمالات دارد نه در رتبه زیرا مراتب منتهی شود لکن کمالات الهیه غیر متناهی است * پیش از خلق این قالب عنصری و بعد از خلق ترقی در کمالات دارد نه در رتبه * مثلاً کائنات منتهی بانسان کامل گردد دیگر يك موجودی بالاتر از انسان کامل نیست لکن انسان که بر تبه انسان رسید دیگر ترقی در کمالات دارد نه در رتبه چه که دیگر رتبه بالاتر از انسان کامل نیست که انسان انتقال بآن رتبه کند فقط در رتبه انسانیت ترقی دارد زیرا کمالات انسانیه غیر متناهیست * مثلاً هر قدر

عالم باشد مافوق آن تصور گردد و چون کمالات انسانیه
غیر متناهی است * پس بعد از صعود از این عالم نیز
ترقیات در کمالات تواند نمود *

(س۱) **مَعْنَاهُ كِتَابُ الْفُرْقَانِ**

از میان اهل الضلال و لویاتی بکل الاعمال

سوءال

در کتاب اقدس میفرماید « انه من أهل الضلال و لو یأتی
بکل الاعمال ، معنی این آیه چیست *

جواب

از این آیه مبارکه مقصد اینست که اساس فوز و فلاح عرفان حق است
۱۰ و بعد از عرفان اعمال حسنه که ثمره ایمانست فرع است * اگر عرفان
حاصل نشود انسان محجوب از حق گردد با وجود احتجاب اعمال
صالحه را ثمر تام مطلوب نه * از این آیه مقصد این است که نفوس
محتجبه از حق خواه نیکوکار خواه بدکار کل مساوی هستند * مراد
اینست که اساس عرفان حق است و اعمال فرع با وجود این البته
۱۵ در میان نیکوکار و گنه کار و بد کردار از محتجبین فرق است زیرا
محتجب خوش خوی خوش رفتار سزاوار مغفرت پروردگار است
و محتجب گنه کار بدخو و بد رفتار محروم از فضل و موهبت
پروردگار است فرق اینجاست * پس از آیه مبارکه مقصد
اینست که مجرد اعمال خیره بدون عرفان الهی
۲۰ سبب نجات ابدی و فوز و فلاح سرمدی
و دخول در ملکوت پروردگار
نکردد *

(سو) بَاعِدْ زِ خَلْعٍ اَوْ خَلْعٍ اَوْ خَلْعٍ

نفس ناطقه بچه قیام دارد

سوءال

بعد از خلع اجساد و خلاصی ارواح نفس ناطقه بچه قیام دارد فرض کنیم نفوس مؤیده بفیوضات روح القدس بوجود حقیقی و حیات ابدی قیام دارند * نفس ناطقه یعنی ارواح محتجبه بچه قیام دارند *

جواب

بعضی را گمان چنین که جسد جوهر است و قائم بالذات است و روح عرض و قائم بجوهر بدن و حال آنکه نفس ناطقه جوهر است و جسد قائم بان * اگر عرض یعنی جسم متلاشی شود جوهر روح باقی * و ثانیاً آنکه نفس ناطقه یعنی روح انسانی قیام حلول باین جسد ندارد * یعنی در این جسد داخل نه زیرا حلول و دخول از خصائص اجسام است و نفس ناطقه مجرد از آن * از اصل داخل در این جسد نبوده تا بعد از خروج محتاج بمقری باشد بلکه روح بمجد تعلق داشته مثل تعلق این سراج در آئینه چون آئینه صافی و کامل نور سراج در آن پدیدار و چون آئینه غبار برداشت یا آنکه شکست نور مخفی ماند از اصل نفس ناطقه * یعنی روح انسانی در این جسد حلول ننموده بود و باین جسد قائم نبود تا بعد از تحلیل این ترکیب جسد محتاج بنجوهری گردد که قائم بان باشد بلکه نفس ناطقه جوهر است و جسد قائم بان شخصیت نفس ناطقه از اصل است بواسطه این جسد حاصل نماید منتهی اینست این تعینات و تشخصات نفس ناطقه در این عالم قوت یابد و ترقی کند و مراتب کمال حاصل نماید یا آنکه در اسفل درکات جهل ماند

و از مشاهده آیات الله محجوب و محروم گردد *

سوءال

روح انسانی * یعنی نفس ناطقه بعد از صعود از این عالم فانی
بچه و سائلی ترقی یابد *

جواب

۵ ترقی روح انسانی بعد از قطع تعلق از جسد ترابی در عالم الهی یا بصرف
فضل و موهبت ربانی و یا بطلب مغفرت و ادعیه خیریه سائر نفوس انسانی
و یا بسبب خیرات و مبرات عظیمه که بنام او مجری گردد حاصل شود *

﴿ بقای ارواح اطفال ﴾

سوءال

۱۰ اطفالی که پیش از بلوغ صعود نمایند یا قبل از وعده از رحم
سقوط کنند حال اینگونه اطفال چنانست *

جواب

این اطفال در ظل فضل پروردگارند چون سیئاتی از آنان سر نزده
و با و ساخ عالم طبیعت آلوده نگردیده اند لهذا مظاهر فضل
گردند و لحظات عین رحمانیت شامل آنها شود *

۱۵

﴿ سز ﴾ حیات ابدیه و دخول در ملکوت

سؤال از حیات ابدیه و دخول در ملکوت مینمائید * ملکوت
با اصطلاحی ظاهری آسمان گفته میشود * اما این تعبیر و تشبیه است
نه حقیقی و واقعی زیرا ملکوت موقع جسمانی نیست مقدس است
۲۰ از زمان و مکان * جهان روحانی است و عالم رحمانی و مرکز سلطنت
یزدانی است مجرد از جسم و جسمانیست و پاک و مقدس از اوهام عالم
۲۲ انسانی که محصوریت در مکان از خصائص اجسامست نه ارواح

و مکان و زمان محیط بر تن است نه عقل و جان * ملاحظه نمائید که
 جسم انسان در موضع صغیری مکان دارد و تمکن در دو وجه زمین
 نماید و احاطه بیش از این ندارد ولی روح و عقل انسان در جمیع ممالک
 و اقالیم بلکه در این فضای نامتناهی آسمان سیر نماید و احاطه بر جمیع
 ۵ کون دارد و در طبقات علیا و بعد بی منتهی کشفیات اجرا کند * این
 از این جهت است که روح مکان ندارد بلکه لامکانست و زمین و آسمان
 نسبت بروح یکسانست زیرا اکتشافات در هر دو نماید * ولی این جسم
 محصور در مکان و بیخبر از دوز آن * و اما حیات دو حیاتست حیات
 جسم و حیات روح اما حیات جسم عبارت از حیات جسمانی است اما
 ۱۰ حیات روح عبارت از هستی ملکوتیست و هستی ملکوتی استفاضه
 از روح الهی است و زنده شدن از تنحه روح القدس * و حیات جسمانی
 هر چند وجودی دارد ولی در نزد مقدسین روحانی عدم صرف است
 و موت محض * مثلاً انسان موجود است و این سنگ نیز موجود
 اما وجود انسانی کجا و وجود این سنگ کجا * هر چند سنگ وجود
 ۱۵ دارد اما نسبت بوجود انسان معدوم است از حیات ابدیه * مقصد
 استفاضه از فیض روح القدس است مثل استفاضه گل از فصل و نسیم
 و تنحه نو بهار * ملاحظه کنید که این گل اول حیات داشته است اما
 حیات جمادی لکن از قدوم موسم ربیع و فیضان ابر بهاری و حرارت
 آفتاب نورانی حیات دیگر یافته است و در نهایت طراوت و لطافت
 ۲۰ و معطر است * حیات اول این گل بالنسبه بحیات ثانیه مماست * مقصد
 اینست که حیات ملکوت حیات روح است و حیات ابدیست و منزله
 از زمان و مکانست مثل روح انسان که مکان ندارد زیرا در وجود
 انسانی اگر شخص کفی مکان و موقعی مخصوص از برای روح پیدا نکنی
 چه که ابداً روح مکان ندارد و مجرد است * اما تعلق باین جسم دارد
 ۲۵ مثل تعلق این آفتاب باین آئینه مکانی ندارد اما بآئینه تعلق دارد * همین

طور عالم ملکوت مقدس است از هر چیزی که به چشم دیده شود و یا بحواس ساثره مثل سمع و شمع و ذوق و لمس احساس گردد * این عقل که در انسان است و مسلم الوجود است آیا در بجای انسانست * اگر در وجود انسان شخص نمائی به چشم و گوش و ساثر حواس چیزی نیابی و حال آنکه موجود است * پس عقل مکان ندارد اما تعلق بدماغ دارد ۵
ملکوت هم چنین است و همچنین محبت نیز مکان ندارد اما تعلق بقلب دارد * به همچنین ملکوت مکان ندارد اما تعلق بانسان دارد * اما داخل شدن در ملکوت بمحبه الله است بانقطاع است بتقدیس و تنزیه است بصدق و صفاست و استقامت و وفاست بجانفشانیست * پس باین بیانات واضح گشت که انسان باقیست و حی ابدیست لکن آنهایی که مؤمن بالله اند و محبه الله و ایقان دارند حیاتشان طیبه است * یعنی ابدیه گفته میشود * اما آن نفوسی که محتجب از حق هستند باوجود اینکه حیات دارند اما حیاتشان ظلمانی است و نسبت بحیات مؤمنین عدم است مثلاً چشم زنده است و ناخن نیز زنده است اما حیات ناخن نسبت بحیات چشم عدم است * این سنگ وجود دارد و انسان نیز وجود دارد * اما سنگ بالنسبه بوجود انسان عدم است وجود ندارد زیرا انسان چون وفات یافت و این جسم متلاشی و معدوم گشت مانند سنگ و خاک جاد شود * پس مشهود شد که وجود جمادی هر چند وجود است ولی بالنسبه بوجود انسانی عدم است * به همچنین نفوس محتجبه از حق هر چند در این عالم و عالم بعد از موت وجود دارند ۲۰ اما بالنسبه بوجود قدسی ابناء ملکوت الهی معدومند و مفقود *

(س) سَوَالُ الْقَضَاءِ (سَوَال)

قضا که در کتب الهیه مذکور آیا امر محتوم است و اگر امر

محتوم است احتراز را چه ثمر و فائده مشهود و معلوم *

جواب

قضا دو قسم است یکی محتوم است و دیگری مشروط که معلق گفته میشود قضای محتوم آنست که تغییر و تبدیلی ندارد و مشروط آنست که ممکن الوقوع است * مثلاً قضای محتوم در این چراغ آنست که روغن بسوزد و تمام گردد * پس خاموشی آن حتم است تغییر و تبدیل ممکن نیست چه که قضای محتوم است * همین قسم در هیکل انسانی قوه خلق شده که چون آن قوه زائل گردد و منتهی شود البته متلاشی گردد مثل این روغن در این چراغ چون بسوزد و منتهی شود چراغ یقیناً خاموش شود * و اما قضای مشروط اینست که هنوز روغن باقیست ولی باد شدید وزد و چراغ را خاموش کند * این قضاء مشروط است احتراز و محافظه و ملاحظه و احتیاط از این مضر و مفید است اما قضاء محتوم که اتمام روغن چراغ است تغییر و تبدیل و تأخیر نیابد لابد از وقوع است و چراغ البته خاموش گردد *

(سط) تَأْثِيرُ نَجْمٍ فِي بَشَرٍ (سؤال)

۱۵ آیا این نجوم آسمانیرا در نفوس انسانی تأثیرات معنویه هست یا نه *

جواب

بعضی از کواکب آسمانیرا بر کره ارض و کائنات ارضیه تأثیر جسمانی واضح و مشهود احتیاج بییان نیست * ملاحظه نمائید که آفتاب بعون و عنایت حق تربیت کره ارض و جمیع کائنات ارضیه مینماید * و اگر ۲۰ ضیا و حرارت آفتاب نبود کائنات ارضیه بکلی معدوم * اما تأثیرات معنویه هر چند این کواکب را تأثیرات معنویه در عالم انسانی بنظر عجیب آید ولی چون در این مسأله تدقیق نمائی چندان تعجب تفرمائی ۲۳ ولکن مقصد این نیست که منجمین سابق احکامی که از حرکات نجوم

- استنباط نمودند مطابق واقع بود زیرا احکام آن طوائف منجمین سابق
ضربی از او هام بود و موجد آن کاهنان مصریان و آشوریان و کلدانیان
بلکه او هام هندوستان و خرافات یونان و رومان و سایر ستاره پرستان
بود * اما مقصد من اینست که این جهان غیر متناهی مثل هیکل
۵ انسانست جمیع اجزا یکدیگر مرتبط در نهایت اتقان متسلسل * یعنی
اعضا و ارکان و اجزاء هیکل انسان چگونه بایکدیگر ممتزج و متعاون
و متعاضد و از یکدیگر متأثر بهمچنین اجزای این کون نامتناهی
مانند هیکل انسانی اعضا و اجزایش یکدیگر مرتبط و از یکدیگر معنی
و جسماً متأثر * مثلاً چشم مشاهده نماید جمیع جسم متأثر گردد سمع
۱۰ استماع کند جمیع ارکان باهتر از آید و در این مسأله شبهه نیست زیرا
عالم وجود نیز مانند شخص حی است * پس از این ارتباط که در میان
اجزای کائنات تأثیر و تأثر از لوازم آن چه جسمانی چه معنوی
از برای تقوسی که انکار تأثیرات معنویه در جسمانیات نمایند این
مثل مختصر را ذکر میکنیم و آن اینست که اصوات و الحان بدیعه
۱۵ و آهنگ و آوازهای خوش عرضی است که بر هوا عارض میشود زیرا
صوت یعنی عبارت از تموجات هواییه است و از تموج هوا اعصاب
صماخ گوش متأثر شود استماع حاصل گردد * حال ملاحظه کنید که
تموجات هوا که عرضی از اعراض است و هیچ شمرده شود روح
انسانرا ب جذب و وله آرد و بنهایت درجه تأثیر بخشد گریان کند خندان
۲۰ کند شاید بدرجه آید که بمخاطره اندازد * پس ملاحظه کنید چه
مناسبتی بین روح انسان و تموج هواست که اهتر از هوا سبب شود
انسانرا از حالی بحالی اندازد و بکلی منقلب نماید بلکه صبر و قرار
از برای او نگذارد * ملاحظه کنید که چقدر این قضیه عجیب است
زیرا از خواننده چیزی خروج نیابد و در مستمع دخول نماید با وجود
۲۵ این تأثیرات عظیمه روحانیه حاصل شود * پس این ارتباط عظیم

کائنات را لابد از تأثیرات و تأثرات معنویه است چنانکه ذکر شد که چگونه این اعضا و اجزای انسان متأثر و مؤثر در یکدیگرند * مثلاً چشم نظر کند قلب متأثر شود گوش استماع کند روح متأثر شود قلب فارغ شود فکر گشایش یابد و از برای جمیع اعضای انسان حالت خوش حاصل آید * این چه ارتباطی است این چه مناسباتیست * و چون در اعضای جسمانی انسان که کائنی از کائنات جزئیست این ارتباط و این تأثیر و تأثرات معنویه است البته بین این کائنات کلیه تا متناهی نیز ارتباط جسمانی و معنوی هر دو موجود * و هر چند بقواعد موجوده و فنون حاضره کشف این روابط نتوان نمود ولی وجود روابط در بین کائنات کلیه واضح و مسلم است * خلاصه کلام اینست که این کائنات چه کلی و چه جزئی بحکمت بالغه الهیه مرتبط بیکدیگر است و مؤثر و متأثر از یکدیگر * و اگر چنین نبود در نظام عمومی و ترتیبات کلی وجود اختلال و فتور حاصل میشد * چون این کائنات در نهایت اتقان مرتبط بیکدیگر است لهذا منتظم و مرتب و مکملست

این مطلب شایان تحقیق است * ۱۵

(ع) مَسْأَلَةٌ رَابِعِيَّةٌ (سؤال)

انسان آیا در جمیع اعمال خویش فاعل مختار است یا مجبور بی اختیار *
جواب

این مسأله از امهات مسائل الهیه است و بسیار غامض است ان شاء الله ۲۰ روزی دیگر از بدایت مباشرت نهار بییان این مسأله مفصل پردازیم حال مختصر چند کلمه بیان میگردد * و آن اینست که اموری در تحت اختیار انسان است مثل عدل و انصاف و ظلم و اعتساف مختصراً اعمال خیریه و افعال شریه * این واضح و مشهود است که اراده انسان در این ۲۴ اعمال مدخلی عظیم دارد * و اما اموریست که انسان بر آن مجبور

- و مجبور است مثل خواب و ممات و عروض امراض و انحطاط قوی و ضرر و زیان این امور در تحت اراده انسان نیست و مسؤول از آن نه زیرا مجبور بر آنست اما در اعمال خیره و افعال شریه بخیر است و باختیار خویش ارتکاب آن نماید * مثلاً اگر خواهد بذکر خدا مشغول گردد و اگر خواهد بیاد غیر مألوف شود ممکن است که از نار محبه الله شمی برافروزد و میسر است که محب عالم گردد و یا مبغض بنی آدم شود و یا بحب دنیا پردازد و یا عادل شود و یا ظالم گردد * این اعمال و افعال در تحت تصرف خود انسانست لهذا مسؤول از آن * اما مسأله دیگر در میانست و آن اینکه بشر عجز صرف است و فقر بحت توانائی و قدرت مخصوص حضرت پروردگار است و علو و دنو بسته بمشیت و اراده جناب کبریا چنانکه در انجیل مذکور که خداوند مانند کوزه گر قدحی عزیز بسازد و ظرفی ذلیل صنعت نماید * حال (۴۴) ابریق ذلیل حق ندارد که اعتراض بر کوزه گر نماید که چرا مرا جام عزیز نساختی که از دست بدست میگردد * مقصود از این عبارت این است که مقامات نفوس مختلف است آنکه در مقام ادنی از وجود مانند جهاد حق ندارد که اعتراض نماید خداوند مرا چرا کمالات نبائی ندادی * و همچنین نبأ را حق اعتراض نه که چرا مرا از کمالات عالم حیوان محروم ساختی * و همچنین حیوان را سزاوار نه که از فقدان کمالات انسانی شکایت نماید بلکه جمیع این اشیا در رتبه خود کاملند ۲۰ و باید تعمیری کمالات در رتبه خویش نمایند مادون را چنانچه گذشت حق و صلاحیت مقام و کمالات ما فوق نه بلکه باید در رتبه خویش ترقی نماید * و همچنین سکون و حرکت انسان موقوف بتأیید حضرت یزدان است اگر مدد نرسد نه بر خیر مقتدر نه بر شر توانا بلکه چون مدد وجود از رب جود رسد توانائی بر خیر و شر هر دو دارد * اما ۲۵ اگر مدد منقطع گردد بکلی عاجز ماند * اینست که در کتب مقدسه

ذکر تأیید و توفیق الهیست * مثل این مقام مثل کشتی است کشتی را
 محرك قوه باد و قوه بخار است و اگر این قوت منقطع ابدآ حرکت
 نتواند باوجود این سکان کشتی بهر طرف متمایل قوه بخار کشتی را با آن
 سمت راند * اگر متمایل بشرق بشرق رود و اگر متمایل بغرب بغرب
 رود * این حرکت از کشتی نه بلکه از باد و بخار است * و همچنین جمیع
 حرکات و سکنات انسان مستعد از مدد رحمان و لکن اختیار خیر
 و شر راجع بانسان * و همچنین پادشاه شخصی را حاکم این شهر نمود
 و قوه تصرف بخشید و طریق عدل و ظلم بموجب قانون بنمود * حال
 این حاکم اگر ظلم نماید هر چند بقوت و نفوذ پادشاه مینماید ولی پادشاه
 از ظلم بیزار است و اگر عدل نماید نیز بنفوذ پادشاه نماید و پادشاه
 از عدل راضی و خورسند است * مقصود اینست که اختیار خیر
 و شر راجع بانسان * و در هر صورت موقوف بمدد وجودی از پروردگار
 سلطنت الهی عظیم است و کل درید قدرت اسیر بنده باراده خود
 توانائی بر امری ندارد پروردگار مقتدر و توانا است و مدد بخش
 جمیع کائنات * این مسأله توضیح شد و مشروح گشت والسلام ۱۵

(ع) اَللّٰهُمَّ كَشِّفْ لِيْ رُوحِيْ (سؤال)

بعضی بر آنند که کشفیات روحانیه دارند * یعنی با ارواح

مکالمه مینمایند این چه قسم است *

جواب

۲۰ اکتشافات روحانیه بر دو قسم است يك نوع اوهام است که مصطلح
 اقوام سائره است * و نوع دیگر که مانند رؤیاست و آن حقیقت دارد
 نظیر رؤیای اشعیا و رؤیای ارمیا و رؤیای یوحناست که حقیقت دارد
 ملاحظه نمائید که قوه متفکره انسان را دو نوع تصور است يك نوع
 ۲۴ تصور صحیح است چون منظم بتصمم گردد آن تصور در خارج تحقق

یابد مانند تدایر صائبه و آراء سدیده و اکتشافات فنیه و اختراع صنایع
جدیده و نوع دیگر از تصورات آن افکار فاسده و خیالات بیهوده است
که ابدأ نتیجه و ثمری از آن حاصل نشود و حقیقت ندارد بلکه مانند
امواج بحر اوهام موج میزند * و چون خوابهای بیهوده میگذرد
۵ بهمچنین کشفیات روحانیه بر دو قسم است * یک قسم رؤیای انبیاست
و اکتشافات روحانیه اصفیا * و رؤیای انبیا خواب نیست بلکه
اکتشافات روحانیه است * و این حقیقت دارد میفرماید که شخصی را
در چنین صورتی دیدم و چنین گفتم و چنان جواب داد * این رؤیا
در عالم بیداری است نه خواب بلکه اکتشافات روحانیه است که بعنوان
۱۰ رؤیا میفرماید * و قسم دیگر از کشفیات روحانیه اوهام صرف است
ولی این اوهام چنان تجسم نماید که بسیاری ساده دلان گمان نمایند که
تحقق دارد * و دلیل واضح بر این اینست که از این تسخیر ارواح
ابداً نتیجه و ثمری حاصل نشود بلکه مجرد حکایت و روایت است
بدانکه حقیقت انسانیه محیط بر حقایق اشیاست و کشف حقائق
۱۵ و خواص و اسرار اشیا را می نماید * مثلاً جمیع این صنایع و بدایع
و علوم و معارف را حقیقت انسانیه کشف کرده * یک وقتی جمیع این
فنون و علوم و بدایع و صنایع سر مکنون و مکتوم بود بعد بتدریج
حقیقت انسانیه این را کشف کرده از حیز غیب بحیز شهود آورده
پس ثابت شد که حقیقت انسانی محیط بر اشیاست زیرا در اروپا است
۲۰ اکتشاف امریکا نماید در زمین است کشفیات در آسمان کند کاشف
اسرار اشیاست و واقف بر حقائق موجودات * این کشفیات واقعه
که مطابق حقیقت است مانند رؤیاست که آن ادراک روحانی است
و الهام رحمانی و الفت ارواح انسانی چنانکه میگوید چنین دیدم و چنین
گفتم و چنین شنیدم * پس معلوم شد که روح را ادراکات عظیمه
۲۵ بدون وسائط حواس خمسہ مثل چشم و گوش است و ادراکات روحانیه

و مکاشفات وجدانیه اتحادی مقدس از وهم و قیاس و الفتی منزّه از زمان و مکان در میان روحانیان هست * مثلاً در انجیل مذکور که در جبل طابور موسی و ایلیا نزد مسیح آمدند * و این واضح است که این الفت جسمانی نبود يك کیفیت روحانیه است که تعبیر بملاقات شده است و نوع دیگر از مکالمات و احضار ارواح و مخبرات اوهام است و محض خیالست و لکن چنین بنظر میآید که حقیقت دارد عقل و فکر انسان گاهی اکتشاف حقایق نماید و از آن فکر و اکتشاف آثار و نتایج حاصل گردد * این فکر اساس دارد ولی بسیار امور بخاطر انسان آید که مثل امواج بحر اوهام است ثمری ندارد و نتیجه بر آن ترتب نیابد * و همچنین در عالم خواب رؤیائی بیند که بعینه ظاهر میشود وقتی خوابی بیند که ابداً ثمری ندارد * مقصود اینست که این حالتی که میگوئیم مخبرات ارواح یا مخاطبات ارواح يك قسم از آن اوهام محض است * و قسم دیگر که عبارت از رؤیاهای مذکور در کتاب مقدس مثل رؤیای یوحنا و اشعیاست و مثل ملاقات مسیح با موسی و ایلیا حقیقت دارد و آثار عجیبه در عقول و افکار حاصل گردد ۱۵ و انجذابات عظیمه در قلوب پدید شود *

(عَب) تَلْفَاؤُ سَائِلِ رُوحَانِيَّاتٍ (سؤال)

بعضیها بوسائط روحانی یعنی بدون دوا مریضهارا شفا دهند این چگونه است *

جواب

تفصیل این کیفیت از پیش بیان شد * اگر درست ملتفت نشده اید تکرار کنیم که درست ملتفت شوید * بدانکه معالجه و شفا بدون دوا ۲۳ بر چهار قسم است دو قسم را سبب مادیاتست و دو قسم دیگر را سبب

- روحانیات * اما دو قسم مادی یکی اینست که بین بشر خواه صحت خواه
مرض فی الحقیقه هر دو سرایت دارد * اما سرایت مرض شدید
و سریع است ولی سرایت صحت بنهایت خفیف و اگر دو جسم تماس
بهم کند لابد بر این است که اجزاء میکروب از یکی بدیگری انتقال
کند و همین طور که مرض از جسدی بجسد دیگر انتقال و سرایت
سریع و شدید مینماید شاید صحت شدیده شخص صحیح نیز سبب
تخفیف مرض بسیار خفیف مریض گردد * مقصد اینست که سرایت
مرض شدید و سریع التأثير است * اما سرایت صحت بسیار بطی
و قلیل التأثير لهذا در مرضهای خیلی خفیف جزئی تأثیری دارد * یعنی
۱۰ قوت شدیده این جسم صحیح بر ضعف قلیل جسم علیل غلبه کند
و صحت حاصل شود * این يك قسم است * اما قسم دیگر قوه
مغناطیس است میشود که قوه مغناطیس از جسمی تأثیر در جسم دیگر
کند و سبب شفا بشود * و این هم تأثیرش خفیف است لهذا میشود که
شخصی دستی روی سرکبی بگذارد و یا آنکه روی دل مریضی شاید
۱۵ شخص مریض فائده حاصل نماید چرا که تأثیر مغناطیس و تأثرات
نفسانی مریض سبب شود و مرض زائل گردد * این تأثیر نیز بسیار
ضعیف و خفیف است * اما دو قسم دیگر که روحانیست * یعنی
واسطه شفا قوه روحانیست اینست که شخصی صحیحی شخص
مریضی را بتامه توجه کند و شخص مریض هم در نهایت قوه در انتظار
۲۰ شفا باشد که از قوه روحانیه این شخص صحیح از برای من صحت
حاصل خواهد شد و اعتقاد تام داشته باشد بقسمی که میانه آن شخص
صحیح و میانه شخص مریض قلباً يك ارتباط تام پیدا گردد و آن
شخص صحیح تمام همت را در شفای مریض بگمارد شخص مریض نیز
یقین بحصول شفا داشته باشد * از تأثیر و تأثرات نفسانی در عصب
۲۵ هیجانی حاصل شود و آن تأثر و هیجان عصب سبب گردد و مریض شفا

- یابد * مثلش این است که شخص مریضی را چیزی نهایت آمال و آرزو باشد بفته بشارت حصول آنرا باو بدهید شاید در عصبش هیجانی حاصل شود و از آن هیجان مرض بکلی رفع گردد * و همچنین چون امر بر وحشی خفاة رخ دهد شاید در عصب شخص صحیح هیجان حاصل گردد * و از آن فوراً مرض حاصل شود * و سبب آن مرض شیء مادی نبوده زیرا چیزی نخورده چیزی باو نرسیده بلکه مجرد هیجان عصب مورث آن مرض شده * حال بهمین قسم از حصول منتهای آرزو بفته چنان سرور پیدا کند که هیجان در عصب پیدا شود و از آن هیجان صحت حاصل گردد * خلاصه از ارتباط تام کامل در میان شخص طبیب روحانی و شخص مریض بقسمی که آن شخص طبیب توجه تام نماید و شخص مریض نیز جمیع توجه خویش را حصر در شخص طبیب روحانی کند و منتظر حصول صحت گردد * همین ارتباط سبب هیجان عصب شود و از هیجان عصب صحت پیدا گردد اما اینها همه بیک درجه تأثیر دارد نه دائماً * مثلاً اگر کسی بمرض بسیار شدید مبتلی گردد و یا زخمی بردارد باین وسائط نه مرض زائل گردد و نه زخم مرهم یابد و التیام جوید * یعنی این وسائط در مرضهای شدید حکمی ندارد مگر بقیه معاونت کند چرا بقیه قویه خیلی وقتها مرض را دفع کند این قسم سیم بود * اما قسم چهارم آنست که بقوه روح القدس شفا حاصل گردد و آن نه مشروط بتماس است و نه مشروط بنظر حتی و نه مشروط بحضور هیچ شرطی مشروط نیست خواه مرض ضعیف باشد و خواه قوی خواه تماس جسمین حاصل گردد خواه نکردد خواه در بین مریض و طبیب ارتباط حاصل شود خواه نشود خواه مریض حاضر باشد خواه غائب آن بقوه
- روح القدس است *

(ع) معجل بوسط املا

- در مسأله طب و علاج روحانی ذکر شد که بقوای معنویه معالجه امراض میشود حال از معالجه مادیه صحبت داریم * طب هنوز در درجه طفولیت است بحد بلوغ نرسیده و چون بحد بلوغ برسد ۵ معالجه بأشیائی شود که مشام و مذاق انسان کره از آن ندارد * یعنی باغذیه و بنفوا که و نباتاتی که لطیف المذاق و طيبة الرائحه هستند زیرا مدخل امراض * یعنی سبب دخول امراض در جسم انسان یا مواد جسمانیه است و یا تأثر و هیجان عصبی * اما مواد جسمانیه که سبب اصلی امراض است اینست که جسم انسان مرکب است از عناصر متعدده ۱۰ ولی بمیزان اعتدال مخصوصی تا آن اعتدال باقیست انسان مصون از امراض است * و چون در موازنه اصلیه که مدار اعتدال مزاج است خللی عارض شود مزاج مختل میشود امراض مستولی گردد * مثلاً در يك جزئی از أجزاء مركبه جسم انسان تناقص حاصل شود و جزء دیگر تزايد جوید میزان اعتدال بهم خورد * پس مرض عارض شود ۱۵ مثلاً يك جزء باید که هزار درهم باشد يك جزء دیگر باید که پنج درهم باشد تا اعتدال حاصل شود آن جزء هزار درهمی تنزل کند هفتصد درهم شود و جزء پنج درهمی تزايد پیدا کند تا آنکه میزان اعتدال بر هم خورد * پس مرض عارض شود و چون بواسطه ادویه و معالجات اعتدال پیدا کند مرض مندفع شود * مثلاً جزء شکری ۲۰ تزايد نماید صحت مختل شود و چون از غذاهای شیرین و نشوی حکیم منع کند جزء شکری تناقص پیدا کند اعتدال حاصل شود مرض مندفع گردد * حال تعدیل این اجزا که در جسم انسانست بدو اسباب حاصل شود یا بسبب ادویه یا بسبب اغذیه و چون مزاج اعتدال ۲۴ پیدا کرد مرض مندفع شود زیرا جمیع عناصر مركبه که در انسانست

- در نباتات نیز موجود لهذا چون جزئی از اجزاء مرکبه جسم انسان
تناقص یابد اطعمه تناول کند که در آن آن جزء ناقص زیاد باشد * پس
اعتدال پیدا کند و شفا حاصل شود مادام که مقصد تعدیل اجزاست
این بدوا ممکن و بغذا ممکن * امراض که بر انسان عارض میشود اکثرش
۵ بر حیوان نیز عارض شود * اما حیوان بدوا معالجه نکند * طبیب
حیوان در کوه و بیابان قوه ذائقه و قوه شامه است * این نباتاتی که
در بیابان روئیده حیوان مریض استشمام کند هر يك در مذاقش
و در شامه اش شیرین و خوشبوی آید آنرا خورد و شفا یابد و سبب
شفایش اینست * مثلا چون جزء شکری در مزاجش تناقص یافته است
۱۰ بشیرینی پیدا نماید لهذا نبات شیرین طعم تناول نماید زیرا طبیعت آنرا
سوق کند و دلالت نماید از بوی و از چشیدنش خوشش آید آنرا
خورد جزء شکری تزاید پیدا کند و صحت حاصل شود * پس معلوم شد
که میشود باطعمه و اغذیه و فوا که معالجه کرد ولی چون طب الی الآن
ناقص است لهذا درست پی نبرده اند * و چون طب بدرجه
۱۵ کمال رسد باطعمه و اغذیه و فوا که و نباتات طیبه
الرائحه و میاه مختلفه بارده و حاره
و در جایش معالجه خواهد شد * این
بیان مختصر است ان شاء الله
وقت دیگر بمناسبتی
مفصل بیان
خواهد گشت

۲۰

۲۱

فِي تَحْقِيقِ الْمَقَائِلِ مَوَاضِعُ مُخْتَلِفَةٍ

گفتگو بر سر ماهار

(عد) تَحْقِيقُ الْكَوْنِ وَجُودِ شَيْءٍ

- بیان حقیقت این مسأله بسیار مشکل است * بدانکه کائنات بر دو قسم است
 ۵ جسمانی و روحانی محسوس و معقول * یعنی يك قسم از کائنات محسوس
 هستند و قسم دیگر محسوس نیستند بلکه معقول هستند محسوس
 آنست که بحواس خمسۀ ظاهره ادراک شود مثل این کائنات خارجه که
 چشم می بیند این را محسوس گفته میشود * و معقول آنست که وجود
 خارج ندارد عقل آنرا ادراک میکند * مثلاً خود عقل معقول است
 ۱۰ وجود خارجی ندارد و جمیع اخلاق و صفات انسانی وجود عقلی دارند
 نه حسی * یعنی صفات حقیقتی است معقول نه محسوس * باری حقائق
 معقوله مثل صفات و کمالات مدوحه انسان جمیع خیر محض است
 و وجود است و شر عدم آنهاست مثل جهل عدم علمست ضلالت عدم
 هدایت است نسیان عدم ذکر است بلاهت عدم درایت است * اینها
 ۱۵ اعدام است نه اینست که وجود دارند * و اما حقائق محسوسه آن نیز
 خیر محض است و شر اعدام است * یعنی کوری عدم بصراست کوری
 عدم سمع است فقر عدم غناست مرض عدم صحت است موت عدم
 حیاست ضعف عدم قوت است * ولکن شبهه بخاطر میآید و آن
 ۱۹ اینکه عقرب و مار را سم است این خیر است یا شر است و این امر

وجودیست بلی عقرب شر است اما بالنسبه بما * مار شر است اما بالنسبه
بما * اما بالنسبه بخودش شر نیست بلکه آن سم سلاح اوست که با آن نیش
محافظه خویش مینماید * اما چون عنصر آن سم با عنصر ما مطابق
نی آید یعنی در ما بین عنصر ما و عنصر او ضدیت است لهذا شر است
و بالنسبه بهم شر تند ولی فی الحقیقه خیرند * خلاصه کلام آنکه ممکن
یک شیئی بالنسبه بشئی دیگر شر است اما در حد ذاتش شر نیست
پس ثابت شد که در وجود شر نیست آنچه خدا خلق کرده خیر خلق
کرده این شر راجع باعدام است * مثلاً این موت عدم حیاست امداد
حیات که بانسان نرسد موتست ظلمت عدم نور است وقتی که نور نیست
ظلمت است نور امر وجودیست لکن ظلمت امر وجودی نیست بلکه
عدمیست غنا امر وجودی است اما فقر امر عدمیست * پس معلوم شد
که جمیع شرور راجع باعدام است خیر امر وجودی است شر امر عدمی

(ع) عذاب بر دو قسم است

بدانکه عذاب بر دو قسم است عذاب لطیف و عذاب غلیظ * مثلاً
نفس جاهل عذاب است ولی عذاب لطیف است و نفس غفلت از حق
عذاب است نفس کذب عذاب است ظلم عذاب است خیانت عذاب است
جمیع تقایص عذاب است * نهایتش اینست که عذاب لطیف است
البته انسانی که شعور داشته باشد نزد او قتل بهتر از خطاست
و لسان بریده بهتر از کذب و افتراست * و نوع دیگر
از عذاب عذاب غلیظ است که مجازات است
حبس است ضرب است طرد است نفی است
اما در نزد اهل الله احتجاب
از حق اعظم از جمیع
این عذابهاست *

(ع) اَدْرَاكُ عَدْلٍ وَ زَحْمَتِ

بدانکه عدل اعطای کل ذی حق حقه است * مثلا شخصی اجیر که از صبح تا شام کار کرده عدل اقتضای آن کند که اجرت او داده شود فضل آنست که کاری نکرده است و زحمتی نکشیده است ولی مورد عنایت شده است * مثلا شما شخصی فقیر را بدون آنکه زحمتی کشد عطیه و صدقه دهید و حال آنکه او بجهت شما کاری نکرده است که استحقاقی داشته باشد این فضل است * مثلا حضرت مسیح در حق قاتلانش طلب مغفرت کرد اینرا فضل گویند * واما مسأله حسن و قبح اشیا معقول است یا مشروع است * بعضیها بر آنند که مشروع است ۱۰ مثل یهود آنرا اعتقاد چنانست که جمیع احکام تورات تعبذیست مشروع است نه معقول * مثلا میگویند که از جمله احکام تورات اینست که جمیع گوشت باروغن جایز نه زیرا طرف است و در لسان عبرانی طرف نا پاک و کشر پاک است این امر را گویند مشروع است نه معقول اما الهیون بر آنند که حسن و قبح اشیا معقول است و مشروع بناء ۱۵ علیه ممنوعیت قتل و سرقت و خیانت و کذب و تفاق و ظلم معقولست هر عقلی اینرا ادراک میکند که قتل سرقت خیانت کذب تفاق ظلم کل قبیح و مذموم است زیرا اگر يك خاری بانسانی رواداری فریاد کند و ناله و فغان نماید * پس معلوم است که میفهمد قتل عقلا قبیح و مذموم است و چون ارتکاب نماید مؤاخذ است خواه صیت نبوت ۲۰ باو برسد خواه نرسد چونکه عقل مذمومیتش را ادراک کند * این نقوس چون ارتکاب این اعمال قبیحه کنند لابد مؤاخذند * اما اوامر نبوت اگر بجائی نرسد و مطابق تعلیمات الهیه حرکت نکنند * مثلا مسیح فرموده که جفارا بوقا مقابلی نمایند * این امر اگر با آن شخص نرسیده اگر بمقتضای طبیعت حرکت کند * یعنی اگر کسی باو اذیت

نموده او نیز اذیت کند دیناً معذور است زیرا امر الهی باو ابلاغ نشده هر چند آن استحقاق عنایت و اللطاف نیز ندارد لکن خدا بفضل معامله میکند و عفو میفرماید زیرا انتقام عقلاً نیز مذموم است چه که از انتقام از برای منتقم ثمری حاصل نشود * مثلاً اگر کسی بشخصی ضربتی زند شخص مضروب اگر با انتقام برخیزد و او نیز شخص ضارب را ضربتی زند چه فائده از برای او حاصل * آیا زخمش مرهم یابد و دردش درمان پذیرد استغفر الله * و فی الحقیقه هر دو عمل یکیست اذیت است ولی تفاوتش تقدم و تاخر است لهذا شخص مضروب اگر عفو نماید بلکه بالعکس معامله کند ممدوح است * اما هیأت اجتماعیه آن شخص ضارب را قصاص نمایند نه انتقام کشند * و این قصاص بجهت آنست که ردع و دفع حاصل گردد و مقاومت ظلم و تعدی شود تا دیگران دست تطاول نگشایند ولی شخص مضروب البته اگر عفو و سماح نماید بلکه نهایت عنایت را مبذول دارد محبوب است *

(ع) **مُسْتَحِقُّ عِقَابٍ**

سوءال

آیا مجرم مستحق عقوبت است و یا عفو و اغماض نظر *

جواب

عقوبات جزائیة بر دو قسم است يك قسم انتقام است يك قسم قصاص است * اما بشر حق انتقام ندارد ولی هیأت اجتماعیه حق قصاص را از مجرم دارند * و این قصاص بجهت ردع و منع است تا شخص دیگر متجاسر بر آن جرم نشود * و این قصاص مدافعه از حقوق بشر است نه انتقام زیرا انتقام تشنی صدر است که از مقابله بالمثل حاصل گردد و این جائز نه زیرا بشر حق انتقام ندارد با وجود

این اگر مجرمین بکلی معاف باشند نظم عالم بهم خورد لهذا قصاص از لوازم ضروریه هیأت اجتماعی است ولی شخص مظلوم متعدی علیه حق انتقام ندارد بلکه عفو و سماح لازم * و این سزاوار عالم انسان است اما هیأت اجتماعی باید ظالم و قاتل و ضارب را قصاص نمایند تا ردع و منع حاصل گردد که دیگران متجاسر بجرم نشوند * ولی اصل اینست که باید نفوس را چنان تربیت نمود که جرم واقع نگردد زیرا میتوان جمعی را چنان تربیت نمود که از ارتکاب جرائم چنان اجتناب و استیحاش نمایند که در نزد ایشان نفس جرم اعظم عقوبت و نهایت عذاب و قصاص باشد لهذا جرمی واقع نگردد تا قصاص جاری شود * و باید چیزی بگوئیم که اجرائش در عالم امکان ممکن است بسیار تصورات و تخیلات عالیه هست اما قابل اجرا نیست بناء علیه باید چیزی بگوئیم که ممکن الا اجرا باشد * مثلاً اگر نفسی بنفسی ظلمی کند ستمی کند تعدی کند و آن شخص مقابله بالمثل نماید این انتقام است و این مذموم است زیرا زید اگر پسر عمرو را بکشد عمرو حق ندارد که پسر زید را بکشد ۱۵ اگر بکند انتقام است این بسیار مذموم است بلکه باید بالعکس مقابله کند عفو کند بلکه اگر ممکن شود اعانتی بمتعدی نماید * این نوع سزاوار انسانست بجهت اینکه از برای او از انتقام چه ثمری حاصل * هر دو عمل یکیست اگر مذموم است هر دو مذموم است نهایت اینست که این مقدم بود و آن مؤخر * اما هیأت اجتماعی حق محافظه و حق مدافعه دارد زیرا هیأت اجتماعی بغضی ندارد عداوتی بقاتل ندارد اما مجرد بجهت حفظ دیگران قاتل را حبس کند یا قصاص نماید که دیگران محفوظ مانند نه مقصد انتقام از اوست مقصود قصاص است که بان قصاص هیأت اجتماعی محفوظ ماند والا اگر وارث مقتول عفو کند و هیأت اجتماعی عفو نماید و از دو جهت بالعکس معامله شود ۲۰ نفوس ستمکار متصل تعدی کنند و در هر آنی قتل واقع گردد بلکه ۲۵

نفوس درنده مانند گرگ اغنام الهی را محو نمایند * هیأت اجتماعی
 نیت بد در قصاص ندارد غرضی ندارد تشنی صدر نخواهد بلکه مقصدش
 از قصاص محافظه دیگر است که دیگری مرتکب این امر قبیح نشود
 (۴۵) پس اینکه حضرت مسیح میفرماید که اگر کسی طرف راست تو را بزند
 ۵ طرف چپ را بیاور این مقصد تربیت ناس بود نه مقصد اینست که
 اگر چنانچه گرگی میان گله بیفتد و بخواهد جمیع آن گله گو سفند را
 بدرد آن گرگ را اعانت کنی بلکه اگر حضرت مسیح میدیدند که
 گرگی داخل گله شده است و جمیع گله را محو خواهد نمود لابد آن
 گرگ را منع میفرمودند همچنانکه عفو از صفت رحمانیت است عدل
 ۱۰ نیز از صفت ربوبیت است * خیمه وجود پرستون عدل قائم نه عفو
 و بقای بشر بر عدل است نه عفو * مثلاً الان اگر در عموم ممالك عالم
 قانون عفو مجری شود در اندک زمانی جهان بر هم خورد و بنیان حیات
 انسانی برافتد * مثلاً ایتلای مشهور را اگر حکومت اروپا مقاومت
 نمیکرد بشر نمیگذاشت بعضی از بشر گرگ خونخوارند اگر ببینند
 ۱۵ که قصاصی در میدان نیست از بابت محض سرور و فرح و تسلی خاطر
 خود انسانرا قتل نمایند * یکی از ستمکاران ایران محض خندیدن معلم
 خویش را بشوخی و مزاح بکشت متوکل عباسی مشهور در مجلس خود
 وزرا و وکلا و امانارا حاضر مینمود و یک جعبه عقرب در مجلس رها
 میکردند و حکم میکرد که کسی حرکت نماید و چون عقارب وزرا را
 ۲۰ میگزیدند قهقهه میزد و میخندید * باری قوام هیأت اجتماعی
 بعدل است نه عفو * پس حضرت مسیح را مقصد از عفو و سماح
 نه اینست که اگر ملل ساثره بر شما هجوم کنند خائمان شما را بسوزانند
 اموال را غارت کنند بر اهل و عیال و اولاد تعدی نمایند و هتک ناموس
 کنند شما در مقابل آن لشکر ستمکار تسلیم شوید تا هر ظلم و تعدی
 ۲۵ مجری دارند بلکه مراد حضرت مسیح معامله خصوصی در میان

- دو شخص است که اگر شخصی بد دیگری تعدی نماید متعدی علیه باید عفو نماید * اما هیأت اجتماعیه باید محافظه حقوق بشریه نماید * مثلاً اگر کسی بر نفس من تعدی کند و ظلم و جفا روا دارد و زخم بر جگر گاه زند ابداً تعرض نمایم بلکه عفو نمایم ولی اگر کسی بخواهد باین سید * منشادی تعدی کند البته ردع و منع نمایم * هر چند در حق ظالم عدم تعرض بظاهر رحمت است لکن در حق جناب منشادی ظلم است * مثلاً اگر الان شخص عربی متوحش وارد این محل شود و با سیف مسلول بخواهد تورا تعرض کند و زخم زند و قتل نماید البته منع نمایم * و اگر تورا تسلیم او نمایم این ظلم است نه عدل * اما بشخص من اگر اذیت نماید ۱۰ عفو کنم یک چیز دیگر باقی ماند و آن اینست که هیأت اجتماعیه همواره شب و روز بترتیب قوانین مجازات و تهیو و تدارك آلات و ادوات قصاص پردازند زندان مهیا کنند و کنند و زنجیر تدارك نمایند و محلی و سرگون و زجر و مشقت گوناگون ترتیب دهند تا باین وسائط اصحاب جرم را تربیت نمایند و حال آنکه این وسائط سبب تضییع اخلاق گردد ۱۵ و تبدیل احوال بلکه هیأت اجتماعیه باید شب و روز بکوشد و منتهای همت را بگمارد که نفوس تربیت شوند و روز بروز ترقی کنند و در علوم و معارف توسع یابند و کسب فضائل نمایند و تحصیل آداب کنند و از درندگی اجتناب نمایند تا جرم واقع نشود حال بالعکس هیأت اجتماعیه همیشه در فکر آنند که قوانین مجازات را محکم نمایند و اسباب قصاص ۲۰ مهیا سازند * آلات قتل و جرح و محل حبس و نفی تدارك کنند و منتظر وقوع جرم شوند این بسیار سوء تأثیر نماید * اما اگر در تربیت عموم کوشند تا روز بروز معارف و علوم زیاد شود ادراکات تزايد نماید احساسات ترقی کند اخلاق تعدیل شود عادات تحسین گردد * خلاصه در جمیع مراتب کمالات ترقی حاصل گردد و وقوع جرم کم شود * و این ۲۵ تجربه شده است که بین اقوام متمدنه جرم قلیل الوقوع است * یعنی

آنهائی که مدنیت صحیحه تحصیل کرده اند * مدنیت صحیحه مدنیت الهیه است مثل مدنیت نفوسی که جامع کمالات جسمانی و روحانی بوده اند و چون سبب حصول و وقوع اجرام جهل است هر قدر علم و فضیلت ترقی نماید اجرام قلت حاصل کند * در برابر * افریقا ملاحظه کنید که ۵
چقدر قتل واقع شود بقسمی که یکدیگر را هلاک نموده گوشت و خون یکدیگر را خورند چرا در اسویچره چنین وقوعات وحشیه واقع نمیشود سبب واضح است که تربیت است فضیلت است * پس هیأت اجتماعیه باید در فکر این باشد که جرم واقع نشود نه در فکر این باشد که اجرام را باید مجازات شدید * نمود

و قصاص صارم مجری داشت *

۱۰

(ع) مَسْأَلَةُ اِعْتَصَابِكُمْ

از مسئله * اعتصاب سؤال نمودید * در این مسئله مشکلات عظیمه حاصل شده و میشود و مورث این مشکلات دو چیز است یکی شدت طمع و حرص اصحاب معامل و کارخانه ها و دیگری غلو و طمع و سرکشی عمله و فعله ها ۱۵
پس باید چاره * هر دو را کرد * اما سبب اصلی این مشکلات قوانین طبیعی مدنیت حاضره است زیرا نتیجه * این قوانین این که تقوسی معدود بیش از لزوم ثروت بی پایان یابند و اکثری برهنه و عریان و بی سر و سامان مانند * و این مخالف عدالت و مروت و انصاف و عین اعتساف و مباین رضای حضرت رحمن * و این تفاوت مختص بنوع بشر است * ۲۰
اما در سائر کائنات یعنی جمیع حیوان تقریباً يك نوع عدالت و مساوات موجود * مثلاً در بین کله * اغنام و دسته * آهو در بیابان مساوات است و همچنین در بین مرغان چمن در دشت و کوهسار و بوستان * هر نوعی از انواع حیوان تقریباً يك قسم مساواتی حاصل چندان در معیشت ۲۴
تفاوت از یکدیگر ندارند لهذا در نهایت راحتند و بسعادت زندگانی

- نمایند بخلاف بنی نوع انسان که نهایت اعتساف و عدم انصاف در میان ملاحظه میکنی که فردی از افراد انسان کنجی اندوخته و اقلیمی را مستعمره خویش نموده * ثروت بی پایان یافته و منافع و واردات بمثابة سیل روان مهیا ساخته ولی صد هزار نفر از بیچاره گان دیگر ضعیف و ناتوان و محتاج يك لقمه نان * مساوات و مواساتی در میان نیست لهذا ۵ ملاحظه میکنی که اسایش و سعادت عمومی مختل و راحت نوع بشر بقسمی مسلوب که حیات جم غفیری بی ثمر زیرا ثروت و عزت و تجارت و صنایع مختص بنفوسی معدود و سائرین در زیر بار گران مشقت و زحمت نا محدود و از فوائد و منافع و راحت و اسایش محروم * پس باید نظام ۱۰ و قانونی ترتیب داد که معدل ثروت مفرط نفوس معدود گردد و باعث سد احتیاج هزار میلیون از فقراء جمهور شود تا اندکی اعتدال حاصل شود ولی مساوات تام نیز ممکن نه چه که مساوات تام در ثروت و عزت و تجارت و فلاح و صنعت سبب اختلال و پریشانی و اغتشاش معیشت و ناکامی عمومی شود * و بکلی انتظام امور جمهور برهم خورد * زیرا ۱۵ در مساوات غیر مشروع نیز محذور واقع * پس بهتر است که اعتدال بعیان آید * و اعتدال اینست که قوانین و نظاماتی وضع شود که مانع ثروت مفرط بی لزوم بعضی نفوس شود و دافع احتیاج ضروریه جمهور گردد * مثلاً اصحاب فبریک صاحب کارخانه ها هر روز کنزی بدست آرند ولی بیچاره گان عمله بقدر کفایت معیشت یومیه اجرت نگیرند ۲۰ این نهایت اعتساف است البته انسان منصف قبول نماید * پس یا باید نظامات و قوانینی گذاشت که گروه عمله اجرت یومیه از صاحب فبریک بگیرند و شرکتی در ربع و یا خمس منافع باقتضای وسع فبریک داشته باشند و یا در منافع و فوائد گروه عمله با صاحب فبریک بنوع معتدلی مشترك گردند یعنی راس المال و اداره از صاحب فبریک و شغل و عمل ۲۵ از گروه عمله * و یا آنکه عمله بقدر معیشت معتدله اجرت یومیه گیرند

و چون سقط یا عاجز یا ناتوان گردند بقدر کفایت حق استفاده از واردات فبريقه داشته باشند و یا اجرت باندازه فی باشد که عمله بصرف مقداری از اجرت قناعت نمایند و اندکی از برای روز عجز و ناتوانی اندوخته کنند چون کار بر این منوال باشد نه صاحب فبريق هر روز کثری اندوخته نماید که بهیچوجه از برای او مضر نمیست (زیرا ثروت اگر بی نهایت شود شخص صاحب ثروت در زیر حمل ثقیل افتد و در قایت زحمت و محنت افتد و اداره و دائره ثروت مفرطه بسیار مشکل شود و قوای طبیعی انسان مضمحل گردد) و نه عمله و فعله از نهایت تعب و مشقت از پا افتند و در نهایت عمر بشده احتیاج مبتلا گردند

۱۰ پس معلوم و مسلم گردید که اختصاص ثروت مفرطه بنفوس معدوده با احتیاج جمهور ظلم و اعتساف است * و همچنین مساوات تام نیز مغل زندگانی و راحت و انتظام و آسایش نوع انسانی * پس در اینصورت اعتدال از همه بهتر * و آن اینست که اهل ثروت باید در اکتساب منافع اعتدال را ملاحظه نمایند و مراعات فقرا و اهل احتیاج را منظور دارند و آن اینست که عمله و فعله را اجرتی یومی معلوم و مقرر گردد و از منافع عمومی فبريق نیز نصیب و بهره یابند * مختصر اینست در حقوق مشترکه مابین صاحبان فبريق و عموم عمله و فعله باید قانونی گذاشته شود که سبب منافع معتدله صاحب فبريك گردد و اسباب معیشت لازمه فعله و تأمین استقبال ایشان شود که اگر عمله عاجز و سقط و یا خود پیر و ناتوان گردند و یا فوت نمودند و اطفال صغیر گذاشتند از شدت فقر مضمحل نگردند بلکه اندک حق معیشت از واردات نفس فبريق داشته باشند * و همچنین باید عمله غلو و تمرّد نمایند و بیش از استحقاق نطلبند و اعتصاب نمایند و اطاعت و انقیاد نکنند و اجرت فاحش نخواهند بلکه حقوق معتدله مشترکه طرفین بقانون عدل و حقانیت رسماً محقق و مسلم شود * و هر طرف تجاوز نمایند بعد المحاکمه محکوم گردند و قوه

۲۵

نافذه جزای قطعی مجری دارند تا امور انتظام یابد و مشکلات بر طرف گردد و مداخله قضا و حکومت در مشکلات حاصله بین اصحاب فبریق و عمله مداخله مشروعه است * مانند معامله عادی بین عمله و صاحبان کار جزئی نیست که خصوصیت و دخلی بعموم ندارد و حکومت را حق مداخله نیست زیرا مسئله فبریق و عمله هر چند مسئله خصوصی بنظر آید ولی از مشکلات حاصله در مابین مضرت عمومی حاصل گردد زیرا امور تجارت و صنعت و فلاحت بلکه اشغال عمومی ملت کل مرتبط بیکدیگر است * اگر در یکی فتوری حاصل شود مضرت بعموم رسد لهذا مشکلات حاصله بین عمله و صاحبان فبریق سبب مضرت عمومی گردد و قضا و حکومت حق مداخله دارد و چون اختلاف ما بین دو نفس در حقوق جزئی واقع شود ثالثی باید که دعوای فصل نماید و آن حکومتست * پس مسئله اعتصاب که سبب اختلال مملکت و گاهی منبث از شدت اعتساف عمله و یا کثرت طمع صاحبان فبریق است چگونه میشود که مهمل ماند * سبحان الله انسان چون نفوسی را از بنی نوع خویش گرسنه و برهنه و بی سروسامان بیند چگونه در قصر عالی خود راحت و اسایش کند و کسانرا در نهایت احتیاج بیند با وجود این چگونه از ثروت خود بمنون و خوشنود گردد * اینست که شرائع الهیه مقنن و مقرر که اهل ثروت محض اعاشه فقرا و دستگیری ضعفا هر سالی مبلغی از مال خویش را باید اتفاق نمایند * و این از اساس شریعت الهیه است و بر جمیع فرض عین است * و چون در این خصوص بحسب ظاهر انسان از طرف حکومت مجبور نیست و محکوم نه بلکه بصرافت طبع و طیب خاطر در نهایت روح و ریحان اتفاق بر فقرا مینماید بسیار محبوب و مرغوب و شیرین است و مقصود از اعمال مبروره که در کتب و ألواح الهی مذکور اینست * والسلام

(عط) تَفْهِيْمُ نِزَالِ الْكَلِمَةِ طَوْفِئَةُ طَائِفَةِ مَوْجُودَاتِ

(عبارت از اوهمات)

- طائفهٔ سوفسطائیه بر آنند که موجودات عبارت از اوهمات است
 هر موجود وهم محض است ابدأ وجود ندارد * یعنی وجود موجودات
 مثل سراب و یا خود مثل صور مرئی در آب و مرآتست که نمایش
 ۵ محض است ابدأ اصل و اساسی و تحقیقی ندارد * این رأی باطل است زیرا
 وجود موجودات نسبت بوجود حق اوهام است اما در رتبهٔ امکان
 موجودات را وجود محقق است و ثابت قابل انکار نیست * مثلاً وجود
 جمادی نسبت بوجود انسانی عدم است زیرا انسان وقتی که بظاهر
 معدوم گردد جسدش جاد شود ولی جاد در عالم جمادی وجود دارد
 ۱۰ پس واضح شد که تراب نسبت بوجود انسان معدوم است و وجودش
 اوهام * اما در رتبهٔ جمادی تراب وجود دارد * و بهمین وجود
 موجودات بالنسبه بوجود حق اوهام وعدم محض است و عبارت
 از نمایش است مثل صوری که در آینه پیدا شود ولی آن صوری که
 در آینه دیده میشود هر چند اوهام است اما اصل و حقیقت آن صور
 ۱۵ موهومه شخص عاکس است که صورتش در این آینه ظاهر شد
 مختصر اینست که عکس بالنسبه بعاکس وهم است * پس واضح شد که
 هر چند موجودات بالنسبه بوجود حق وجودی ندارند بلکه مانند
 سراب و صور مرئی در مرآتند ولی در رتبهٔ خود وجود دارند اینست
 که غافلان از حق و منکران را حضرت مسیح مرده میگفتند و حال آنکه
 ۲۰ بظاهر زنده بودند * اما بالنسبه باهل ایمان مرده بودند و کور
 و کر و لال بودند * اینست مقصد حضرت مسیح که
 ۲۲ میفرماید مردها را بگذار مردها دفن نمایند

(ف) اِقْدَامُ الْجَوَابِ (سؤال)

قدیم و حادث چند قسم است *

جواب

- بعضی از حکما و فلاسفه بر آنند که قدیم بر دو قسم است * قدیم ذاتی
 ۵ و قدیم زمانی حدوث هم بر دو قسم است * حدوث ذاتی و حدوث زمانی
 قدیم ذاتی وجودی که مسبوق بعلت نه حدوث ذاتی وجود مسبوق
 بعلت * قدیم زمانی لا اول است حدوث زمانی اول و آخر دارد زیرا
 هر شیئی از اشیاء وجودش منوط بچهار علت است علت فاعلی و علت
 مادی و علت صوری و علت غائی * مثلاً این تخت صانعی دارد و آن
 ۱۰ نجار است ماده دارد که چوب است و صورتی دارد که تخت است
 و علت غائی آن جلوس بر آنست * پس این تخت حادث ذاتی است زیرا
 مسبوق بعلت است و وجودش مشروط بعلت * اینرا حادث ذاتی و حادث
 حقیقی گویند * پس این عالم کون نسبت بصانع حادث حقیقی است
 و چون جسم مستمد از روح است و قائم بروح * پس جسم بالنسبه
 ۱۵ بروح حادث ذاتیست و روح مستغنی از جسم و بالنسبه بجسم قدیم
 ذاتیست هر چند شعاع همیشه ملازم آفتاب و لکن آفتاب قدیم و شعاع
 حادث * زیرا وجود شعاع منوط بوجود آفتاب * اما وجود آفتاب
 منوط بشعاع نه آن فائض است و این فیض * و مسأله ثانی آنکه وجود
 و عدم هر دو اضافیست اگر گفته شود که فلان شیء از عدم وجود
 ۲۰ یافت مقصود عدم محض نیست یعنی حال قدیم بالنسبه بحال حاضر عدم
 بود چه که عدم محض وجود نیابد زیرا استعداد وجود ندارد * انسان
 موجود است جماد نیز موجود * اما وجود جماد بالنسبه بوجود انسان
 ۲۳ عدم است زیرا جسم انسان چون معدوم گردد خاك و جماد شود و چون

خاك بعالم انسان آيد وآن جسم مرده زنده شود انسان موجود گردد
 هر چند خاك يعنى جاد در مقام خود وجود دارد اما بالنسبه بانسان
 عدم است * مقصد هر دو موجود است لكن هستى خاك و جاد بالنسبه
 بانسان عدم و نىستى است زيرا چون انسان معدوم شود خاك گردد
 و جاد شود * پس عالم امكان هر چند موجود ولى بالنسبه بوجود حق
 معدوم و نابود * انسان و خاك هر دو موجود لكن وجود جادى كجا
 و وجود انسانى كجا * آن بالنسبه باين عدم است همين طور وجود خلق
 نسبت بوجود حق عدم است * پس هر چند عالم كون هستى دارد ولى
 نسبت بحق عدم است * از اين واضح و مشهود گشت كه كائنات
 با وجود وجود بالنسبه بحق و كلمه الله معدومند * اينست اوليت
 و آخريت كلمه الله كه ميفرمايد منم الف و يا زيرا مبدأ فيض است و منتهى
 و هميشه حق خلق داشته و هميشه از شمس حقيقت شعاع لامع ساطع
 زيرا آفتاب بى نور ظلمت دييجور است و اسماء و صفات الهيه

مقتضى وجود كائنات است * و در فيض قديم

تعطيل جايز نه زيرا منافى كالات الهيه است

۱۵

(فا) مَسْأَلَةٌ تَنَاسُخٍ (سؤال)

مسأله تناسخ كه معتقد بعضى ملل است چنان است

جواب

آنچه گفته ميشود مارا مقصد بيان حقيقت است توهين عقايد ملل
 ديگر نيست مجرد بيان واقعست و بس والا بوجدان نفسى تعرض نمائيم
 و اعتراض روا نداريم * پس بدان تناسخيان بر دو قسمند قسمى معتقد
 بعقاب و ثواب معنوى در عالم اخروى نيستند لهذا بر آنند كه انسان
 بتناسخ و رجوع باين عالم مجازات و مكافات بيند و نعيم و جحيم را
 حصر در اين جهان دانند و بجهان ديگر قائل نيستند * و اين فرقه ايضا

۲۴

بر دو قسمتند بعضی بر آنند که انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت حیوان در آید تا مجازات شدیده بیند و بعد از حمل عذاب الیم از عالم حیوان دوباره بعالم انسان آید و این را تناسخ نامند * و قسم دیگر بر آنند که از عالم انسان بعالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده نماید و این را تناسخ گویند * و هر دو فرقه بجهانی غیر این جهان قائل نیستند * و فرقه دیگر از اهل تناسخ بعالم اخروی قائل و تناسخ را واسطه تکامل شمرند که انسان بذهاب و ایاب در این جهان بتدریج کسب کمالات نماید تا آنکه بمرکز کمال رسد یعنی نفوس ترکیب از ماده و قوتند * ماده در بدایت یعنی دور اول ناقص است و چون مکرر باین عالم آید ماده ترقی نماید و صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آئینه شفاف گردد و قوت که عبارت از روح است بجمیع کمالات در آن تحقق یابد این است مسأله اهل تناسخ و تناسخ مختصراً بیان شد * اگر بتفصیل پردازیم اوقات تعطیل شود همین بمحل کفایت است و دلائل و براهین عقلیه بر این مسأله ندارند مجرد تصور و استنباط از قرائن است نه برهان قاطع باید از معتقدان تناسخ برهان طلبید نه قرائن و تصور و وجدان * ولی شما از من دلائل و براهین امتناع تناسخ میجوئید لهذا بیان امتناع باید نمود * اول برهان امتناع این است که ظاهر عنوان باطن است و ملک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی * پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرر نیابد چه که هیچ کائنی از کائنات بدیگری من جمیع الوجوه مشابه و مماثل نه آیت توحید در جمیع اشیا موجود و پدید * اگر خزائن وجود مملو از دانه گردد دو دانه را من جمیع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتیاز نیایی لابد فرق و تمایزی در میان * چون برهان توحید در جمیع اشیا موجود و وحدانیت و فردانیت حق در حقائق جمیع کائنات مشهود پس تکرر تجلی واحد ممتنع و محال لهذا تناسخ که تکرر ظهور روح

واحد بماهیت و شؤ و ن سابق در این جهان تجلی و احداث است و این مستحیل
و غیر ممکن • و چون از برای هر کائنی از کائنات ناسوتیه تکرر بتجلی
واحد محال و ممتنع • پس از برای کائنات ملکوتیه نیز تکرر در مقامی
از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحیل
۵ زیر اناسوت مطابق ملکوتست ولی در کائنات ناسوتیه من حیث النوع
عود و رجوع واضح یعنی اشجاری که در سنین سابق برگ و شکوفه
و ثمر نموده بودند در سنه لاحق نیز بعینه همان اوراق و ازهار و اثمار
بیار آوردند • این را تکرر نوع گویند • و اگر کسی اعتراض نماید که آن
ورق و شکوفه و ثمر متلاشی شد و از عالم نبات به عالم جماد تنزل نمود
۱۰ دوباره از عالم جماد به عالم نبات آمد پس تکرر یافت • جواب اینست که
شکوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشی شد و آن عناصر مرکبه تحلیل
گشت و در این فضا تفریق شد آن اجزاء مرکبه برگ و ثمر پارسال
بعینها بعد از تحلیل دوباره ترکیب نگشته و عود ننموده بلکه
از ترکیب عناصر جدیده نوعیت عود کرده • و همچنین جسم انسان
۱۵ بعد از تحلیل متلاشی گردد و اجزاء مرکبه تفریق شود • و اگر چنانچه
از عالم جماد و یا نبات دوباره این جسم عود کند این جسم بعینه اجزاء
مرکبه انسان سابق نبوده آن عناصر تحلیل شد و تفریق گشت و در این
فضای واسع منتشر شد بعد اجزاء دیگر از عناصر ترکیب گشت و جسم
ثانی شد • و شاید جزئی از اجزاء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق
۲۰ داخل شود • اما آن اجزاء بتمامها و عینها بدون زیاده و نقصان محفوظ
و مصون نمانده تا دوباره ترکیب گردد و از آن ترکیب و امتزاج انسان
لاحق بوجود آید و استدلال شود باینکه این جسم بتمام اجزاء عود نموده
و شخص اول شخص ثانی شده بناءً علیه تکرر حاصل گردیده و روح
مانند جسم بعینه عود و تکرر نموده و بعد از فوت بذاته رجوع باین
۲۵ عالم فرموده • و اگر گوئیم که این تناسخ بجهت حصول کمالست تا ماده

کسب صفا نماید و شفاف گردد و پرتو روح بمنتهای کمال در او ظاهر شود این نیز تصور محض است زیرا بر فرض تصدیق این مطلب در تجدد و عود تغییر ماهیت ممکن نه زیرا جوهر نقص بعود و رجوع حقیقت کمال نگردد ظامت صرف بعود و رجوع مصدر نور نشود حقیقت عجز ۵
بر جمعت قدرت و قوت نشود و ماهیت ناسوتیه بعود و رجوع حقیقت ملکوتیه نشود شجره زقوم آنچه تکرر یابد ثمر شیرین ندهد و شجره طیبه هر چه عود کند میوه تلخ بیار نیارد * پس معلوم شد که تکرر و رجوع بعالم ناسوتی مورت کمال نشود * و این تصور را برهان و دلیلی نه عبارت از افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه فیض پروردگار ۱۰
حضرات ثیاسفیها بر آنند که انسان در قوس صعود بکرات و مراتب عود و رجوع نماید تا اینکه بمركز اعلی رسد در آن مقام ماده مرآت صافی شود و انوار روح بنهایت قوت سطوع کند و کمال ذاتی حاصل گردد و حال آنکه مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم جسمانی بنهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس ۱۵
صعود است که مقابل مرکز اعلی است دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه است * قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند * قوس نزول بمجمانیات منتهی گردد و قوس صعود بروحانیات ونوک پرگار در ترسیم دائره حرکت قهقری نماید زیرا منافی حرکت طبیعی و نظم الهی است والا انتظام دائره بر هم خورد ۲۰
و از این گذشته عالم ناسوتی را چندان قدر و مزیتی نه که انسان بعد از نجات از این قفس دوباره آرزوی این دام نماید بلکه بفیض ابدی استعداد و قابلیت حقیقت انسان بسیر در مراتب وجود ظاهر و عیان گردد نه بتکرر و رجوع * این صدف هر در و خزف که در کمون دارد چون يك مرتبه دهان گشاید ظاهر و عیان شود و این گیاه چون يك ۲۵
مرتبه بروید خا ریا گل بیار آرد احتیاج بانبات ثانی نیست * و از این

گذشته سیر و حرکت در عوالم بخط مستقیم بر نظم طبیعی سبب
وجود است و حرکت منافی نظم و وضع طبیعی سبب انعدام است و رجوع
روح بعد از صعود منافی حرکت طبیعی و مخالف نظم الهی لهذا از رجوع
حصول وجود ممتنع و مستحیل مانند آنست که انسان بعد از خلاصی
۵ از عالم رحم دوباره بعالم رحم رجوع نماید * ملاحظه نمائید که اهل تناسخ
و تناسخ را چه تصور است * جسم را ظرف شمرند و روح را مظهر و
دانند مانند آب و جام این آب از این جام فراغت نمود و در جام دیگر
عود کرد * این تصور ملعبه صبیان است آن قدر ملاحظه نکنند که
روح از مجرد آنست و دخول و خروج ندارد نهایت اینست که تعلق بتن
۱۰ مانند آفتاب با آئینه حاصل نماید و اگر چنانچه روح بسبب تکرر رجوع
بعالم جسمانی قطع مراتب نماید و کمال ذاتی یابد بهتر آن بود که پروردگار
روح را امتداد حیات در عالم جسمانی میداد تا اکتساب کمالات
و فیوضات مینمود لزوم چشیدن جام هلاک و حصول حیات ثانی نبود
این فکر اصلا از تصور حصر وجود در این جهان فانی و انکار جهانهای
۱۵ الهی در بعضی از تناسخیان منبعث * و حال آنکه عوالم الهی تا متناهی
اگر عوالم الهی باین عالم جسمانی منتهی گردد ایجاد عبث شود بلکه
وجود ملعبه صبیان گردد که نتیجه این کائنات نا متناهی وجود اشرف
انسانی آن نیز ایامی چند در این دار فانی ذهاب و ایاب نماید و مکافات
بیند عاقبت کل کامل گردند و ایجاد الهی و کائنات موجوده نا متناهی
۲۰ تکمیل و منتهی شوند * ألوهیت ربانیه و اسماء و صفات الهیه در حق این
(۴۶) کائنات روحانیه موجوده الا آن از تأثیر معطل و معوق گردد ﴿سبحان
ربك رب العزة عما يصفون﴾ مانند عقول قصیره فلاسفه سلف مثل
بطلمیوس و سائرین که چنین اعتقاد و تصور مینمودند که جهان حیات
و وجود محصور در این کره ارض است * و این قضای نا متناهی وجود
۲۵ محصور در طبقات تسعة آسمانی و جمیع فارغ و خالی * ملاحظه نمائید که

- چقدر فکرشان قصیر و عقولشان ضعیف بود * حال تناسخیان نیز چنان گمان نمایند که جهانهای الهی محصور در عوالم تصور انسانی بلکه بعضی از تناسخیان مثل دروز و نصیری را تصور چنان که وجود محصور در این جهان جسمانی * این چه تصور جاهلانه است زیرا در این کون الهی که در نهایت کمال و جمال و عظمت نمودار این اجرام نورانی عالم جسمانی نامتناهی دیگر دقت باید نمود که عوالم روحانی الهیه که اصل اساس است چقدر نامتناهی و بی پایانست * فاعبروا یا اولی (۲۲) الابصار * باری بر سر اصل مطلب رویم در کتب مقدسه و صحف الهیه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی بمعانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع رجوع ذاتی نیست بلکه رجوع صفاتیست یعنی رجوع مظهر نیست رجوع کمالاتست * در انجیل میفرماید که یحیی بن زکریا حضرت ایلیاست از این بیان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصیت حضرت ایلیا در جسد حضرت یحیی نه بلکه مراد اینست کمالات و صفات حضرت ایلیا در حضرت یحیی جلوه ۱۵ و ظهور نمود * سراجی که شب گذشته در این محفل برافروخت چون در شب آینده سراج دیگر برافروزد گوئیم چراغ دیشب باز روشن شد آب از چشمه جاری بود بعد انقطاع یافت چون باز جریان کند در جریان ثانی گوئیم این آب آن آبست دوباره جاری شد و این سراج بعینه آن سراج * و همچنین در بهار سال گذشته گل و ریاحین بشکفت ۲۰ و میوه خوشگوار بار آمد در سال آینده گوئیم که آن میوه خوشگوار بار آمد و آن گل و ریاحین و ازهار عود و رجوع نمود * از این بیان مقصد آن نیست که اجزاء مرکبه گل پارسال بعینه بعد از تحلیل دوباره ترکیب یافت و عود و رجوع نمود بلکه مراد اینست که آن لطافت و ملاحه و رائحه طیبه و لون بدیع که در گل پارسال بود بعینه در گل ۲۵ امسال مشهود و واضح است * خلاصه مقصود تشابه و تماثل بین

این گل و آن گل است و رجعتی که در صحائف الهیه مذکور اینست *
و این معنی در رساله ایقان بقلم اعلیٰ مفصل و مشروح گشته مراجعت
نمائید تا بر حقائق اسرار الهیه مطلع گردید * وعلیک التحية والثناء

(ف) وَحْدَةُ الوجود (سؤال)

مسأله وحدة الوجود ثیاسفه و صوفیه چگونه است و حقیقت
مقصدشان چه و این مسأله مقارن حقیقت است یا خیر

جواب

- بدانکه این مسأله وحدة الوجود قدیم است تخصیص بثیاسفه و صوفیه
ندارد بلکه بعضی از حکماء یونان نیز معتقد بوحدة الوجود بودند
۱۰ نظیر ارسطاطالیس که میگوید بسیط حقیقی جمیع اشیاست و هیچیک
از اشیا نیست * و بسیط اینجا مقابل ترکیب است یعنی حقیقت فردانیه
که مقدس و منزله از ترکیب و تقسیم بوده منحل بصور نا متناهی گردیده
پس وجود حقیقی کل اشیاست ولی هیچیک از اشیا نیست * باری
معتقدین وحدة الوجود را اعتقاد چنین که وجود حقیقی بمنزله دریاست
۱۵ و جمیع کائنات مانند امواج * این امواج که عبارت از کائناتست صور
نا متناهی آن وجود حقیقی است * پس حقیقت مقدسه بحر قدمست
و صور نا متناهی کائنات امواج حادثه * و همچنین تشبیه بواحد حقیقی
و اعداد نا متناهی مینمایند که واحد حقیقی در مراتب اعداد نا متناهی
جلوه کرده زیرا اعداد تکرر واحد حقیقی است * مثلاً عدد دو تکرر
۲۰ یکی است و همچنین سائر اعداد * و از جمله براهین آنان اینست که جمیع
کائنات معلومات حضرت کبریاست و علم بی معلوم تحقق نیابد زیرا علم
تعلق بشیء موجود یابد نه معدوم * عدم صرف راجع تعین و تشخیص
در مراتب علم حاصل گردد * پس حقائق کائنات که معلومات باری
۲۴ تعالی است وجود علمی داشتند زیرا صور علمیه الهیه بودند و قدیمند

زیرا علم الهی قدیم است * مادام علم قدیم معلومات نیز قدیم است
 و تشخصات و تعینات کائنات که معلومات قدیمه ذات احدیتند عین علم
 الهی هستند زیرا حقیقت ذات احدیت و علم و معلومات را وحدت صرف
 محقق و مقرر والا ذات احدیت معرض کثرات گردد و تعدد قدما لازم
 آید و این باطل است * پس ثابت شد که معلومات عین علم بوده اند و علم
 عین ذات یعنی عالم و علم و معلوم حقیقت واحده است * و اگر دون آن
 تصور نمائیم تعدد قدیم لازم آید و تسلسل حاصل گردد و قدما منتهی
 بنا متناهی گردد * و چون تشخصات و تعینات کائنات در علم حق عین
 ذات احدیت بوده اند و بهیچ وجه امتیازی در میان نبود پس وحدت
 حقیقی بود * و جمیع معلومات بنحو بساطت و وحدت در حقیقت ذات
 احدیت مندمج و مندرج بودند یعنی بنحو بساطت و وحدت معلومات
 باری تعالی بودند و عین ذات حق بودند * و چون حق تجلی ظهور نمود
 آن تشخصات و تعینات کائنات که وجود علمی داشتند یعنی صور علمیه
 الهیه بودند در خارج وجود عینی یافتند و آن وجود حقیقی بصور
 نامتناهی منحل گردید این است اصل استدلال آنان * و ثیاسفیها
 و صوفیها بدو قسمند * يك قسم عوامند که آنها محض تقلید معتقد
 وحدت وجودند و ملتفت مقصد مشاهیر علمای خویش نیستند زیرا
 عوام صوفیه را گمان چنان که مراد از وجود وجود عام مصدریست
 که مفهوم ذهنی و عقلی انسانست یعنی انسان ادراک مینماید و حال آنکه
 این وجود عام عرضی است از اعراض که حلول بر حقائق کائنات مینماید
 و ماهیات کائنات جوهر است * و این وجود عرضی که قائم بکائناتست
 مانند خاصیت اشیا که قائم باشیاست عرضی است از اعراض * و البته
 جوهر اعظم از عرض است زیرا جوهر اصل است و عرض فرع است
 جوهر قائم بنفسه است و عرض قائم بغیر یعنی محتاج بجوهری که قائم
 ۲۵ بان باشد * در این صورت حق فرع خلق است و محتاج بمخلوق و خلق

مستغنی از حق * مثلاً عناصر مفرده هر ترکیبی بحسب نظام عمومی الهی گردد کائنی از کائنات موجود شود یعنی چون عناصری ترکیب شود از آن ترکیب وجود نباتی حاصل گردد و عناصری دیگر ترکیب شود و از او وجود حیوانی حاصل گردد و عناصر دیگر ترکیب شود و از او کائنات سائر وجود یابد * در این صورت وجود اشیا فرع حقائق اشیا شد چگونه میشود که این وجود که عرضی از اعراض است و محتاج بجوهری که قائم بآن باشد قدیم ذاتی باشد و موجد کل * اما علماء ماهر ثیاسفیها و صوفیها بعد از تعمق در این مسأله بر آنند که وجود بر دو قسم است یکی وجود عام که مفهوم ذهنی انسان است آن حادث است و عرضی از اعراض و حقایق اشیا جواهر * اما مقصد از وحدة الوجود این وجود عام ذهنی نه بلکه مقصود وجود حقیقی است که از هر تعبیری منزّه و مقدس است و آن ما یتحقق به الاشیاست و آن واحد است یعنی واحد حقیقی که جمیع اشیا باو وجود یافته یعنی ماده و قوت و وجود عام که مفهوم عقلی انسانست * این است حقیقت مسأله ثیاسفیها و صوفیها * باری در اینکه ما یتحقق به الاشیا واحد است متفق علیه است یعنی فلاسفه و انبیا و لکن فرق در اینجاست که انبیا میفرمایند علم حق محتاج بوجود کائنات نیست علم خلق محتاج بوجود معلوماست * اگر علم حق محتاج بما دون باشد آن علم خلق است نه حق زیرا قدیم مباین حادثست و حادث مخالف قدیم آنچه را در خلق ثابت نمائیم که از لوازم حدوثست در حق سلب نمائیم زیرا تنزیه و تقدیس از نقائص از خصائص و جوب در حادث * مثلاً جهل بینیم در قدیم اثبات علم کنیم * در حادث عجز بینیم در قدیم قدرت اثبات نمائیم در حادث فقر بینیم در قدیم غنا اثبات کنیم یعنی حادث منشأ نقائص است و قدیم جامع کالات چونکه علم حادث محتاج بوجود معلوماست ۲۵ علم قدیم مستغنی از وجود معلومات لذا قدمیت تعینات و تشخصات

کائنات که معلومات باری تعالی است غیر واقع * و این اوصاف کمالیه الهیه محاط با دراکات عقلیه نیست تا حکم نمائی که علم الهی محتاج بمعلوماتست یا خیر * باری این اعظم برهان صوفیهاست و اگر بخواهیم جمیع دلائل آنرا ذکر کنیم واجوبه آنرا بیان نمائیم بسیار بتطویل انجامد * دلیل قاطع و برهان ساطع آنان یعنی علمای فضلالی صوفیان و نیاسفیها این بود * اما مسأله وجود حقیقی که ما یتحقق به الاشیاست یعنی حقیقت ذات احدیت که جمیع کائنات باو وجود یافته متفق علیه است اما تفاوت در اینجاست که صوفیه میگویند حقایق اشیا ظهور واحد حقیقی است و انبیا میفرمایند صادر از واحد حقیقی است * و تفاوت میان ظهور و صدور بسیار است تجلی ظهوری عبارت از آنست که شیء واحد در صور نامتناهی ظاهر شود * مثلاً حبه که شیء واحد است و دارنده کمالات نباتیست چون ظهور نماید بصور نامتناهی اغصان اوراق و شکوفه و اثمار منحل گردد این را تجلی ظهوری گویند * و اما تجلی صدوری اینست که آن واحد حقیقی در علو تقدیس خویش باقی و بر قرار ولکن وجود کائنات از او صدور یافته نه ظهور * مثلش مانند آفتابست که شعاع از او صادر و بر جمیع کائنات فائز ولی شمس در علو تقدیس خود باقی تنزلی از برای او واقع نه و بصور شعاعیه منحل نگردیده و در هویت اشیا بتعینات و تشخصات اشیا جلوه ننموده قدم حادث نگردیده غنای مطلق اسیر فقر نشده کمال محض نقص صرف نگردیده * مختصر کلام اینست که صوفیه حق و خلق قائلند و گویند که حق بصور نامتناهی خلق منحل گردیده و ظهور یافته * مانند دریا که بصور نامتناهی امواج جلوه نموده * این امواج حادثه ناقصه همان بحر قدیم است که جامع جمیع کمالات الهیه بود * اما انبیا بر آنند که عالم حق است و عالم ملکوت و عالم خلق * سه چیز از حق صادر ۲۵ اول که فیض ملکوتیست صدور یافته و تجلی در حقایق کائنات نموده

- نظیر شمع که از آفتاب صدور یابد و در کائنات جلوه نماید و آن فیض که شمع است در حقائق کل شیء بصورت نا متناهی تجلی کند و بحسب استعداد و قابلیت ماهیات اشیا تعین و تشخیص یابد * اما قول صوفیها اقتضا کند که غنای مطلق تنزل بدرجه فقر نماید و قدیم بصورت حادثه تقید یابد و قدرت محض در مرآت عجز محدود بحدود امکانیه شود و این بدیهی البطلانست * ملاحظه مینمائیم که حقیقت انسانیه که اشرف مخلوقاتست تنزل بحقیقت حیوانیه نماید و ماهیت حیوانیه که واجد قوت حساسه است برتبه نبات هبوط نکند و حقیقت نباتیه که آن قوه نامیه است در حقیقت جمادیه سقوط نفرماید * مختصر اینست ۱۰ حقایق علویه را در مراتب سفلیه تنزل و هبوطی نه چگونه میشود که حقیقت کلیه الهیه که مقدس از جمیع اوصاف و نعمتست با وجود تقدیس و تنزیه صرف بصورت و حقایق کونیه که مصدر نقائص است منحل گردد * این وهم محض است و تصور محال بلکه آن جوهر تقدیس جامع کمالات ربوبیت و ألوهیت است و جمیع کائنات مستفیض از فیض تجلی صدور و مقتبس از انوار کمال و جمال ملکوتی او * مانند جمیع کائنات ارضیه که اکتساب فیض نور از شمع شمس مینماید و شمس را در حقائق مستفیضه موجودات ارضیه تنزل و هبوطی نه بعد از خوردن شام و آخر شب بیش از این نوشتن محال نه ۲۰ ۲۵ والسلام *

(نخ) مَوَازِينُ الدَّرَكِ

- میزان ادراك آنچه مسلم است منحصر در چهار موازن است * یعنی
 حقایق اشیا باین چهار چیز ادراك میشود * (اول میزان حس است) *
 یعنی آنچه بچشم و گوش و ذائقه و شامه و لامسه احساس میشود اینرا
 محسوس میگویند * امروز نزد جمیع فلاسفه اروپا این میزان تام است
 میگویند اعظم موازن حس است * و این میزانرا مقدس می شمارند
 و حال آنکه میزان حس ناقص است زیرا خطا دارد * مثلاً اعظم قوای
 حسیه بصراست بصر سراب را آب بیند و صور مرئی در مرآت
 حقیقت می شمارد و موجود بیند و اجسام کبیره را صغیر داند * نقطه
 ۱۰ جواله را دایره بیند زمین را ساکن گمان کند آفتابرا متحرك بیند
 و امثال ذلك در بسیار امور خطا کند لهذا نمیشود بر آن اعتماد کرد
 * میزان ثانی میزان عقل است * و این میزان در نزد فلاسفه اولی
 اساطین حکمت میزان ادراك بود بعقل استدلال میکردند و بدلائل عقلیه
 تثبیت مینمودند زیرا استدلالات ایشان جمیع عقلیست با وجود این
 ۱۵ بسیار اختلاف کردند و آرائشان مختلف بود حتی تبدیل فکر میکردند
 یعنی يك مسأله را بیست سال بدلائل عقلیه استدلال بر وجودش
 میکردند بعد از بیست سال بدلائل عقلیه نفی آنرا مینمودند حتی
 افلاطون در بدایت بأدله عقلیه اثبات سکون ارض و حرکت شمس را
 مینمود و بعد بدلائل عقلیه اثبات نمود که شمس مرکز است و زمین
 ۲۰ متحرك * و بعد فکر بطلمیوس شهرت کرد و فکر افلاطون بکلی
 فراموش شد اخیراً را صد جدید دوباره احیاء این رأی کرد * پس چون
 حضرات ریاضیون اختلاف کردند و حال آنکه کل مستدل بدلائل عقلیه
 بودند * و همچنین مسأله را بدلائل عقلیه مدتی اثبات مینمودند و بعد
 ۲۴ از مدتی بدلائل عقلیه نفی کردند * مثلاً یکی از فلاسفه مدتی بر رأی

ثابت بود و در اثباتش اقامه ادله و براهین مینمود بعد از مدتی از آن
 رأی منصرف میشد و بدلیل عقلی نفي آنرا میکرد * پس معلوم شد که
 میزان عقلی تام نیست چه که اختلاف فلاسفه اولی و عدم ثبات و تبدیل
 فکر دلیل بر این است که میزان عقل تام نیست چه اگر میزان عقل
 ۵ تام بود باید جمیع متفق الفکر و متحد الرأی باشند * میزان ثالث میزان
 نقل است * و آن نصوص کتب مقدسه است که گفته میشود خدا
 در تورات چنان فرموده است و در انجیل چنین فرموده است * این
 میزان هم تام نیست بجهت آنکه نقل را عقل ادراک کند بعد از اینکه
 نفس عقل محتمل الخطاست چگونه توان گفت که در ادراک و استنباط
 ۱۰ معانی اقوال منقوله خطا ننموده بلکه عین صواب است زیرا ممکن است
 که خطا کند و یقین حاصل نمیشود * این میزان رئیسهای ادیانست
 آنچه آنها از نصوص کتاب ادراک کنند این ادراکات عقلیه آنهاست
 که از آن نصوص ادراک کنند نه حقیقت واقع زیرا عقل مثل میزانست
 و معانی مدرکه از نصوص مثل شیء موزون * میزان که مختل باشد
 ۱۵ موزون چه نوع معلوم میشود * پس بدان آنچه در دست ناس است
 و معتقد ناس محتمل الخطاست زیرا در اثبات و نفي شیء اگر دلیل
 حسی آرد واضح شد که آن میزان تام نیست و اگر دلیل عقلی
 گوید آن نیز تام نیست یا اگر دلیل نقلی گوید آن نیز
 تام نیست * پس واضح شد که در دست خلق میزانی
 ۲۰ نیست که اعتماد نمائی بلکه فیض روح القدس
 میزان صحیح است * که در آن ابداء شک
 و شبهه نیست و آن تأییدات روح
 القدس است که بانسان
 میرسد و در آن مقام یقین
 حاصل میشود *

(فد) **وَمِنْ حَسَنَاتِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَتَّبَعَ النَّاسَ فِي سُلُوكِهِمْ**

(مظاهر البیة)

سوءال

نفوسی که باعمال خیریه و خیر خواهی عمومی موفقند و اخلاق مرضیه دارند و جمیع خلق را محبت و مهربانی مینمایند و فقرار را میپرورند و در صلح عمومی میکوشند دیگر چه احتیاج بتعالیم الهی دارند ؟
لهذا خود را مستغنی میشمردند حال این نفوس چگونه است

جواب

بدانکه این اعمال و رفتار و گفتار ممدوح است و مقبول و شرف عالم انسانیست ولی مجرد این اعمال کفایت ننماید زیرا جسدیست در نهایت لطافت ولی بی روح بلکه سبب حیات ابدیه و عزت سرمدیه و نورانیت کلیه و فوز و فلاح حقیقی اول عرفان الهی است * و این معلوم است که معرفت حق مقدم بر هر عرفانیست و این اعظم منقبت عالم انسانیست زیرا در وجود معرفت حقایق اشیا فواید جسمانی بخشد و مدنیت صوری ترقی نماید * اما عرفان الهی سبب ترقی و انجذاب روحانی و بصیرت حقیقی و علویت عالم انسانی و مدنیت ربانی و تعدیل اخلاق و نورانیت وجدان گردد * و ثانیاً محبة الله است که بعرفان حق نور محبة الله در زجاجة قلب برافروزد و اشعه ساطعه اش آفاق را روشن نماید و وجود انسان را حیات ملکوتی بخشد و فی الحقیقه نتیجه وجود انسانی محبة الله و محبة الله روح حیاتست و فیض ابدیست * اگر محبة الله نبود ۲۰ عالم امکان ظلمانی بود اگر محبة الله نبود قلوب انسان مرده و محروم ۲۱ از احساسات وجدانی بود اگر محبة الله نبود کمالات عالم انسانی محو

و نابود بود اگر محبة الله نبود ارتباط حقیقی در نشأه انسانی نبود اگر محبة الله نبود اتحاد روحانی مفقود بود اگر محبة الله نبود نور وحدت عالم انسانی مخمود بود اگر محبة الله نبود شرق و غرب مانند دو دلبز دست در آغوش یکدیگر نمی نمود اگر محبة الله نبود اختلاف و انشقاق بدل بایتلاف نمیگشت اگر محبة الله نبود بیگانگی بیگانگی منتهی نمیشد اگر محبة الله نبود اغیار یار نمیشد * و محبت عالم انسانی اشراق از محبة الله و جلوه از فیض موهبة الله است و واضح است که حقائق نوع انسان مختلف است و آراء متباین و احساسات متفاوت * و این تفاوت آراء و افکار و ادراکات و احساسات بین افراد نوع انسان منبعت از لوازم ذاتیست زیرا تفاوت در مراتب وجود کائنات از لوازم وجود است که ۱۰ منحل بصورتها متنهایی است * پس محتاج بیک قوه کلیه هستیم که آن غالب بر احساسات و آراء و افکار کل گردد و با آن قوت این اختلاف را حکمی نماید و جمیع افراد را در تحت تعوذ وحدت عالم انسانی در آرد و این واضح و مشهود است که اعظم قوت در عالم انسانی محبة الله است ۱۵ ملل مختلفه را بظل خیمه یگانگی آرد و شعوب و قبائل متضاده و متباغضه را نهایت محبت و ایتلاف بخشد * ملاحظه نمائید که بعد از حضرت مسیح بقوه محبة الله چه قدر ام و اجناس و قبائل و شعوب مختلفه در ظل کلمه الله در آمد و مابینت و اختلاف هزار ساله بکلی محو و نابود شد او هام جنس و وطن از میان برفت و اتحاد جان و وجدان حاصل گردید ۲۰ و کل مسیحی حقیقی و روحانی گردیدند * و ثالث منقبت عالم انسانی نیت خیر است و نیت خیر اساس اعمال خیریه است و بعضی از محققین نیت را مرجح بر عمل دانسته اند زیرا نیت خیریه نور محض است و از شوائب غرض و مکر و خدعه منزّه و مقدس ولی ممکن که انسان بظاهر عمل مبروری مجری دارد ولی مبنی بر اغراض نفسانی باشد * مثلاً قصاب ۲۵ گوسفند را پروراند و محافظه کند ولی این عمل مبرور قصاب مبنی

و غرض انتفاع است و نتیجه* این پرورش ذبح گوسفند مظلوم است
 چه بسیار از اعمال مبرور که مبنی بر اغراض نفسانیه است امانیت خیریه
 مقدس از این شوائب * باری بعد از عرفان الهی و ظهور محبة الله و حصول
 انجذاب و جدائی و نیت خیریه اعمال مبروره* تام و کاملست والا هر چند
 ۵ اعمال خیریه ممدوح است ولی بدون آنکه مستند بعرفان الهی و محبت
 ربانی و نیت صادق باشد ناقص است * مثلا وجود انسانی باید جامع
 کمالات باشد تا کامل گردد بصر بسیار محبوب و مقبول ولی باید مؤید
 بسمع باشد و سمع بسیار مقبول ولی باید مؤید بقوة* ناطقه باشد و قوه*
 ناطقه بسیار مقبول ولی باید مؤید بقوة* عاقله باشد * و قس علی ذلك سائر
 ۱۰ قوی و اعضا و ارکان انسانی* و چون این جمعیت قوی و حواس و اعضا
 واجزا حاصل گردد کامل شود* حال در عالم بعضی نفوس پیدا شده اند
 فی الحقیقه خیر عموم خواهند و بقدر قوه بمعاونت مظلوم و اعانت
 فقرا قیام نمایند و مفتون صلح و آسایش عمومی هستند هر چند از این
 جهت کاملند لکن از عرفان الله و محبة الله محروم و ناقص* جالینوس حکیم
 ۱۵ در کتاب خویش که شرح رساله* افلاطون در سیاست مدنیّه است
 مینویسد که عقاید دینیّه دخل عظیمی در مدنیت صحیحّه دارد و برهان
 بر این اینکه ﴿جمهور ناس سیاق اقوال برهانیّه را ادراک نتوانند و از این
 جهت محتاج کلمات رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در دار آخرتند
 و دلیل بر ثبوت این مطلب آنکه الیوم مشاهده می کنیم که قومیرا که
 ۲۰ مسمی بنصاری اند و بشواب و عقاب معتقد و مؤمن از این طائفه افعال
 حسنه صدور مینماید مثل افعال نفسی که فیلسوف حقیقی است چنانچه
 جمیع ماعیاناً مشاهده مینمائیم که از موت مخافتی ندارند و از کثرت حرص
 و اشتیاقشان بعدل و انصاف از متفلسفین حقیقی محسوبند انتهى﴾ حال شما
 دقت نمائید که صدق و جاتقشائی و احساسات روحانیّه و نوایای صادق و اعمال
 ۲۵ خیریه* نفوس مؤمن بمسیح بچه درجه بود که جالینوس حکیم فیلسوف

با وجود آنکه از ملت مسیح نبود شهادت بر اخلاق و کمالات آن نفوس
 داده که میگوید این نفوس فیلسوف حقیقی هستند این فضائل و خصائل
 بمجرد اعمال خیریه حاصل نگردد * اگر مقصد مجرد حصول و صدور
 خیر است این چراغ نیز الان روشن است و این محل را منور نموده هیچ
 شبهه نیست که این روشنائی خیر است با وجود این این سراج راستایش
 ۵ نمائی این آفتاب که جمیع کائنات ارضیه را تربیت مینماید و بحرارت نشو
 و نما میدهد دیگر چه خیری اعظم از آنست ولیکن چون این خیر صادر
 از نیت خیر و محبت الهیه و عرفان الهی نیست ابداً نمایش و جلوه ندارد
 ولی يك شخص انسان چون جامی آب بدیگری دهد ممنون و متشکر آن
 ۱۰ گردد حال انسان بی فکر میگوید این آفتاب را که جهان روشن نموده
 و این فیض عظیم از او ظاهر باید پرستش نمود و ستایش کرد چرا ممنون
 و متشکر آن نباشیم و انسان را که منقبت جزئی محدود دارد بستائیم اما
 چون بحقیقت نگرییم ملاحظه مینمائیم که این منفعت جزئی انسان منبعت
 از احساسات و جدانست لهذا سزاوار ستایش است ولی آفتاب این نور
 ۱۵ و حرارتش منبعت از احساس و وجدان نه لهذا لایق مدح و ثنا نیست
 و سزاوار ممنونیت و شکرانیت نه * و همچنین نفوسی که اعمال خیریه
 از آنان صادر هر چند ممدوحند ولی این اعمال خیریه چون منبعت از عرفان
 حق و محبة الله نه البته ناقص است و از این گذشته چون بانصاف نگری
 ملاحظه مینمائی که این اعمال خیریه نفوس سائره نیز از اصل منبعت
 ۲۰ از تعالیم الهی است یعنی انبیای سلف نفوس را دلالت بر آن نموده اند
 و محسنات آنرا بیان نموده اند و تأثیرات حسنه آنرا شرح داده اند این
 تعالیم میان بشر منتشر شده مسلسل و متتابع باین نفوس رسیده و قلوب را
 متوجه باین کمالات کرده و ناس چون دیدند که این اعمال مستحسن است
 و در عالم انسانی سبب سعادت و کامرانی لهذا متابعت نمودند * پس این
 ۲۵ نیز از تعالیم الهیه است ولی قدری انصاف لازم است نه محاججه و مجادله

الحمد لله شما بایران رفتید و ملاحظه نمودید که از تفحات قدس بهاء الله
 ایرانیان چگونه بنوع انسان مهر بانند * و پیش هر تقسی را از سائر طوائف
 تصادف مینمودند نیش میزدند و نهایت عداوت و بغض و کینه داشتند حتی
 تنجیس مینمودند و انجیل و تورات را میسوختند و اگر دستشان آلوده بان
 کتاب میشد میشستند حال اکثر از مضامین این دو کتاب را در محافل
 و مجالس بالمناصبه ترتیل مینمایند و تفسیر میکنند و معانی و رموز آنرا
 شرح و تفصیل میدهند و دشمنان خویش را میپرورند و گرگان
 خونخوار را مانند غزال صحرای محبة الله نوازش نمایند * روش
 وسلوك آنرا دیدی و اخلاق سائر ایرانیانرا شنیدی
 این تقلیب اخلاق و تعدیل رفتار و گفتار آیاجز بمحبة
 الله حصول یافت لا والله * اگر میخواستیم که
 بوسائط معارف و علوم ترویج این اخلاق
 و اطوار کنیم البته هزار سال میگذشت
 و بین عموم حصول نمی یافت حال
 بسبب محبة الله بنهایت سهولت
 حصول یافت

فهرست اعلام و اهم مطالب

۱۴۹	- وجود
۱۰۴	- صفات
۱۱۵	- و فیوضات
۱۲۵	- و قوی و کمالات
۵۷	- و مواهب ربیع
۱۷۸-۱۱۵	- و نتایج
۱۵۹	- و نفوذ و تصرفش باقی (روح)
۱۹۶-۱۹۵-۱۱۵-۱۲۰-۱۰۸	آخر
۱۹	آداب و احوال
۱۱۴-۸۵	آدم
۶۵	آدم (حضرت)
	- ابوالیشر سبب حیات جسمانی نوع انسانی
۸۶	است
۸۷	- از شجره منوعه لثاول نمود
۶۶	- از مسیح اعظمتر
۹۱	- اگر آدم بر تقرب شجره منوعه گناهی نمود
۸۷	- اگر گناهکار بود
۶۶	- بروج حیات وجود یافت
۸۶	- در آدم همه میپرند
۸۹	- را بخواب انداخت
۹۱	- روح آدمی است
۸۷	- سبب موت خلق گردید
۹۲	- گناه بالانصبه پیرایه است
	- ما در دوره ای هستیم که هدایتش آدم
۱۱۴	و ظهور کثیفه اش جمال مبارک است
۸۶	- نفس حی است
۸۸	- و اکل شجره
۵۱	آدمیان
۲۱۰-۲۰۷-۱۷۷-۷۸	آراء
۵۱	آراسته
۱۲۵	آرایش
۱۸۰-۲۹	آرزو
۱۹۹	آرزوی این دام
۸۵-۱۱	آزاد
۲۶	آزادگی
۱۶۱	آزادی از نفس
۹۸	آزوده
۱۹۲	آسایش نوع انسانی
۲۲	- و راحت
۱۹۱	- و سعادت عمومی مختل

۱۹	آئین
۱۰۲-۱۰۲-۷۹-۲۰	آئینه
۱۶۹-۱۵۶-۱۴۸-۱۴۰	
۸۲	- صاف شفاف
۱۱۶	- ذات حقیقت
۸۲	- لطیف صافی شفاف
۹۵	آب
۶۸	- آسمانی که روح علم و حیات است
۵۹	- جاری
۲۹	- حیات
۵۹	- شیرین
۶۸-۶۷	- عنصری
۷۰	- مخلوط برون زیتون
۱۲۰	- مریه
۲۸	- نهل
۲۲	آب ها
۱۸	آباء و اجداد
۵۲	آبستن
۱۹-۶۸-۶۷-۲۸-۲۱-۲	آتش. آتشی
۱۶۴-۱۴۸-۱۲۶-۱۰۱	
۲۷	- امتحان
۲۵	- حرب
۶۷	- عنصری
۵۲	آتش گون
۱۸۸	آتیلا مشهور
۱۰۲	آثار
۱۲۹	- الوهیت الهیه
۱۲۶	- باقی و برقرار
۲۷	- باهره
۱۱۰	- بزرگواری
۴۶	- خیر
۱۲۷	- فقیر
۱۷۸-۷۴-۲۰	- عجیبه
۱۴۱	- عقل و روح
۱۴۹	- فرع وجود است
۹۵	- فضل
۱۴۲	- کمالات روح در این عالم (باید) ظاهر شود
۱۱۲	- و اختیار قدیم

در آفتاب صبح و ظهر و عصر و شام نیست	آسمان	۱۲-۲۲-۴۲-۴۳-۴۶-۵۱-۵۲
۱۱۱		۵۲-۷۱-۷۲-۷۶-۷۷-۸۰-۸۱-۸۸
-در آفتاب نه دیروزی نه امروزی نه فردایی		۱۰۲-۱۷۰-۱۷۷
نه ماهی نه سالی همه مساویست	-الهی	۷۲
۱۰۸	-اول درگذشت	۵۰
-در آئینه لطیف صافی	-جدید و زمین جدید شریعة الله است	۵۰
۸۲	-روحانی	۷۷
-در حیژ ذاتش	-ظاهری فضای نامتناهی است	۷۷
۱۴۱	-مرکز شمس حقیقت	۷۷
-در دو آئینه	-و زمین اول ظواهر شریعت سابق است	۵۱
۸۲	آسیا	۱۰-۴۱-۷۰-۱۲۲
-در مرآت صافیة لطیفه به جمیع کمالات و	آشتی	۴۴
فیوضات ساطع گردد	آشتی و راستی	۴۸
۱۰۵	آشنا و بیگانه	۲۴
-رانیز تموجات ماده اثیریة مثبتوت	آشیانه	۵۹
۱۰۶	آشوریان	۱۲-۱۷۲
-روح انسانی	آغوش	۵۲-۵۲
۱۰۲	آفاق	۲۱-۲۱-۱۱۴-۱۱۴-۲۰۹
-شعاع	-عالم	۲۹
۸۲-۷۹	-مائله	۱۲۲
-ضیاء و حرارت آفتاب	-وانفس	۱۵۶
۱۷۹	آفت	۱۱۱
-عالم آفرینش	آفت کلی	۱۶۱
۱۱۵	آفتاب	۲-۵۱-۵۲-۵۷-۵۸-۶۱
-علامت دولت فرس		۶۵-۷۹-۸۴-۸۸-۹۲-۱۰۰
۵۲		۱۰۲-۱۰۵-۱۰۶-۱۲۲-۱۲۹-۱۵۶-۱۵۹
-قدیم		۱۶۲-۲۰۰-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۱۲
-مرکز انوار در دائرة شمسیه و سبب	-آفتاب واحدست	۸۲
۱۱۵-۱۱۴	-اشراق نماید	۱۲
-موجود نبوده	-بذاته لذاته روشن است	۱۱۶
-نتواند بقدر سر سوزن از حکم طبیعت	-بی نور ظلمت دیجور است	۱۹۶
۱۲۵	-تاریک شود	۸۰
-خارج شود	-تربیت کرده ارض و جمیع کائنات ارضیه	
۱۲۴	بنماید	۱۷۲
-تورانی	-جذب شعاع آفتاب	۱۲۷
۱۶۴	-جلوه در مرآت نمود	۷۹
-و شعاع	-جهان الهی	۵۷
-و ماه (دو دولت)	-حقیقت	۸۲
۵۲	-حقیقت (حضرت اعلی)	۴۲
آفرینش	-حقیقت (حضرت مسیح)	۷۹
۱۲۵-۸۴		
آفریننده تو		
۱۲۰		
آگاه		
۸۹		
آلات و ادوات		
۱۵۹		
آلات قتل و جرح (و ادوات قصاص)		
۱۸۹		
آلات تلسکوپ		
۱۸		
آلمان		
۲۵-۸		
آل اسرائیل		
۴۸		
آلت معطل شود		
۱۶۱		
آلوده (باوساخ عالم طبیعت)		
۱۶۹		
آمدن ابن انسان مثل آمدن دزد است		
۸۲		
آمدن اول		
۸۱		
آمیزش		
۴۸-۴۹		
آنا فنا		
۷۰		
آن بالنسبه به این عدم است		
۱۹۶		
-حقیقت انسانیته		
۱۲۲		

- بیست و پنجم از اصحاب تاسع دانیال
 (هفت هفته و شصت و دو هفته) ۲۱
 - سیزدهم از فصل هشتم دانیال مقدس
 متکلمیرا شنیدم ... ۲۲
 آینده (زمان) ۸۴
 آینه ۷۹

ا

- ابتدای تکوین انسان ۱۴۰
 ابتلاء ۴۲
 - برزائل حیوانی ۱۰۸
 - بعالم طبیعت ۱۰۸
 ابداع ۱۹۹
 ابداع ادراک نکند ۱۳۲
 - اصل و اساسی و تحقیقی ندارد ۱۹۴
 - انکار نتوان نمود ۷۵
 - باهم مطابق نیست ۹۸
 - بتصور اهل عقول و ادراک نباید ۸۲
 - تخلف ننماید ۷۴
 - تعرض ننمائیم ۱۸۹
 - توقف در تصدیق نمیکنیم ۲۰
 - ثمری ندارد (از آن حاصل نشود) ۱۷۷-۱۷۸
 - چنین نیست ۶۲
 - حرکت نتواند ۱۷۶
 - خبری نیست ۱۱۲
 - ذره ای فتور حاصل نشد ۲۲
 - راه را گم نمیکنند ۱۳۲
 - شبهه ای در آن نیست ۱۷
 - مقول تصور آن نتواند ۸۲
 - کسی گمان غلبه آلمان نمی‌کرد ۲۵
 - مشابهتی به هیئت اولیّه ندارد ۱۲۰
 - ملتفت نمی‌شوند ۱۰۶
 - منموخ (نسخ) نمی‌شود ۳۶
 - نفس هوشمندی قبول ننماید ۹۱
 - تمیزه ۷۱
 - وجود ندارد ۱۹۴
 - یکساعت پنهان نشده‌اند ۲۱
 ابدالآباد ۱۲۰-۷۰-۱۲-۲۶
 آیدی ۷۶
 آیدی سرمدیست ۱۱۶
 آبر ۱۰۹-۱۲

- روز مؤید شدند ۷۸
 - عالم ۱۶۲
 - فرشته انسانست ۴۲
 - واحد ۶۴
 - آناتیرا که در آن عبادت می‌کنند ۲۱
 آنچه باید و شاید ۴۲
 - خدا خلق کرده خیر خلق کرده ۱۸۴
 - گویند قول حق است ۱۲۲
 آواز ۴۲
 - و آهنگ ۲۱
 آوازه ۲۸
 - امرالله ۴۶
 آوازی بلند ۵۱
 آهک ۵۱
 آهن ۱۳۲
 آهنگش هنوز بلند است (مسیح) ۱۰۸
 آهنگ و آواز ۱۷۲
 آهو ۱۹۰
 آیات ۸۰
 - باهرات حق ۸۲
 - باهره شمس حقیقت ۱۵۶-۱۵۷
 - ثورات ۹۰
 - قرآنی ۱۹
 آیت الهی ۱۰۷
 - انسان آیت رحمانست ۱۰۴
 - بصر حق ۱۲۹
 - توحید ۱۹۷
 - چگونه فرع آیت احاطه بوجود آیت کند ۱۰۴
 - رحمان ۱۰۴
 - رحمت حق ۱۲۹
 - ربانیت حق ۱۲۹
 - سمع حق ۱۲۹
 - عدل حق ۱۲۹
 - عظمت حق ۱۲۹
 - علم حق ۱۲۹
 - قدرت حق ۱۲۹
 - کبرای الهی ۱۶۶
 - کرم حق ۱۲۹
 - نعمت حق ۱۲۹
 آیه اشعیاء (زیرا که جهان از معرفه الله
 پرخواهد شد) ۴۹

- بهاری ۵۹
 - رحمانی ۵۷
 - رحمت ۴۴
 - گهریار ۵۵
 ابرش گهرریز است ۱۰۸
 ابرار ۴۶
 ابراهیم (حضرت) ۱۰۱-۶۵-۱۰۰-۹
 - انبیاء معترفه ۱۱۶
 - ایام ۴۴
 - برج ۵۸
 - تعالیم ۱۰
 - را چه گناه ۸۷
 - سلاله ۱۰
 - مربی ماهر ۱۱
 - هجرت ۱۰
 ابریق ذلیل ۱۷۵
 ابن الله (حی) ۹۸-۴۸
 ابن نوفل ۲۳
 ابناء ملکوت الهی ۱۷۱
 ابناء نوع ۵
 ابن انسان ۹۲-۷۶
 - آمدن ابن انسان مثل آمدن دژد است ۸۲
 - از آسمان آمد امریست معنوی ۷۷
 - از آسمان آمد در آسمان است به آسمان صعود نماید جز آن کسی که از آسمان آمد ۸۱
 - بر ابر سوار ۸۰
 - که در آسمانست انجیل پوهنا آیه ۱۲ فصل سوم ۷۷
 ابواب فلاح و نجات ۴۶
 ابوت روحانی ۸۶
 ابوت جسمانی ۸۶
 ایوین ۱۵۱
 - قوت و ضعف مزاج ۱۵۰
 ابرسغیان ۵۲
 اتباع (تعالیم الهی) ۱۱۷-۶۰
 اتحاد ۸
 - جان و وجدان ۲۱۰
 - روحانی ۲۱۰
 - و اتفاق ۲۰
 اتحادی مقدس ۱۸۷
 اتصاف به صفات ظلمانی ۱۵۸
 اتفاق ۱۷۲-۱۷۱-۲۶
 - آراء ۱۲۲
 اتفاق ۱۷۴-۱۲۸-۱۰۲
 - و کمال ۸۹
 اتمام تعمیر بیت المقدس ۲۱
 اثبات ۲۰۸-۲۰۷-۹-۴
 - الوهیت ۱۲۸
 - این اسماء و صفات ۱۰۵
 - این دو ظهور ۲۰
 - بقای روح (روح) ۱۵۷
 - ظهور حضرت بهاء الله و حضرت املی ۲۱
 - علم کنیم ۲۰۴
 - کمالات حق ۱۰۵
 - و نفی شیئی ۲۰۸
 اثر ۱۶۱-۱۲۶
 اشعار ۲۰۵-۱۹۸-۱۴۴-۱۲۹-۱۲۷-۸۲
 - ایدی ۹۰
 - اشعار مختلفه ۱۲۷
 - بدیع ۱۰۲
 - جنگل ۱۲۸
 اجازت نمی دهند ۴۰
 اجتماع گرگ و میش بر چشمه واحد ۵۵
 اجتناب ۱۸۷
 اجرا خواهی کرد ۴۵
 اجرام ۲۰۱-۱۹۰
 - توراتیه ۱۱۲
 اجرای معجزات ۷۶
 اجوت ۱۹۱-۱۸۵-۹۲-۴۶
 - یومی، یومی ۱۹۲-۱۹۱
 - فاحش ۱۹۲
 اجزاء ۱۱۲-۹۱-۴۸
 - اثری، اثریه ۱۲۷-۱۲۶
 - انسان سابق ۱۹۸
 - بدن انسان ۷۱
 - به یکدیگر مرتبط ۱۷۲
 - عناصر مرکبه ۱۲۶
 - عنصری ۱۱۱
 - غیر لازمه ۱۲۶
 - مرکبه ۲۰۱-۱۹۸-۱۶۵-۱۸۱
 - مرکبه جسم انسان ۱۸۲

۱۰۲	احسان
۱۷۸	احضار ارواح اوهام است
۴۶	احکام
۶۹	- اربعه
۶۹	- بمسبب تعدیل زمان تعدیل یابد
۱۸۰	- تورات
۲۲	- عبادات
۷۱	- قرون اولی
۴۸	- کتاب مقدس
۷۱	- متصلاً تفهیر و تعدیل کند
۱۷۲	- منجمین سابق ضریبی از اوهام بود
۷۰	- موافق و مطابق احوال نباشد
۴۰	- و تعالیم الهی روح عالم انسانی
۱۱۲	- و شریعت
	احکامی که از حرکات نجوم استنباط نمودند
۱۷۲	
۱۱۲-۹۸-۷۱-۷۰-۶۸	احوال
۱۲	- بنی اسرائیل
۱۱۲	- روحانی
۱۴۲	- سائر طوائف
۱۱۲	- مریض
۱۲۰	احوال مختلفه
۱۱	احیاء
۷۰	- اموات (مرده زنده کردن)
۸۷	- بنی آدم
۲۰۷	- رأی (افلاطون)
۵۳-۲۹	اخبار
۳۰	- از ظهور حضرت اعلی
۱۰۰	- از ظهور موعود
۲۲	- ظهور
	اخباری از این سرچشمه در حق هیچ ظهوری
۴۴	نیست
۲۱۱	اخبارات
۱۹۹-۲	اختراع
۱۳۲	- بشری
۱۷۷	- صنایع جدید
۱۹۲-۱۲	اختصاص (ثروت مفرطه)
۱۹۲-۶۲-۳۱	اختلافات. اختلاف
۲۱۰-۲۰۸-۲۰۷	
۶۹	- ادویه و علاج
۱۳۷	- ألوان حیوانات

۱۰۹	- مرگبه شمس
۱۰۹	- مرگبه قمر
۱۷۲	- کائنات
۱۰۱	- و عناصر
۴۶	اجسام
۲۰۷	- کبیره
۱۴۴	- مستنیره
۱۴۴	- مظلمه
۲	- نورانی
۲۸	اجمالاً و تفصیلاً
۲۱۰-۱۴۲-۹۴-۴۰	اجناس (و انواع)
۲۰۰	اجوبه
۱۸۰	اجیر
۱۷۰-۲۸	احاطه (بر جمیع کون دارد)
۲۰	احیاء
۱۰۷	احیای الهی
۱۶۷	احتیاج
۱۸۴-۱۰۸	- از حق اعظم از جمیع مذاهب است
۱۷۲-۱۷۱	اكثر از
۷۴	احتمال وقوع
۶۷-۶۶-۲۲	احتیاج
۱۹۹	- بانهات ثانی نیست
۱۱۷	- به تجدید
۱۹۲	- جمهور
۴	- صفت ممکنات
۱۹۱	- ضروری جمهور
۴۲	احتیاجات ضروری
۱۷۲	احتیاط
۱۲۲	احدی (حضرت)
۱۶۴	احراق
۱۱۲-۱۰۶-۹۴	احصاء
۲۱۲-۲۰۷-۱۷۱-۱۶۰-۱۴۹	
۰	روح
۷۰	- روحانی
۲۱۰-۱۲۱	احصاءات
۱۶۰	- بیشتر گردد
۱۰۲	- حیوانی ادنی رتبه ادراکات
۲۱۱-۱۰۹	- روحانی
۲۱۰	- متفاوت
۱۸۹	- ترقی کند
۲۱۲-۲۰۹-۶۰	وجدان. وجدانی. وجدانی

۶۹	-امراض و احوال	۲۰۹	-مرضیه
۵۰	-جنسیه	۱۵۱	-میراثی
۸	-در میان افتاد	۲۱۳-۲۹-۲۰	-و اطوار (و افکار)
۵۰	-دینیه و مذهبيه	۱۷	-و اطوار بهاباتی
۴۵	-عادات	۲۰	-و اطوار ایرانیان
۱۵۳	-مراتب	۱۱۵	-و اطوار حیوانی
۲۱	-مشارب	۱۲	-و الهیات
۲۱۰	-هزار ساله	۱۹	-و رسوم
۵۰	-نوعیه	۴۰	-و رفتار
۵۰	-وطنیه	۱۵۸-۹۷	-و صفات (بهیمی)
۱۹۳	-اختلال مملکت	۱۹۲-۱۹۱	-اداره (دائره ثروت مفرطه)
۱۹۱	-و پریشانی	۱۳۱-۱۲۲-۱۱۲-۸۱-۷-۶-۲	-ادراک
۱۷۴	-و فتور	۱۸۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۴-۱۳۹	
۱۷۶-۱۷۵	-اختیار(خیر و شر)	۲۱۱-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۲-۱۸۵	
۲۲-۱۰	-اخراج (بلد)	۱۴۹	-اشیاء خارجه
۲۱۲-۱۸۹-۱۳۲-۸۶-۴۵	-اخلاق	۱۳۳	-اشیاء محسوسه
-ارشی تفاوت اخلاق ارشی(از قوت و ضعف		۱۵۱	-السان تا چه حد به حق پی برد
مزاج اهریمن است)	۱۵۰	۱۳۲	-حقایق
-اسلام	۴۱	۱۵۹	-حقیقت
-اکتسابی به تربیت حاصل گردد	۱۵۰	-رتبه مادون ادراک رتبه مافوق نتواند	۱۰۴
-انسانی	۱۸۳	۱۵۶	
-تبدیل یافت-تعدیل شود	۴۱	-روح انسانی دو نوع است	۱۵۹
-در ارواح و قلوب نهایت سرایت دارد	۱۵۱	-روحانی	۱۷۷
-رحمانی	۴۲-۴۶	-صفات قدیمه	۱۵۶
-رحمانی رحم بر فقیران، فریادرس مظلومان		-عبارت از ادراک و عرفان صفات الهی	
اتفاق بر بیچارگان، دستگیری افتادگان		است نه حقیقت الهیه	۱۵۶
پاکی، آزادگی، افتادگی، حلم، صبر، ایمان		-فرع احاطه است	۱۵۵
ایقان، عرفان، ثبات، عدالت، دیانت، مروت		-کائنات	۸۲
امانت، محبت الله، سواست در حال	۲۶	-مدرکات انسانی فرع وجود انسان است	۱۰۴
-شیطانی	۴۲	-مسائل (دیگر)	۶۱
-عمومیه	۱۱۶-۱۲	-نه اینست که علم و بصیر و سمع و قدرت	
-فطری در انسان بتفاوت درجات است	۱۵۰	حق را کماهی ادراک توانیم	۱۰۵
-فطریه انسان چون در موقع غیر مشروعه		-نهایت ادراک مشاهده آثار و صفات او در	
صرف شود مذموم گردد	۱۵۲	عالم خلق است نه در عالم حق	۱۰۴
-فطریه انسان که سرمایه حیات است	۱۵۳	-و استعداد	۱۵۰
-قدیم	۱۱۷	-و شعور	۲
-متفاوته نوع انسان	۱۵۰	-هر مادونی عاجز از ادراک مافوق است	۱۰۴
-مذمومه جمیع اخلاق مذمومه در طبیعت		ادراکات	۲۱۰-۱۰۶
حیوانست	۸۷	-ادنی درجه ادراکات احساسات حیوانی	
-مذمومه نسبت به حیوان گناه نیست		است	۱۵۳
نسبت به انسان گناه هست	۸۷	-بیشتر شود	۱۶۰

- تزیید نماید ۱۸۹
 -ذات منزّه از ادراکات ۱۰۵
 -روحانیّه، اتّحادی درمیان روحانیان است ۱۷۷
 -عالم انسانی ۱۵۲
 -عقلیّه ۲۰۸-۲۰۵-۶۰
 -عظیمه بدون وسائط حواسّ خمسّه ۱۷۷
 -فرع وجود انسانیت ۱۰۴
 -متنوع و متفاوت ۱۵۲
 -نفس ناطقه ۱۵۴-۱۵۲
 ادعا ۲۷
 ادعیه خوریه سایر نفوس انسانی ۱۶۹
 ادله ۱۲۶
 -عقلی (عقلیّه) ۲۰۷-۱۲۸-۲۲-۵
 -معقوله ۳۰
 -نظری ۴
 -نظری ۲۲
 -و براهین ۲۱
 ادله های الهی ۱۲۸
 ادله های عقلی ۱۲۸
 ادنی رتبه ادراکات احساسات حیوانی است ۱۵۲
 ادوار ۵۵-۴۶-۳۶
 -روحانی (روحانیّه) ۵۷-۵۶
 -عالم ۵۷
 -کلیّه ۱۱۳
 ادوم-سرحدّ زمین ادوم ۱۲۰
 ادویه ۱۸۱-۱۱۳-۷۰-۶۹
 -بارده، حاره ۷۰
 ادهیان ۴۵
 -از تمادی ایّام از اساس اصلی تغییر یابد ۱۱۸-۱۱۷
 -تنوع ۴۵
 اذن خروج ۲۲
 اذیت ۱۸۹-۱۸۶-۱۸۵-۹۹-۲۸-۱۶-۱۴
 -نساء و اطفال ۲۱
 اراده ۱۵۷-۱۲۴-۲
 -انسان ۱۷۵
 -انسان دراین عالم مفعولی عظیم دارد ۱۷۴
 -پنده به اراده خود توانایی بر امری ندارد ۱۷۶

- پروردگار ۹۴
 -خود، اوراق شجر بهبوب نسیم متحرّکست ۱۱۹
 -و شعور ۳-۲
 اراضی ۶۰
 اروپای دانش ۵۷
 -فنون ۹۹
 ارتباط ۲۱۰-۱۷۴-۱۷۲-۱۴۲-۱۰۶
 -اقالیم ۴۹
 -تامّ (کامل) ۱۸۰-۱۷۹
 -جسمانی و معنوی ۱۷۴
 ارتحششا ۳۲-۲۱
 ارتفاع قطب ۱۲۲
 ارتکاب ۱۸۵
 -باغثیار خویش ارتکاب نماید ۱۷۵
 -جرائم ۱۸۷
 ارتودکس ۷۰
 اردن ۱۲۰-۶۶
 ارفل موجودات ۱۰۲
 ارسطاطالیس ۲۰۲
 ارسطو ۱۲
 ارض اقدس ۱۱-۱۰
 -به سلاله ابراهیم داده شد ۱۰
 ارض ۱۴۲-۸۲-۸۲-۱۹-۱۸
 -کروی الشّکل است ۱۲۲
 -متحرّک ۱۲۳
 -محشر ۵۱
 -مستقرّ ۵۱
 -مقدس ۵۰-۴۴-۱۰
 - (ملوک) ۸
 -یابس ۵۱
 ارضیه ۱۲۵
 ارفه حلب ۱۱
 ارکان ۲۱۱-۱۷۳-۱۲۹-۹۴
 -دولت ۱۹
 -عالم ۲۷
 ارمیهاء ۱۰۶-۹۸
 -تابع و مروج ۱۱۶
 -رؤیای ارمیهاء ۱۷۶
 ارواح ۷۹-۵۶
 -پنج نوع تقسیم می شود ۱۰۱-۱۴۸

۱۹۲	- شریعت الهیه	۹۱	- سلاله آدم
۴۱	- شریعت الله	۱۶۸	- محتجبه
۱۶۷	- عرفان حق است	۱۷۶	- (مکالمه با)
۱۶۷	- فوز و فلاح عرفان حق است	۱۷۷-۱۲۴-۸	اروپا
۹۸	- کلیسای الله	۱۸۸	- حکومت
۲۰۷	- اساطین حکمت	۷۱-۴۱-۲۰-۱۴-۱۳-۱۰	اروپا
۱۲	- اسباب امتحان و افتتان	۲۰۷-۱۲۶-۱۲۴-۹۹	
۹۹	- دنیوی مفقود	۲۱	- (ارباب معارف)
۶	- راحت و مدنیّت	۱۹	- در نهایت درجه نوحش
۱۸۹	- قصاص	۱۲۴	- فلاسفه
۱۹۲	- معیشت لازمه	۵۵	- ارباب لواحق
۱۰۸	- اسبوح		از این زحمت مرخص گردند (تعهد اطفال)
۵۲	- اسپانیا (اندلس)	۱۲۰	از این گذشته
۱۲۶-۸۹	- استخوان (پشت)	۱۲۷	از بدایت اعتقاد نطفه انسان بوده
۲۰۷-۱۹۸-۱۲۲-۱۲۵-۲۰-۷	- استدلال	۱۲۸	- نطفه نوع انسان بود
۲۹-۲۷	- استدلالات نقلیه	۱۲۸	- نوع مخصوص بود
۱۹۲-۱۸۶-۱۸۵-۴۵	- استحقاق (واستعداد)	۱۲۰	از بدو وجودش نوع مخصوص بود
۱۱۰-۲	- استعمار	۱۲۸	از ترکیب بشری ثمری حاصل نگردد
۱۱۹-۹۹	- استعمار	۵۴	از جمله شروط
۱۵۶-۱۴۸	- استطاعت بشریه	۶۴	از دواج
۱۰۲	- استعداد	۲۰۱-۱۹۸-۱۴۴-۱۲۹-۸۸	از هار
۱۵۱	- بر دو قسم است فطری و اکتسابی	۵۰-۴۹	از بداند (است) روز بروز در
۱۵۲	- فطری بکلی منقلب گردد	۱۴۷-۱۲۷	ازلی
۱۵۱	- فطری خلق الهیست کلّی خیر محض است	۱۱۲	از منته مختلفه
۲۰۶-۱۹۹-۱۵۱-۱۴۲	- و قابلیت	۵۲-۵۲	از دها (بنی امیه)
۱۵۲	- و قابلیت اکتسابی	۱۵-۱۳-۱۱	اسارت
۱۵۱	- استعداد اکتسابی	۱۵۷	اسی اساس ادیان الهیه (بقای روح)
۱۵۲	- اکتساب سبب گردد که شرّ حاصل شود		- دین الله که آن اخلاق و رفتار و اسرار
۷۰	- استغراب		و روحانیات است
۱۵۸	- استغراق در هوای شیطانی	۱۷۸-۱۱۸-۲۰	اساس
۶۸	- استغفار	۱۱۷	- آنان برهم مفورده
۹۹-۱۸۶-۱۰۵-۹	- استغفر الله	۱۱۷	- اصلی
۷۲	- استغفر الله عن هذا الهم العظيم	۲۱۰	- اعمال خیریه
۷۲	- استغنا	۲۰	- ترقی
۶۸	- از فیض ابدی	۴۲	- تعالیم
۱۷-۹۲	- از فیض روح القدس	۱۵۲	- جمیع شرور (دروغ)
۹۱	- از فیوضات	۱۵۲	- جمیع قبائح (دروغ)
۱۷۰	- گل از فصل و نسیم و تفتح نوبهار	۹۸-۸۲	- دین الله
۱۷۱-۷۹-۵۷-۲۱	- استقامت (و ثبوت)	۱۲۲	- دین الهی بهم خورد
۱۲۴-۶۲	- استقبال	۵۷	- دین الله محو و نابود شود
۱۶۰	- در عالم خواب استقبال را بیند	۱۱۸	- دین مسیح

- ۱۰۵ - ذاتیة الهیة عین ذات
 ۲۰۰ - اسماء و صفات الهیة
 - مقتضی وجود کائنات است ۱۲۷-۱۹۶
 - اگر عین ذات نبود تعدد قدما لازم آید ۱۰۵
 - عین ذات است و ذات منزّه از ادراکات ۱۰۵
 - اسماعیل ۱۰-۱۰۱
 - اصغر ۱۱-۱۵-۲۴-۲۹-۴۱-۸۴-۱۷۶
 - حواس ۱۲۲
 - شهوات نفسانیة ۱۰۲
 - طبیعت ۸۶-۱۲۴
 - اسیری نساء و اطفال ۱۶
 - اسمی از اسماء الهی ۱۲۹
 - اسویجره ۱۹۰
 - اشارات ۱۰۶
 - اشتها ۱۸۲
 - اشتیاق ۲۰-۲۱۱
 - اشجار ۵-۱۷-۷۵-۸۲-۱۰۲-۱۲۹-۱۹۸
 - سبز ۵۵
 - اشراق ۱۱۴-۱۴۰
 - انوار ۱۱۰-۱۵۶
 - و طلوع ۴۴
 - اشراقات ۱۰۴
 - رحمانیة ۵۸
 - شمس حقیقت ۴۶-۵۶-۸۶-۱۵۸
 - و تجلیات جمال مبارک ۱۰۷
 - اشراقش متفاوت ۱۰۸
 - اشراقی از محیة الله ۲۱۰
 - اشرف عضوی در شجره ثمره است ۱۴۰
 - کمالات ۹۹
 - مخلوقات ۲۰۶
 - مقامات عالم انسانی ۱۶۶
 - مقدم بر شریقت ۸۴
 - ممکنات ۱۰۲
 - موجودات ۱۱۲-۱۶۵
 - اشرف تر ۱۲۱
 - اشعة (سطح از مظهر ظهور) ۷۹-۹۲-۲۰۹
 - اشعیاء ۴۷-۴۹-۷۵-۱۰۶
 - باب ۴۲ آیه اوّل (ای یعقوب تو از آن من هستی) ۱۲۰
 - باب ۴۸ آیه ۱۲ (ای یعقوب من اوّل هستم و آخر هستم) ۱۲۰

- استقرار ۴۴
 استقلالیت ۱۲۸
 - ماهیت انسان واضح ۱۲۱
 - استماع (حاصل گردد) ۸۰-۱۷۲
 - استناد ۱۴
 - استنباط ۳۰-۱۱۲-۱۷۲
 - از قرائن ۱۹۷
 - معانی ۲۰۸
 - استنتاج کرویّت ارض ۱۲۲
 - استوار ۲۵
 - استهزاء ۱۸
 - استبحاش ۱۴-۱۲۲-۱۸۷
 - استیلا ۳۵-۲۹-۵۲
 - اسحق ۸۷-۱۰۱
 - اسرار ۳۵-۴۰-۴۵
 - مکنونه استقبال ۱۰۰
 - الهیة (حقایق لاهوتیة) ۴۸-۸۹-۱۰۴
 - غنیة ۱۲۲
 - کائنات ۷-۱۹-۹۸-۹۹-۱۱۲-۱۶۶
 - کشف اسرار اشیاء را مینماید ۱۷۷
 - مکنونه کائنات ۱۲۲
 - موجودات ۱۵۴
 - اسرائیل، اسرائیلی ۱۱-۱۲-۱۲۰
 - اختصاص با اسرائیل نداشت ۱۲
 - اله اسرائیل ۱۰
 - پراکنده، جمع خواهد کرد ۵۰
 - اسرائیلیان ۸
 - اسفل درکات جهل و نادانی ۱۰۰-۱۶۸
 - اسفل موجودات ۱۶۵
 - اسلام ۱۴-۲۲-۵۴
 - حکومت ۱۷
 - دشمنان ۱۷
 - علماء ۱۸-۲۱
 - معاونت ۱۷
 - ملت ۱۷-۴۱
 - ونصاری ۱۷
 - اسلامبول ۱۱-۲۱-۲۲-۲۴
 - اسماء الهی ۱۲۹
 - بهضشان تکرر یافت ۵۲
 - اسماء و صفات ۱۰۵-۱۲۱
 - الهی ۷

- تابع و مروجند ۱۱۶
 -رؤیا ۱۷۶
 -کتاب ۸۱
 -اشغال عمومی ملت ۱۹۲
 -اشقیاء ۱۵۲-۲۹
 -اشیاء ۱۲۴-۱۲۲-۱۰۰-۷۴-۶۹-۵۵
 ۲۰۴-۲۰۲-۱۹۷-۱۳۵
 -ارضیه ۱۲۹
 -جميع اشياء متحرک است ۱۶۴
 -حياتش عبارت از ترکیب است و معاش
 عبارت از تحلیل ۱۴۵
 -خلقند و محدود ۱۵۵
 -در رتبه خود کاملند ۱۷۵
 -زوجیت ۶۴
 -صادر از واحد حقیقی ۲۰۵
 -ظهور واحد حقیقی ۲۰۵
 -کشف طبایع اشياء ۲
 -اشمویل ۱۰۷
 -اصالت نوع (انسان) ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۶-۱۲۸
 -اصحاب ۱۶-۲۲
 -جرم ۱۸۹
 -حضرت محمد ۱۴
 -شریعت ۱۱۶
 -گشته گشتند ۱۴
 -فبریک-فبریک ۱۹۱-۱۹۲
 -معامل ۱۹۰
 -اصحاح بیست و چهارم انجیل متی تصریح
 اخبار زمان ظهور ۲۲
 -دوازدهم، دانیال مرد ملتبس بکتمان ۲۲
 -ثامن از کتاب دانیال اخبار زمان ظهور
 ۲۲
 -یازدهم اشعیاء نهالی از تنه یسی ۴۷
 -اصرار ۶۴
 -اصطلاح (مخصوصی موجود) ۷۴-۱۴۴
 -اضغیاء-اکتشافات روحانیة ۱۷۷
 -اصل ۲-۱۱۷-۱۵۹-۲۰۲
 -اساس (عواالم روحانیة الهیة) ۲۵-۲۰۱
 -استدلال ۲۰۲
 -این است که باید نفوس را چنان تربیت کرد
 که جرم واقع نگردد ۱۸۷
 -تعمید ۶۷
 -دلیل ۱۲۸
 -علویات انسانیة خصائل و فضائلی است
 که زینت حقیقت انسان است ۶۰
 -ماده واحد است ۱۲۸
 -و اساس ۱۹۱
 -و حقیقت ۱۹۱
 -و مبدأ انسان ۱۲۸
 -اصلاح امم ۱۱۹
 -اصنام افکار و تصور ۱۰۶
 -اصلیت نوع انسان ۱۲۸
 -اصم کرمان زاده تصور سمع نتواند ۱۳۹
 -اصنام را باز وجود جمادی محقق اما اصنام
 افکار و تصور انسان اوهم محض حتی
 وجود جمادی ندارد ۱۰۶
 -اصنام قرابین ۶۹
 -اصوات (و الحان بدیعه) ۶۱-۱۷۲
 -اضطراب قلوب ۲۹
 -اضطراب شدید ۴۳
 -اضغف اقوام ملل ۸۵
 -اضلاع ۸۹
 -اضمحلال ۲۸
 -اطاعت ۶۷-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۴
 -مسیح (حضرت) ۹۹
 -و انقیاد ۱۹۲
 -اطیاء حاذق ۱۱۲
 -اطراف عالم ۵۰
 -اطعمه ۱۸۲
 -اطفال ۷۰-۱۵۱
 -بقای ارواح اطفال ۱۶۹
 -جسمورشوند ۱۵۰
 -شیرخوار (صفیر) ۷۰-۱۹۲
 -اطلاع و اخبار ۱۰۰
 -اطلاع و علم و کمالات سائره بسمعی واجتهاد
 حاصل گردد ۹۵
 -اطمینان قلب ۲۲
 -اطوار ۷۱-۹۸-۱۱۱
 -حکومت پاپ ۹۸
 -مختلفه ۱۲۹
 -اظهار امر ۲۰-۸۸
 -اظهار عجز ۱۵۴
 -اعاشة فقراء ۱۹۲

۷۵	اعطای بصیرت
۱۳۲	اعظم از انسانند
۱۸۴	-از جمیع مذاهبها
۲۰۵	-برهان صوفیها
۱۸۷	-عقوبت (نفس جرم)
۱۵۸	-عقوبات و عذاب
۱۲	-فیلسوف عالم
۲۰۷	-قوای حسیه بصر
۲۱۰	-قوت در عالم انسانی محبة الله است
۱۲۹	-کائنات عالم
۲	-کرات جمیمه
۱۵۸	-مکافات
۲۰۹-۶۶	-منقبت (عالم) انسانی
۲۰۷	-موازین
۹۹	-موهبت الهی (علم)
۸۲	-نقائس
۶۵	-و افضل
۱۱۹-۱۱۷-۴۶-۲۲-۲۱	اعلاء کلمه (الله)
۲۱	اعلاء کلمه حضرت باب
۴۲-۴۲-۲۲-۲۱-۱۹	اعلیٰ (حضرت)
۱۵۱	-از سلاله ابراهیمی هستند
۱۱۶	-انبیاء مستقله
۴۲	-فرزند شریعت الله
۲۲	-مبشر جمال مبارک
	-مقصود از این ولد که فی الحقیقه زاده شریعت
۴۲	محسنیه بود
۱۰۴	اعلیٰ درجه وجود
۹۰	-رتبه عالم وجود
۲۸	-مراقی مدنیت
۱۲	اعلام جمیع ملوک سرنگون شد
۲۴	اعلان
۲۴	-ظهور خود
۲۴-۲۲	-نبوت
۸	اعلای امر
۱۶۷-۹۹-۹۸-۷۶	اعمال
۱۶۷	-حسنه فرع عرفان است
۱۶۷	-حسنه ثمره ایمانست
۲۱۲ تا ۱۷۴-۲۰۹	-خیریه و شریه
۱۷۵	-خیریه انسان مخیر است
۱۵۹	-روح
۱۶۷	-صالحه

۱۸۸-۱۸۷	اعانت
۲۱۱-۱۹۳-۱۶۲	-فقراء و ضعفاء
۱۰۸	اعتبار آیات
۱۹۲-۱۹۱-۱۸۲-۱۳۱-۶۴-۵۴	اعتدال
	-تا اعتدال باقی است انسان مصون از
۱۹۲-۱۸۱	امراض است
۱۲۲-۱۷۴-۷۲-۱۶	اعتراض
۱۵۲	-بر اشقیاء
۱۹۶	-روا نداریم
۱۹۸	-نماید
۸۱-۱۷	اعتراضی
۱۲۱	اعتراف بقصور و گناه
۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰	اعتساف-مبنی اعتساف
۱۹۲-۱۹۲-۱۹۰	اعتصاب
۱۰۴-۹۷	اعتقاد
۱۷۹	-تام
۱۱۸	-قدماء یونان
۲۰۰	-و تصور
۲۶	-ولایت
۲۸-۲۶-۲۲-۲۱-۱۴-۱۰	اعداء
۱۲	-خاضع شوند
۲۴	-مقصود اعداء
۱۲۸	اعداء
۲۰۲	-تکرّر واحد حقیقی است
۲۰۲	-نامتناهی
۱۸۲-۱۴۵-۲۶-۱۹	اعداد
۱۰	-و اضحلال
۲۸	امراض و استکبار
۱۱۱	امراض حقیقت
۱۷۲	امصاب صماخ گوش
۱۰۷-۱۲۹	امصار و دهور قرون
۲۱۱-۱۱۱-۱۷۲-۹۴	اعضاء
۱۶۱	-بمرض فلج گرفتار
۱۲۶	-کامله لازمه
۱۲۰-۱۲۶	-اثری
۲۱۱-۱۷۴	-انسان (و اجزاء)
۱۴۲-۱۱۲-۱۱۱	-و اجزاء (عنصری)
۵۹	-و جوارح
۱۲۰	اعضای انسان
۱۴۲	-بشری
۱۲۲	-بیت العدل

- غرق (اساس عرفان حق است) ۱۶۷
 -تبیحه ۱۸۰
 -کفایت نعماید ۲۰۹
 -میرور، میرور ۱۹۲-۲۱۱
 -و افعال ۱۷۰
 -وافعال را تطبیق به شریعة الله کنند ۱۲۴
 اغذیه ۱۸۱-۱۸۲
 اغراض نفسانی ۲۱۰-۲۱۱
 اغتشاش معیشت ۱۹۱
 اغصان ۲۰۰-۸۸
 اغنام (اللهی) ۱۸۸-۲۴
 اغنیاء (انسان) ۶۰-۴۹
 اغیار ۲۱۰
 افاضه بر حقایق حواریون نمود ۷۹
 افتادگی ۲۶
 افتخار ۱۴
 افراد نوع انسان ۲۱۰
 افراغ نمائی و بیان کنی ۶۲
 افریقا ۱۹۰-۸۶-۰
 افسرده (و دلگیر) ۱۸۰-۰۶-۰۰
 افعال حسنه ۲۱۱
 افعال شرّیه، انسان مخیر است ۱۷۰
 افعی-مانه ۴۷
 افغانستان، پسران ابراهیم به افغانستان آمدند ۱۰۶
 افق ۴۲
 -اعلی ۲۹
 -عزت قدیمه ۴۶
 -ملکوت ۰۶
 -موسوی ۰۸
 -هدایت ۰۲
 -هر درجه ارض غیر افق درجه دیگر است ۱۲۲
 افقی روشن نمود ۰۸
 افکار ۲۰-۷۱-۱۰۶-۱۱۰-۱۹۹-۲۱۰
 افکار فاسده ۱۷۷
 افکارشان متشکّل و مختلف شد ۷۸
 افلاطون ۱۲-۱۴-۱۸-۲۰۷-۲۱۱
 افنان ۱۱۴
 اقوال (و غروب) ۰۸-۲۷
 اقیون ۱۰۲
 اقالیم (غمگین) ۱۱۰-۱۴۲
- اقامه ادله ۲۰۸
 اقامه دعوی ۱۶
 اقامیم ثلاثه ۸۱-۸۲-۸۲
 اقیال بمن نعماید ۷۲
 اقتیاسی انوار ۱۰۲-۱۱۰-۱۱۶-۱۶۴
 -انوار رحمانی ۷۱
 -فیض ۱۱۶
 اقتدار ۴۹-۲۹
 اقتضاء (کنند) ۱۸۰۱-۱۱۹-۹۴-۴۴
 اقتضای زمان ۲۷-۱۱۴
 اقدام تلفزد ۰۱
 اقرار و اعتراف ۲۲
 اقسام قدیم و حادث ۱۹۰
 اقصی بلاد آسیا ۴۱
 اقلّ ۲۹
 اقلیم ۱۸-۱۸۸-۱۹۱
 اقلیمی بسیار بعید ۱۲۲
 افتناع ۱۱
 اقوال انبیاء ۲۰
 اقوال پرهانیّه ۲۱۱
 اقوال منقوله ۲۰۸
 اقوام ۲۹
 -بادیه ۳۹
 -سائره (مصطلح) ۱۷۶-۴۱
 -متمدنه ۱۸۹
 -مختلفه ۸
 -منکوره ۲۶
 -و طوائف ۴۹
 -وقبائل (ومثل) ۴۰-۲۲
 اقوی، بعضی از حیوانات اقوی اند از انسان ۱۰۲
 اقویا ۴۹
 اکتساب ۷۲
 -علوم ۱۹
 -فیض الهی ۲۰۶-۷۱
 -کمالات ۱۱۲-۱۲۸
 -کمالات و قبوضات ۲۰۰
 -منافع ۱۹۲
 -و تحصیل ۱۱۲-۱۱۱
 اکتسابات کمالات الهیه ۶
 اکتشاف ۱۷۸

۴۰	- و التیام
۴۹-۴۴	- و محبت
۱۷۹	الفتی منزّه از زمان و مکان
۱۰۱	الکثریک
۱۶۶-۱۶۴	المناس
۹۰-۹۲	المدعون کثیرون والمختارون قلبون
۲۵	الواج
۲۶	- مری العیاره
۲۵	- ملوک
۱۴۷-۱۱۶-۱۴۵-۸۹-۸۲-۲۶-۲	الوهمیت
	- آثار الوهمیت الهیه در حقایق موجودات و جمیع کائنات ظاهر است
۱۲۹	- اسماء و صفات
۱۳۹	- الهیه
۱۶۵	- تجلی انوار
۲۰۰	- ربانیه
۱۰۴	- غیب منیع لایدرک ذات بحث لایوصف
۱۰۳	- فقط توسط مظاهر الهیه شلخته میشود
۱۰۴	- لاندركه الابصار و هو يدرك الابصار
۱۰۴	- نه ادراك را راهی و نه بیان را اتساعی
۹	اله متعدد
۱۱۸	- موهوم
۱۷۶-۱۰۶-۷۶	الهام (رحماني)
۹	الهی نماید
۱۲	الهیات
۱۸۴-۱۳۴-۱۳۱-۶۴-۶۲	الهیون
۹۶	الهیاس
۱۲۷-۴۸-۲۶-۱۷	الی الان
۹۱-۸۹	الی الابد
۲۸	الی یومنا هذا
۴۷-۲۶	امانت
۱۶۶	- صفت انسان است
۱۱۹-۴۱	امت
۱۲۰	- اسرائیل
۱۳۸	- افسرده و دلگیر شود
۲۸	- براهه
۱۴۱	- متوحّشه از تربیت متعذّر گردد
۵۰	- یهود مجتمع شوند
۱۱۴	امتداد

۱۶۱	- احوال
۱۴۸	- اسرار الهی
۱۷۷	- امریکا
۱۷۸-۱۱۸	- حقایق (اشیاء)
۱۷	- در هر دو نماید
۱۱۲	- شئون و احوال
۱۲۲	اكتشافات
۱۰۲	- از روح انسانی است
۱۷۷	- روحانیه اصفیاء
۱۷۷	- روحانیت که بعنوان روپا میفرماید
۱۳۲	- عظیمه
۱۷۷-۶۰	- فنیّه
۱۹	- منه
۱۰۴-۷-۶	- و مشروعات (جدیده)
۴۸	اكثر از معرفه الله بی بهره اند
۱۷	- بی اساس
۱۳۲	- حیوان شدیدتر است (قوای مشترکه)
۱۸۲	اکثرش بر حیوان نیز مارض می شود
۱۹۰	اکثری برهنه و عریان
۱۲۲	اکثریت
۸۹-۸۸	اکل شجر
۱۰۲-۸۹	اکمل صورت
۷۴	اگر قبول شود
۱۸۸-۲۰۰	الان
۶۶	- بگذار
۸۰	- طاقت تحمل آنها را ندارید
۱۳۶	- مفقود
	الاب فی الابن لکفایت معقوله است یعنی آن آفتاب بر این ثبته ظاهر و آشکار است
۱۰۸-۶۲	القیام اقوام و طوائف
۴۹	القیام و (ارتباط)
۱۸۰-۴۸	السان
۲۴	المدلّه
۲۱۳	السبیل مقطوع و الطلب مردود
۱۰۵	السبیل مسدود و الطلب مردود
۱۰۴	الطاف و صدق (اصل علویات انسانیّه)
۶۰	الف و پاء (مبدأ فیض است و منتهی)
۱۹۶	الف
۸	الف
۱۷۷	- ارواح انسانی
۱۷۸	- جسمانی
۴۸	- و اتحاد

۱۷	امرنامه	۲۰۰-۲۰۵	-حیات
۱۲۲	امری صادر	۴۱	-یافت
۸۷	امری عظیم	۲۷	امتحان
۱۱۲	امریست وجودی	۹۹	امتحانات الهیه
۱۸۱-۱۱۲-۴۲	امراض	۱۴۷-۱۲۸-۱۰۲	امتزاج
۶۹	-اختلاف، مختلفه	۱۰۱	-تام
۱۸۱	-در عالم اجسام بیکدیگر سرایت دارد	۱۲۸	-را خدا می دهد
۱۸۲	-که هر انسان عارض میشود	۱۰۱	-عنصر
۱۰۸-۸۴-۲۹	امروز	۱۰۱	-مواد
۱۶۱-۱۲۴-۱۰۲-۱۲	امریکا	۱۲۱	امتزاجی در نهایت امتدال
۱۷۷	-اکتشاف امریکا	۱۹۷	امتناع (براهین امتناع تناسخ)
۱۱	-برابر، متوخشبین	۵۲-۵۰-۴۹-۴۰-۳۵	امتها (زمین)
۹۶	امسال	۴۵	امتها خشمناک شدند
۹۷	امشب	۲۰۲-۱۹۷-۸۶-۷۲	امتیاز
۴۹-۴۶-۴۴-۲۴-۲۰	امکان	۶	-مدار امتیاز انسان از حیوان است
۱۲۵-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۰		۲۴	امر
۱۶۲	-درجه وجوب دریافت	۱۸۶-۱۲۰-۲۴	-الهی
۴	-معین نقائص است	۱۵۴	-به ندانمود
۱۱۵	امکنه	۱۱۸	-به خیر و عنایت
۸	امم	۱۸۰	-پر وحشی
۴۱۰-۴۹	-متعدد		-ثالث مقصد حضرت دانیال امر ثالث است
۱۱	-مجاوره	۳۱	
۱۹	-شرقیه	۲۷	-جدیدی بنظر نیاید
۴۵-۴۰	-و ملل	۷۷	-حضرت روح الله
۸	امناء		-حضرت (مسیح دوسه روز مستور شد) ۷۸-۷۷-۸
۵-۴۵	اموات	۵۱	-حق
۲۸	-از قبور برخاست	۵۴	-رامشته کردن (فریسیان بجهله عوام)
۲۰۵-۱۵۹	امواج	۷	-عظیم
۱۷۸	-بحر اوهام	۱۸۸	-قیبح
۲۰۲	-حادثه	۲۴-۲۴	-مبارک (محو و نابود گردد)
۱۵	اموال	۱۷۱	-محتوم
۴	-بپلما رفت	۱۲۲	-محموس
۱۸۸	-را غارت کنند	۷۴	-مشکل غیر ممکن
۱	-باعطه مورد	۷۹	-موهوم
۱۹۲	امور انتظام یابد	۱۲۴	-و اراده
۱۹۲	-تجارت	۱۸۲	-وجودی
۷	-جسمانی	۱۱۹-۱۰-۲۴	اموال الله
۷۶	-روحانی	۲۲	-بازیچه صبیان شود
۱۹۲	-صنعت		-بلندتر شد، بالعکس نتیجه بخشید امر بلندتر شد
۲۸	-عجیبه	۲۲	
۱۱۲-۲۵	-عظیمه	۱۱۹	امرشان امر خدا

انتشار	۴۶
انتظار ظهور مسیح	۷۰
انتظام	۱۹۲-۱۲۹-۲-۲
-امور جمهور	۱۹۱
-دایره (بهم خورد)	۱۹۹
-در نهایت درجه انتظام است	۲
-و سعادت	۶
انتقال	۱۷۹-۱۶۶-۱۲۰
- (از حالی بحالی)	۶۲
-و تغییر و ترقی	۱۲۸
انتقام	۱۱۸
-بشر حق انتقام ندارد	۱۸۶
-تشقی صدر است	۱۸۶
-عقلاً نیز (مذموم است) چه که از انتقام برای منتقم شری حاصل نشود	۱۸۷-۱۸۶
انجام عجایب	۲۲
انجذاب	۵۶
-به عالم لاهوت	۹۱
-وجدانی	۲۱۱
انجذابات روحانی	۲۰۹
-عظیمه	۱۷۸
-وجدانیه	۵۶
انجیل	۲۲-۱۲-۹
-۲۱۲-۲۰۸-۱۷۸-۹۵-۹۲-۸۱-۷۸-۲۷	
-پدر در پسر	۱۴۷
-چرا قبول ندارید	۱۷
-در بد کلمه بود آن کلمه نزد خدا بود	۱۴۶-۱۰۹
-در بد کلمه بود یعنی سبب حیات کل شد	۱۱۵
-رجوع مسیح و ایلها	۲۹
-رساله بولس جمیع اشیاء بجهت پاکان	
پاکست فصل ۱ آیه ۱۵	۶۹
-رساله بولس... هیچ چیز نجس العین نیست	۶۹
فصل ۱۴ آیه ۱۴	۶۹
-رساله بولس بگورنتیان "همچنانکه در آدم کل مرده میشوند..."	فصل ۱۵ آیه ۲۲ ۸۵
-روایات معجزات از حواریین است	۲۸
-کوزه گر قدحی عزیز بسازد	۱۷۵
-متی	۹۴-۹۲
-متی: آنگاه عیسی از جلیل باردن آمد	
باب سیم آیه سیزده	۶۶
-متی: "و صخره متی" اصحاب ۱۱ آیه ۱۱ و ۸	۹۷

-فلاح	۱۹۲
-مذکوره	۱۲۷
-مجهوله	۲۲
-معقوله، حزن و سرور	۶۴
-معلومه	۱۲۲
اموری در تحت اختیار انسان است	۷۴
اموریست که انسان بر آن مجبور و مجبور	
	۱۷۴
امویان	۵۲
امّهات مسائل الهیه	۱۷۴
امّی (شخصی)	۱۹-۱۸-۱۷
امید حصول شفا	۱۵۲
امپر (مکه)	۵۲-۲۴-۱۵
امین	۱۱۹
اناث	۹۰
انبیاء	۲۰-۲۰-۲۰-۹۸-۵۶-۴۵-۴۴-۳۶-۲۰
-اطباء حافظند (انبیای الهی)	۱۱۲-۶۹
-اعتراف بقصور و گناه	۱۲۱
-الهی (را چه فتوری) ۹۱-۱۱۹-۱۲۸-۲۰۱	
-الهیّه	۹۲
-تابع که ترویج شریعت الله نمایند	۱۱۷
-تابع و مروّجتند و اقتباس قیض از انبیاء	
مستقلّه نمایند	۱۱۶
-خطاب الهی از روی عتاب	۱۱۸
-دوری از ادوار انبیاء	۴۶
-در قسمت	۱۱۶
-سلف	۹۷-۲۱۲
-لسان انبیاء	۱۰۰-۲۴
-مستقلّه، (اصحاب شریعتند و مؤسّس دور	
جدید)	۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵
-معجزات معانی دارد	۲۸
-و رسل، (طبیعیان حاذق)	۸۷-۶۹-۶۵
انبیای بنی اسرائیل	۱۵۱
-از سلاله ابراهیم	۱۰
-حزقیل و اشویل	۱۰۷
-فضائل	۱۰۷
-مظاهر وحی بودند	۱۰۶
"انت الصخره و علیک ایلی کلیستی"	۹۸
انتخاب بعضی از اشیاء بر تبه اعلی مثل انسان	
از فضل پروردگار است	۹۴
انتخاب جمیع ملت	۱۲۲

- مثنی، فصل ۱۷ آیه ۱۳ یحییای تعمید دهنده ۹۶
 - مرقس، الیاس باید اول بیاید فصل نهم آیه
 یازدهم ۹۶
 - معلم نیکوکار ۱۲۱
 - مؤمن ۱۸
 - نص ۷۵
 - یحیی این زکریا حضرت ایلایاست ۲۰۱
 - یوحنا از آسمان آمد فصل ۶ آیه ۲۸ - ۷۶
 - یوحنا ای پدر مرا نزد خود جلال ده
 آیه پنجم از فصل ۱۷ ۸۱
 - یوحنا بسیار چیزهای دیگر نیز دارم...
 فصل شانزدهم آیه دوازدهم ۸۰
 - یوحنا بشما میگویم که مرا میطلبید...
 نان که خوردید فصل ۶ آیه ۲۶ ۷۲۰
 - یوحنا چگونه میگوید از آسمان آمد
 فصل ۶ آیه ۱۲ ۷۶-۷۲
 - یوحنا در بدو کلمه بود ۱۴۶
 - یوحنا روح است که زنده می‌کند فصل ۶ آیه ۶۶ ۷۲
 - یوحنا روح راستی فصل ۱۶ آیه ۱۲ ۸۰
 - یوحنا کسی با آسمان نرفت مگر کسی که از
 آسمان آمد فصل سوم آیه ۱۳ ۷۶
 - یوحنا من نان حیات هستم... فصل ۶ آیه
 بیست و پنجم ۷۲
 - یوحنا و اما آن کسانی که او را قبول
 کردند... باب اول آیه سیزده ۶۵
 انحطاط قوی ۱۷۵
 اندک زمانی ۲۵
 انزل موجودات (حجر و شجر و مدر) ۱۶۵
 انسان ۵۵-۵۸-۶۰-۶۴-۶۷-۶۸-۷۸-۸۹
 ۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲-۱۲۶-۱۴۱-۱۴۲
 ۱۶۴-۱۶۵-۱۶۸-۲۰۸-۲۱۲
 - آیت رحمن است ۱۰۴
 - آیت کبرای الهی است ۱۶۶
 - ابتدای تکون انسان در کره ارض مانند
 تکون انسان در رحم مادر است ۱۴۰
 - احساس روح ۵
 - اختیار خیر و شر راجع به انسان ۱۷۶
 - اراده انسان ۱۷۴
 - از اصل و اسس انسان بوده ۱۲۸
 - از طرف حکومت مجبور نیست (اتفاق) ۱۹۲
 - از امور معلومه استدلال بر امور مجهوله

کند و کشف حقایق مجهوله نماید ۱۲۲
 - از عالم حیوان آمده ۱۲۴
 - اشرف ممکنات است و جامع جمیع کمالات
 ۱۲۹
 - اشرف موجودات اسفل موجودات ۱۶۵
 - اعضاء و اجزاء ۱۷۴
 - اعضاء جسمانی ۱۷۴
 - اگر انسان نباشد عالم وجود نتیجه
 ندارد ۱۴۰
 - اگر قوه ای غیر از قوای حیوانی نداشت ۱۲۲
 - اولی پدر و مادر بود ۶۴-۶۵
 - اول به اعتقاد مادرین نه پدر داشت نه
 مادر ۶۵
 - باقیست و حی ابدیست لکن آنهایی که
 مؤمنند ۱۷۱
 - با وجود کمال جمادی نباتی و حیوانی
 کمال مخصوص دارد ۱۶۵
 - بدن ۷۱
 - بذهاب و ایاب... کسب کمال نماید ۱۹۷
 - بر طبیعت حکم میکند، حاکم است ۲
 - بعد از حیوان تکون یافته ۱۲۷
 - بی تربیت از حیوان هست تر گردد ۵
 - بی فکر ۲۱۲
 - تخصیص انسان برتبه اعلی از فضل
 پروردگار است ۹۴
 - ترقی انسان در عالم بعد ۱۶۴
 - ترکیب عناصر در وجود انسان از جمیع
 کائنات مکملتر است ۱۲۱
 - تصور آن کمال را نمی توانست کرد ۱۲۹
 - تفاوت از حیث ایمان و ایتقان و عدم
 آن مذموم است ۹۵
 - تفاوت بین نوع انسان (من حیث المراتب
 مذموم نیست) ۱۶۶-۹۵
 - توانگر ۱۶۲
 - توجهش به علو است ۱۲۴
 - جامع کمالات وجود است ۱۲۵
 - جامع مراتب است و حائز مراتب کمال ۱۶۵
 - جلوه گاهی تجلی جمیع کمالات الهیه است
 ۱۲۹
 - جمیع اسرار کائنات در آن موجود است
 ۱۶۶

-طبیعت را مقاومت میکند ۱۳۴-۲
 -عجز صرف و فقر بحث است ۱۷۵
 -عضو اعظم ۱۲۵
 -فرع ۲
 -فرق بین انسان و حیوان ۱۲۱
 -فقط در رتبه انسانیّت ترقی دارد ۱۶۶
 -قتل نمایند ۱۸۸
 -قوای طبیعی ۱۹۲
 -قوة خارق العاده دارد که حیوان از آن محروم است ۱۳۱
 -قوی و حالات و کمالات ۱۲۴
 -قوی و حواس ظاهره مشترک با حیوان است ۱۲۱-۱۵۲
 -کامل بمنزله مرآت صافی است که آفتاب حقیقت بجمع صفات و کمالات در آن ظاهر ۱۶۶-۸۲-۲۴
 -کتاب تکوین است ۱۶۶
 -کنه ذات انسان مجهول و غیر معروف ولی بصفات معروف و موصوف ۱۵۵
 -که برتبه انسان رسید دیگر ترقی در کمالات دارد نه در رتبه ۱۶۶
 -که شعور داشته باشد ۱۸۴
 -لاحق ۱۹۸
 -مبدأ و معاد ۱۲۴
 -متحرک باراده ۲
 -مجبور بر موت و خواب و سایر حالات است ۴
 -مجهّم ۸۰
 -محتاج به مربی است ۷
 -مرآت ثانیّ مقابل شمس حقیقت است ۱۴۰
 -ممکن و مأوی ۵۱
 -مشام و مذاق ۱۸۱
 -مشرق انوار ملکوتی مرکز منوحات رحمانی ۱۶۶
 -مهیض الهامات ربّانی ۱۶۶
 -مظهر صفات شیطانی جامع ردایل حیوانی ۱۶۶
 -مصدر شئون ظلمانی ۱۶۶
 -معدوم شود خاک گردد ۱۹۶
 -مفهوم انسان ۶۲
 -مقصود از انسان فرد کامل است ۱۲۵
 -مقصود انسان کمالست خلیفه الله و رسول الله است

-جوهر الجواهر خور الانوار روح الارواح ۱۶۶
 -چقدر ذلیل است که معبود او انزل موجودات است ۱۶۵
 -چهار دست و پا حرکت میکرد ۱۲۸
 -چون اینها جمع شود این انسان پیدا شود ۱۲۶
 -حبّ علویّت از خصائص انسان است ۱۳۴
 -حکم ۶
 -حقایق انسانیّه بشارت باید ۵۶
 -حقیقت انسانیّه آنچه داند و باید و ادراک کند از اسماء و صفات و کمالات راجع به اینمظاهر مقدّمه است ۱۰۵
 -حیوان بوده ۱۲۱
 -خاک گردد ۱۴۵
 -خود را خلق ننموده است ۲
 -بغول امراض در جسم انسان ۱۸۱
 -در اعمال خیریه و افعال شریّه منتهی است ۱۷۵
 -در انسان یک قوه کاشفه هست که بآن ممتاز از حیوان است ۱۲۴
 -در انسان یک موهبتی هست که در حیوان نیست ۱۲۲
 -در بدو وجود در رحم کوره ارض بتدریج نشر و نما نموده ۱۲۹
 -در بعضی قوی حسّاستر است ۱۲۱
 -در رتبه خود مدح و مقبولست ولی چون از کمالات آن رتبه محروم لهذا معدن نقائص گشته و باین جهت مسئول ۹۵
 -در عالم جسمانی امتیاز از حیوان ندارد ۸۶
 -در نهایت جسمانیّتست و بدایت روحانیّت ۱۶۵
 -در هوا پرواز نماید ۱۲۴
 -در هیکل عالم بمنزله مغز و دماغ است ۱۲۵
 -دو طبیعت دارد ۸۵
 -دژنبی داشته ۱۳۶
 -را قوّتی است که محیط بر جمیع اشیاست ۱۳۲
 -سابق ۱۹۸
 -سزاوار (عفو و سماح) ۱۸۷

۵۴	-امر واضح	۱۴۰	-ملصق
۵۴	-تفاسیر	۱۹۱	-موجود گردد
۲۰۰	-جهان های الهی	۱۹۶	-موجود است (وجود دارد)
۱۱۹	-انکسار قلوب	۱۹۵-۱۵۰	-موجودی بالاتر از انسان کامل نیست
۱۱۲	-انکشاف رحمانی	۵۱	-مؤمن
۸	-انگلیز	۱۲۷	-موی (انسان)
۱۱۶	-انوار الانوار-روح الارواح	۱۰۲	-ناقص
۱۲۱-۸۶-۱۰-۲۹	-اقوار	۶	-نتیجه عالم انسانی
۱۴۴	-آفتاب	۱۲۰	-نشو و نما
۴۵	-از انوار شمس حقیقت محبوب شدند	۱۲۰	-نطفه انسان در رحم مادر
۱۶-۲۷	-الهی	-	-نهایت قوس نزول و هدایت قوس صعود است
۹۱	-تقدیس نیر اعظم	۱۹۹	-نوعیتش قدیم است
-	-جمال الهی. باید روح را بقوه جاذبه در وجد	۱۲۸	-نوع ممتاز است
۹۵	-و حرکت آرد	۱۶۵	-نوعی حیوان است
۱۱۴	-حقایق و معانی	۱۲۱	-و حیوان در احساسات مشترکند
۱۱۴-۴۲	-حقیقت	-	-یک قوه و روح مخصوصی دارد که سایر
۱۹۹	-روح	۱۲۱	-حیوانات از آن محرومند
۴۵	-شمس حقیقت	۶	-انسانیت
۱۰۶	-عبارت از تموجات ماده اثرپذیر است	۱۷۴-۱۴۸	-انشاء الله
۱۴۲	-عقل	۲۱۰	-انشقاق
۱۵۷	-فیوضات رحمانیه	۵۴-۲۸-۲۷-۱۹-۱۶-۱۱-۹-۸-۷	-انصاف
۱۰۲	-کمالات ساطع	۲۱۲-۲۱۱-۱۵۹-۱۹۰-۶۵-۶۰	-عدم انصاف
۲۰۶	-کمال و جمال ملکوتی	۱۹۱	-انطاکیه قبر پطرس
۷۲	-هدایت ساطع گشت	۱۲	-انظار
۱۰۸	-انوارش هنوز ساطع ست	۱۴۵	-انعدام عبارت از انقلاب است
۱۶۵-۱۴۲-۱۰۲-۹۴	-اقواع	۱۴۲	-انعکاسات (علیه)
۱۹۰	-حیوان	۱۲۷	-انعتاد نطفه
۱۰۷	-موجوده	۱۹۲-۱۶۲-۲۱۰-۲۶	-انفلاق
۱۳۶	-انواعی از حیوان بوده که تغییر و تبدل نموده	۲۶	-بر بیچارگان
۱۵۸	-انهماک در شهوات نفسانی	۱۹۲-۱۶۲	-بر فقراء
۱۲۲	-اواسط آسیا	۱۱۲-۸۵	-انفس (و افاق)
۱۸۵-۱۶	-اوامر (نیوت)	۱۲۲-۶۸	-انفکاک
۱۱۹	-و نواهی	۲۲	-انقشای عالم
۲۵	-اوائل قرن سابع	۲۰۱-۱۷۱-۱۱۹-۴۱	-انقطاع
۲۶	-اواخر هر دور	۱۱۷-۱۱۰-۷۰	-انقلاب، انقلابات
۱۰	-اوشان-معبده	۶۸	-انقلاب زمان
۱۲	-اوج اعظم	۱۲۵-۱۲۲-۷۵-۷۴-۲۸-۲۹-۲۷-۱۲	-انگاز
۲۷	-اعلی	۱۲۷	-الوہیت الہیہ
۸۵	-عظمت و جلال		
۱۶۱	-و حضیض		
۲۰۵-۱۹۸-۱۱۹-۱۴۴-۸۸	-اوراق (شجر)		

۱۹۴-۱۷۸-۱۰۶-۱۰۵	- (وعدم) محض
۱۷۲	- هندوستان
۱۹۴	- اوهمات
۲۰	- جنسی، وطنی، شخصی، لسانی و سیاسی
۱۹	- محض (تواعد بظلمیوس)
۱۷-۱۹-۲۰-۱۴۲	- اهالی
۸۶	- افریقا
۲۲	- ایران
۱۷۲	- اهتزاز هوا
۲۹	- اهلاک
۱۸۴-۲۲	- اهل الله
۱۹۲	- احتیاج
۱۶۷	- الضلال
۲۷	- انصاف
۲۱	- ایمان
	- ایمان، غافلان بالتسبیه باهل ایمان مرده اند
۱۹۴	- بصیرت
۷۵-۵۷	- بهاء
۱۱۴	- تناسخ
۸-۱۹۶-۲۰۰-۱۹۷	- تناسخ
۱۹۷	- توامخ
۱۰۶	- توحید
۴۷	- ثبوت
۱۹۲-۱۹۲	- ثروت
۷۵	- حقیقت
۶۹	- رومی
۲۵	- سنت
۱۹	- شیراز
۴۶	- ضلالت
۱۳۱	- عالم بر دو قسمند
۴۶	- عرفان
۸۲	- عقول و ادراک
۲۱	- علم
۹۱	- کتاب
۸۶	- کورنتیان
۹۸-۹۷-۲۰	- معارف
۴۶	- نقض
۱۵	- و الحفال
۱۸۸	- و عیال
۴۶	- هدایت
۵	- اهلی

۱۴۵-۴۰	- اورشلیم
۴۶	- آسمانی
۴۰-۴۶	- الهی (شریعت الله است)
۲۵	- پایمال شد
۵۰	- تعبیر می نماید
۵۱	- جدید
۴۶	- حقیقت شریعت الهیه
	- شامل حقیقت شریعت الهیه است که قدس
۴۶	- الاقداس است
۶۷	- اوصاف جسمانی
۷۰	- ظاهری
۶۷-۶۸-۱۶۹	- عالم طبیعت (صفات قبیحه)
۱۰۴	- اوصاف
۲۰۵	- کمالیه الهیه
۱۰۵	- و اسماء راجع بمظهر ظهور است
۲۰۶-۱۰۵	- و نبوت
۴۴	- اوصیاء و اصفیاء
۱۳۴	- اوقاتش تلخ می شود
۱۰۸-۱۰۱	- اوّل
۱۷	- اعتراض
۱۰۸	- دارد اما آخر ندارد
۹۷	- دانه آخر دانه
۴۰	- در اینجا از میان رفت
۱۲۵	- شخص عالم
۱۴۴	- صادر از حق
۲۰۹	- عرفان الهی است
۲۰۵	- که فیض ملکوتی است
۲۰۷	- میزان حسن
۱۹۵	- و آخر
۱۴۵	- و آخر بالتسبیه بحق یکسان است
۱۴-۱۵-۱۶۲-۱۸۸	- اولاد
	- اولیت و آخریت بالتسبیه بعالم امکان، اما عندالحق
۱۰۸	- اولی عین آخر است و آخر عین اول
۱۹۶	- اولیت و آخریت کلمه الله
۷۶-۱۰۴-۱۳۱-۱۵۵-۱۷۶	- اوهام
۱۷۷	- امواج بحر اوهام
۲۱۰	- پیش
۲۱۰	- جنس و وطن
۱۷۷	- چنان تجسم نماید
۱۷۷	- صرفاً قسم دیگر از کشفیات روحانیه
۱۶۹	- عالم انسان

- اهمیت دارد (ندارد) ۷۶-۷۵
 اهمیت ندارد ۷۴
 ایام ۱۱۷-۲۵
 -ابراهیم ۴۴
 -این ایام ۷۰
 -اعتبار ایام و اسبوع و شهر و سته و دیروز و امروز باالتسبه بکرة ارض ۱۰۸
 -حضرت یعقوب ۴۴
 -زمستان ۵۷
 -مناظر انبیاء ۴۴
 -ظهور ۲۷
 -قیام ۵۶
 -مسیح ۴۴
 -معدود ۷۶
 -موسی ۴۴
 -نبوت ۲۸
 -ایامی چند ۲۰۰
 -ایجاد ۱۰۲
 -الهی ۱۲۶-۱۲۸-۱۵۴-۲۰۰
 -صنع ۴
 -عبث شود ۲۰۰
 -ایوان ۱۲-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۴
 ۲۶-۱۸۸-۲۱۲
 -الواح ملوک فرستاده شد ۲۵
 -پسران ابراهیم آمدند ۱۵۱
 -ترقی منوط به تعمیم تعالیم امر ۲۶
 -همجیت و ویرانی ۲۶
 -ایرانی ۲۴-۱۸۸
 -ایرانیان ۱۹-۲۰-۲۲-۲۱۲
 -ایقظ ۷۰
 -ایلیا (موعود) ۲۹-۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۶-۲۰۱
 -ملاقات با مسیح و موسی ۱۷۸
 -موسی و ایلیا نزد مسیح آمدند ۱۷۸
 -ایمان ۱۸-۲۶-۶۵-۷۲
 -سبب ایمان ۷۰
 -که حیات ابدیه است از آثار فضل است
 -نه نتایج عدل ۹۵
 - (و ایقان) ۲۰-۲۶-۱۷۱
 -این است معنی قیام مسیح ۷۸
 -است که به نی تشبیه می فرماید ۲۴
 -اهمیت دارد ۷۶
- سجن عکا ۲۴
 -عالم ۱۵۷-۱۶۲-۱۶۴-۱۶۸-۱۷۱
 -عصر و زمان ۷۰
 -قضیه (معجزه محض است) ۶۴-۷۵
 -قوة بالمآل مختل گردد ۷۵
 -کیفیت مستحیل و مستع ۶۴
 -نفوس همیشه به حقیقت پی برند ۵۷
- پ
 باسماں صعود ننماید جز آن کسی که از
 آسماں آمد ۸۱
 باب (حضرت) ۱۹-۲۱-۵۴
 -اظهار امر ۱۱-۲۰
 -جمال مبارک ۳۵
 باب یازدهم آیه اول مکاشفات یوحنا نی
 مثل عصا ۲۴
 باد ۱۷۶
 -خریف ۵۵
 -شدید ۱۷۲
 -مقیم ۵۵
 -بادیه ۲۸-۲۹-۱۲۴
 -العرب ۱۹-۵۴
 -نشین ۱۷
 -پاروان ۵۵-۱۵۹
 -در اینجا بمعنی فیض است ۲۸
 -بارده ۶۹-۱۸۲
 -بازماندگان ۴۳
 -بازی ۲۲-۴۷
 -بازیچه صبیان ۲۲
 -باسم او ایمان آورده اند، فرزندان خدا گشتند
 ۶۵
 -با طریق ارتودکسی ۱۷
 -باطل ۱۴۰-۲۰۲
 -بلخ ۵۶
 -الهی ۱۱۷
 -رضوان ۲۴
 -وراغ ۵۹
 -یاغیان ۵۹-۱۲۸
 -حقیقت ۱۱۷
 -عالم انسانی انبیای الهی هستند ۱۲۸
 -ماقتضای وسیع فیریک ۱۶۱

- ۱۷۷ - اوهام (امواج)
 ۲۰۲ - قدم
 ۲۰۴ - قدیم
 ۸۶ - بحسب اصطلاح
 ۸۱ - بحسب ظاهر
 ۱۷۶-۲ - بخار
 ۱۲۲ - بخاطر احدی خطور نماید
 ۱۲۸ - بخاطر خطور کند
 ۱۹۱ - بخلاف بنی نوع انسان
 ۱۲۹-۱۲۸-۱۲۷-۱۱۷ - بدایت
 ۱۰۷ - انبات
 ۲۲ - این تاریخ قمری
 ۱۹۹ - تا نهایت
 ۵۰ - دوره جمال مبارک
 ۱۰۸ - مقام اظهار است
 - تکوین عقل و روح موجود بود و مکنون بود ۱۴۱
 ۱۷۷-۱۰۲ - بدایع و صنایع
 ۱۵۲ - بدترین اخلاق
 ۶ - بدرد و بخورد
 ۱۱۸-۱۱۷ - بدعت، بدعتها
 ۱۶۷ - بدکار (خواه بدکار کلّ مساوی هستند)
 ۲۱۰-۵۹ - بدل (ما یتحلّل)
 ۱۶۸-۷۱ - بدن (انسان)
 ۱۲ - بدناسی
 - بدنهای (ایشان مقصود شریعت الله است) ۴-۲۹
 ۱۹۷ - بدون امتیاز نیایی
 - انسان کمالات ربوبیت جلوه ننماید ۱۳۹
 ۱۹۸ - زیاده و نقصان
 - واسطه ۱۱۶
 ۱۲۶-۱۲ - بدیهی است
 ۲۰۶-۱۲۵-۸۷-۵ - بدیهی البطلان
 ۱۱۶ - بذاته لذاته
 ۱۷۵ - بلکر خدا (مشغول گردد)
 ۸۰ - بر ابر سوار
 ۱۹۰ - برابر افریقا
 ۱۴ - برابر امریکا
 ۴۷ - برامتی حکم خواهد نمود
 ۲۰۸-۲۰۲-۱۶۱ - براهین
 ۱۲۸ - الهیه
 ۵۵ - روحانیه
 ۲۸ - عالم
 ۱۰۷ - باقی و ابدی و مستمر (وجود انسانی)
 ۱۰۸ - باقی و سرمدی
 ۲۲ - بالاتفاق
 ۴۰ - بالاخص
 ۱۲۶-۱۱۶ - بالاستقلال (یا بالتسلسل)
 ۱۲۲ - بالای سر این قطب
 ۸۲ - بالبداهه از منقعات است
 ۱۸۹ - بالعکس
 ۱۸۷-۱۸۶ - معامله شود (کند)
 ۱۸۷-۱۸۶ - مقابله کند
 ۲۲ - نتیجه بخشد
 ۱۴۱ - بالقوه
 ۷۵ - بالمآل مختل گردد
 ۱۸۴-۱۷۱-۱۰۸-۱۰۷ - بالتقسیم
 ۱۰۷ - باشاه
 ۱۰۷ - باتمان
 - به انسان گناه است (مقتضای طبیعت) ۸۷
 - به حیوان گناه نیست (مقتضای طبیعت) ۸۷
 - به جسم ۹۴
 - به عالم (امکان، حق) ۱۰۸
 - بقوای روحانی ۹۲
 - بمراتب ۹۲
 - بهم شرف ۱۸۴
 - بالمآل ۷۵
 - بامری مشروط ۵۸
 - بانو ۱۵
 - باید اتفاق نمایند ۱۹۲
 - باید در رتبه خویش ترقی نماید ۱۷۵
 - بهایمانی تسلیم کرده خواهد شد ۲۲
 ۱۲۹-۱۲۰-۱۲۶ - بتدریج
 - اساس اصلی بکلی از میان رفت ۱۱۷
 - ظاهر می شود ۱۴۱
 - معدوم گردید ۱۳۶
 - نشو و نما نموده ۱۲۹
 - بتمامها و عینها ۱۹۸
 - بتمامه ظاهر خواهد گشت ۴۹
 - بتمامه مطابقت ۴۸
 - بت ها ۷۴
 - بچه نحو بوده است ۷۸
 - بچه ها ۴۷
 - بحر ۱۵۹

۷۴	برهنه	۱۹۷-۲۷	-عقلیه
۱۹۰-۹۸-۸۹	برهنه (و عریان)	۱۴۱	برثیه خلق تنزل ننماید
۹۸-۵۲	بریه (الشام)	۵۸	برج ابراهیمی
۴۶	بزرگ (چه کوچک چه بزرگ)	۵۸	-جوزا
۲۰	بزرگان ایران	۵۷	-حمل
۶۵-۴۴-۲۷	بزرگوار	۵۷	-دلو
۵۴	بزرگواران	۵۸-۵۷	-سرطان
۶۶-۲۸-۲۶-۲۲-۱۴	بزرگوارى	۱۰۸-۵۸	-مسیحی (مسیح)
۸۱-۴۹-۴۸-۴۷-۴۵	بزرگاله	۵۸	-موسوی
۲۰۲	بساطت و وحدت	۵۸-۵۷	-میزان
۲۸	بستن آسمان	۵۵-۲۲	برزخ
۸۰	بسیار چیزهای دیگر نیز دارم	۵۲	بر زمین ریخت (ستارگان آسمان)
۲۰۲	بسیط حقیقی	۲۰۱-۱۱۹-۲۹	برسراصل مطلب رویم
۲۰۲	بسیط مقابل ترکیب	۱۵۸	بر شلی معدوم آثاری ترتب نشود
۵۶-۲۴	بشارت	۵۵	برف
۱۸۰	-حصول نهایت آمال و آرزو	۱۲۷	بر فرض تسلیم این قول
۶۷	-ملکوت غسل تعمید	۱۹۹-۱۲۸	بر فرض تصدیق
۱۵۹	بشارت و اشارات الهی	۵۵-۴۷	برق (ها)
۷۱-۶۴-۵۱-۴۵-۴۴-۲۰-۱۲-۷	بشر	۱۰۸	برقش شعاع انگیز
۱۷۹-۱۵۷-۱۲۸-۱۱۹-۱۱۰-۱۰۴-۹۹-۸۶	-آن بشر همین بشر است	۴۷	برق قهر و غضب الهی
۱۲۶	-ایجاد نتواند	۷۲	برکت، نان را برکت دادند
۱۲۸	-حق انتقام ندارد	۴۶	برکات سماویه
۱۸۶	-عجز صرف است	۱۹۸-۱۴۱-۹۷-۸۸-۵۵	بری
۱۷۵	-نطفه	۸۹	-درخت
۱۳۰	-نمیگذاشت	۱۷	-خرما
۱۸۸	بشری	۹۴	-و شکوفه
۵۴	بشری	۷۰-۶۱-۵۷	برودت (جهل و نادانی)
۷۴	بشهادت خلق کثیر	۸۱-۴۹-۴۸-۴۷-۴۵	برّه
۱۲۹-۱۲۴-۱۲۲-۱۲۱-۱۰۶-۱۰۵-۹۴	بصر	۲۱۱-۱۲۷-۷۵-۵۴-۲۷	برهان
۲۱۱-۲۰۷-۱۸۲-۱۶۴-۱۶۲-۱۴۹-۱۴۱	-حدید	۱۲۸	-الهی
۲	-حیوان خیلی تندتر از بصر انسانست	۷۴	-اعظم
۱۶۲	-قوای بصر مختل شود	۱۲۶	-دیگر
۱۶۵	-بصیرت	۱۴	-دین محمد
۶۲	بصورت محسوسات	۱۹۷	-توحید
۱۶۱-۱۵۹-۷۶-۷۵-۵	بصیرت	۲۰۵	-ساطع
۷۶	-باطنی	۱۲۵	-شافی
۲۰۹-۷۵	-حقیقی (حقیقه)	۱۹۷-۲۸	-قاطع
۷۶	-روحانی	۲۸	-مقتع
		۱۹۹	-و دلیل
		۷۴-۲۸	برها

- ۱۶۱- ۱۵۹- ۱۵۸- ۱۱ -روح
 -روح اسّ اساس ادیان الهیه است ۱۵۷
 بقدر امکان زائل گردد ۴۹
 -سر موتی ۱۲۱
 -کفایت ۱۹۲
 بقراط ۱۲
 بقعه مبارکه ۲۷
 بقوتی قیام نمود ۱۹
 بکرات و مرات ۱۱۷- ۱۹۹
 بگئی آثار و اخبار قدیم منقطع ۱۱۲
 -از وحدانیّت الهیه غافل ۱۱۸
 -بی ثمر شد ۱۱۷
 -تغییر و تبدیل یابد ۱۱۸
 -خبر و اثر از پیش نماند ۱۱۴
 -عاجز ماند ۱۷۵
 -غیر از این شکل و شمایل ۱۲۰
 -فراموشی شد (شود) ۱۱۲- ۲۰۷
 -محو و نابود گردد ۱۱۷
 -معاف باشند ۱۸۷
 -منسلب ۱۱۹
 بگوشی حیوانی بسیار دلتنگ می شود ۱۲۴
 بلاد ۲۲- ۱۴۲
 بلاغت عدم درایت است ۱۸۲
 بلاء، بلایا ۲۲- ۲۹
 بلایا و محن و رزایا ۹۱
 بلائی نماند که از دست این قبائل نکشید ۱۵
 بلبل ۵۸- ۱۶۲
 بل من لدن عزیز علم ۶۲
 بلندای همت ۸۶
 بلور ۱۰۲- ۱۶۴
 بلوغ ۱۲۹- ۱۸۱
 -پیش از بلوغ ۱۶۹
 -رتبه ۱۰۶
 -عالم ۱۱۴
 بلی می شود زغال الماس شود ۱۶۴
 بمعنی روحانی ۲۹
 بمقتضای اختلاف امراض و احوال ۶۹
 بناء علیه تکرّر حاصل ۱۹۸
 بنای اورشلیم ۲۱
 بنای ظهور گذاشت ۵۰
 بندگان ۴۴
 ۷۹ بطرفی توجه کرد
 ۱۲۷ بطنی التحلیل
 -الحركة ۱۰۲
 -و قلیل التأثير ۱۷۹
 بطرس ۹۷
 -قبر بطرس در رومیه مشکوک است ۹۸
 بطلان ۲۲- ۲۵
 بطلانش تفهیم گردد ۱۲۱
 بطلمیوس ۱۸- ۲۰۰- ۲۰۷
 - (رأی)، قواعد ۸
 بظاهر به جسم زنده ۷۵
 -خطاب به انبیاست ۱۱۸
 -رحمت است ۱۸۹
 -ظاهر ۲۵- ۲۸- ۴۰
 بعثت ۲۲
 -پیش از بعثت و بعد از بعثت یکسانست
 ۱۵۵
 -انبیاء ۱۶۶
 بعد از حیوان متفرّج گشته ۱۲۶
 -از قرون کثیره ۷۱
 -ظاهر و آشکار شد ۱۲۷
 بعدالت حکم شوند یعنی بآنچه استحقاق
 و استعداد دارند مبعوث گردند ۴۵
 بعدالمحاكمة ۱۹۲
 بعد بی منتهی ۱۷۰
 بعضی بشر مرغ خونخوارند ۱۸۸
 -بوقوع انجامید ۴۸
 -مواضع ۷۹
 بعینه واقع شود ۱۷۸
 بعینه همین بشر موجود ۱۲۶
 بعینها ۱۹۸
 بفتة ۱۹- ۲۲- ۱۴۱- ۱۸۰
 بغداد ۱۱- ۲۱- ۲۵- ۲۴
 بغض (و عداوت) ۱۵- ۲۷- ۲۸- ۲۹
 ۴۹- ۱۸۷- ۲۱۲
 بغشاء ۲۲- ۲۴- ۲۰- ۴۲- ۴۸
 بفهمید (از این نمونه بفهمید که چه اوضاعی
 بود ۱۷
 بقا ۷۵- ۱۰۸
 بقاء ارواح اطفال ۱۶۹
 -بشر بر عدل است نه عفو ۱۸۸

- ۱۱۹ - الهی
- یعنی انبیاء مقدّسان و ترسندگان نام خدا
- ۴۵
بنظر می آید که حقیقت دارد (احضار ارواح)
- ۱۷۸
بنفس فرید
- ۱۹
بنوامیه، اژدها، بنی امیه ۳۹-۱۰-۵۲-۵۲
- ۱۹۱
بنوع معتدلی مشترک کردند
- ۱۷۴
بنی آدم
- ۱۵۱-۱۲-۱۱۹-۱۲
بنی اسرائیل
- ۱۹۱
بنی نوع انسان
- ۱۹۲
بنی نوع خویش
- ۱۲۱-۲۲-۷
بنیان (رفیع)
- ۱۸۰
بنیه (مگر بنیه معاونت کند)
- ۱۸۲
بو
- ۱۵۹
بواسطه آلات
- ۱۶۱
بواسطه جسد تصرف روح محدود است
- ۱۶۰
بواسطه حاملی حرکت نماید
- ۱۱۱
بود و هست و خواهد بود
- ۱۹۶
بوجدان نفسی تعرض لنماتیم
- بوقه و کونتیوش (بکلی اسل آنان به هم خورد)
- ۱۱۷
- بودا تأسیس دین جدید کرد
- ۱۱۷
- تأسیس وحدانیت الهیه نمود
- ۱۱۸
- عبادت صور و تماثیل
- ۴۹
بوزی
- ۵۵
بوران
- ۱۹۰
بوستان
- بولی - نقایص جسمانی را به موت تعبیر نمود
- ۸۷
- (رسول)
- ۸۶-۸۵-۶۹
- آیه ۱۴ از فصل چهاردهم هیچ چیزنجم
- ۶۹
العمین نیست
- بهاءالله (حضرت) رجوع شود به جمال مبارک
- ۱۱۵-۱۰۷-۹۷-۶۲-۴۲
بهار
- ۱۰۲-۴۴
- الهی
- ۲۰۱-۹۶
- پارسال آمد (سال گذشته)
- ۵۷
جدید
- ۵۷-۵۶
- روحانی (یوم ظهور مظهر مقدّسه)
- ۱۱۵
- روح بخش
- ۱۱۵
- سبب حیات جدید شود
- ۵۵
- موسم بهار
- ۵۶
- تو بهار
- ۷۸
به رمز پی نبردند
- ۱۲۴-۷۲
بهره و نصیب
- ۱۱۴-۴۴
بهشت برین
- ۱۲۶
بهمن مقادیر تخصیص و ترکیب شود
- ۵۵
بهمن
- ۱۸۰
بهیج شرطی مشروط نیست
- ۷۸
بهیج وجه علم معارضه ننماید
- ۱۹۰-۱۸۲-۵۲-۶
بهیجان
- ۱۷
- بی ذرع و بی اشجار
- ۱۷۵
بهیاد غیر مألوف
- ۱۴
بی حاصل
- ۲۴-۲۲-۲۷
بیان
- ۱۹۶
- حقیقت
- ۶۲
- خواهی
- ۴۸
- میفرماید
- ۱۲۲
بهت العدل عمومی
- ۲۴-۲۱-۲۰
بهت المقدّس
- ۲
بی ثمر
- ۱۹۱
بهچارگان
- ۱۱۴
بهحدّ و شمار
- ۱۵۴-۱۱۱-۱۱۰-۶۲-۲۰
بهیدار
- چون زبان گشود مثل آنست که بیدار
- ۱۰۹
گشت
- ۶۲
بیداروی، حالت ظهور
- ۶۲
- حالت نطق
- ۱۰۹
- حالتی از حالات
- ۶۲
- حال حرکت
- ۲۵
بهرون قدس الاقداس
- ۲۴۱-۱۷
بیزار و (بری)
- ۹۲
بیزاری از انوار
- ۲۰۷
بیست سال
- ۱۶۰
- فرسخ
- ۱۹
- و پنج سال
- ۴۴
- و چهار پیر
- ۱۱۲
- هزار سال پیش
- ۴۴
بیست و چهار نفر
- ۱۹۲-۱۹۰-۷۸
بی سرو سامان
- ۲۰۶
بیش از این نوشتن مجال نه

۱۱۸	آن اقلیم است
۱۹۸-۹۶	پارسال
۱-۲-۶۹-۶۸	پاک
۱۲۱	- از هر گناهند
۶۷	- و مقدس
۶۷-۲۶-۲۶	پاکی (قلب)
۶۹	پاکان
۲۷	پایمال
۸۴-۶۶-۶۵-۶۴-۴۸	پدر
۶۶	- آسمانی
۶۵	- فضیلت بی پدری
۴۹	- و فرزند
۱۶۲-۱۵۱-۱۵۰-۷۶-۷۲	- و مادر
۲۲	پراکنده‌گی قوت قوم
۱۵۶-۸۲	پرشو
۷۹	- انوار
۱۹۹	- روح
۵۷	- شمس حقیقت
۱۲۲	- موهبت
۲۱۲	پرستش
۱۶۵	- و عبادت
۱۹۹	پرگار
۴۷	پرورای
۱۶۰-۱۲۴-۱۰۲	پروراز
۵۸	پروانه
	پروستنانها، چقدر از پروستنانها را
۹۸	گشتند
۲۰۰-۱۷۵-۱۶۷-۹۴-۴۲	پرورده‌گار
۱۷۶	- مقتدر و تواناست
۵۴-۵۲-۵۲	پرورش (شد، باید، یافت)
۲۱۱-۵۵	پژمرده
۵۷-۵۶	پستان
۱۵۲	پستی
۴۵	پس معلوم شد
۷۲-۶۶-۶۲-۶۰	- معلوم و واضح گردید
۱۱۸-۱۱۷	- واضح است
۶۷	- واضح و مبرهن گشت
۸۲	پستی فطرت
۱۵۸	پسر
۷۲	- انسان (علامت)
۹۶-۸۰-۴۲	

۱۹۰	بیش از لزوم
۱۸۰	بیک درجه تأثیر دارد
۱۲۴	بیک صدا می‌برد
۲۱۰	بیگانگی
۹۹	بی گناهان
۱۲۵-۷۶-۲۰	بینا
۴۶	بینائی بینایان
۷۵	بینائی، مقصد بصیرت است
۱۶۰	بیننده روح است اما بواسطه جسم
۴۱	بینندگان
۹	بین نهرین
۶۶	بینی

پ

۱۲۶	پا
۱۶۰	- بی پا می‌دود
۱۶۱	- قطع شود
۱۶۲	- پاها
۴۱-۵۱	- پاهایش (پاهای خود)
۹۹	پاپ - اینها اطاعت مسیح را نکردند
۹۸	- بجمیع لذائذ و شهوات وقت گذرانند
	- بعضی پایها نفوس کثیره بی گناه را
۹۸	گشتند
۹۸	- پایها معارضه بحقیقت نمودند
	- حکومت پاپ چیز دیگر و وصایای مسیح چیز دیگر، ابداً باهم مطابق نیست
۹۹	- حکومت پاپ قتل نفوس کرد
	- حکومت پاپ مسیح را بکلی فراموش کرد
۹۹	
۹۸	- در کالسه مریع نشینند
	- در میان پایها نفوس مبارکی نیز بودند که
۹۹	بر اثر قدم مسیح حرکت نمودند
۱۱۸	- فتوای حرب
۹۹	- فتوا بگشتن پروستنانها داد
	- محض حکومت دنیوی پایها چقدر خونها
۹۸	ریختند
۹	پاپا (دائره)
۱۷۶-۱۰	پادشاه
۲۵	- ایران
۱۷۶	- قوت و نفوذ پادشاه
	- مقتدر مستقل اقلیمی عبارت از جمیع

۲۰۰- ۱۰۱-۷۱-۲۶	تأثیر	۵۲	-بزرگوار مظهر موعود
۱۷۲	-جسمانی	۱۸۷	-زید: عمر
۵۷	-حرارت شمس	۱۵	-شوهر
۲۰	-عجیب	۱۲	-یوسف ناصری
۱۴۸	-گائئات سائره	۱۵	پسران
۱۷۹	-مقاطیس	۵۲	پسری زائید
۱۷۲	-نجوم	۷۹	پشه
۱۷۲	-و تأثیر چه جسمانی چه معنوی	۲۴	پشیمان
۱۷۴	-و تأثیرات معنویّه	۱۶۲ - ۶۹ - ۲۷	پطرس اعظم حواری
۱۷۹	-و تأثیرات نفسانی	۲۷	-سه مرتبه انکار کرد
۱۲۶	تأثیرات سایر کائنات		-حقیقت پطرس هر چه ترقی کند برتبه
۲۱۲	-حسنه	۱۶۴	حقیقت مسیحی نمی‌رسد
۲	-طبیعت	۲۷	پلاس در بر کرده
۱۷۲	-عظیمه روحانیّه	۸۱- ۱۹- ۴۸- ۴۷- ۴۵	پلنگ
۱۷۲- ۱۷۲	-معنویّه (در جسمانیات)	۱۲۲	پنجاه درجه
۱۷۴	-و تأثیرات معنویّه	۲۶	پنجاه سال
۱۷۹	تأثیرش خفیف است	۴۱	پنجاه و هفت
۵۲- ۵۱	تاج	۱۸۱	پنج درهم
۸۵- ۱۲	-خار	۱۰۲	پنجم
۶۰	-و قاج	۲۴	پوست
۱۹	تاجر	۶۹	پولس
۸۵	تاجهای مرصع ملوک	۴۲	پیام
۱۷۲	تأخیر	۱۹۲	پپر و ناتوان
۴۹	تأریب		پوش از بعثت بعد از بعثت جمیع یکسانست
۲۵	تاریخ	۱۵۵	
۴۴	-اسلامی	۱۶۹	پوش از بلوغ
۲۹	-ایّام	۷۰	پیشانی
۴۱	-ثانی	۲۷	پیشگاه حضور
۴۱	۱۵۷- قبل از میلاد	۴۲	پیغام
۴۰	۱۵۹- قبل از میلاد	۱۱۹	پیغمبر عبارت از هیأت عمومی است
۴۲	-صدور فرمان	۲۴	پیمایش
۴۳	-ظهور جمال مبارک	۴۹	پی در پی
۵۴	-عموم اسلام	۵	پیوند
۹۸	-واتهکان		ت
۱۰۲	تاریخچه (وقوعات مهّمه)	۵۹- ۵۵	تابستان
۸۵	تارک مبارکش	۱۱۶	تابع و مروج
۱۱۵	تاریک	۲۲	تا یکی
۱۲۷	تازه احداث شود (کره از کرات)	۴۶	تابوت عهد
۲۰	تأسّف	۱۸۱- ۱۷۹	تأثر و هیجان عصب
۷۶	تأسیس	۱۷۹	تأثیرات نفسانی (مریض)
۱۱۷- ۱۱۶	-دین جدید		

۱۴۴	تجرّی و تنزّل
۹۸-۵۸	تجسّس (اشراقات رحمانیه)
۱۷۷	تجسّم
۱۲۹-۱۱۵-۱۱۰-۸۶-۶۲	تجلّی
۸۲	-آفتاب
۱۴۶	-الهی
۱۶۵	-انوار الوهیت
۷۸	-او ظاهر شود
۱۴۶	-باشد نه تجرّی
۱۹۷	-تکرّر نیابد
۴۳	-جمال موعود
۱۴۴	-شعاع از نیر افاق
۲۰۶-۲۰۵-۱۴۵-۱۴۴	-صدوری
۲۰۳	-ظهور
۲۰۵-۱۴۷-۱۴۵-۱۴۴	-ظهوری
۸۳	-فرمود
۱۴۰-۹۲	-کمالات الهیه
۵۶	-کمالات و فیوضات و صفات الوهیت
۵۸	-مر طور نمود
۱۹۸	-واحد
۱۰۵-۱۰۴-۶۵	تجلیّات
۶۶	-الهیه
۵۶	-رحمانی
۱۰۸	تجلیّش واضح و لائح
۷۰	تجوّیز نمود
۱۸	تجهیل
۱۷۵	تحت اراده انسان
۱۷۵	-تصرّف
۱۲۸-۷۴	-قانون کلی
۱۲۴	-حکم شریعة الله
۱۷	-حمایت
۱۲۲	-عصمت و حمایت حقّ
۱۲۵	تحریّ
۵۴-۲۹	-حقیقت
۵۸	-فیوضات الهیه
۱۷۵	-کمالات در رتبه خویش نمایند
۶۹	تحریم
۱۹-۱۹	تحصیل
۱۸۹	-آداب
۶	-اسباب راحت
۱۶۴	-ترقی

۴۵	-سلطنت الهیه
۱۱۷	-وحدانیت الهیه
۱۵۴	تأسیسات
۱۲	-عظمت
۱۱۷	تأکید
۲۱	تالان و تاراج
۲۱۱	تامّ و کامل
۱۹۲	تأمین استقبال
۴۸-۳۵-۱۸	تأویل و رمزیت دیگر
۹۰-۶۲-۵۴	
۷	تأثیه
۷۸	-الهی
۱۷۵	-حضرت پزدان
۲۰۸	-روح القدس
۱۷۶	-و توفیق الهی
۶۸	تأییدات فیض روح القدس
۱۴۷	تبارک الله
۱۶۵-۴۵	تباہن (احوال)
۱۸۹	تبدیل احوال
۲۰۸-۲۰۷	-فکر
۱۲۶	-نوع
۱۲۶-۲۶	-و تهبیر
۱۸	تبرّی
۳۷	تبشیر دهنده
۱۰۶-۴۲	تبعیت (جناب قدّوس)
۱۱۹-۷۸	تبلیغ (امرالله)
۱۲۶	تتبع
	تغییه، باب سیم آیه بیست و ششم "بخاطر
۱۲۰	شما خداوند با من غصیناک شد
۱۹۱-۶	تجارت
۱۹۲-۱۲۴-۱۷-۲	تجاوز
۱۹۹	تجدّد و عود
۱۱۴	تجدّد یابد
۱۸۸	تجدید
۱۱۴	-بعضی احکام
۲۲	-بنای بیت المقدّس
۱۱۷	-سلوک و اخلاق قدیم
۵۵-۴۱-۴۲-۳۶	-شد (شود، گردد، نشود)
۲۰	-عمارت بیت المقدّس
۱۸۹	تجربه
۸۲	تجرّی و تعدّد

۱۵۱	-را بسیار مهم شمرد	۱۵۲-۹۹	-علوم و معارف
۸۶-۶	-روحانی	۶	-کمالات وجود
۸۷	-عالم انسانی	۱۹۱-۱۷۷	تحقیق
۱۸۹	-عموم	۱۲۸	-و تکوّن
۱۷۲	-کرة ارض	۱۷۶	-پابد
۶	-ملکوتی	۸۵	تحقیق و توهین
۶۰	-ملل و امم	۲۹	تحقیق
۱۸۸	-ناس	۲۰۶-۱۶۸-۱۲۸-۱۰۷-۵۹	تحقیق
۱۱۹-۱۰۹	-نفوس	۱۹۸-۱۵۹-۶۹	-(ترکیب)
۲۷	-پارده نقر تربیت فرمود	۱۰۹	-و تفریق
۱۲۵-۱۱۲-۹۴-۸۹-۷۶-۲	ترتیب	۸۰	تحمل
۱۲۹	-الهی	۱۴۷-۱۴۶-۱۲۷	تحویل و انقلاب
۱۸۹	-قوانین	۱۶۵	تخالف
۱۱۲	-علاج عقلت مزمنه کند	۱۹۵-۵۲	تخت
۱۲۹	-و اتقان	۴۴	تختهای خود
۱۲۸	-و امتزاج یافت	۱۲۴	تفصیص به مظهر کلی دارد
۲	ترتیبات کامله و هندسه بالغه	۱۲۷	تخم چشم
۱۷۴	ترتیبات کلی	۱۲۹	تخم گل
۴۳	ترسان	۲۷	تخویف کنند
۴۷	ترس خداوند	۱۸۷	تخیلات
۴۶	ترسندگان نام خود	۷	تدابیر صائبه
۱۹۹	ترسیم دایره	۱۰۱	تدبیر
۱۶۴-۱۲۶-۱۲۰-۶۲-۵۹-۴۹-۷	توقی	۶۵	تدریج
۲۰۹-۱۸۹-۱۷۵-۱۶۸	-اعضاء یعنی انسان از عالم حیوان آمده	۲۲	تدریس و تحصیل
۱۲۴	-اعضاء و نشو و نما مانع از اصالت نوع	۹۹	تدقیق حقیقت
۱۲۸	نگردد	۱۲۶	تدقیق و تحقیق
۱۶۴	-انسان در عالم بعد	۷۰	تلذّر و تنبّه
۱۶۲	-در رتبه خویش ترقی کند		تراپ نسبت بوجود انسانی معدوم است
۱۶۶	-در کمالات دارد نه در رتبه	۱۹۱	تربیت
۱۶۶-۱۴۱	-در مراتب (کمالات نه در رتبه)	۲۹-۲۸-۱۹-۱۲-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱	
۱۲۴	-معکوس	۱۵۰-۱۴۲-۱۱۵-۵۹-۵۶-۱۲۸-۴۵-۴۴	
۱۶۲	-در ملکوت رحمان	۲۱۲-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۷-۱۶۶-۱۶۵	
۱۶۹	-روح انسانی	۱۴۴	-آفتاب
۱۱۵	-عجیب	۱۵۲	-استعداد فطری را تغییر می دهد
۲۶	-و تمدن ایران	۲۰۰-۶	-الهیّه
۵۵	-و تدنی	۷-۶	-السانی
۱۶۷	توقیّات در کمالات	۶	-بر سه قسم است
-روحانیّه و کمالات ملکوتیّه نیز پانتهخت		۱۵۱	-بسیار حکم دارد
۹۴	حضرت رحمن است	-جمعی (انسان یا حیوان در آن مشترکند)	
		۶	
		۶	-حقیقی

تجسّم (و تأویل در عالم معانی)	۲۷-۶۲-۲۰۲
- بخواب شده	۱۰۹
- به عروس آراسته	۵۱
- به نی گشته	۲۴
- می‌فرماید	۵۰
تشبیهات اجزاء	۱۵۹
تشخیصات و تعینات	۲۰۲
تشخیص مرض	۱۱۲
تشقی صدر	۱۸۸
تشنه (چاه سوخته)	۲۹-۷۲
تشویق و تحریص	۱۲۱
تشویق و تحریص	۷
تصادف	۲۱۲
تصادفی	۱۱
تصدیق	۲۷-۹۸
- قول پطرس	۹۷
- نماید	۷۸
تصرف	۱۲۲-۱۲۲
- روح	۱۶۱
- و ادراک روح انسانی دو نوع است	
	۱۵۹
تصرفات و اعمال روح بدون آلات و ادوات	
	۱۶۰
تصریح	۹۶
تضمیم ، منضم بتضمیم	۱۷۶
تصوّر	۷۲-۸۹-۱۰۶-۱۱۱-۱۱۲-۱۲۲-۱۲۵
	۱۲۷-۱۲۲-۱۲۵-۱۵۶-۱۶۲-۱۶۷
	۱۹۷-۲۰۰-۲۰۲
- انسانی	۲۰۱
- اهل کتاب	۹۱
- باطل	۱۴۰
- جاهلانه	۲۰۱
- چنان	۶۴
- حصر وجود در این جهان فانی	۲۰۰
- حقایق معقوله	۷۹
- حیات	۱۴۰
- در خارج تحقق یابد	۱۷۶
- ساقط	۱۰۴
- صحیح	۱۷۶
- محال	۲۰۶
- محض	۱۹۹

- روحانیّه	۱۱۹
- عصریّه	۱۴۲
- کلیّه	۷-۲۹-۵۶
- وجودی یکی است	۱۴۱
ترک خائنان	۷۸
ترک وطن	۱۴
تورکیب	۵-۱۰۱-۱۲۵-۱۴۲-۱۴۲-۱۴۵
	۱۶۸-۱۹۷-۲۰۱-۲۰۴
- اصلی	۱۲۸
- الهی	۱۲۸
- تصادفی	۱۲۸
- را تحلیل است	۱۰۷
- عناصر	۱۰۱-۱۲۱-۱۲۸
- عناصر جدید	۱۹۸
- عنصری	۱۰۹
- لایذ از تحلیل است	۱۲۷
- لایذ تحلیل و تفریق میگردد	۱۰۹
- و امتزاج (عناصر)	۱۲۶-۱۴۲-۱۴۸-۱۹۸
- و تحلیل	۲
- و ترتیب	۱۲۸
- و تقسیم	۲۰۲
- هرچه مکملتر است کائن اشرف تر است	۱۳۱
ترکیب های نامتناهی	۱۳۱
ترویج	۴۲
- شریعت الله	۲۹-۵۶
- شریعت تورا	۵۴
- صلح عمومی	۱۱۹
- مبادی	۲۶
- نماید	۴۵
تزاید	۱۸۱
تزلزل	۵۷
تزئین (لطیف)	۵۱-۹۴
تسخیر ارواح	۱۷۶-۱۷۷
تسلّم	۵۶-۹۰-۲۰۲
تسلّم قدام نامتناهی گردد	۱۰۵
تسلّط اژدها	۵۲
تسلّی (خاطر)	۱۸۸-۱۵۲
تسلیم (محض)	۱۶-۲۵-۱۲۲-۱۸۸-۱۸۹
تسهیل معیشت	۶
تشابه و تماثل	۲۰۱
تشبّه	۱۱۷

۲۰۹	-اخلاق	۱۸۷-۱۷۷	تصوّرات (و تخیلات عالیّه)
۲۱۲	-رفتار	۷۸-۱۰۰	تصویر (و تحقیق)
۱۸۹-۲۱	تعريض	۱۶۱	تضادّ
۲۱-۱۰	-اعداء	۱۶۲-۱۶۴	تضرّع (و ابتهاج)
۱۰۴	تعريف و توصيف غير لايق	۷۰	تضرّع و خشوع
۱۷-۱۵	تعصّب	۱۸۹	تضييع اخلاق
۲۰	-جاهلانّه	۱۲۴	تطبيق به شريعه الله کنند
۱۹	-دينى	۲۵	تطبيق وقوعات
۱۹۶	تعطيل جائز نه	۱۱۱-۲۰۴	تطويل
۸۷	تعظيم	۱۶	تعاقب
۱۰۲-۷۹	تعلّق	۲۴-۲۶-۴۲-۷۷	تعاليم
۱۴۴	-اقتاب به اجسام مظلمه	۶۰	-آسمانى
۱۷۰	-اقتاب بآئينه	۱۰	-ابراهيم
۷۶	-به جسمانيات ندارد	۵۹-۲۰۹-۲۱۲	-اللهى (جهانگير شود)
۹۰	-بعالم ناسوت	۷۷	-اللهى را ترويج کنند
-بعالم ناسوت سبب شد از آن روحانيت		۴۰-۴۲-۴۶-۵۲-۱۱۵	-الهيّه
اصليّه و مقامات عاليّه باز ماند		۴۵	-الهيّه بمهربانى ترويج گفتند
-بعالم ناسوت که گناه است سريان		۵۷	-الهيّه. رسمى
۹۱	درساله آدمى نمود	۴۶	-حقيقى (ربانى)
-بعالم ناسوتى نتايج کليّه حاصل		۲۹	-سماويّه
-حصولى مانند صور منطبقه در آينه		۵۱	-شريعه الله
۱۴۴	-حقّ بخلق	۱۱۵	-صحيفه
۹۰	-روح و نفس	۲۲-۷۲	-مقدسه (فيض ابدىست)
-روح جسمدمثل تعلّق اقتاب بآئينه است		۷۸	-و وصايات مسيح
۱۵۸	-شئون دنيا	۱۲۶	تعاون و تعاوض و تفاعل
۱۴۴	-صانع بمصنوعات	۱۶۲-۱۹۲	تمب و مشقّت
۱۴۴	-صدر	۴۲-۵۰-۶۲-۱۰۹-۲۰۴	تعهيير
۱۴۴	-ظهور	۵۱	-به جديد
۱۴۴	-موجد بموجود	۳۷	-به شهر مقدّس
۲۰۰	-بشن	۱۷۸	-بملاقات شده، كيفيت روحانيّه
۷-۱۲-۲۸-۴۱-۷۲	تعليمات	۶۲	-تمثيلى
۱۸۴-۲۹	-الهيّه	۷۶-۷۸-۱۶۹	-و تشبيه
۲۹	-و روش و سلوك	۱۷۲	تعجّب نفرمانى
۱۲۱	تعليم بيساير نفوس	۱۴۷	تعهد
۱۲۱	-خضوع و خشوع	۹۴	-اجتناس و انواع
۴۲	-و تبشير	۱۰۵-۲۰۲	-قدما (قديم)
۸۸-۸۷	-و تربيت (ناس)	۸۷-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹	تعديّ
۱۰۴	تعمّق باطل	۸۴	-بر كلمه الله شد
۲۰۴	-در اين مسأله	۱۱۸	-و انتقام
۷۱	-لازم است	۱۸۲	تعديل اجزاء
۱۴۴-۶۶	تعميد	۱۸۱	-اجزاء بدر سبب ادويه و الهذيبه

- آب . رمز از توبه و استغفار از گناه بود
۷۰-۶۸
- احساس روحانی ندارند (اطفال) ۷۰
- اصل تعبد غسل توبه است ۶۷
- بآب عنصری نه ۶۷
- بآتش محال است ۶۷
- بروج و آب و آتش ۶۸
- بروج و آتش ۶۷
- بروج و آب باید ۶۷
- بروج و محبة الله در این دور مقرر و محقق ۶۸
- ضرورت ۶۸
- تعمیر بیت المقدس ۲۰
- تعمیر دین الله ۱۱۷
- تعینات و تشخصات (اشیاء) ۲۰۴-۲۰۵-۱۶۸
- تعین و تشخص ۲۰۶-۲۰۲
- تفسیر رمزیست که توبه از جمیع گناهان نماید ۶۷
- تغییر ۱۱۸-۱۶
- انواع ۱۲۴
- احوال ۶۸
- کلی ۷۲
- ماهیت ۱۹۹
- نوع ۱۲۶
- و تبدیل ۱۴۶-۲۷-۲۶-۱۴۶
- و تبدیل جنینی ۷۰-۷۱-۱۱۷-۱۴۷-۱۵۵-۱۷۲
- و تبدیلی در ذات مظاهر مقدسه نیست ۱۲۸
- و تبدیلی در ذات مظاهر مقدسه نیست ۶۳
- و تبدیل نطفه انسان ۱۲۷
- و تبدیل نوع ۱۲۷
- و ترقی نوع ۱۲۷
- هیأت ۱۲۸
- تفاعل مفاعیل ۱۲۶
- تفاعل عناصر و مواد ۵
- تفاوت ۹۵-۱۰۹-۱۶۵-۱۹۰-۲۰۵
- آراء ۲۱۰
- اخلاق ارثی از قوت و ضعف مزاج ابوبن است ۱۵۰
- اخلاق من حیث التربه ۱۵۱
- استعداد ۱۵۱
- اعضاء ۹۴
- تربیت بسیار عظیم است ۱۵۱
- در مراتب وجود ۲۱۰
- درجات در وجود تفاوت درجاتست ۱۵۰
- عادت ۱۵۲
- قابلیت و استعداد ۱۵۰
- مراتب (در عالم خلق مانع از عرفان است) ۹۴-۵۵
- مراتب مانع از عرفانست ۱۵۶
- نوع انسان ۹۵
- تفریق (اعضاء) ۵۷-۵۹-۱۰۱
- تفسیر ۴۸-۵۰-۸۰
- تفصیل ۸۹
- تفکر ۸۹-۹۲-۱۰۵
- تفهیم و تفهم ۶۲
- تقابل بافتاب ۱۴۲
- تقالید ۹۹
- تقدّم ۱۲۷
- از جهت شرف ۸۴
- بر دو قسم است ۸۴
- ذاتی مسبوق بعقل نباشد وجودش بذاته ۸۴
- باشد ۸۴
- و تأخیر ۱۸۶
- تقدیر خداوند متعال ۱۰۱
- تقدیس ۸۴
- بحث ۱۰۳
- و تفریه (سرف) ۲۵-۵۷-۱۷۱-۲۰۶
- تقرب به شجره منوعه ۹۱
- تقسیم قبول نکند ۸۲
- تقسیم و تعدّد از خصائص خلق است ۸۲
- تقلیب اخلاق ۲۱۲
- تقلید ۲۰۳
- تقلید ارواح ۹۱
- تقلید عین گناه است ۹۱
- تکالیف ۴۲
- تکبر ۸۶
- تکرار (لزوم ندارد) ۲۰-۵۲-۸۰-۱۱۱
- تکرّر ۱۹۹-۲۰۲
- به تجلّی واحد محال و مستنق ۱۹۷-۱۹۸

۷۱	- نماید	۲۰۰	- رجوع
۶۷	تنبه	۱۹۷	- ظهور روح واحد
۲۱۲	تنجیس	۱۹۸	- نوع
۸۲	تفزل در مراتب وجود	۱۹۹-۲۰۰	- و رجوع
۲۰۶	تفزل و عیوب	۸۰-۱۵۹	تکلم
۱۰۴-۹۰	تفزیه صرف	۲۵	تکلیف
۲۰۴-۱۱	تفزیه و تقدیس	۹۱-۱۲۵	تکمیل
۱۲۵-۹۱	تنظیم و (تکمیل)	۲۰۰	- و منتهی شوند
۶۲	تنگی	۱۲۹	تکون
۴۵	تلوع اجناس	۱۲۷	تکونات مختلفه
۴۵	تلوع ادیان	۱۴۱	تکون انسان
۲۸	تواتر	۴۷-۵۵	تکون (عذاب)
۱۲۰	تو از آن من هستی اسرائیل	۱۵۹	تلاشی اعضاء
۲۰	تواریخ اروپا	۷۵	تلامیذ
۱۹۷	تواسخ	۱۵۱	تلخ و گز
- انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت		۲-۶۴-۱۲۲	تلغراف
۱۹۷	حیوان در آید	۶۴	تلقیح
۲۰۰	- اهل تواسخ	۱۱۷	تمادی ایام
۵۴	توافق اوقات	۱۷۹-۱۸۰	تماس
۱۷۵	توانائی بر خیر و شر	۴۰	تماشا
- توانائی و قدرت مخصوص حضرت پروردگار		۹۱	تمایز صنوف
۱۷۵	است	۶۲	تمثیل
۶۸	توبه	۴۲	تمجید و تسبیح
۷۰	- از گناه	۱۶۱	تمشیت امور
۶۷	- رجوع از عصیان باطاعتست	۱۳۵	تموجات
۱۱۸	توجه بامت دارد	۱۰۶	- ماده اثیری
۱۸۰	- نام	۱۷۲	- هوا عرضی است از امراض
۱۹-۱۴	توحش (و درندگی)	۱۷۲	تموج هوا
۱۲۰	تو را به است خواندم	۱۴-۱۷۰	تن
۷۱-۶۶-۶۲-۲۴-۲۹-۲۶-۹	تورات	۱۹۶-۱۹۸	تناسخ
۲۱۴-۲۰۸-۱۸۵-۱۱۹-۹۲-۸۹		- از عالم انسان به عالم انسان رجوع کند	
۱۸۵	- احکام تعبدیست	۱۹۷	
۹۰	- این آیات معانی متعدده دارد	- تکرار ظهور روح واحد به معنیت و شئون	
۳۷	- جسمانیات اسلام اغلب مطابق تورات	سابق	
۱۷	- چرا قبول ندارید	۱۹۷	- را واسطه تکامل شمرند
۷۱	- حکم	۲۰۱	- گمان کنند
۶۹	- حیوانات محرمه	۱۹-۲۰۰-۲۰۱	تناسخیان (دو قسمند)
۳۱	- روز یکسال	۹۰	تناسل بوجه مثلی
۵۱	- شریعت	۱۸۱-۱۸۲	تناقض
۲۲	- کتب دانیال و مقس متکفیرا فصل ۸ آیه ۱۳	۷۲	تناول
۱۰۰	- موعود	۸۹	- شجره

۱۸	- شمس
۱۰	- راستقامت
۱۹۳-۱۹۱-۱۶۲-۶۰-۳۸	- ثروت
۱۹۱-۱۹۰	- بی پایان
۵۹	- جسمانیّه
۱۹۲-۱۹۱	- مغرط، بی لزوم، مانع
۵۲	- ثلث ستارگان آسمان
۵۲	- ثلث نفوس مقدسه
۹۷-۹۴-۸۸-۷۵-۷۰-۶۸-۵۹-۵۶	- قمر
۱۹۸-۱۵۹-۱۴۳-۱۴۱-۱۴۰	
۱۶۷	- تامّ مطلوب
۱۰۷-۵۴	- رتبه ثمره
۱۹۹	- شیرین
۱۱۷	- محمود
۱۳۷	- مقدم
۱۷۱	- و فایده
۱۸۷-۱۸۶	- ثمری (حاصل نشود، ندارد)
۱۳۶	- ثمری و حکمتی نه
۶۵	- ثمرات
۲۱۱-۱۹۷	- ثواب
۱۵۷	- و عقاب وجودی
۸۲	- ثوابت
۲۰۵-۲۰۴-۲۰۲-۲۰۱	- ثیاسفیها (ثیاسفه)

ج

۱۸۶-۱۳۷	- جائز (است، نه)
۱۴۳	- جاذب و مغناطیس روح (ترکیب بدن)
۶۷	- جاری فرمود
۲۱۱-۱۲	- جالینوس (حکیم)
۲۰۰-۱۷۵	- جام (عزیز)
۱۳۹-۸۶-۴	- جامع جمیع کمالات
۲۰۵	- جمیع کمالات الهیه
۱۶۶	- ردائل حیوانی
۲۰۶-۱۹۰	- کمالات (جسمانی و روحانی)
۱۲۵	- کمالات وجود
۹۴	- جامعیت عالم
۲۱۲	- جامی آب
۱۷۰-۱۴۳-۸۸-۷۸-۷۷-۴۲-۱۶	- جان
۵۵	- بخش
۵۶	- پرور
۲۰	- در راهش دادند

۱۸	- مؤمن
۱۱۷	- وصایای عشره
۱۱۷	- توصیه بوصایای عشره
۱۶۴	- توقف
۲۵	- توقیع
۲۴	- ثانی ناپلئون
۲۶	- شاه
۹۵	- تو کیستی
۸۵-۷۷-۶۶-۵۴-۵۳-۱۲-۱۰-۹	- تولد
۱۵۰-۱۴۱	
۱۵۸-۶۵	- از خدا یافتند
۱۵۷	- از ماء و روح
۱۵۷	- روحانی
۳۱	- مسیح
۵۲	- تونس
۱۹۶-۲۲	- توهین (مقاید)
۱۴	- تهدید
۲۲	- تیاترو
	- تیاسفه (به تیاسفه مراجعه شود)
۱۴	- تیر جفا

ث

۷۴-۶۴-۲۷-۲۱-۲۲-۲۲	- ثابث
۲۰۸-۱۲۶-۱۲۳-۱۱۳-۹۲-۸۶-۸۴-۸۱-۷۵	
۱۳۹-۱۳۸-۱۹	- شد
۷۷	- و راسخ
۷۹	- و مبرهن
۷۸	- و متحد شدند
۱۳۴-۹۶-۸۲-۷۷	- و محقق (شد، گشته)
۴۷	- و مستلجم
۱۰۶	- و واضح
۱۰۹	- ثالث ظهور ربّانی
۲۱۰	- ثالث منقبت عالم انسانی
۸۲	- ثالثوت
۱۹۳	- ثالثی باید که دموارا فصل نماید
۲۰۹	- ثانیه محبت الله
۱۵۱-۶۰-۳۶	- ثبات (و بقا)
۷۴	- ثبوت
۴۶	- گردد
۱۰۰	- و ذکر شنی
۲۱۱	- ثبوت

- ۱۴۵ - آدم
 ۷۲-۷۲ - آسمانی (طبیعت رحمانی)
 - ادراک اشیاء کند بقدر استطاعت عالم
 ۱۵۱ - جسمانی
 ۸۵ - از قید عالم جسم آزاد کن
 ۱۴۲ - امکان
 ۱۱۰-۱۲۵-۱۴۲ - انسان
 ۷۲ - این جسم من است
 ۷۸ - بی جان
 ۱۹۴ - جماد شود
 ۱۶۸ - جوهر است
 ۴۰۱ - حضرت یحیی
 ۱۱۱ - راجع به جسد
 ۷۲ - روحانی حضرت مسیح مائده الهیه
 ۱۶۲-۱۶۱ - زار و (ضعیف شود)
 ۷۲ - عنصری طبیعت بشری بود
 ۱۶۸ - قائم به نفس ناطقه است
 ۱۱۰ - محزونست
 ۴۱-۴۹ - مرده مینماید
 - مرض از جسدی به جسد انتقال سریع شدید
 ۱۷۹ - بنماید
 ۱۰۹ - مقام بشریت و مثالی می شود
 ۱۶۱ - نقصان کلی پاپه
 ۷۲ - ملکوتی
 ۶۸-۶۷-۵۹-۴۱-۶ - جسم
 ۱۶۸-۱۶۵-۱۱۲-۷۸
 ۱۴۵ - آدم
 ۴۴ - امکان
 ۱۸۲-۱۰۲-۵۹ - انسان
 - انسان (اسیر طبیعت است) ۸۶-۱۷۰-۱۹۸
 - انسان روح به جمیع کمالات در آن جلوه
 ۱۴۲ - نماید
 - انسان مرگب است از عناصر متعدده
 ۱۸۱ - ولی یعیزان اعتدال مخصوصی
 ۱۹۵ - بالتسبب بروج حادث ذاتیست
 ۱۲۴ - باین صفیری انسان
 ۱۹۸ - بعینه هود و تکرر نموده
 ۱۱۸-۷۷-۵۵ - بی جان
 ۱۰۲ - ثقیل
 ۱۲۱ - حسان
 ۶۴ - حی
 ۱۶۲ - جان نیابد (معدن)
 ۸ - و مال
 ۷۸-۴۲ - جانان
 ۵۷ - جاتها مرده گردد
 ۴۱۱-۱۷۱ - جانفشانی
 ۶۰ - بجهت خیر عموم
 ۱۱۹ - در خیر بشر
 ۱۵۷-۱۰۲-۷۶-۱۴ - جاهل (بود دانا گردد)
 ۵۸ - جاهلان نادان
 ۱۱ - جاهلترین اقوام
 ۱۵۱ - چنان از تربیت شجاع گردد
 ۹۱ - جبر صرف
 ۱۷۴ - جبر و اختیار
 ۱۷۸-۹۶-۲۶ - جبل (طابور)
 ۱۶۰-۹۱-۸۷ - جحیم (الهم)
 ۴۰ - جدائی
 ۸۶ - جدال
 ۵۱ - جدید (تعبیر جدید میفرماید)
 ۱۱۲-۱۲۷ - جذب شعاع آفتاب
 ۱۸۹-۴۴ - جرم
 ۱۸۹ - منتظر وقوع جرم شوند
 ۱۸۷ - واقع نشود
 - جرم شمس تخمیناً ۱ میلیون اعظم از زمین
 ۸۱ - است
 ۳۶ - جروحات
 ۲۰۱ - جریان ثانی
 ۷۱ - جریان خون
 ۱۸۲ - جزئی از اجزاء مرکبه
 ۱۲۷ - جزئی از ممکنات
 ۱۸۲-۱۸۱ - جزء شکری
 ۱۸۲ - ناقص
 ۱۱۱ - جزئیات
 ۵۲ - جزائر
 ۱۹۷ - جزای زندگانی اوک
 ۱۹۲ - جزای قطعی
 ۵۴-۵۳-۱۷-۴۸ - جزیره العرب
 ۲۵-۲۲ - جسارت (نمودند)
 ۱۲۸ - جسامت
 ۲۵-۲۹ - جستجوی (واقع)
 ۸۴-۷۶-۷۵-۷۲-۷۰-۶۵-۴۲-۴۰ - جسد
 ۲۰۹-۱۶۱-۱۶۰-۱۰۹-۸۸

- محض ۹۴
 - مقام ادنی از وجود ۱۷۵
 - موجود است. وجود دارد ۱۹۵-۱۵۰
 - جمادی ۵۷
جمال مبارک ۲۴-۲۲-۲۲-۲۰
 ۲۱۲-۹۵-۴۸
 - اظهار امر ۲۴
 - امور عجیبه روایت نمی‌کنیم ۲۸
 - امور عظیمه نسبت میدادند ۲۸
 - انبیای مستقله ۱۱۶
 - انسان بود ۱۱۶
 - بهاء الله شهیر ۲۲
 - تأثیر تشریف ۲۶
 - تاریخ ظهور یسعه قمری است ۲۲
 - تشریف بساحت اقدس ۲۶
 - تفسیر آیات ۸۰
 - خارق العاده ۲۶
 - خوارق عادات بسیار است ۲۸
 - در خواب بودم ۱۱۱
 - ظهور (حضرت بهاء الله) ۴۹-۲۱
 - ظهور جمال مبارک مانند فصل ربیع بود و
 موسم جدید بروج القدس نفوسی را زنده
 فرمود و دور جدید تأسیس نمود ۱۰۲
 - عظمت بهاء الله ۲۲
 - علم و فضل ۲۲
 - فردا و جهداً مسجوناً مظلوماً آنچه خواست
 مجری داشت ۲۸
 - کلمه الله الکبری ۱۰۶
 - لسان عرب نخواندند ۲۶
 - مادر دوره ای هستیم که بدایتش آدم و
 ظهور کلیه اش جمال مبارک است ۱۱۴
 - محویت ۲۶
 - مخیر فرمودند ۲۶
 - مظهریت ۲۶
 - معجزات ۲۸
 - معلم و مدرسی نداشتند ۲۶
 - مقرو معترف بر (بزرگواری) ۲۷-۲۶
 - مقاومت فرمودند ۲۲
 - مناجاتها ۱۱۲
 - نیر اعظم حضرت بهاء الله ۲۲
 - نیز از سلاله ابراهیمی هستند ۱۴۱

- را ظرف شمرند ۲۰۰
 - علیل ۱۷۹
 - عنصری ۷۸
 - عود کند ۱۹۸
 - قائم بروم ۱۹۵
 - متأثر گردد ۱۷۲
 - متلاشی و معدوم گشت ۱۷۱
 - محصور در مکان ۱۷۰
 - مرده (زنده شود) ۱۹۶-۷۵
 - ممثلاً از روح است ۱۹۵
 - میت ۶۴
 - و جان را فدای جانان نمودند ۷۸
 - جسماً ۱۴۱
جسمانی ۱۷۱-۱۷۲-۷۷
 - کمالات ۱۹۰
 - و روحانی ۱۸۲
جسمانیات ۱۹۹-۱۱۱-۷۶-۲۶
 جسمانیات اسلام اغلب مطابق احکام تورات
 است ۴۲-۲۷
جسمانیه ۴۶-۲۶
 - جمور ۱۵۰
 - جمعیه عقرب ۱۸۸
 - جغرافیا ۱۴۲
 - جفاء ۱۸۵-۱۶-۱۴
جلال (عظیم) ۸۴-۸۰
 - جلوس بر سریر داود ۵۴
 - جلوه اش ساطع و لامع ۱۰۸
 - جلوه جمال قدیم ۱۱۰
 - ربّانی ۷۱-۵۸
 - فیوضات رحمانیه ۱۰۶
 - و ظهور بمثابة نور و کمالات الهیه است و
 روح القدس است ۹۲-۷۷
جلوه گاه اشعه شمس ۱۲۹
 - تجلی الهی ۱۲۹
 - روح نجات ۱۰۷
 - جلجل ۶۶
جماد ۱۷۱-۱۶۵-۱۶۴-۱۴۲-۱۲۶-۱۱۲-۶۵
 - ادراک قوه نامیه نتواند ۱۴۶
 - در رتبه جمادی مقبولست ۹۵
 - در عالم جمادی وجود دارد ۱۹۱
 - در مقام خود وجود دارد ۱۹۶

۱۱	- و جدال	- وای سؤم (پوم عظیم، پوم ظهور رب الجنود)	۱۷
۱۶۵-۱۵۱-۶۰-۵۹-۵	جنگل (جنگلی)	- ولایت	۲۵
۱۱۸	جنگهای خونریز	- هجرت	۱۱
۱۶۵	جنس (هر جنس انواع دارد)	- هزاران نفوس تربیت فرمود	۲۷
۵۰	جنوب	جمال نورانی	۲۷
۸	جقوه	جمال و کمال	۱۲۰-۱۲۹-۱۲۵-۹۱-۸۲
۱۰۲	- حیات ابدیه	جمع و ترکیب	۱۱۲
۵۶	- طراوت و لطافت	جمعیت قوی	۲۱۱
۱۲۸	جنین	جمودت (و خمودت)	۵۶-۵۷
۱۳۶-۹۸-۷۵-۲۲	جواب	جمهور مسیحیین	۸۷
۱۲۸	- سؤال مقدره	جمهور ناس	۲۱۱
۲۱	- شافی کافی	جمع اخبار با یکدیگر توافق نماید	۵۴
۶۴	- گویند	- اشیاء متحرکست	۱۶۴
۱۳	جوان	- اشیاء مقهور او می شوند	۱۲۵
۲۰	جوانی تاجر	- اشیاء یا از عدم بوجود می آیند یا از وجود	
۲۰۴-۲۰۲	جواهر جوهر	بعد می روند	۱۶۴
۴۳	جوغ	- جهات	۴۶
۵۹	جوف انسان	- شنون	۷۵
۱۱۵	چولانگاه اخلاق و اطوار حیوانی	- کائنات	۲۰۲
۵۱	- انسان	- کائنات پرتوی گیرند	۱۵۶
۷۷	- نجوم و کواکب نامتناهی	- کمالات	۱۹۷
۱۶۶-۱۰۴	جوهر الجواهر	- نقائص عذاب است	۱۸۱
۲۰۶	- تقدیس	جمعاً منتشر	۵۱
۱۶۸	- روح	جناب کبریاء	۱۷۵
۴۶	- شریعت الهی	جنبه حیوانیت	۱۶۵
۱۱۱	- عقل	جنبه ملکیت	۱۶۵
۶۱	- مسائل	جثت (اعلی)	۹۰-۸۹
۱۹۹	- نقص	- اطلاق	۹۰
۹۱	- هدی	- حقیقی	۱۵۸
۵۹	جویبار	- عدن	۸۹
۲۶	جهات	- نعیم	۱۶۰
۱۳۴-۱۷	جهالت (حیوان)	جنس اعلی	۱۵۰
۱۹۸-۸۱-۷۸-۶۰-۴۷-۴۲-۲۰-۲۹	جهان	- نبات و حیوان هر دو تغییر کرده	۱۳۶
۱۵۸	- ابدی	- واحد	۵۰
- از علوم و معارف و حقایق و اسرار کائنات		جنگ	۱۱۹-۱۰۸-۴۹-۴۰
و معرفت الله مخلوق خواهد گشت	۴۹	- آرزو (خود آرزوی جنگ نمایند)	۱۷
- از معرفت الله پر خواهد شد مثل آبهای که		- تکلیف جنگ	۱۷
دریا را می پوشاند	۴۷-۴۸-۴۹	- مینک بصلح شود	۲۰
- الهی	۵۷	- مراد جنگ روحانی	۲۹
- انسانی	۱۰۲	- و پرخاش	۱۵
- باقی	۸۵		

- ۱۷۲ - یقیناً خاموش گردد
 ۱۲۷-۱۲۸-۲۷ - چراغدان
 ۱۲۹ - چیزی محروم نیست (از صفات حق)
 ۱۲۷-۱۱۹-۹۴-۸۹-۶۱-۴۷-۶ - چشم
 ۲۰۷-۱۸۲-۱۷۷-۱۷۱-۱۶۱-۱۵۹-
 ۱۲۹ - آیت بصر حق است
 ۷۸ - از خود پوشیدند
 ۱۶۰ - بی چشم می بیند
 ۷۵ - دارند اما نبینند
 ۱۶۱ - کور گردد
 ۱۷۲ - مشاهده نماید جسم متأثر گردد
 ۱۷۴ - نظر کند قلب متأثر گردد
 ۲۰۱-۸۱ - چشمه
 ۲۰۱-۸۱-۵۵ - چشمه (واحد)
 ۲۰۰-۱۸۲ - چشیدن (جام هلاک)
 ۲۰۱ - چقدر فکرشان قصیر
 ۷۱ - متفاوت است
 ۲۰۱ - نامتناهی و بی پایان است
 ۱۲۵ - چگونه تصور چنین چیزی توان نمود
 ۱۸۸ - چگونه فراموش گردید
 ۸۱-۶۰ - چمن
 ۵۹ - تزئین یابد
 ۲۴ - زار
 ۴۹ - چنان ترقی نماید
 ۸۱ - چند کلمه
 ۱۷۷ - چنین (دیدم، شنیدم، گفتم)
 ۱۹۵-۵۱ - چوب
 ۱۱ - چوپان
 ۱۲ - چوپانی
 ۲۰۷ - چهار چیز
 ۱۲۸ - دست و پا
 ۱۹۵ - علت فاعلی، مادی، سوری، غائی
 ۲۰ - فرمان
 ۲۲ - صد و پنجاه و شش سال
 ۳۱ - صد و پنجاه و هفت قبل از میلاد
 ۲۱ - صد و نود سال
 ۲۱ - صد و نود روز
 ۱۷۸ - قسم (معالجه و شفا بدون دوا)
 ۲۱ - مرتبه
 ۲۰۷ - موازین
 ۱۰۲ - چهارم

- ۱۸۸ - برهم خورد
 ۱۰۴ - پاک
 ۱۱۵ - تاریک را نورانی نماید
 ۴۴ - تجدید می گردد
 ۲۰۱ - جسمانی
 ۵۵-۴۸-۴۶-۲۹ - جهان دیگر شود
 ۲۰۰ - حیات وجود محصور در این کره ارض
 ۹۵ - خاک
 ۱۹۶-۱۶۲ - دیگر
 ۴۴ - را احاطه کند
 ۴۵ - را بگشاید
 ۱۶۹-۹۰ - روحانی (الهی غیر محض است)
 ۱۶۹ - غیر متناهی مثل هیکل انسانست جمیع
 ۱۷۲ - اعضاء به یکدیگر مرتبط
 ۲۰۰ - فانی
 ۱۹۶ - نعیم و چهیم را محصور در این جهان دانسته
 ۵۶-۴۶-۲۷ - جهانگیر (شود)
 ۲۰۱ - جهان های الهی
 ۱۹۷ - جهانی غیر از این جهان
 ۲۰۴-۱۲۲-۱۰۲-۸۶-۶۲-۴ - جهل
 ۹۹ - حقیقت ضلالت است
 ۱۶۶ - صفت انسانست
 ۱۸۲ - عدم علم است
 ۱۸۴ - عذاب است ولی عذاب لطیف
 ۵۴ - موام (جهله)
 ۱۰۵ - نقص است
 ۳۸ - و استکبار
 ۱۵۸-۱۰۰-۹۹-۵۷-۴۶ - و نادانی
 ۱۴ - جهل اسلام
 ۸۴ - جهول
 ۱۰۸ - جیش در جنگ
 ۲۷ - جیش جهانگیر

چ

- ۱۹۰ - چاره
 ۱۵ - چاه
 ۲۲ - چپ
 ۱۲۲ - چرا چنین فرمود
 ۲۱۲-۱۷۲-۱۰۶-۱۰۱-۹۷-۶۵-۲۷ - چراغ
 ۷۶ - آفتاب همیشه روشن است
 ۲۰۱ - دیشب

۱۷۰	- دنیا	۲۱۲	چه چیزی اعظم از آن
۱۸۹-۱۸۷-۱۸۴-۹۸-۱۰	- حبس	۱۶۰	- زلّتی اعظم از این است
۲۲	- حیضخانه عصاة	۷۸	- معنی دارد
۱۴	- حیثه	۱۲۲	- چهل درجه
۱۱۰	- حیوب و نباتات	۲۰	- روز
۲۰۰-۱۴۴-۱۰۷-۸۸	- حیة (فدای شجر شد)	۴-۴۰-۲۰-۳۴-۲۲	- و دو ماه
۷۴	- حئی ذکری نخواهند	۲۱	- و نه سال
	- حئی شیء فیه موجود در خارج را ادراک نماید		
۱۳۲	- حجاب (هیكل متشك شد)	۱۰۷-۶۱-۴۷-۴۲-۲	حادث
۲۸-۱۷	- حجاب-اقلیم	۲۰۰-۲۰۴-۱۱۰	
۲۲	- حجاز-صحرا	۱۹۰	- ذاتی و حادث حقیقی
۵۳	- حجت و برهان	۲۰۴	- متشابه نقایص است
۷۹-۲۶-۲۰	- حجر	۸۲	- حاره
۱۶۰-۱۰۴	- حقه ادراک انسان	۱۱۲	- حاسیات
۱۰۰	- بلوغ	۴۷	- حاشا ثم حاشا
۱۸۱	- ذات	۱۸۰	- حاضر
۱۸۴	- کمال	۷۴	- حاضرین
۱۴۲	- حدوث	۹	- حافظ
۱۴۴-۱۳۷	- امکان حدوث ذاتی است	۲۱	- حافظه حیوان از انسان شدیدتر است
۱۴۰	- ذاتی (و زمانی)	۱۰۰-۴-۲	- حاکم (بر جمیع اشیاء)
۱۹۰-۱۴۰	- ذاتی وجود مصیوق بعلة	۱۶۰-۱۰۰-۸۴-۶۹-۶۲	- حال (زمان)
۱۹۰	- زمانی (اول و آخر دارد)	۱۱۰	- هدایت اشراق است
۱۹۰-۱۰	- حدود	۷۱	- در قرون حالیه
۱۰۸	- حذافت طبیب	۷۶	- حالات
۱۲۲-۷۰	- حرارت	۴	- سایر حالات
۶۸-۶۲-۶۱-۵۸-۵۶-۵۵-۴۴	- آفتاب (نورانی)	۱۲۰	- متنوعه
۲۱۲-۱۳۹-۱۱۰-۹۲-۸۲-۷۰-۶۹	- شمس	۱۱۱	- و اطوار
۱۷۲-۱۴۲-۵۹-۱۷	- و تاثیر آفتاب	۱۷۸-۶۲-۱۰	- حالت
۵۷	- و ضیاء	۱۲۸	- جنگلی
۱۲۹	- حرام فرمود	۱۶۰	- خواب
۱۱۰	- حوب	۱۷۴	- خوش
۴۸-۱۷-۱۶-۱۰	- بکلی ممنوع شود	۵۰	- غمگین
۴۸	- و جدال	۵۶	- موت
۱۵	- حوب های سابق	۱۴۶-۶۹-۴۷	- و احده
۱۱۸	- حوصی	۱۰۹	- حالتی از حالات
۲۱۱-۱۰۴-۸۷-۸۶	- در تحصیل علوم و معارف مدوح است	۱۷۲-۱۲۰-۱۰۲-۶۲	- حالی بحالی
۱۰۲	- در رحم و مروت و عدالت مدوح است	۶۰	- حامل
۱۰۲	- طلب ازدیاد است	۲۹	- حبه
۲۶-۱۸	- حرف	۹	- حقایق معنویّه
		۱۲۲-۶۱	- حقیقت معنوله

۲۰۰	- حیات ثانی
۱۰۰	- صور اشیاء
۱۹۸	- کمال
	- حضرت ابراهیم (بر حضرت ابراهیم قیام کردند)
۱۰	
۱۹۹	- حضرات ثیاسفیها
۱۰۴	- حضرت احدیت
۸۴	- حضرت کلمه الله مقدس از زمان است
۴۴-۲۷	- حضور خدا (خداوند)
	- حضور خداوند ایستاده اند یعنی بخدشت
۲۸	- حق قیام دارند
۱۲۲	- حفظ از خطاء
۱۸۷	- دیگران
۱۲۲	- ر حمایت
۲۰۲-۱۲۲-۱۱۹-۱۰۲-۶۶-۱۸-۱۷-۲۲	- حق
۱۹۲	- استفاده
۱۲۲	- اعتراض نه
۱۸۷-۱۸۶	- انتقام
۲۹	- براه حق پی برد
۷۴	- در حق
۱۰۸	- عندالحق اول مین آخرو آخر مین اول است
۱۶۲	- غنی مطلق
۱۸۶	- قصاص
۸۲	- کمال محض است
۸۴	- متعال
۱۸۷	- محافظه
۱۹۲	- مداخله
۱۸۷	- مدافعه
۱۹۲	- معیشت
۱۷۵	- و صلاحیت
۱۹۶	- و کلمه الله
۱۹۶	- همیشه حق خلق داشته
۲۲	- طهارت
۸۶-۲۰	- حقانیت
۴۹	- حقایق
۲۰۲	- اسرار الهیه
۲۰۷-۲۰۴-۱۶۲-۱۴۲-۱۰۰-۷	- اشیاء
۱۵۶	- اشیاء دلالت بر حقیقت کلیه نماید
۱۱۰-۱۰۲-۷۲-۵۶-۷	- انسانیه (انسانی)
۹۱	- بشریه
۱۹۷	- جمیع کائنات

۴۸	- حرفاً بعرف
۸۶	- حرکات
۲	- طبیعی کائنات حرکات مجبوره است
۱۷۲	- نجوم
۱۷۶	- و سکناست مستند از مدد رحمان
۹۴-۸۶-۶۲-۵۶-۲۹-۲۴-۲	- حرکات
۱۸۸-۱۸۵-۱۶۰-۱۲۸-۱۲۴-۹۹	
۱۹-۱۸	- ارض
۱۷۶	- از گشتی نه
۱۶۴	- جوهری
۹	- در نهایت اقتدار حرکت نماید
۱۴	- دفاعی
۱۸	- ستوی
۲۰۷-۱۸	- شمس (و قمر و ارض)
۲۰۰-۱۹۹	- طبیعی
۱۹۹	- قهقری
۱۹-۱۸	- محوری (شمس)
۱۶۴	- ملازم وجود است
۲۰۰	- متغالی نظم و وضع طبیعی
۱۱۹	- و سکون
۱۶	- حریت
۱۱۶-۱۰۷-۴۲-۲۵	- حزقیال-حزقیال
۱۲۲	- حزن حقیقت معقوله
۶۲	- حزن و سرور
۲۰۷	- حق
	- مشترک واسطه میان قوای خمس ظاهره
۱۴۹	- و قوای باطنه است
۱۰۰	- حساب فلکی
۱۶۵	- حساس
۸۷-۸۶	- حسد
۱۲۶	- حسن امتزاج
۱۸۵	- و قبح اشیاء معقول است و مشروع
۱۵۲	- و قبح خلقت
۱۳۰	- و ملاحظه
۲۱	- حسن عموم (ملاً)
۹۲	- حسنات الابرار سیئات المقرین
۱۸۲	- حسنی (وجود عقلی دارند نه حسنی)
۵۶	- حشر و نشر
۱۵۸	- حصول آرزوی دل و جان
۱۸۰	- انتهای آرزو
۹۱	- این مقصد

- حواریون ۷۹
 -علویّه ۲۰۶
 -غیر متناهی ۱۲۹
 -کائنات ۲۰۲-۲۰۳-۲۰۵
 -کلّ شیئ ۲۰۶
 -کلیّه ۱۰۴
 -کونیّه ۲۰۶
 -متضاده ۹۰
 -مجهوله ۱۲۲
 -محسوسه (خبر محض است) ۶۱-۷۹
 ۱۰۱-۱۸۲
 -مستفیضه ۲۰۶
 -معقوله ۶۱-۶۲-۱۲۲-۱۲۳-۱۸۲
 -معلومه ۱۰۲
 -مقدّسه (مظاهر کلیّه الهیّه) ۹۲
 ۱۰۲-۱۱۲
 -ممکنات ۱۱۲
 -موجودات ۱۲۹
 -نفوس ۸۸
 -نورانیّه ۶۲
 -نوع انسان ۲۱۰
 -و معانی ۱۱۵
 -حقد و حسد ۱۵-۱۷
 -حقوق بشر ۱۸۶
 -(جزئی) ۱۰-۱۶-۱۹۲
 -معتدله مشترکه ۱۹۲
 -حقیر (شمرده شود) ۱۲-۹۶-۱۶۱
 ۲۲-۲۵-۱۸۲-۲۰۷
 -آدم ۱۴۶
 -ابن الله ۱۱۸
 -(ادراک) ۱۰۴
 -اشیاء ۶۸
 -الحقایق ۱۰۴
 -الوهِیّت ۱۰۲-۱۰۶-۱۱۶-۱۴۵-۱۴۷
 -الوهِیّت از هر ستایش منزّه و مبرّاست
 .تقریه صرف، تقدیس بحث ۱۰۲
 -الوهِیّت مثل آفتابست اشراق بر جمیع
 آفاق کند ۱۵۶
 -الوهِیّت منزّه و مقدّس از ادراک است
 ۸۲
 -الهیّه مقدّس از توحید است تاجه رسیده
- ۸۲ تعدّد
 -انسان (کامل) ۶۰-۶۸-۱۴۰-۱۵۶-۱۹۹
 -انسانی ۱۰۷-۱۴۰-۱۵۷-۱۵۹
 -انسانیه محیط بر حقایق اشیاست ۱۷۷
 -انسانیه (حقیقت جامعه است حقیقت کلیّه
 است) ۱۲۹-۲۰۶
 -این مسأله ۹۵
 -پرستی ۶۰
 -جامعه ۱۲۹
 -جسمانیّه ۱۰۹
 -جمادیّه ۲۰۶
 -حادثه ۱۵۵-۱۵۶
 -حال ۲۵
 -حبّه ۸۸
 -حضرت اعلی (باب) ۴۱-۵۲
 -حضرت مسیح ۷۲-۷۵
 -حیوانیه ۲۰۶
 -ذات الرّهیت ۱۰۵
 -ذات احدیّت، الهیّه ۵۶-۲۰۲-۲۰۵
 -ربوبیّت من حیث الذّات مجهول و من حیث
 الصّفات معروف ۸۲-۱۵۵
 -روح و شتوّن و مراتب ۶۲
 -روحانیّه ۲۶
 -شاخصه ۱۰۹-۱۱۰
 -شریعه الهیّه ۴۶
 -عجز ۱۹۹
 -علویّه محیّت الله ۲۹
 -فردانیّه ۲۰۲
 -قدیمه ۱۵۵-۱۵۶
 -کلمه الله ۸۵
 -کلیّه (الهیّه) ۱۲۹-۱۴۴-۱۵۶-۲۰۶
 -کمال ۱۹۹
 -کمالات ۹۶
 -مسأله ۷۸
 -مسیح جلوه نمود ۷۷
 -مسیحیه (از سلاله آدم نیست) ۷۷-۸۶
 ۱۱۰
 -مسیحیه به مثابه کلمه بود ۱۴۷
 -مسیحیه جامع معنای تامّ بود ۱۴۷
 -مسیحیه ظهور کمالات الهیّه بود ۱۱۷
 -مسیحیه کلمه الله است من حیث الذّات و الصّفات

- آدم و حوا و تناول شجره و خروج از
۸۹ جنت جمیعاً رموز است
- حضرت آدم ۹۲
- محض ۱۷
- و روایت است ۱۷۷
- حکم ۶-۲۸-۱۴-۱۷-۱۹-۴۱-۷۱-۹۱-۱۰۶
- به قتلش دادند ۱۱
- تورات ۷۱
- طبیعت ۱۲۱
- قتل ده حکم قتل در تورات است ۷۱
- مفقود یافت ۷۷
- محفوظ از خطاه ۱۲۲
- و تأثیر ۱۲۶
- و نظام ۴
- یک خاندان ۴۹
- حکماء (یونان) ۱۹۵-۲۰۲
- مادی ۱۲
- حکمت ۶۷-۹۱-۱۵۶-۲۰۷
- آن الی الان غیر معلوم ۱۲۷
- بالغة (الهیة) ۷۱-۱۱۹-۱۲۱
- ۱۲۲-۱۲۸-۱۲۹-۱۷۴
- بعثت انبیاء ۱۶۶-۱۷۴
- حق متعال ۸۴
- حکیم ۱۲۲
- خفیه ۱۲۲
- دارد ولو غیر معلوم ۱۲۷
- روح در جسد ۱۴۲
- سیاهی تخم چشم ۱۲۷
- طبیعی ۶۱
- حکمتش محض شفقت است ۱۱۸
- حکمتی عظیم ۱۲۷
- حکمش جاری است ۵۷
- حکمی از احکام ۱۲۲
- حکمی ندارد ۱۸۰
- حکمرانی ۴۲-۴۴-۴۲
- حکومت ۲۰-۲۱-۱۹۲
- اروپا ۱۸۸
- ایران (بیدار شد) ۲۲-۲۴
- پاپ ۹۸
- پاپ ارباب فنون را ادیت کرد ۹۹
- پاپ حکم قتل و غارت نمود ۹۹

و اشرف و مقیم بر کائنات است ۸۴
- مسیحیه یک آنکه صاف شفاف بود لهذا
شمس حقیقت ذات الوهیت در آن
آنه تجلی فرمود ۸۲
- مشخصه ۱۱۰
- مظاهر قدسیه ۱۰۵
- معقوله ۱۲۲
- معقوله (حزن و سرور) ۶۲
- مقدسه ۵۲-۶۶-۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹
- ملکوتیه ۱۹۹
- موجوده قابل ترقی است ۱۶۲
- موسی را روشن نمود ۵۸
- موسوی ۱۱۰
- نامحدود ۱۰۵
- نباتیه ۲۰۶
- نبوت ۱۰۸
- ندارد ۱۷۷
- واقع ۲۰۸
- واحده ۲۰۲
- وجود ۱۴۴
- و فطرت ۱۰۹
- حقیقتشان از میان رفته بود ۴۲
- حقیقت معقوله الای الای الای الای الای
حب ۶۲
- خدا در عمودی از ناظر ظاهر شد ۶۲
- را دخول و خروجی نیست ۷۹
- روح انسانی ۶۲
- روشنائی علم ۶۲
- ظلمت جهل ۶۲
- علو و ترقی ۶۲
- قوه عقل ۶۱
- ماده اثیری ۶۲
- نفس طبیعت ۶۲
- حقیقت مقدسه از بدایت واقف بر سر
وجود است ۱۱۰
- بحر قدم است ۲۰۲
- بنفسمه مشلی است ۱۱۰
- ممتاز از جمیع اشیا است ۱۰۹
- حقیقی و واقعی ۱۶۹
- حکایت ۸۹-۱۲۹-۱۵۶

- حوّا و یقین ۱۶- ۲۸- ۵۴- ۷۲- ۷۷- ۱۵۷
 - اریعه ۶۹
 - از پدر آسمانی هستند ۶۶
 - بعد از سه روز ثابت و راسخ گشتند ۷۷
 - بعد از شهادت مسیح مضطرب شدند ۷۷
 - را نصیبی از یفعل مایشاء نبود ۱۲۴
 - روح القدس بر حواریون حلول کرد ۷۸
 - مرایا ۷۹
 - متکون از حقیقت روحانیه اند ۶۵
 - متکون از قوه جسمانی نیستند ۶۵
 - نانی که خوردید و سیر شدید ۷۲
 - هر چه ترقی می کردند مسیح نمی شدند ۱۶۴
 - حول او طائف (جمع سیّارات شمسیه) ۱۱۴
 - حواس ۱۰۴- ۱۱۲- ۱۲۲- ۱۵۲- ۲۱۱
 - جسمانی ۱۱۱
 - خمسّه (ظاهره) ۱۷۷- ۱۸۲
 - سائره ۱۷۱
 - و قوی ۷۵
 - حیّ ابدی ۲۲- ۱۷۱
 - قدیر ۲- ۱۱۰
 - و باقی ۷۲
 - حیات ۶۸- ۷۶- ۱۰۵- ۱۰۹- ۱۱۴- ۱۴۰- ۱۸۱
 - ابدی ۴۵- ۶۰- ۷۱- ۷۵- ۷۶- ۹۲- ۱۶۸
 - ابدیه ۳۰- ۴۰- ۴۶- ۷۲- ۷۴- ۸۸- ۹۰- ۹۱- ۹۵
 - ۱۰۸- ۱۵۷- ۱۶۹- ۲۰۹
 - ابدیه استفاضه از فیض روح القدس است ۱۷۰
 - ابدیه. جنود حیات ابدیه ۱۰۲
 - اندر حیات ۸۶
 - انسانی ۱۸۸
 - با ممت مجتمع نگردد ۱۲۱
 - ثانی ۲۰۰
 - جان پرور ۵۵
 - جاودانی ۷۲- ۱۶۲
 - جدید ۷- ۵۵- ۵۷- ۷۹- ۱۰۲- ۱۱۵- ۱۱۶
 - جسمانی ۷۵- ۸۶- ۸۷
 - جسمانی بالنسبه بوجود ملکوتی و حیات
 - ابدی ممت شمرده می شود ۹۲
 - جسمانی هر چند وجودی دارد ولی در
 - نزد مقدّسین روحانی عدم صرف است
 - و موت محض ۱۷۰
 - جمادی ۱۷۰

- پاپ مسیح را بکلی فراموش نمود ۹۹
 - پاپ معارضا بنشر معارف نمود ۹۹
 - پاپ نور علم را حائل گشت ۹۹
 - پاپ همیشه معارضا بعلم نمود حتی در
 - اروپا مسلم شد که دین معارض علم
 - است و علم مغرب دین ۹۹
 - دنیوی ۹۸
 - را حقّ مداخله نیست ۱۹۲
 - حکیم ۱۱۲- ۱۲۲- ۱۵۲- ۱۸۱
 - حلال ۱۵
 - حلاوت (ولطافت) ۵۹- ۶۱- ۱۲۹- ۱۶۶
 - حلم و صبر ۲۶
 - حلول ۵۹- ۷۲- ۷۹- ۱۱۷- ۲۰۲
 - آفتاب در مرآت ۷۸
 - روح القدس ۷۸
 - روح القدس بر حواریون - فیض جلیل الهی تجلّی
 - واقضا بر حقایق حواریون نمود ۷۹
 - روح القدس، حواریون قطره بودند دریا
 - شدند پشه بودند عقاب سماء گشتند
 - ضعیف بودند قوی گشتند مثل آئینه ها
 - بود که مقابل آفتاب آید ۷۹
 - روح القدس یعنی منجذب بروح مسیحانی
 - شدند استقامت و ثبوت یافتند بروح
 - محبت الله حیات جدید حاصل نمودند
 - حضرت مسیح را زنده و معین و ظهیر
 - دیدند ۷۹
 - و دخول از خصائص اجسام است ۱۶۸
 - هوا در جوف انسان ۷۸
 - حله خضراء ۵۵- ۵۹
 - حمایت (و عصمت حقّ) ۱۶- ۱۲۲
 - حمله بر جهل کردند ۱۸
 - ثقیل ۱۹۲
 - عذاب الهم ۱۹۷
 - حملا یا (جهل) ۸۲
 - حموضت ۶۱
 - حمیت ۱۴
 - و غیرت ۴۱
 - و مروت مشخصه ۸۰
 - حوّا از شجره تناول نمود ۸۹
 - حوّا نفس آدم است ۹۰- ۹۱
 - حوادث کلیّه ۱۱۲- ۱۱۱

- ۳ - متحرک باراده
 ۹۱-۶ - محض
 ۸۷ - مصدر نقائص است
 ۸۲ - مریض
 ۱۵۲ - و انسان در احساسات مشترکند
 ۱۵۰ - وجود دارد
 ۵۷ - حیوانی
 ۷۶ - قوای حیوانی را اهمیتی نیست
 ۱۴۲ - محض
 ۱۵۲-۵ - حیوانات
 ۱۳۱ - جسم حساسند
 ۵۹ - ذریه
 ۱۳۶ - زاحفه
 ۶۹ - محرکه

خ

- ۴۲ - خائف و مضطرب
 ۹۸ - خادمان عالم انسانی
 ۱۹۹-۱۸۵-۸۵ - خار
 ۳۵ - خارج قدس
 ۷۴-۲۶-۱۲-۱۰ - خارق العاده
 ۷۴ - خارق قانون کلی
 ۱۹۵-۱۷۱-۶۵-۵۶-۱۴ - خاک
 ۱۹۶ - بهالم انسان آید
 ۱۹۶ - بالتسبه بانسان عدم است
 ۱۰۴ - ذره خاک
 ۶۶ - زمین
 ۱۰۲-۵۵ - سیاه
 ۹۵ - و آب
 ۷ - خاصیات موجودات
 ۲۰۳ - خاصیت اشیاء
 ۸۵-۴۴ - خاضع و خاشع
 ۹۸ - خاطر
 ۳ - خالق انسان مثل انسان نیست
 ۱۲۷ - بی مخلوق ممکن نه
 ۱۰۴ - ذرات پاک
 ۴ - فاعل باید جامع جمیع کمالات باشد
 ۲ - و مصور
 ۳۴ - خالی
 ۷۶ - خاموش
 ۱۷۲ - خاموشی آن حتم است

- ۱۹۱ - جم غفیری بی اثر
 ۱۱۵ - حقیقی مفلو
 ۷۴ - حیات ابدیست
 ۱۱۵-۸۷-۸۶-۲۹ - حیات روحانی
 ۱۷۰ - دو حیانت حیات جسم و حیات روح
 ۷۵ - روحانی الهی
 ۱۷۰ - روح عبارت از همیشی ملکوتی است
 ۲۸ - سبب حیات
 ۱۷۱ - طیبه یعنی ابدیه
 ۱۷۱ - ظلمانی
 ۹۱ - عالم
 ۱۱۵ - کائنات
 ۶۸ - ماء علم و حیات
 ۴۵ - مقدس ابدیه
 - ملکوتی (حیات روح است حیات ابدیست منزّه از زمان و مکان است) ۱۷۰-۲۰۹
 ۱۷۱ - مؤمنین
 ۲ - و ممات
 ۹۵ - حیثیت ایمان و ایقان
 ۴۹-۲۹ - حوران
 ۱۰۰ - حیو امکان
 ۱۷۷-۱۵۴ - غیب، شهود
 ۱۰۲ - غیب و کمون
 ۳۴ - حین حرکت
 ۱۲۶-۱۱۲-۸۶-۶۴-۵۶-۵۵-۵۰-۴ - حیوان
 ۱۸۲-۱۷۵-۱۶۵-۱۴۲-۱۳۶-۱۳۲-۱۳۰
 ۱۹۷-۱۹۰
 ۱۵۲ - احساسات حیوانی اندکی رتبه ادراکاتست
 - ادراک اشیاء محسوسه را می کند ادراک
 ۱۲۲ - حقایق معقوله را نمی کند
 ۱۳۱ - ادراک دارد شعور دارد
 ۱۵۱ - از تربیت حرکت و روش انسان یابد
 ۱۲۲ - اعظم از انسان است
 ۶ - با انسان در آن مشترکند
 ۹۹ - بی شعور
 - تصور رتبه انسان یعنی قوای معنویه
 ۱۵۶ - نتواند
 ۹۵ - در رتبه حیوانی مقبولست
 ۱۳۱ - در قوای و حواس مشترک با انسانست
 ۵۹ - سعادت
 ۱۲۱ - فرق بین انسان و حیوان

خرمن (ها)	۵-۵۵-۵۹
خروج از جنت	۸۹
خروج نیاید (از خواننده چیزی خروج نیاید)	
خرید و فروش	۱۷۲
خزائن وجود	۱۵
خزان	۱۹۷
خزف	۱۱۵-۵۶-۵۵
خسران مبین	۱۹۹
خسته	۴۵
خسوف و کسوف	۱۶۱
خشت	۱۰۰
خوشبو	۵۱
خشک و پوسیده	۱۸۲
خصائص انسان	۱۱۷
-جسمانی	۱۲۴
-خلق	۸۷
-روح حیوانی	۸۲
-وجوب	۱۳۵
خصائل	۲۰۴
خشم	۲۱۲-۶۰
خصوصیت	۱۶
خضوع و خشوع	۱۹۲
خطا	۱۲۱
خطا. قتل بهتر از خطاست	۱۲۸-۱۲۴-۱۲۲-۱۲۱-۹۱-۸۶
خطاب	۲۰۸-۲۰۷
-الهی	۱۸۴
-به حق	۱۲۰-۸۹
-زجر و عتاب	۱۱۹-۱۱۸
-و معصیان	۸۵
-و عتاب (گران نیاید)	۱۱۹
خطابه‌های زجریه	۸۷
خطاکاران	۱۲۰-۱۱۸
خط استوا	۱۱۸
خط مستقیم	۸۱
خطر (عظیم)	۱۱۵
خفاش	۲۰۰
خفایای جسد انسان	۱۱۱-۲۶-۱۲
خفیف	۹۲
خفی و مستور شد	۱۲۵
	۱۷۹-۱۶۱
	۷۷
خاندان (ظلم)	۹-۱۰-۱۱-۲۰-۲۴-۲۹
خانمان	۱۴۱
خانه	۱۶۱-۸۲-۱۵
-افعی	۴۷
-فرعون	۱۲
خبر متواتر	۷۴
خجالت و شرمساری	۱۲۱
خدا	۹۳-۶۷-۵۴-۵۲-۲۷-۲۹-۱۶
	۲۰۸-۹۹
-آمرشان امر خدا، نهیشان نهی خدا است	۱۱۹
-با انسان ساکن خواهد شد	۵۱
-بصیر است	۱۲۹
-پرستی	۴۴
-در بینی آدم روح حیات دمید	۶۶
-در عمودی از نار ظاهر شد	۶۲
-درون مسیح لاوالله	۶۲
-روحش را در آدم دمید	۱۱۶
-صانع نوائی اسرائیل	۱۲۰
-قادر مطلق	۴۵
-مخلوق	۱۶۴
-معدن کمال است	۴
خداوند	۸۹-۴۹-۴۱-۴۲-۴۴-۴۷
-ایشان	۴۰
-بخاطر شما با من غضبناک شد	۱۲۰
-متعال	۱۰۱-۷۰
-مهربان	۶۰
خدای آسمان	۴۲
خدای قادر مطلق	۴۴
خدا	۲۱۰
خدمت امر مسیح	۷۷
-به فضائل عالم انسانی	۱۱۹
-حق	۲۸
-ملکوت رحمانی	۶۰
خدیجه	۲۲
خر	۱۴۰
خراب	۱۱۰-۱۶۱
خراب گردی	۲۴
خرابیت	۴۲
خرافات یونان و رومان	۱۷۲
خردل	۸۲۰
خرس	۴۷

۱۳	-و راحت
۱۰۹	-یک حالتی از حالات است
۱۷۷	خوابهای بیهوده
۱۱۰	خوابیده
۲۸	خوارق عادات
۴۷	خوار و ذلیل
۱۷۷-۱۳۴	خواص
۷۹	-اجسام (نحول و خروج نزول و حلول)
۱۴۷	
۳۴	-اصحاب
۱۵۴-۱۲۶	-کائنات
۱۵۴	-و آثار موجودات امکانیه
۱۴۸	-و تأثیر ممکنات
۱۷۲	خواننده
۴۷	خواهد خوابید (پلنگ با بزغاله)
۴۹	خواهر و برادر
۶۵	خواهش
۹۸	خود پرستی
۷۲	خوردن (اقبال)
۵۵	خورشید
۱۶	خورنده را زجر نماید
۳۲	خوشا بحال آنکه انتظار کشد
۵۴	خوشا بحال نفوس متصفه
۱۲۸	خوشتی
۱۲۸	خوشگل تر
۹۸	خوش نداریم
۴۱-۲۰	خوشی و شادمانی
۵۲-۴۱-۱۲	خوف
۱۹۰-۱۵۷-۷۲-۶۹-۶۵-۲۸	خون
۷۱	-روح حیات است
	-من خون خویش را بجهت حیات عالم انفاق نمودم
۹۱	
۸۷	-هدر است
۱۴	خونریزی
۳۹	خونخواران
۱۱۸	خونخواری
۴۹	خویش و پیوند
۱۷۸-۱۴	خیال، محض خیالست
۱۷۷	خیالات بیهوده
۱۸۵	خیانت
۱۶۶	-صفت انسانست

۸۶-۱۶	خلاص (کردن)
۱۷۴-۸۲	خلاصه (کلام این است)
۷۲	خلاصه مقال آنکه
۱۶۸	خلاصی ارواح
۱۶۶	خلع قالب عنصری
۱۶۸	خلع اجساد
۵۷	خلعت بدیع
۵۵	-تازه
۱۱۶-۱۰۲-۲۰	-جدید
۸۲-۶۷-۶۶-۴۲-۲۸-۲۴-۱۲-۴-۱-۲	خلق
۱۲۵-۱۰۹-۱۰۲-۱۰۰-۸۷-۸۶-۸۵	
۲۰۹-۲۰۴-۲۰۲-۱۴۲	
۱۶۴	-آن عالم
۱۴۴	-از حق صادر شده است
۹	-تربیت خلق
۱۵۷-۱۱۶	-جدید
۱۶۲	-در این عالم محتاج به حق هستند
۷۴	-کثیر
۱۶۲	-محتاج است
۸۲	-نقصان صرف
۱۶	خلق و خوی خونخواری
۴۳	خلق و خوی فرشتگان
۸۶	خلقت انسانی
۵۶	-کائنات
۱۰۲	خلعت محمود
۱۸۱-۱۶۱	خلل
۲۲	خلوت
۱۴۰	خلیفة الله
۱۷	خلیفة ثانی، فرمان
۹۱	خلیل جلیل را چه ذنبی
۷۱	خمر
	-حضرت مسیح منقلب به نان و خمر نشدند
۷۲	
۱۹۱	خمس منافع
۵۷	خمودت
۱۷۲	خندان کند
۱۷۸-۱۷۵-۱۶۰-۱۱۱-۸۹-۶۲-۴	خواب
۱۵۷	-بود بیدار گردد
۱۵۴	-بودم
	-روایای انبیاء خواب نیست بلکه اکتشافات روحانیتست
۱۷۷	

دانه ۵۵-۵۹-۶۰-۱۴۸-۱۴۱-۱۹۷
 -بختاً شجره نمیشود ۱۴۱
 -الماس ۱۶۶
 -خردل ۸۲
 -مسال گذشته ۹۷
 -داتمال نیی (حضرت) ۲۷-۲۱-۲۲-۲۳-۵۴
 -کتاب ۳۰
 -اخبار ۳۱
 -داود (حضرت) ۵۴-۱۸
 -داود، تابع و مروج ۱۱۶
 -داوری ۵۴-۱۷-۴۵
 -دختران (دختر) ۱۵-۱۴
 -دغل عظیمی ۲۱۱
 -دخول ۱۴۷
 -امراض در جسم انسان ۱۸۱
 -در دریا ۱۳۴
 -و خروج ۲۰۰
 -و خروج در عقل امر موهوم است ۷۹
 -و خروج شأن اجسام است ۱۶۱
 -در ملکوت، در ملکوت روح الله، در ملکوت
 -پروردگار ۱۶۹-۱۶۷-۷۰
 -از خواننده چیزی خروج نیاید و در مستمع
 -دخول ننماید ۱۷۲
 -در انظار محترم بود (او را هلاک نمودند) ۵۲
 -درایت ۱۸۲
 -در باطن بابت است نه به پیغمبر ۱۸
 -در هدایت نبوت حضرت محمد مستور بود ۲۳
 -در بدو کلمه بود ۱۰۹
 -در بدو کلمه بود و آن کلمه نزد خدا بود ۱۴۶
 -در بر و زیر قدم ۵۲
 -در بعضی از قوای باطنه ۱۲۱
 -در تجدد و عود تغییر ماهیت ممکن نه ۱۹۹
 -درجات متعدده ۱۲۰
 -درجه ۵۶
 -ادنی ۱۵۰
 -استغناء ۱۶۲
 -اعلی ۱۵۰
 -یلوغ ۱۳۷
 -به درجه ای که همتیگر را بدرت و بقورند ۸۶
 -پستی ۴۵
 -تأثیر ۱۸۰

-عذاب است ۱۸۴
 -خیر ۱۷۵
 -امر وجودی است ۱۸۴-۱۸۲
 -بشر ۱۱۹
 -چلین نیست ۱۳۱
 -خواهی عمومی ۲۰۹
 -خواهی نوع انسانی ۱۱۹
 -عموم ۲۱۱
 -محض ۱۸۲-۱۵۲-۹۰
 -و شر (اختیار) ۱۶۹-۱۵۰-۹۰-۸۹
 -و منایت ۱۱۸
 -خبرات و میرات (علیه) ۸۶-۱۶۹-۱۶۲
 -خبریت محض در قطرت ۱۵۲
 -خیمه ۱۰۳-۴۵-۸
 -برافرازد (برافرازند) ۵۶-۱۹-۲۴
 -خدا با آدمیان است ۵۱
 -وجود ۱۸۸

د

-دائرة ۲۰۷-۱۹۹
 -این علم بسیار محدوده است ۱۱۱
 -پایا ۹
 -شمسیه ۱۱۵-۱۱۴
 -نصف النهار ۵۶
 -دائماً توجه به شمس دارد ۵۷
 -دائماً لله بوده ۴۵
 -داخل در ملکوت ۱۵۷
 -شدن در ملکوت بجانفشانی است بانقطاع
 -است بمعنی الله است ۱۷۱
 -مسیح شد ۶۲
 -و خارج ایران ۲۶
 -دار آخرت ۲۱۱
 -دار فانی ۲۰۰
 -دارنده مقامات واقف باسرار آنست ۱۱۲
 -دارنده مقامات و مراتب ۱۱۲
 -دارپوش فارس ۲۰
 -دافع احتیاج ضروریه جمهور ۱۹۱
 -دام ۱۹۹
 -دانا ۱۲۴-۹
 -دانایان بیدار شدند ۲۴
 -دانائی و قوف انسان به نفس خود ۱۱۱

۱۵۲	نگردد
۶۲	درون خدا
۳۴	درونش فارغ شود
۲۹	در هیچ تاریخی مذکور نه
۱۲۹	در هر کائناتی کمالات الهی ظاهر
۱۳۴-۷۹-۴۹	دویا
۱۳۴	-باین عظمت
۲۰۵-۲۰۲-۱۳۹-۵۱-۵۰	-نماند
	دزد، شاید دزد در خانه است و صاحب خانه
۸۲	خبر ندارد
۸۲-۴۷-۲۴-۱۶	دست (دستها)
۱۷۹-۱۶۲-۸۴	
۱۷۵	-به دست
۱۸۶	-تطاویل
۷۲	-حضرت مسیح
۱۶۱	-قطع شود
۲۶	دستگیری افتادگان
۱۹۲	دستگیری ضعیفاء
۱۹۰-۱۰۲-۸۲-۵۶	دشت (و کوهسار)
۹۳-۲۵	دشمن (پادشاه)
۲۱۳-۴۲-۳۸-۲۶	دشمنان
۹۳-۸۹-۲۵	دشمنی (حکومت)
۹	دشنام
۸۱	دفعه اولی
۱۳۷	دفعه واحد
۱۲	دفع ظلم
۱۲۵	دقایق احوال موجود است
۱۶۲	دقت
۲۱۱-۱۰۷-۱۱	-باید (کرد، نما، نمائید)
	-باید نمود چقدر نامتناهی و بی پایانست
۲۰۱	
۱۲۶	دقیق تر
۷۲-۲۱	دقیقه
۱۶۴-۱۶۲	دعای (مقدسین)
۱۶۴	دعا و رجای خود
۱۷۹-۱۰۰	دل (را خوش دارند)
۲۰۵-۱۳۱-۱۲۷-۱۲	دلائل
۱۳۹	-الهیّه
۵	-باهره
۲۰۸-۲۰۷-۱۳۹-۲۹-۹-۵	-مقلی، عقلیّه
۹	-معقوله و منقوله

۱۲۹	-جمال
۱۳۸	-رشد و کمال
۱۸۲-۱۴۲-۱۱۵-۱۰۸-۵۶-۵۵	-کمال
۱۲۴	-ما فوق
۱۱۴	-نفوذ و تأثیر مظاهر الهیّه
۱۵۰	-وسطی
۶۲	در خارج جز محسوس نیست
۱۶۵-۸۹-۲۷	درخت (زیتون)
۵۶	درختها
۵۵	درختان
۵۹	-بارور
۸۹	-جنت
۵	درختهای تلخ میوه
۴۶	درخشنده فرمائی
۱۸۶-۵۲	دره زه
۱۹۹	درّ
۱۹۴	در رتبه جمادی تراب وجود دارد
۱۵۹	درست مطالعه نمائید
۴۵	درشتی و سلاح
۴۸	در صورتی که تأویل شود
۱۱۴	در ظلّ او
۴۰	-قرآن
۱۲۴	-حضرت مسیح
۱۲۴	-منظر کلی
	در عالم رحم نیز در نطفه عقل و روح موجود
	است ولی مکث است بعد ظاهر می شود
۱۴۱	
۹۲	در عقل نگنجد
۱۵۲	در فطرت بشر نیست
۷۴	در کتب ثبت گشته
۱۸۶	درمان
۱۸۹-۱۱۸	درندگی، درندگی و خونخواری
۱۹۳	در نهایت روح و ریحان
۱۸۴-۱۸۳	در وجود شرّ نیست
۲۰۱	دروز
۷۴	دروغ
	-بدترین اخلاق، مبعوض ترین صفات، اساس
۱۵۲	جميع شرور است
	-علم جميع کمالات انسانی سبب رذایل نامتناهی
	است از این صفت بدتر صفتی نیست، اساس جميع
	قبائح است، از این بدتر و مذمومتر صفتی تصور

۱۲	-بزرگوار	۱۲	-منطقه
۳۱	-تاریخ بیان می‌فرماید	۱۲۵	-و آثار
۱۲	-جسم بی جان	۱۲۶-۹-۳	-دلائل و براهین (عقلیه)
۱۰۲	-جنبه	۱۲۷-۱۲۹	
۱۲-۲۷	-چراغدان	۱۲۹-۱۲۶-۸۹	-دلالت (براین می‌نماید)
۱۹۷	-دانه (مشابه نیایی)	۲۱۱-۹۳-۷۱-۷۰-۷۰-۲۰-۱-۵-۱	-دلیل
۲۷	-درخت زیتون	۱۴۰	-الهی
۲۱۰	-دلیر (شرق و غرب)	۱۲۷	-بر تغییرنوع نیست
۵۲	-دولت	۱۲۰	-بر عدم استقلال
۷۷	-سه روز بعد از شهادت	۲۰۸	-حتمی
۲۱	-سه هزار سال پیش	۲۰۸-۱۶۱-۱۵۹-۱۵۸-۱۴۰	-عقلی
۲۹-۲۸	-شاهد	۱۵۸	-عقلی بر بقای روح
۴۱	-شخص	۲۰۵	-قاطع
۲۰-۲۹	-ظهور (باید باهم باشد)	۲۰۸	-نقلی
۱۲۱	-غرقه	۱۷۷	-واضح
۹۵-۶۱	-قسم (است)	۱۱۴	-و برهان
۱۷۸	-قسم را سبب مادیات است	۷۴	-و حجت
۱۷۹	-قسم مادی		-و حجت برای حاضرین (معجزات) است نه
۵۳	-مروان	۷۴	-غائبین
۱۲۸	-محتاج به مبدأ است	۱۴۱	-دلالت
۵۳	-معاویه (معویه)	۶۲	-دلم تنگ شد
۹۲	-مقام معنوی	۵۲	-دُم
۱۱۲	-مليون سال	۶۹	-دُم، خون
۴۱	-نبی	۹۴	-دندان
۴۱	-نفر	۱۷۵	-دنو بسته بهشیت و اراده جناب کهریا
۳۷	-نفس	۱۶۳-۴۸	-دنیا
۱۵۹	-نوع ادراک	۱۸۲-۱۷۸-۱۱۲	-دوا (و علاج)
۱۵۹	-نوع افعال	۱۱۲	-دوای موافقی ترتیب دهد
۱۷۶	-نوع تصور	۵۲	-دوازده ائمه
۱۷۰	-وجب زمین	۴۴	-امام
۵۳	-ولید	۴۴	-پسر
۲۲	-هزار و سیصد سال	۴۴	-حواری
۳۲	-هزار و سیصد شبانه روز	۲۴	-روز
۴۷	-دوچه یمنی	۵۲-۵۱	-ستاره
۱۵۱-۲۰	-دودمان	۳۲	-ماه
۵۶-۵۱-۴۶-۴۱-۳۶	-دور	۴۴	-نظر
۹۰	-آدمی	۴۴	-تقیب (رؤسای اسباط)
۱۹۷	-اوّل	۱۸۱	-هو اسباب
۴۸	-بدیع	۱۲۳	-امر معلوم
۱۱۴-۱۰۳-۵۷-۵۶	-جدید (کلی)	۱۹۸	-پاره
۳۶	-جسمانیات تغییر یابد	۴۴	-برابر جمیع

۱۹۹-۲۸	دهان (گشاید)
۴	دهقان
۲۷	دهن حکمت الهیه
۴۴	دی (ماه شمسی)
۱۱	دیار فریت
۲۶	دیانت
۱۶۱	دیده عقل
۴۹	دیده ها حیران گردد
۸۹	دیده هاشان بیجا شد
۱۰۸-۸۱	دیروز
۱۹	دین
۱۱۶	-جدید (تأسیس شود)
۷۸	-مخالف علم
۹۹	-معارض علم است
۱۹	-و آئین
۵۰	-واحد
۲۲	-و شریعت
۸۲	دین الله
۱۱۷	-بر اساس اصلی باقی نماند
۱۱۸	-بگفتی آن حقیقت دین الله از میان رود
۲۹	-پایمال خواهد شد
	-مروج حقیقت، مؤسس علم و معرفت، مشرق
	بر دانائی، ممدن نوع انسانی و کاشف
۹۹	اسرار کائنات و متور آفاق
۹۹	-مؤسس علم و معرفت
۱۸۶	دیناً معذور است
۸۱	دیلوت
۶۰	دیوار

ذ

۲۰۷-۱۴۱-۶۱	ذائقه
۹۶	ذات
۲۰۴-۱۲۷-۱۰۴-۸۲	-احدیّت
۱۴۵	-احدیّت محیط است
۱۴۰	-احدیّت مستجمع جمیع کمالات است
	-اسماء و صفات ذاتیه الهیه عین ذات است
۱۰۵	
۱۵۶	-الهیّه
	-الهی محیط است جمیع کائنات محیط
۱۰۴	
	-الوهیّت، بحقیقت ذات الوهیّت کسی پس

۶۸	-جمال مبارک
۲۶	-جمیع انبیاء
۱۰۲	-را تجدید نمود
۲۶	-روحانیات تجدید میگردد
۱۱۲	-زمانی
۴۱	-محمّدی
۳۶	-موسوی
۵۰-۴۲	دوره
۱۱۲	-اول
۱۱۱-۱۱۲	-جدید
۴۰	-جمال مبارک
۴۴	-رحمانی
۴۱-۴۰	-فرقان
	-قدیم از وقوع حوادث عظیمه بگفتی فراموش
۱۱۲	گردد
۱۱۴	-گفتی عالم وجود
۱۱۴	-گفته
۵۰	-مسیحی
	دوری از حوادث گفته و احوال و امور عظیمه
۱۱۲	است
۹۲-۶۷	دوری
۱۲۴	دور از مرکز
۹۲	دوست حقیقی
۵۰	دول
۸	-قاهره
۲۸-۸	-و ملل
۱۲-۱۱-۹	دولت
۵۲	-عثمانی
۲۱	-علیه ایران
۵۲	-فرس
۱۰۶	دون مظاهر مقدّسه
۱۲۴	دویست سیصد شتر
۱۱۲	دویست هزار سال
۵۲	ده
۵۲-۵۲	-اسم
۵۲	-پادشاه
۷۱	-حکم قتل
۵۲	-شاخ
۱۴	-زن
۱۲۶	-هزار یا صد هزار سال
۴۲	-یک

- نبرده تا اشاره کند ۱۰۰
 - الوهیت، السبیل مسدود و الطّلب مردود ۱۰۰
 - الوهیت، جوهر الجواهر، حقیقت الحقایق ۱۰۴
 سرالاسرار ۱۰۴
 - الوهیت، وحدت محض است ۸۲
 - بحث لایوصف ۱۰۴
 - حقیقت ۱۱۶
 - ربّانی ۸۲
 - شیء یصفات معروف می‌شود ۱۰۰
 - مجهولست و غیر معلوم ۱۰۰
 - محترم (حضرت اعلیٰ) ۱۹
 - مقدّس (الهیّه) ۷-۵۸-۱۰۴
 - مقدّس شمس حقیقت ۱۴۱
 - مقدّس یفعل ما پشاه است ۱۲۲
 - منزّه از ادراکات ۱۰۰
 - وصفات ۱۰۴-۱۰۰
 - و صفات حضرت احدیّت در علوّ تقدیس است و عقول و ادراکات را راهی بآن مقام ۱۰۴
 ذلّاب و سیاح درّنده ۲۹
 ذبایح اصنام ۶۹
 ذبح ۲۱۱
 ذبیحه و قربانی بشهادت حضرت مسیح منتهی شد ۲۱
 ذرّات غیر مرئیّه ۲
 ذرّات کائنات عمومیه ۱۲۹
 ذرع ۲۴
 ذره ۱۲۴
 - خاک ۱۰۴
 ذکر (و بیان قاصر) ۱۰۴-۱۸۲
 ذکر و اسمی ۴۰
 ذکور و اناث ۶۴
 ذلّت ۱۱-۱۲-۲۸
 - حیوان ۱۲۴
 - کبری ۱۲
 - و حقارت ۱۰
 ذلک تقدیر العزیز العلیم ۱۴۲
 ذلیل ۴۱-۱۶۱-۱۶۰
 ذنب ۹۱-۱۲۰-۱۲۶-۱۲۸
 ذوق ۱۲۱-۱۲۲-۱۷۱
- ذوی الارواح ۱۲۱
 ذهب و ایاب ۲۷-۱۹۷-۲۰۰
 ذهب ۲۷
 رأس (السمال) ۱۱۰-۱۹۱
 رأی ۹۸-۱۲۰-۲۰۸
 - باطل است ۱۹۴
 - بطلمیوس ۱۸
 - بکلی فراموش شد (ارائی فیثاغورث و الملاطون) ۱۸
 - جدید ۱۸
 - و فکر چقدر سمیت است ۱۲۰
 رئیسهای ادیان ۲۰۸
 رائحه (طبیّه) ۹۶-۹۷-۱۱۹-۲۰۱
 رائحه طبیّه مسیح ۹۹
 راجع به مقام جسدی ۱۰۴
 راحت ۱۱۰-۱۶۱
 - نوع بشر ۱۹۱
 - و آسایش ۱۹۱-۱۹۲
 - و انتظام ۱۹۲
 - و مسرت ۷۸
 - و نعمت دنیوی ۹۹
 راز ۴۰-۹۰
 راز مکنون و غیر معلوم ۱۰۴
 رازق بی مرزوق بخاطر نباید ۱۲۷
 راست ۲۲-۷۴
 راستی در جمیع امور ۶۰
 راستی و درستی ۴۴
 راسد جدید (کپرنیک) ۲۰۷
 راسد شهیر (اخیر) (کپرنیک) ۱۸
 راضی و خورسند ۱۷۶
 راوی ۱۴
 راهها در حفظش میماند ۱۲۲
 راهی بآن مقام نه ۱۰۴
 راهی بجائی دیگر ندارد ۱۰۰
 ربّ الجنود ۲۹-۴۳
 - در ظلّ ربّ الجنود ۲۴-۲۰-۰
 - بی مریوب تصوّر نشود ۱۲۷
 - جود، چون مدد و جود از ربّ جود رسد ۱۷۰
 - قدیر ۱۰۱
 - قدیم لایزال مقدّس از ادراک و اوهام است ۱۰۰

۲۰۱	-مظهر
۱۵۲-۷۷-۲۶	رحم (بر فقیران)
۱۴۱-۱۲۸-۱۲۹-۱۶۹-۷۲	رحم (عالم)
۱۲۹	-زمین
۱۲۹	-کرهٔ ارض
۱۴۱-۱۴۰-۱۲۸-۱۲۰-۱۲۹	-مادر
۸۱	-مریم
۱۸۵-۱۶۲-۱۲	رحمت (کبری)
۹۵	رحمن
۱۰۲	رحماني
۲۷	رخ
۱۸۶	ردع و دفع
۱۸۹-۱۸۷-۱۸۶	ردع و منع
۵۷-۱۲	وفاقی
۱۵۸	-حیوانی
۹۱	-عالم ناسوت
۱۵۸	-نفسانی
۲۵	رسائل
۲۵	رسالهٔ مختصری
۲۹	رسالات الهیه
۲۰۲-۹۷-۸۰	رسالهٔ ایقان (کتاب)
۵۷	رسمی
	رسول (حضرت). حضرت محمد. رسول الله
۱۴۰-۳۷-۱۱	
۱۴۱-۱۲۰	رشد و بلوغ
۱۸	رصد جدید
۱۹۰	رضای حضرت رحمن
۱۱۹	رضای حق
۶۹	رطوبت
۵۵-۱۷	رعد. صدای رعد. نقش میثاق
۱۲۷	وعیت
۱۲	-و تابع
۲۰۹	رفتار
۷۸-۷۲-۷۱-۶۷	رمز
۶۸	-از توبه و استغفار
۵۲	-از دو دولت
۸۹	رموز
۱۲۸-۹۶	رنگ
۱۱۲-۱۱۲	روابط ضروری
۱۷۴-۱۲۵	روابط (وجود مختل بود)
۱۷	روایات

۱۶	رہانی
۱۹۱	ربع منافع
۲۰۶-۱۴۰	ربوبیت (الهی)
۵۶	ربیع. موسم ربیع
۱۷۵-۱۲۹-۲۵	رتبه
۹۱	-ادنی
۹۱	-اعلی
۱۹۴	-امکان
۱۵۶-۹۱	-انسان
۱۰۷	-انسانی
۹۴	-اوسط
۱۶۶	-بالا تر از انسان کامل نیست
۱۰۶-۹۰	-بلوغ (و رشد)
۱۰۷	-ثالث ظهور الهی
۱۰۷	-ثمره
۱۱۲	-جسد
۱۰۷	-جسمانی
۹۵-۹۱	-جمادی (جمادی)
۱۰۶	-جنینی
۱۶۵	-حجری
۹۵-۹۱	-حیوان (حیوانی)
۱۰۶	-طفولیت
۹۵	-مهر کمالات است
۱۴۱-۱۰۶-۹۰	-کمال (ذاتی)
۲۰۶-۹۵-۹۱	-نیاتی (نیات)
۱۵۶	-ماده در ادراک رتبهٔ مافوق نتواند
۱۶۴	-هر شیء در رتبهٔ خودش ترقی دارد
۱۶-۱۵	-رجال (و نساء و اطفال)
۲۰۲-۱۹۹-۹۵	رجعت
۲۰۱	-ذکر رجعت موجود (در کتب مقدسه)
۹۷	-صفات و کمال عود نمود
۹۷	-کمال شجر عود نمود
۹۶	-نظر بذات نیست نظر بصفات است
۲۰۰-۵۶	رجوع
۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶	-باین عالم
۲۰۱	-ذاتی
۲۰۰	-روح
۲۰۱	-صفاتی
۹۷	-کرده
۲۰۱	-کمالات
۲۹	-صبح

- برهان قاطع نمی‌شود ۲۹-۲۸-۱۲
- معنی دارد ۲۹
- روایت** ۷۴-۶۸-۶۶
- محتمل الصدق و الکذب است ۶۸
- و حکایت ۱۷
- روایت ها ۱۴
- روایح محسوس است زیرا مشمومست ۶۱
- رو (بدن، بسمو، بنمو) ۱۶۴
- روح ۵-۸-۲۹-۴۰-۴۱-۴۲-۶۲-۶۷-۷۴
- ۷۸-۷۹-۸۸-۱۱۸-۱۴۰-۱۴۱-۱۶۵
- ۱۷۷-۲۰۹
- از انقلابات جسد خبر ندارد ۱۱۰
- از مجردات است ۲۰۰
- است که زنده می‌کند ۷۲
- الارواح ۱۶۶
- الفت و اتحاد ۴۸
- الله ۷۰
- الهی ۴۸-۱۷
- انسان ۶۲-۱۱۱-۱۲۴
- انسان را بجنب و وله آورد ۱۷۲
- ایمانی ۱۰۲
- این شریعت ۴۱
- بجسد تعلق دارد ۱۶۸
- بدیع ۵۵
- برحالت اصلی و ادراکات روحانی خویش
- باقی و برقرار ۱۶۱
- بعد از صعود باقی است ۱۶۴
- بقایش مشروط به بقای جسد نیست ۱۶۲
- بمنزله سراج است ۱۴۸
- بمنزله شجر است ۱۴۸
- تازه ۵۵
- تعلق باین جسد دارد ۱۷۰
- جدید ۴۴-۱۰۲
- جسم قائم بروح ۱۹۵
- (حضرت). حضرت روح سبب را شکست ۶۹
- حکمت روح خداوند ۴۷
- حیات، کمالات الهی و جلوه ربّانی و فیض
- صمدانی است ۴۱-۶۶-۷۱-۷۲-۸۸
- حیوانی ۱۰۲
- خداوند یعنی روح حکمت ۴۷
- در روح بسبب فتور جسد هیچ خللی عارض
- نکرد ۱۶۱
- دو سیر دارد ۱۶۰
- راستی ۸۰
- رجوع روح بعد از صعود ۲۰۰
- زنده و باقی ۱۶۰
- عالم انسانی ۴۵
- عرض و قائم بجوهر ۱۶۸
- غیر از این جسد است ۱۶۱-۱۶۲
- فرق میان روح و نفس و عقل ۱۴۷
- فیض الهی است ۶۷-۶۸
- قوت که عبارت از روح است ۱۹۷
- مانند جسم بعینه عود و تکرر نموده ۱۹۸
- متأثر شود ۱۷۴
- مجرد (از دخول و خروج است) ۸۷-۱۶۱
- مجسم، شخص روح مجسم است ۸۰
- محیط بر جسم است ۱۱۲
- محیی یعنی جمیع نقائص که از مقتضیات حیات
- جسمانی انسانست بتعلیم و تربیت آن روح
- مجرد یکمالات انسانی مبدل گردد ۸۶-۸۷
- مستبشر ۱۱۰
- مستغنی از جسم ۱۹۵
- مصیح (تعمت آسمانی) ۷۲
- مشورت و قوت ۴۷
- مظهر ۲۰۰
- معرفت و ترس از خدا ۴۷
- مقصد شخص است ۸۰
- مکان ندارد و مجرد است ۱۷۰
- و آتش ۶۷
- و عقل انسان ۱۷۰
- و کلمه عبارتست از کمالات الهی ۱۴۶
- و محبة الله ۶۸
- و نفس آدمی ۹۰
- مشاهده نمی‌نمایم ۱۲۵
- روح آسمانی، آن روح ایمانی و فیض رحمانیست
- از نفثات روح القدس است که بقوه الهیه
- سبب حیات الهیه شود ۱۰۲
- قوه ایست که انسان ارضی را سماوی
- کند انسان ناقص را کامل کند ۱۰۲
- کثیف را پاک کند ساکت را ناطق نماید
- اسیر شهوات نفسانی را مقدس و منزّه
- کند جاهل را عالم کند ۱۰۲

- دیگر نقل کند ۱۰۲
 - جلوه و ظهور است که بمثابة نور و کمالات الهیّه است ۹۲
 - حلول نمود ۷۸-۱۰۱
 - را صعود و نزول ، دخول و خروج ، مزج و حلول مستفیع و محالست ۷۹
 - فیض الهی است و اشعه ساطعه از مظهر ظهور ۷۹
 - نبیوضات الهیّه و کمالات ربّانیّه است ۹۲
 - قوّت ۷۸
 - لعن روح القدس ۹۲
 - مقام روح مسیح است ۸۲
 - مقصد چه چیز است ۷۹
 - نفحات مقدّسه ۷
 - نفس قبضی الهی است که از معیج ظاهر و آشکار گردید ۸۲
 - نفس کمالات الهیّه است ۹۲
 - واسطه بین حقّ و خلق است واسطه انوار تقدیس است ، او متّصف بجمیع کمالات الهیّه است در هر وقت ظهور کند عالم تجدید گردد ۱۰۲
 - و کلمه تجلّی حقّ است ۱۱۶
 - روح ایمانی ۱۱۸
 - روح حیوانی ۱۲۰
 - قوّه حسّاسه است ۱۰۱
 - قوّه جامعّه حسّاسه است ۱۱۸
 - روح نباتی ۱۰۱
 - در رتبه ثمره مظهر آن روح یعنی قوّه نامیه در منتهای کمال ظاهر ۱۰۷
 - قوّه نامیه است ۱۱۸
 - روح الله ، امر حضرت روح الله مانند جسم بی جان شد ۷۷
 - روحانی ۷۷-۱۱۲
 - جسمانی و روحانی ۱۸۲
 - کمالات ۱۹۰
 - روحانیّات ۱۰-۱۲-۸۶-۱۹۹
 - اصل اساسی ۲۰
 - دو قسم دیگر را سبب روحانیّات ۱۷۹
 - روحانیان ۱۷۸
 - روحانیّت ۱۷
 - اصلیّه ۹۱

- روحاً از آن سلاله نیست ۱۰۱
 - روح انسانی ۶۲-۱۲۰-۱۶۲
 - آیت الهی است لهذا بعد از وجود باقی ۱۰۷
 - ارنال موجودات ۱۰۲
 - از حقّ صادر گشته ۱۱۵
 - استعداد نهایت کمال را دارد ۱۰۲
 - استعداد نهایت نقص را دارد ۱۰۲
 - اشرف مخلوقات ۱۰۲
 - باید جمیع مراتب را سیر کند ۱۱۲
 - بر حالت واحد است ۱۶۱
 - بشری ۱۰۹
 - جسم قائم بروح است ۱۹۵
 - جنبه رحمانی روح انسانی ۱۰۲
 - جنبه شیطانی روح انسانی ۱۰۲
 - چون سیر در مراتب وجود کند اکتساب کمالات نماید ۱۱۲
 - داخل جسد نهست ۱۶۱
 - در رتبه بلوغ و کمال در نهایت جلوه و اشراق ۱۰۶
 - در رتبه جفینی ۱۰۶
 - در نوع افعال دارد بواسطه آلات و بدون آن ۱۰۹
 - را بدایت است ولی نهایت نه الی الاید بانی است ۱۰۷
 - سبب حیات جسد انسانست ۱۱۲
 - قوّه کاشفه است ۱۰۲
 - قوّه محیطه است بر جمیع اشیاء ۱۰۲
 - قیام حلول باین جسد ندارد ۱۶۸
 - ما به الامتیاز انسان از حیوان است همان نفس ناطقه است ۱۱۸
 - مانند آفتاب است ۱۰۲
 - مکان ندارد ۱۷۰
 - موجود است ۱۰۷
 - یعنی نفس ناطقه ۱۶۹
 - و دیعه رحمانیست ۱۱۲
 - روح القدس ۱۲-۶۲-۶۴-۶۶
 - ۷۲-۸۶-۱۰۲-۱۴۸-۱۸۰
 - بحقایق انسانیّه روح جدید بخشد ، ظلمات جهل زائل نماید و انوار کمالات ساطع نماید دوره جدید تأسیس شود مثل بهار هر وقت بیاید عالم را از حالی بحالی

۱۷	رویت چشم خود (مولف... تضاروت نخواهد کرد)
۳۶	رها بین
۵۳	ریاست و سلطنت
۱۹	ریاضیات
۲۰۷-۱۰۰-۸۱-۱۸	ریاضیون
۵۶	ریح عظیم
۱۷	ریشه
۱۷	ریگ زار

ز

۵۲	زائیدن
۸۶	زاده روح القدس
۵۲	- شریعة الله
۵۲-۵۲	- شریعت محمدیه
۳۲	زانوی مبارک
۱۰۹-۷۹-۱۲	زبان
۱۶۰	- بی زبان تکلم می کند
۱۰۹	- گشود
۳۶	- عرب
۱۶۱	- لال گردد
۱۶۲-۴۰	زبانها
۱۱۹-۱۱۰-۸۰-۵۸	زجاج
۳۰۹	زجاجه قلب
۹۸-۱۵	زجر
۱۸۹	- و محنت
۱۶	- و منع محض عنایت است
۱۸	زجریه (خطایات)
۵۲	زحمات
۱۸۰-۱۱۰	زحمت
۱۹۲	- و محنت
۸۸	زخم
۱۸۹-۱۸۶-۱۸۰	- برجگه زند
۴۹	زردشتی
۲۹	زردشتیان
۱۷-۵	زرع
۱۳۱	زرمشان چنین است
۱۶۱	زغال الماس شود
۱۶۶	زغال سنگ دانه الماس شود
۴۷-۴۳-۳۸-۱۹	زلزله
۴۷	- شبها
۴۲	- عظیم

۷۸	- مسیح
۷۸-۳۲-۱۵-۱۲	روز
۳۲	- آب هبارت از یکسال است
۱۱۷-۵۹-۵۰-۴۹	- به روز
۱۸۹	- به روز ترقی کنند
۱۹۲	- عجز و ناتوانی
۴۳	- خداوند روز وای
۵۴-۴۱-۴۰-۳۷-۳۵-۳۲-۲۱	- یکسال است
۸	روس
۱۹	رؤسای (دین)
۲۰	رؤسای عظیم
۲۱۲-۴۶	روش و سلوک
۱۴۲	- و سلوک و آداب
۱۱۶	- و مصلک جدید
۱۲۷-۷۶-۷۶-۷۶-۷۶	روشن (شد، شود، کرد، کنند)
۴۲	- نمودند (جهان را)
۱۰۱	روشنائی
۸۱	- ذاتی
۶۲	- علم
۱۱۰-۳۷	- عالم (افکار)
۴۶	- عالم انسانی
۶۲	- حقیقت معقوله است
۸۴	- مقتبس، روشنائی ماه مقتبس از آفتاب است
۱۸۰-۱۷۲-۱۴۸-۱۲۶-۱۰۱-۹۷-۶۵	روغن
۷۰-۳۷	روغن زیتون
۱۷۲-۱۲-۸	رومان- روم
۲۴-۲۱-۱۱	رومیلی (آدرنه)
۹۸-۶۹	رومیّه
۳۷	روتق
۱۷۸-۱۷۶-۱۶۰	رویا
۱۷۶	- اشعیاء، ارمیاء، یوحنا
۱۷۷	- ادراک روحانی است، الهام رحمانی، الفت
۱۷۷	ارواح انسانی
۱۷۷	- انبیاء، این رؤیا در عالم بیداری است
۱۷۷	نه خواب
۱۷۷	- انبیاء خواب نیست بلکه اکتشافات
۱۷۷	روحانی است
۳۲	- دانیال
۳۲	- قربانی دائمی
۱۷۸-۵۱	- یوحنا (واشعیاء)

۱-۲-۸۸

۱۴ - زیر خاک کردن

۱۷۰ - شدن

۸۶ - می‌شوند

۴۱ - زنی که آفتاب را در بر دارد

۱۶ - زوج، زوجة

۱۴ - زوجیت اشیاء

۸۸ - زهر

۱۲۶-۷۷-۲۱ - زیر زمین

۱۳ - زیر و زهر

۱۸۷ - زید

۶۰- ۴۸ - زینت (حقیقت انسان)

س

۱۱۰ - سائر حقایق انسانی

۷۰- ۴۵ - سائر ملل

۸۴ - سابق

۵۸- ۵۷- ۴۴ - ساجد (شوند)

۲۶ - ساخت اقدس

۲۹ - ساحل نجات

۱۷۷ - ساده دلاں گمان نمایند تحقق دارد

۱۲۷ - ساده و سفید

۲۴- ۲۲ - سارقها

۱۱۴ - ساری

۸۸- ۲۷ - ساطع و لامع

۴۲- ۲۲ - ساعت

۱۶۰ - ساعتی

۱۴۱ - ساقه

۱۰۲ - ساکت

۲۰۷ - ساکن

۴۱ - ساکنان زمین

۵۰ - ساکن گردند

۱۸ - سال

۲۰۱ - آینده

۱۶۰ - بعد

۹۷ - گذشته

۲۸ - سامع

۱۵۹ - سامع روحانی

۲۷ - سایر احکام

۴۹ - سایه افکند (شجره مبارکه حیات)

۴۵ - سایه یک خیمه اتمام بشر را درخواهی آورد

۹۴ - ژلف

۷۸ - زمان از دست برد

زمان ۱۰۰- ۸۴- ۷۰- ۶۷- ۵۵- ۴۸- ۲۴- ۱۴

۱۷۸- ۱۶۹- ۱۵۵- ۱۴۵- ۱۱۲- ۱۰۹

۴۲ - آخر

۱۷۸ - (اتحادی منزّه از زمان و مکان)

۹۷ - انبیای سلف

۶۸ - انقلاب

۵۶ - جوش و خروش

۵۵ - حصاء

۱۷ - حضرت مسیح

۱۱۱ - حکم بر خلق دارد

۵۶ - خزان

۶۴ - سابق

۲۲ - ظهور

۶۲ - ماضی حال و استقبال مبرّا و منزّه

۶۹ - موسی

۱۲۰ - پوشع

۱۲۵ - زمانی

۵۷- ۵۵ - زمستان

زمین ۵- ۴۴- ۴۶- ۴۷- ۴۹- ۵۱- ۵۲- ۵۹

۱۰۷- ۷۷- ۸۰- ۸۱- ۸۲- ۸۲- ۱۰۲- ۱۰۷

۲۰۷- ۱۷۷- ۱۴۲- ۱۲۶- ۱۲۰

۴۰ - اوّل در گذشت

۴۰ - جدید

۶۲ - خواب بود

۱۷۰ - دو وجب

۶۲ - مرده بود

۱۷۰ - و آسمان نسبت به روح یکسانست

۵۴- ۱۵- ۱۴ - ژن

- استخوانی از اضلاع آدم گرفت زنی آفرید

۸۹

۸۹ - ساز زن را دلالت بر اکل شجره کرد

۶۹ - زنا

۱۵ - زنان (و کودکان)

۱۵ - زن پدر

۱۸۹- ۲۱ - زنجیر

۱۸۹- ۲۴ - زندان

۲۰- ۱۵ - زندگانی

۱۹۲- ۱۹۰ - زندگانی (مخلّ)

ژنده ۸۴- ۷۹- ۷۵- ۷۲- ۶۲- ۴۸- ۲۰

۲۷-۲۱	سجن اعظم (امرش را بلند کرد)	۱۵۲	سباج درنده
۹۹	-رومیّه	۱۸۰	سحب آن مرض
۲۲	-مکّا	۱۸۱	-اصلى امراض
۲۲	-قاتلها	۱۹۰	-اصلى این مشکلات
۲۴	-مبارک تأیید اعظم شد	۲۰۰	-انعدام
۲۸-۲۲	سحار (سحر)	۱۲۶	-تکون
۱۲۰-۸۰	سخن (خواهد گفت)	۷۲	-حیات جاودانی
۱۹۱	سدّ احتیاج	۱۱۵	-حیات کائنات
۴۰-۲۹	سدوم (شهری)	۱۰۹	-حیات وجود
۱۷۹-۶۰-۱۴	سر	۱۷۹	-شفاء
۵۲	-هفت سر	۱۰۰	-ظهور مسیح
۴۹	سرّ	۱۶۲	-عفو و غفران
۱۰۴	-الاسرار	۷۱	-لائح و واضح
۱۵۴	-مصون	۲۰۰-۱۰۰	-وجود
۱۲۲-۷۷	-مکنون (و مکتوم)	۴۶	-هدایت
۱۱۲	-وجود	۷۱	سیت
۲۰۷-۱۹۴	سراب	۷۱-۶۹	- (پشکند)
۱۴۸-۱۱۹-۱۰۶-۱۰۱-۸۰-۲۰	سراج	۸۱	-مسیح مغرب سیت
۲۱۲-۲۰۱		۱۹۲-۱۲۴-۷۲-۲۴-۴	سیحان الله
۲۲	-امر	۲۰۰	-ربك ربّ العزة عما یصفون
۱۲۷	-بعینه پیدا شود	۱۴۷	-من اشرق
۹۷	-دیشب	۱۰۲-۵۹-۵۶	سبز و خرم
۹۲	-سراج است بمسبب این نور	۲۵-۱۸۷	سبعین مسیحی (از تاریخ)
۱۷۹	سرایت		صفت حیوان بر انسان دلیل ترقی و تنقیص
۱۲۲	سرتسلیم	۱۲۶	و تبدیل نوع نه
۱۲۰	سرحه زمین ادم	۱۲۶	-وجود حیوان بر انسان
۱۲۲	سردار جنود بفعل مایشاست	۱۲۶	-وجود نبات بر حیوان
۱۸۵-۳۶	سركت	۲۹	سپاهیان
۲۱	سرگون	۷۵	سپاه و لشکر
۵۲	سرسلسله	۱۲۵-۱۰۶	ستاره
۱۲۴	سرسوزن	۵۲-۵۲	ستارگان آسمان
۵۱	سرش	۸۰	-آسمان بر زمین فروریزند
۱۰۲	سرعت	۴۶	ستاره های آسمانی
۵۵	سرما	۱۷۲	-پرستان
۱۵۲	سرمایه حیات		-مربیان ملت که مانند ستاره میدرخشند
۱۴۷-۱۲۷	سرمه	۵۲	
۱۸۰	سرور	۲۱۲-۱۰۴-۱۱	ستایش
۹۱-۸	سریان (در سلاله آدمی نمود)	۸۹	ستر عورت
۸۸	سویور	۱۸۷	ستم
۴۴	-سلطنت ابدیه	۱۸۸-۲۹	ستمکاران (ایران)
۱۰۲	-سلطنت الهیه	۴۴	سجده

- آدم (گناهکار گشتند) ۸۷-۹۰
 - ابراهیم ۱۰
 - از سلاله ابراهیم هاجر، انبیاء بنی اسرائیل
 اسماعیل، یعقوب یوسف، مسیح موسی، محمد
 حضرت اعلی ظاهر گشتند ۱۰
 - ابراهیمی ۱۵۱
 - حضرت محمد ۵۳
 - حیوان ۱۳۱
 - روح القدس ۸۶
 - طاهره ۵۳
 - نوحی ۱۵۱
 - پسی ۱۸
 - سلب ۲۰۴
 - سلسله مرتبط بهکدیگرند ۱۲۶
 - سلطان معدوم ۱۵۹
 - سلطنت ۲۲-۲۸-۱۰-۱۱-۱۵-۵۲
 - ۵۴-۹۹-۱۱-۱۶۲
 - الهیه بمحبت صحیحه تأسیس کند ۴۵
 - الهی مظهر است ۱۷۶
 - الهیه (روحانیه) ۱۰۳-۴۴
 - بیهاد رود ۲۱
 - بی رعیت تحقق ننماید ۱۲۷
 - جهان ۴۳
 - خداوند مقصود سلطنت مظهر نفس اوست
 ۱۵
 - روحانیه ابدیه ۴۴
 - مسیح ۸۱-۱۵۹
 - سلطنت ها ۵۳
 - سلوک ۱۶-۲۵
 - سلیمان (تابع و مروج) ۱۱۶-۲۵
 - سم (سلاج ماراست) ۱۱-۱۵۲-۱۸۳-۱۸۴
 - سم نافع ۱۱۲
 - سماء (تنزیه) ۷۹-۸۳
 - سمای ظاهری ۷۸
 - سمت الرأس ۱۳۲
 - صبح ۷۶-۹۱-۱۰۵-۱۱۰-۱۸۲-۱۳۱
 ۱۳۲-۱۶۲-۱۷۱-۲۱۱
 - استماع کند ارکان باهتزاز آید ۱۷۳
 - قوای سم مختل شود ۱۶۲
 - ملکوتی ۷۵
 - و بصر ۱۰۶

سریع التأثير ۱۷۹
 سریع التحلیل ۱۲۷
 سزاوار مغفرت پروردگار ۱۶۷
 سمت ۱۳۱
 سطوع و درخشندگی ۱۶
 سعادت ۱۹۰
 - ثابته جماد، نبات، حیوان نعمت راحت و
 ثروت جسمانیه است ۵۹
 - جسمانیه فرع است ۶۰
 - حقیقی حیوان (بعالم انسان انتقال نماید)
 ۵۹
 - حیوان ۵۹
 - سرمدیه ۱۵۸
 - عالم انسان ۶۰
 - عالم بشریه مختل ۷۱
 - عالم جماد ۵۹
 - عمومی مختل ۱۹۱
 - کلیه ۱۲-۵۹
 - و کامرانی ۱۲
 - سعی و کوشش ۹۱-۱۱۹
 - سعیر ۹۱
 - سفاهت ۵۷
 - سفر اعداد تورات باب ۲۰ آیه ۲۳ هارون
 بقوم خود خواهد پیوست ۱۲۰
 - سفره ۲۷-۲۹-۳۰
 - سفلی ۱۴۰
 - سفید ۲۷
 - سفیر حق ۱۱۹
 - سفیر فرانسه ۲۴
 - سقراط ۱۱
 - سقط ۱۹۲
 - سقوط (در اسفل درکت وجودیه) ۱۵۸-۱۶۹-۲۰۶
 - سگان گشتی ۱۷۶
 - سکنات ۸۶
 - سکوت را تعبیر بخواب میفرمایند
 ۱۰۸-۱۰۹
 - سگون (ارض) ۶۲-۲۰۷
 - شمس ۱۹
 - و حرکت انسان ۱۷۵
 - منک ۱۳۲
 - سلاله ۸۶-۸۹

شخص انسانی بر حالت واحد نماند ۶۹
 -اول ۱۹۸
 -بزرگوار ۱۱۹-۶۵
 -ثانی ۱۹۸
 -حی ۱۷۲
 -طالب ۷۴
 -عاکس ۱۹۴
 -غنی کریمی ۱۵۲
 -کامل ۱۲۲
 -امکان را تکیه گاه است ۳۴
 -نفیس ۱۱۷
 -هوشمند ۸۹
 -شخصیت ۹۷-۹۶
 -حضرت ایلها ۲۰۱
 -مخصوصه ۱۱۰
 -نفس ناطقه از اصل است ۱۶۸
 -شوق احتیاج ۱۹۲
 -اعتصاف عمل ۱۹۲
 -طمع و حرص ۱۹۰
 -فقر ۱۹۲
 -شدید و سریع ۱۷۹
 -شر ۱۸۳-۱۷۵-۱۵۲
 -امر عدسی است ۱۸۴
 -در وجود شر نیست ۸۳
 -و ضرور راجع باعدام است ۱۸۴-۱۸۳
 -و مشرت ۱۱۸
 -شرائط لازمه ۱۲۲
 -شرافت (هر کائناتی بامری مشروط) ۵۸
 -شرافت هر کائناتی بکیفیتی مربوط ۵۸
 -شواہج ۱۹
 -الهی ۱۹۳-۱۸-۶۷
 -الهی موافق حال عالم انسانست ۱۱۲
 -شرح رساله افلاطون ۲۱۱
 -شرح و تفصیل ۲۱۲
 -شرف (عالم انسانی) ۲۰۹-۶۶-۵۹
 -شوق ۵۶-۴۰-۴۹-۲۸-۲۶-۲۴-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰
 -اگر متمایل به شرق بشرق رود ۱۷۶
 -و غرب ۱۳۴-۱۰۲-۸۱-۶۴-۴۶-۶-۵-۴-۳-۲-۱-۰
 -شروط (کلاً و طراً معانی داشت) ۸۱-۵۴
 -شروط معنی ثانی همان شروط معنی اول

شارق ۶۲
 شاگردان ۲۲
 شام ۲۰۶-۱۵
 شامه ۲۰۷-۱۸۴-۱۴۱-۶۱
 شاه ۲۶
 شاهد ۲۹-۲۸-۲۷
 شاهد-امور بتصدیق او ثابت میگردد ۳۷
 شایان تحقیق ۱۷۴
 شاید اعظم از آن ۵۷
 شاید من بیایم و شما هنوز در خوابید ۸۲
 شب ۲۷-۱۵
 -آینده ۲۰۶-۲۰۱-۹۷
 -پیش ۹۷
 -گذشته ۲۰۱
 -و روز ۱۸۹-۱۱۹-۷۰-۴۳
 شبان شبانی ۴۴-۵۳
 شبها ۴۳
 شبیه (نماید) ۱۷۲-۶۵-۲۸-۲۲
 -بخطایر آید ۱۸۳
 شبهه ای نیست ۱۲۵
 شبیه و مثیل و نظیر ۸۲
 شتا (زمستان) ۱۱۵
 شتر ۱۳۴
 شجاع ۱۵۱
 شجاعت ۱۴
 شجر ۱۴۰-۱۳۷-۱۱۷-۱۰۴-۹۴
 ۱۶۵-۱۴۴-۱۵۹
 -اوراق ۱۱۹
 -بی ثمر ۱۶۶
 -شجره ۱۱۱-۸۸-۵۴
 -حیات مقام حقیقت مسیح بود ۹۰-۸۹
 -حیات مقصود اعلی رتبه عالم وجود مقام کلمه است و ظهور کلی ۹۰
 -خیرو شر (عالم ناسوتیست) ۹۰-۸۹
 -زقوم ۱۹۹
 -طیبه ۱۹۹
 -عالم ناسوت ۹۱
 -مبارکه (حیات) ۴۹-۴۵
 -ممنوعه ۹۱-۸۹-۸۷
 شجیع ۱۱۹

۲۱	- و دو هفته	۸۱	است
۲۱	- و نه هفته	۴۲-۳۸-۱۹-۱۱	شریعت
۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۹۲-۶۹	شعاع	۱۱۹-۱۱۶-۸۱-۴۱	
۲۰۶-۲۰۵-۱۵۹		۳۶	- آدم
۱۱۲-۸۲-۶۰	- آفتاب	۳۶	- ابراهیم
۱۱۱-۱۱۱	- آفتاب (از آفتاب صادر)	۴۶	- الهی
۷۹	- آفتاب حقیقت	۱۱۷-۱۱۲-۵۶-۵۴-۵۱-۴۰-۳۶	- الله
۱۱۹	- از زجاج ساطع	- ثورات (ممكن الاجراء نیست)	۷۰-۴۱
۱۹۵	- حادث	۱۱۶	- جدید
۱۱۳	- شمس	۳۷	- جسمانی
۱۹۶	- لامع ساطع	۲۶	- جمال مبارک
۱۲۲	- لزوم ذاتی شمس است	۲۶	- حضرت اعلی
۹۴	شعر (مو)	- روابط ضروری است که منبسط از (حقایق)	
	شعله (نار محبت بقوت انجذاب است نه سحر و	۱۱۲-۱۱۲	حقیقت کائنات است
۹۴-۲۲	کوشش در جهان خاک و آب)	- سابق (آنان در ظلّ شریعت سابق نیستند)	۱۲۴
۴۸	شعوب متنازع	- سابقه	۶۷
	شعوب (مسیحیه، عداوت و بغضا و حرب	- عتیقه	۱۲
۲۱۰-۴۸	در نهایت اشداء است)	- محمدیه، محمد	۳۷-۱۹
۱۶۰-۱۴۱-۹۹-۲-۲	شعور	- محمدیه مروج	۴۲
۱۸۴	شعور، انسانی که شعور داشته باشد	- محمدی موعود به مهدی و مسیح	۲۹
۱۹۱	شغل و عمل	- محمدیه مقصود معنی الله	۲۹
۱۸۲-۱۷۹-۷۶-۲۰	شفاء	- مسیح (چنان یافت)	۷۸-۳۶
۲۹	- الهی	- موسوی مناسب و موافق زمان	۶۹
۱۷۸	- بدون دوا بوسائط روحانی	- موسی	۳۶
	شفاعت در آن عالم مشابیه بشفاعت این	- نوح	۳۶
۱۶۲	عالم ندارد	- هزار و پانصد ساله	۱۲
۱۶۲	شفاعت مقبول	شریعت الله اسمی	۴۷
۱۹۹	شفاف	- بر دو قسم است	۲۵
۱۱۸	شفقت	- ترویج	۲۹
۱۷	شق القمر	- در تحت حکم شریعت الله هستند	۱۲۴
۷۰	- اول	- را ترك کردند	۴۱
۷۰	- دوم	- روحانی، روحانیات	۴۲-۳۶
۱۷۵	شکایت	- ظاهر	۴۰
۲۰۸	شک و شبهه	- قسم ثانی تعلّق به عالم جسمانی دارد	۳۶
۴۵-۴۱	شکر	- کلیمة الله	۹۸
۲۵	شکست فاحش	- مادر	۴۲
۹۶	شکل	- نتیجه	۴۲
۱۳۶	- هیأت تبدیل یافته	- یک قسم اصل اساس است روحانی است	۲۵
۱۲۹	- و هیأتی	شریک (و مثیل)	۱۱۵-۸۲
۱۳۰	- و شمایل	شخص درجه	۱۲۲
۱۲۸-۱۲۷	شکلی به شکلی	- سال	۲۵

۴۳	-حضرت اعلی
۶۰	-ذاتیّه
۹۱-۴۲	-کبری
۷۷-۲۱-۲۰	-مسیح
۶۰	-شهادت ذاتیّه
۱۶۱	-شهداء
۱۵۲-۸۸	-شهد و شکر
۴۶-۴۳-۴۲-۳۴-۲۳	-شهر (اورشلیم)
۲۰۷-۱۲	-شهرت (بقتل)
۴۹	-شهر مطهر
۵۰-۴۵-۲۴	-مقدس (شریعت الله است)
۵۱	-مقدس اورشلیم جدید شریعة الله
۲۷	-مقدس شریعت جسمانیّه
۹۸	-شهوات
۱۱۹	-انسانی
۱۰۲-۴۲-۲۹	-نفسانیّه
۴۰	-و رزائل شیطانی
۸۶	-شهوای محض
۸۷	-شهوت
۱۳۲-۱۱۱	-شهود
۱۰۸	-شهور
۴۲	-شهید
۱۲	-شهیر آفاق
	-شیء ثبت و ذکرشیء در کتاب سبب وجود
۱۰۰	-شیء نگرده
۱۵۹	-جمادی
۱۲۹	-حقیری
۱۵۹	-حیوانی
۶۴	-غیر مرئی
۱۸۰	-مادی سبب آن مرض شیء مادی نبوده
۶۴	-مستحیل
۱۶۴	-موجود در مقامی توقف ننماید
۱۶۳	-موجود قابل ترقی است
۲۰۸	-موزون، معانی مدرکه مثل شیء موزون
۱۵۵	-ممکن
۱۵۹	-نیائی
۲۰۵	-واحد
۴۹-۴۸-۴۷	-شیر
۱۵۲	-خوردن
۴۲-۱۹	-شیراز
۱۸۲	-شیرین و خوشبوی

۹۹	-شکلجه
۹۷-۸۸-۵۶-۵۵	-شکوفه (و ثمر)
۲۰۵-۱۴۱-۱۹۸-۱۱۷	
۱۷۱-۱۳۲-۱۲۱	-شم
۱۳۰	-شمائل
۵۰	-شمال
۱۱۰-۹۲-۸۲-۶۹-۵۷-۱۹-۱۸	-شمس
۲۰۷-۲۰۶-۲۰۳	
۹۲	-به اشعه ساطعه شمس است
۴۰	-بهاء
۱۸	-حرکت محوری
۵۷-۵۶-۴۶-۴۵-۴۴-۲۹-۲۴	-حقیقت
۱۴۴-۱۱۰-۱۲۲-۱۰۲-۸۲-۷۷-۵۸	
۱۵۸-۱۱۷-۱۴۶	
	-سبب حیات و نورانیّت و علّت نشو و نما
	-کافه کائنات دراثوره شمسیّه است
۱۲۲	-شعاع لزوم ذاتی شمس است
۵۷	-شمس واحد است
۱۳۲	-مرکز است
	-من حیث الاستعداد مقتضی انوار است
	-شمس واحد و لودر مرآیای متعدده جلوه
۱۱۷	-نماید واحد است
۱۱۰	-و حرارت و ضیائش
	-همیشه از شمس حقیقت شعاع لامع
۸۱	-یک و نهم ملیون اعظم از ارض
۵۲-۲۷	-شمشیر
۱۷۵	-شمع
۹۷-۹۲	-شمعدان
۱۴۵-۴۰	-شنوا
۷۵	-شنوا شد مقصد آنکه گوش روحانی یافت
۱۶۰	-شنونده روح است لکن بواسطه گوش
۸۰	-شنیده
۱۸۸	-شوخی و مزاح
۳۵	-شگون
۵۷	-حیوانی
۳۹	-حیوانیّه
۲۴	-نقمانی
۱۲۴	-و احوال
۷۶	-ثبوتات
۵۶	-شوهر
۲۱۲	-شهادت

- ۹۴ - غیر متناهی
۱۱۹-۱۲ - محسوسه
۱۹۴ - مرثیه در آب
۲۰۷-۱۹۴ - مرثیه در مرآت
۱۲۸ - متنوعه
۷۹ - منطیعه در آینه
۸۲ - معقوله
۱۹۴ - موهوم
۲۰۲-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۰ - نامتناهی
۱۲۹ - و اطوار مختلفه (حالات مختلفه)
۱۲۸ - و حقائق غیر متناهی
۲۰۶ - و حقایق کونیّه
۱۱۷ - و تمثال
۱۳۰-۱۱۱-۸۸-۸۲-۶۵ - صورت
۶۸ - اولی
۶۸ - ثانیه
۷۹ - حاصله عندالعقل (علم)
۶۱ - خارجیّه
۲۵ - خطاب
۶۳ - محسوسه
۲۰۴ - وجود اشیاء
۱۱۷ - و تمثالی را پرستش منما
۱۱۷ - و مثال
۱۲۹ - صورتی بصورتی
۲۰۵-۲۰۲ - صوفیه
۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳ - صوفیها، صوفیان
۶۸ - صولت نفس و هوی
۲۶ - صوم و صلاّه
۶۰ - صیانت حقوق
۲۱ - صیعت امرالله (مشتهر)
۴۶-۲۴ - الهی
۱۸۵ - نیوت
۲۸ - و شهرتشان جهانگیر شد
۱۱۵ - صیغ (تابستان)

ض

- ۱۸۷-۱۸۶ - ضارب
۱۸۴-۴۸ - ضدیّت
۵۰ - دینیّه (مذهبیّه)
۹۱ - معشمر
۱۸۶-۱۸۴-۲۶ - ضرب، ضربیت

- ۱۲۲-۱۸۲ - معقول نه محسوس
۱۵۸ - رحمانیت فیض الهی است
۴۱ - رحمانیّه
۲۹ - طالب
۱۵۸ - ظلمانی
۶۸ - قبیحه (اوساخ عالم طبیعت)
- قبیحه غضب، شهوت، حبّ دنیا، تکبر
کذب، نفاق، تزویر، خودپرستی ۶۸
۱۰۶ - کمالیّه
۴۲ - ملکوتیّه
۱۵۲ - سدوح
۴ - میکنات احتیاج است
- و خلقی که مذموم و ملازم ذاتی بعضی
از نوع انسانیت ۱۵۲
۱۲۹ - صفت
۱۱۴ - حدوث
۱۸۸ - ربوبیّت
۱۲ - صلابه
۱۷۵ - صلاحیّت
۲۶ - صلب و اعدام
۲۰ - صلح
- عمومی (ترویج) ۱-۴۹-۱۱۹-۲۰۹
۲۱۱ - و آسایش عمومی
۵۰ - و آشتی عمومی
۴۸ - و راستی و آشتی
۴۱ - صلوات و صیام
۸۸-۲۹ - صلیب
۱۷۲ - صناخ گوش
۶۲-۲۶ - صمت (و سکوت)
۱۹۱-۱۲۲ - صناعت
۱۹۱-۱۷۷-۱۱۲۲ - صنایع
۶ - عجیبه
۱۲۲ - مشهوره سرّ مکنون بوده است
- ویدایع (کشف کرده) ۱۱۲-۱۵۴-۱۷۷-۱۹۱
صنعت ۱-۶-۱۷۵
صنع دلالت بر مائع می‌کند ۴
صوت عبارت از تموّجات هواییّه است ۱۷۲
۱۲۸-۱۴۵-۱۴۶ - صور
- حادثه ۲۰۶
- شعاعیّه ۲۰۵
- علمیّه الهیّه ۲۰۲-۲۰۲

- ضرب و شتم ۱۵
 ضربی از اوهام ۱۷۲
 ضرر و زیان ۱۷۵
 ضرر و فساد ۱۷
 ضعف بتیه ۱۵۱
 -عدم قوت است ۱۸۲
 -عصب ۱۵۱
 -قلیل ۱۷۹
 -و سمی ۱۵۱
 ضعفاء ۱۹
 ضعیف (المزاج) ۱۵۰-۷۹
 -و ناتوان ۱۹۱
 -و خفیف ۱۷۹
 -خلالت (عدم هدایت است) ۱۸۲-۱۲۱-۱۲-۲۹
 ضماائر ۶۹
 ضیاء آفتاب ۱۷۲
 ضیاء و حرارت ۱۴۶
- ط**
- طایفه ۱۶
 -سوفسطائیه ۱۹۴
 -شیعیان ۱۹
 -جسمه ۱۰۲
 -مسیحیان ۱۱۸
 طاقث تحمل ۸۰
 طالب از حبّ و بغض بگذرد ۲۹
 -اسیر نفس و هوی نباشد ۲۹
 -انوار ۵۷
 -تحمل هر بلائی لازم است ۲۹
 -حقیقت ۵۸
 -در نهایت تنزیه و تقدیس باشد ۲۹
 -قلبش بافق اعلی توجّه کند ۲۹
 -منصف ۲۹
 -منقطع از ماسوی ۲۹
 طیب (علم) ۱۸۱-۱۲۲
 -الی الآن ناقص است ۱۸۲
 طهایع اشیاء ۲
 طهقات ارض ۱۲۶
 -تسعة آسمانی ۲۰۰
 -علیا ۱۷۰
 طهوب ۱۱۲
- حاذق (در معالجه مریض بفعل مایشاست) ۱۲۲-۷۰
 -حقیقی ۲۹
 -حیوان در کوه و بیابان قوه ذائقه و قوه شامه است ۱۸۲
 -روحانی ۱۸۰
 طیبیان حاذق انبیاء و رسل ۶۹
 طبیعت ۱۸۲-۲-۲
 -اراده ندارد ۲
 -استشعار ندارد ۲
 -اصل ۲
 -انسان ۱۲۴
 -بشری ۷۲
 -تأثیرات ۲
 -جاذب مرکز است ۱۲۴
 -جسمانیّه مصدر هر نقص ۸۵
 -جسمانیّه مورث از آدم ۸۵
 -حیوان ۸۷
 -در تحت انتظامات صحیح و قوانین مثبته ۲
 -در تحت قانون عمومی است ۲
 -در تحت هندسه بالغه ۲
 -را مقاومت می کند (انسان) ۱۲۴
 -رحمانی ۷۲
 -روحانیّه از فیض روح القدس متولد شده ۸۵
 -روحانیّه بنفحه روح القدس پیدا شده ۸۶
 -روحانیّه تجلی از اشراقات شمس حقیقت است ۸۶
 -روحانیّه جامع جمیع کمالات است ۸۶
 -روحانیّه مصدر هر کمال ۸۵
 -روحانیّه مورث از حقیقت کلمه الله ۸۵
 -عالم ۸
 -کیفیتی یا حقیقتی است ۲
 -ملقضای طبیعت ۱۸۵
 -من حیث ذاته در قیسه قدرت حقّ است ۲
 -و احوال مریض ۱۱۲
 -طبیعی ۱۶۴
 طراوت (ولطافت) ۵۶-۱۰۲-۱۱۷-۱۲۸-۷۰
 طرب و سرور ۱۶۱
 طرد ۱۸۴

۵۵-۴۷	طوقان (عظیمی)
۴۲	طهارت (پاکی)
۱۵۰	طهارت خون
۲۲-۲۱-۱۱	طهران
۱۹۲	طیب خاطر
۷۰-۶۸-۶۷	طیب و طاهر
۱۸۲-۱۸۱	طیبة الرّاحة
۶۵	طیبة طاهره (نطفه)
۶۹	طیطوس
۱۶۰-۱۲۷-۵۹	طیور (شکور)

ظ

۱۸۹-۱۸۷-۱۷۵-۱۶-۹	ظالم
۱۵۲	ظالمان خونخوار
۱۶۲-۱۴۲-۹۱-۴۰	ظاهر (ظاهر)
۱۹۷	-عنوان یاطن است
۸۸-۸۲-۷۸	-و آشکار
۱۵۶-۱۴۱-۱۰۶-۱۰۵	-و باهر
۱۹۹-۱۲۹	-و عیان
۹۰	-و لایح
۱۱۰	-و واضح
۷۷	ظاهری
۱۲۸	ظریفتر
۱۲۹	ظرافت و لطافت
۱۷۵	ظرفی ذلیل
۵۲	ظُلّیّ آن شریعت
۵۰	-آن علم الهی
۴۹	-این امر
۵۰	-این علم
۱۲۲	-حفظ و حمایت الهیّه
۴۵	-خویش
۱۶۹	-فضل پروردگار
۱۱۷	-ممدود
۱۸۷-۱۸۵-۱۷۶-۸۶-۴۲-۱۶-۱۲	ظلم
۱۱	-خاندان ظلم
۱۲	-دفع ظلم
۱۶۶	-صفت انسان است
۱۸۴	-عذاب است
۹۱	-محض
۱۹۲-۱۷۴-۴۰-۲۹	-و اعتصاف
۱۸۸	-و تعدی

۱۶۰	طرفة العین
۱۸۸	طوف جپ
۱۸۸	-راست
	طوف در لسان میراثی طرف ناپاک و کشر پاک
۱۸۵	است
۹۷	طعم
۶۱	طعموم
۹۱	طغیان
۱۵۲	طغفل
۴۷	-از شهر بازداشت شده
۵۲	-حقیقت مقدّسه
۱۲۴	-ده ساله عرب
۷۰	-رضیع
۸۱-۴۸-۴۷-۴۵	-شیرخواره
۴۷	-کوچک
۱۸۱-۱۴۱-۱۱۰-۱۰۶	طفولیت (رتبه)
۶۹	طلاق راحرام فرمود
۱۶۲	طلب ترقی
۲۶-۲۵	-حجّت و برهان
۱۶۴-۱۶۲	-عفو و (غفران)
۱۶۲	-عنایت
۱۶۲	-فیوضات
۱۶۲	-میراث
۱۸۵-۱۶۹	-مفقرت (وادمیه خیریّه)
۱۰۰	فللوح آفتاب
۹۰	-نهر اعظم
۸۲	-و شروقش
۱۱۵	-وغروب
۱۹۰	طمع و حرص (سرکشی)
۱۴۲-۲۰	طوائف
۶۰	-انسانی
۲۵	-خارجی
۸۰	-زمین
۲۸	-سائره
۱۰۶	-عالم طائف حول او هام
۴۸	-متبااضه
۴۹	-متنازعه
۱۹	-مختلفه
۴۸	-و شعوب مسیحیه
۵۰	-یهود
۷۱	طوبی للمتفکرین

- و جفا ۱۵۸-۱۸۹
 ظلم ها و جفاها ۱۱۸
 ظلم ها و ستمها ۹۹
 ظلمات ۱۰-۱۲-۶۵
 -بغض و عداوت ۱۹
 -جهل (و نادانی) ۱۰۲-۱۶
 -رذائل ۱۵۸
 -ضلالت ۸۸
 ظلماتی ۲۰۹-۵۵
 -بود نورانی شود ۱۵۷
 ظلماتیّت حیوان ۱۲۴
 ظلمت ۲۰-۹۰-۱۲۱-۱۶۵
 -احاطه کرد ۲۸
 -امر عدمی است ۱۸۱
 -اندر ظلمت ۱۱۵
 -جهل حقیقت معقوله است ۶۲
 -دیجور ۱۹۶
 -صرف ۱۹۹
 -ضلالت (نفسانی) ۵۷-۲۹
 -عدم نور است ۱۸۱
 ظلم و جهول ۸۴
 ظنی الدلاله ۱۲۷
 ظواهر شریعت سابق ۵۱
 ظهور ۶۲-۸۲-۲۰۵
 -اسرار ربّانیه ۴۶
 -اعظم ۴۴
 -الهی و جلوه ربّانی ۱۰۷-۱۰۸
 -باقیه ۴۹
 -بعد ۵۲
 -جدید ۱۱۷
 -جمال مبارک ۴۹
 -حضرت اعلی (باب جمال مبارک) ۲۵-۴۲
 -حضرت مسیح ۴۴-۱۰۰-۴۸
 -در هیکل بشری ۸۴
 -ربّانی آن کمالات الهیه است و سبب حیات وجود و تربیت نفوس و هدایت خلق ۱۰۹
 -روح ۱۴۲
 -روح القدس ۱۰۲
 -عدالت کبری ۵۵
 -عیسوی ۳۶
 -کلی (عظیمی) ۹۰-۱۱۴
- مظهر الهی ۱۲
 -مظهر جدید ۱۱۴
 -مظهر موعود ۵۳
 -ملکوت مسیح منتظر ۷۰
 -موعود ۱۰۰
 -و اشراق الهی ۸۲
 -و بروزی مافوق تصور ۱۰۶
 -و تجلی کمالات الهیه ۹۳
 -و جلوه (و اشراق) ۱۰۶-۱۰۴
 -و هدایت را تعبیر به بیداری میفرماید ۱۰۹
 -واحد حقیقی ۲۰۵
- ع
 عاجز ۴-۸-۱۹-۲۴-۷۶-۱۲۲-۱۹۲
 عادات اختلاف عادات ۴۵
 -تضمین گردد ۱۸۹
 -قدیمه ۸
 -و رسوم (جاهلیّه) ۵۷-۱۱۷
 عادت ۷۰
 عادل ۱۷۵-۹
 عارض ۶۹
 عاری ۱۷
 عاشق آفتاب ۵۷
 -بروجند ۵۸
 -نور باشد ۵۸
 عاقل کامل ۸۹-۱۲۲
 عاقبت (کلّ کامل گردند) ۷۵-۲۰۰
 عالم ۵۰-۶۹-۷۱-۷۶-۸۵-۹۴-۱۰۲
 -اخروی ۱۹۶-۱۹۷
 -ارضي ۵۵
 -ارواح و افکار و قلوب ۱۱۵
 -اشیاء (عالم نفائس است بالنسبه به انسان) ۱۰۷-۱۵۴
 -اطلاق ۹۰-۹۱
 -افکار ۱۱۵
 -الهی ۷۷-۱۱۵-۱۶۹
 -امر) ملکوت ۲۰۵
 -امکان ۴-۵۷-۱۰۸
 -امکان (مانند هیکل بشری و شرایع الهیه هوا و علاج) ۴-۵۷-۱۰۸-۱۱۲-۱۹۶-۲۰۹

- ۸۶ - گناه
 ۸۵ - لامکان ملکوت پنهان
 ۹۱ - لاهوت
 ۶۹ - مانند انسانست
 ۷ - ماوراء الطبیعه
 ۱۹۷ - محسوس
 ۶۲ - معانی
 ۸۵ - ملک یعنی انفس و آفاق
 - ملکوت (مقدس است از هر چیزی که بحواس
 ۱۶۴-۱۷۱ احساس گردد)
 ۱۹ - ملل (عالم)
 ۱۲ - ملوک (عالم)
 - ناسوت، ناسوتی ۹۱-۹۲-۱۹۹
 - ناسود ۱۰۱
 - نهات ۵۵-۱۱۲-۱۲۷-۱۴۸-۱۶۲-۱۹۸
 - نطفه ۱۵۸
 - نظم عالم ۱۸۷
 - نفوس و افکار ۱۱۵
 - نقائص و ردائیل ۷-۸۷-۱۰۷
 - وجود ۲-۲-۱-۲۷-۲۸-۹۰-۹۴-۱۰۲
 ۱۰۴-۱۰۷-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۴۰-۱۶۵
 - وجود را بدایتی نیست ۱۱۴-۱۲۷
 - وجود تجدید گردد ۲۰
 - وجود، درجه پستی ۴۵
 - وجود مانند شخص حی است ۱۷۲
 - وجود کلی ۱۱۲
 - عالم انسانی ۶-۷-۱۲-۲۷-۴۰-۴۱
 ۴۴-۴۵-۴۶-۴۸-۵۶-۶۹-۹۸-۱۱۵
 ۱۲۸-۲۰۹-۲۱۲
 - را تجدید کند ۱۰۲
 - اوهم عالم انسانی ۱۶۹
 - تأثیر کواکب ۱۷۲
 - خدمت بفضائل ۱۱۹
 - عالم بر جمیع آثار (مقام ملکوتی) ۱۵۵
 - و علم و معلوم ۲۰۲
 - عالم ترین اقوام ۱۱
 - عالمی اعظم ۱۲۴
 - عامل ۸۹
 - عبا ۱۵
 - عبادات مطابق اصل ۲۶-۴۶-۱۱۷
 - عبادت صور و تماثیل ۲۴-۱۱۷-۱۱۸
- ۶۰-۴۶ - امکانی
 - انسان ۱۱۲-۱۲۷-۱۸۷-۱۹۶-۱۹۷
 - انسان (عالم کمال است بالتسمیه باشیاء)
 ۵۹-۱۰۷-۱۱۲-۱۲۷-۱۸۷-۱۹۶-۱۹۷
 - انسان کجا عالم حیوان کجا ۱۲۴
 - بشر ۴۴
 - بعد از موت ۱۷۱
 - بمنزله جسد است و انسان بمنزله روح ۱۴۴
 - بیداری ۱۶۰-۱۶۱-۱۷۷
 - تجدید شود ۵۵-۱۰۲
 - تقیید ۹۰
 - جسد ۸۴-۸۵-۱۶۲
 - جسمانی ۵۵-۵۶-۵۹-۱۵۴-۲۰۰
 - جسمانی انسان عالم گناه است ۸۶
 - جسمانی مطابق عالم روحانی ۱۹۷
 - جسمانی نامتناهی است ۲۰۱
 - جسمانی عالم نقائص است ۸۷
 - جسد ۱۱۲-۱۶۲-۱۹۴-۱۹۸
 - حق ۱۰۴-۱۰۸-۱۱۱-۱۴۵-۲۰۵
 - حیوان ۵۹-۱۱۲-۱۲۴-۱۲۵
 ۱۲۴-۱۲۷-۱۶۲-۱۹۷
 - خلق ۱۰۴-۲۰۵
 - خلعت جدید پوشد ۱۱۶
 - خواب ۱۶۰-۱۷۸
 - خیر و شر ۹۰
 - دیگر ۱۶۲
 - را از حالی به حالی دیگر نقل کند ۱۰۲
 - رحم ۲۰۰
 - رحمانی ۱۶۹
 - روحانی (لاهوئی) ۹۲-۱۹۷
 - رویا ۱۶۰
 - ریاضیهون عالم ۱۸
 - طبیعت ۸-۶۰-۷۴-۱۵۴
 - ظلمانی ۱۴۴
 - عقول و افکار ۵۷
 - فانی ۱۶۹
 - فلاسفه ۱۸
 - قلوب و افکار ۱۱۵
 - کائنات ۱۲۹
 - کمال ۱۰۷
 - کون ۱۹۵-۱۹۶

۱۶۳	-ایمان	۷۶	مبارت از امور روحانی
۱۸۹	-تعرض	۶۴	مبارت مبارک
۲۰۸	-ثبات	۱۰۶	عبدۀ اصنام
۹۴	-زلف و مژگان	۴۳	عبدالله
۱۶۴	-سموّ عین دنوّ است	۱۰۶-۱۰	عبدۀ اوّشان
۱۴۵-۱۲۷	-صرف (قابل وجود نیست)	۹۸	عبری (لغت، زبان)
۲۰۲-۱۷۰	-محض استعداد وجود ندارد	۱۱۹-۱۱۸-۸۹	عقاب الهی
۹۳	-مفقوت	-بظاهر بانبیاست ولی بحقیقت مقصد ائمت	
۹۸	-موافقت رأی	۱۲۱	است
۹۴	-ناخن و دندان	۱۲۰	-بموسی و هارون شد
۱۳۰	-استقلال	۸۲	عجب تر
۷۴	-وقوع	۲۰۴-۱۵۱-۴	عجز
۱۹۶	-و نیستی	۱۷۵	-صرف
۱۸۷	-عذاب	۱۰۵	-نقص است
-اخروی محرومیت از عنایات خاصّه الهیّه		۱۹۲	-و ناتوانی
۱۵۸	-اعظم از جمیع عذابها (احتجاب از حق)	۱۵۱	عجول
۸۷-۱۹۷	-الیم	۱۷۲	عجیب
۱۸۴	-بر دو قسم است. غلیظ-لطیف	۶۶-۴۸-۴۷-۴۵-۳۶	عدالت
۵۲	-زائیدن	۱۹۰-۸۶-۸۱	-الهیّه
۹۱	-سعیر	۷	-کبری اجتماع گرگ و میش بر چشمه واحد
۱۸۴	-غلیظ. حبس. ضرب. طرد. نفی	۵۵	-والنصف
۱۸۴	-لطیف (جمیع نقایص)	۴۹	-ومداقت
۱۸۴	-لطیف. جهل و غفلت. خیانت. ظلم. کذب	۴۹	عداوت
۱۸۴	-لطیف نفس غفلت از حق	۴۹-۴۸-۳۸-۳۰-۲۶-۱۷	-به مظهر ظهور سبب محرومیت نشد
۱۵۸	-و عقاب وجودی	۲۱۲-۱۸۷-۹۲-۴۲	عدد دوتکرر یکی است
۲۴	عراق (عرب)	۲۰۲	عدل
۱۳۴	عرب	۲۱۱-۱۸۹-۱۷۶-۱۶۲-۹۵-۸۶-۴۲	-اعطاء باستحقاق است
۶۳	عربی	۱۶۲	-اعطاء کلّ ذی حقّ حقه است
۴۹	عربان بادیه	۱۸۵	-خیمة وجود به ستون عدل قائم نه عفو
۴۸	عربان متوحّش	۱۸۸	-صفت انصاف است
۱۸۹	عربی متوحّش	۱۶۶	-طریق عدل
۵۲	عرش الهی	۱۷۶	-قوام هیئت اجتماعیّه بعمل است نه به عفو
۲۰۴-۲۰۲-۱۷۲	عرض (عرضی از اعراض)	۱۸۸	-نیز از صفت ربوبیت است
۱۶۸	عرض یعنی جسم	۱۸۸	-و انصاف
۲۰۹-۴۶	عرقان	۱۷۴-۶۰	-و حقانیت
۴۱۱	-الله	۱۹۲-۴۰	عدم
۲۱۲-۴۱۱-۲۰۹-۱۶۷	-الهی	۱۹۴-۱۷۱-۱۶۴-۱۴۴-۱۳۶	-انصاف
-بر دو قسم است معرفت ذات شیء معرفت		۱۹۰	
۱۵۵	صفات شیء		

۸۷	-ممسلسل در سلالهٔ انشان
۱۲۶-۱۲۵	مضو (اعظم)
۱۸۵	عطیه
۱۲	عظمای رومان
۴۲	عظمت
۴۴	-این ظهور
۸۵-۵۶	-و جلال
۸۸	-و لطافت
۱۸۹-۱۸۷-۱۸۶-۹۲	عفو
۱۸۸	-از صفت رحمانیت است
۹۱	-گناه
	-گناه یعنی قطع تعلق ارواح از عالم ناسوت
۹۱	و انجذاب به عالم لاهوت
۱۸۶	-و الهام
۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۶	-و سماح
۲۱۱-۹۸	عقائد (دینیّه)
۷۹	عقاب
۲۱۱-۱۹۶	عقاب (ثواب معنوی)
۱۸۸-۱۸۴-۱۸۳	عقرب (عقارب)
۱۳۲-۱۱۱-۱۱۰-۸۹-۱۳	عقل
۲۰۸-۲۰۷-۱۴۱-۱۴۷-۱۴۰	
۱۱۱	-انسان
۱۴۴	-اول
۲۴	-باور نمی‌کرد
۱۴۸	-بمثابه ثمر
۱۷۱	-تعلق بدماغ دارد
۷۹	-حقایق معقوله
۱۳۲	-حقیقت معقوله است
۱۸۳	-خود عقل معقول است
۱۳۵	-صرف
۱۴۷	-فرق میان روح و نفس و عقل
۱۴۸	-قوة روح انسانی است
۱۵۴	-کلی الهی
۱۴۸	-کمال روح است
۲۰۸	-مثل میزانست
۲۰۸	-محتمل الخطاست
۱۰۴	-محدود را با عالم نامحدود چه انتساب
۱۵۵	-محیط بر کائنات است
۱۷۱	-مکان ندارد
۶	-و ادراک
۱۲۷	-و ذکا

	-بعد از عرفان اعمال حتمه که ثمره
۱۶۷	ایمانست فرع است
۲۱۲-۱۶۷	-حق (اساس فوز و فلاح است)
۱۵۶	-حقیقت الوهیت متنوع و محال
	-صفات نیز بقدر استطاعت و قوه بشریه
۱۵۶	است کما هو حقّه نیست
۱۵۶	-مظاهر الهیه عرفان حق است
۱۶۲-۱۵۸	عروج (از این عالم)
۵۱-۵۰	عروس شریعة الله است
۱۷۵	عروض امراض
۵۵	عریان
۱۹۱-۸۴-۶۵-۵۹-۱۱	عزت
۶۰	-آسمانی
۱۳-۱۰	-ابدیه
۱۳۴	-انسان (کجا ذلت حیوان کجا؟)
۲۰۹	-سرمدیه
۴۶	-قدیمه
۸۵	-و تقدیس
۵۹	-و سعادت
۲۱-۲۰	عزراء
۱۰	هزیز مصر (یوسف)
۴۷	هزیز و جلیل
۷۴	عشاء ربّانی
۲۴	عصا
	-آهلین گناه از قوت و قدرت است نه
۵۳	شمشیر
۴۷	-دهان
۱۸۰-۱۰۶	عصب (بصر)
۱۷۹	عصب در عصب هیجانی حاصل شود
۱۱۵	عصر الهی
۱۸	عصر خامس عشر میلادی
	عصمت (دو قسم است عصمت ذاتیه عصمت
۱۳۱-۱۲۲	صفاتیه)
۱۲۱-۱۲۲	-ذاتیه مختص به مظهر کلی است
۱۲۲-۱۲۱	-صفاتیه (لزوم ذاتی شیء نه)
۱۲۲-۱۲۱	-کبری
۲۲	عصاة
۱۱۵	عصر الهی
۴۹	عصر عظیم
۱۲۰-۱۱۹-۹۱-۶۸	عصیان
۳۲	-خراب کننده

- و جان ۱۷۰
 - و فکر ۱۷۸
 عقلاء ۱۵۹-۸۲-۶
 عقلاً قبیح و مذموم است (قتل) ۱۸۴
 عقوبات جزائیه دو قسم است ۱۸۶
 مقویت ۱۸۶
 مقویتها ۹۹
 عقول ۱۲۷-۱۲۴-۱۲۲-۱۰۴-۶۹
 - تصور آن نتواند ۸۲
 - تصور نتواند چگونه مکلف اعتقاد آن کرده ۸۲
 - قصیده ۲۰۰
 - و ادراک ۷
 - و افکار (عمومیّه) ۱۷۸-۲۰۰-۷
 مقولشان ضعیف ۲۰۱
 مگّا (قطب شمالی در مگّا ۲۲ درجه است) ۱۲۲-۴۱
 عکس بالتسبیع بعاکس وهم است ۱۹۱
 علاج (روحانی) ۱۸۱-۱۱۲-۶۹
 علاجی مخصوص ۶۹
 علامات (ظهور معنی دارد) ۱۰۱-۸۲
 علامتها ۴۸
 علامتی دیگر ۴۲
 علامتی عظیم ۴۱
 علّت ۱۲۷-۸۱
 - چهار است فاعلی، مادی، صوری، غائی ۱۹۵
 - حیات ابدیه ۴۶
 - غائی، جلوس بر آن است ۱۹۵
 - فاعلی، این تخت صانعی دارد که تجار است ۱۹۵
 - صوری، صورتی دارد که تخت است ۱۹۵
 - مادی، این تخت ماده ای دارد که چوب است ۱۹۵
 - مزمنه ۱۱۲
 - نشو و نما ۱۴
 علل ۶۹
 حکم الهی ۷۵
 - الهی بجمیع امتها بلند خواهد شد ۴۹
 - الهی نفس نهال ربّانیست ۵۰
 - صلح و صلاح ۸
 - واحد ۵۰
- عَلَمُش هنوز مرتفع است (مسیح) ۱۰۸
 علم ۲۰۰-۶۲-۹۵-۱۰۵-۱۱۲-۱۸۲-۲۰۱
 - افضل منقبت انسان و اشرف کمالات بشر
 است معارضه بعلم جهل است و کاره علوم
 و فنون انسان نیست بلکه حیوان بی شعور
 ۹۹
 - الهی ۱۱۲
 - الهی (عین تحقیق اشیاء نه سبب تحقیق اشیاء)
 ۲۰۵-۲۰۳-۱۰۰
 - الهی قدیم است ۲۰۲
 - بر دو قسم است ۱۱۱
 - به شیء سبب حصول شیء نیست ۱۰۰
 - بی معلوم تحقیق نیابد ۲۰۲
 - تحقیقی ۱۱۱
 - تصویری ۱۱۱
 - تعلق بشیء موجود یابد ۲۰۲
 - حقائق معقوله ۷۹
 - حقّ محتاج وجود کائنات نه ۲۰۴
 - حقّ عین ذات احدیت ۲۰۲
 - خلق، عموماً بجمیع اشیاء عبارت از تصور
 و شهود است ۱۱۱
 - خلق محتاج بوجود معلومات است ۲۰۴
 - ذاتی (حقّ) ۱۲۱-۱۰۰
 - ذاتی حقّ محیط بر حقایق اشیاء قبل وجود
 اشیاء و بعد وجود اشیاء یکسانست ۱۰۱
 - ذاتی و صفاتی ۱۲۱
 - صفت انسانست ۱۶۶
 - صورت حاصله عند العقل اریست معقول
 ۷۹
 - صوری، علم تصویری ۱۱۱
 - طبقات الارض ۱۲۶
 - همین ذات ۲۰۲
 - همین هدایت است ۹۹
 - فیزیولوژی ۱۲۷
 - قدیم مستغنی از وجود معلومات ۱۰۴
 - کیفیت علمی که مظاهر ظهور دارا هستند
 ۱۱
 - لزوم ذاتی حقّ است ۱۲۲
 - (ماء) علم و حیات ۶۸
 - مخرب بشیان دین ۹۹
 - معارض دین ۷۸

- نور است حیات است سعادت است. کمال است
جمال است وسیع تربیت درگاه احدیت است
شرف و منقبت عالم انسانی است و اعظم
موهبت الهی ۹۹
- و دانائی اهل هدایت واضح گردد ۱۶
- و عقل ۷۸
- و فضل (و فضیلت) ۱۹-۲۱
- وجودی، علم تحقیقی ۱۱۱-۱۱۲
- وجودی با کسب و تحصیل نیست ۱۱۲
- و حیات ۷۷
- و فضل (جمال مبارک) ۲۲
- و معارف ۲۱
- علماء ۲۶-۲۲-۲۱
- احترام علماء را چقدر منظور نمودیم ۲۵
- اهل سنت ۲۵
- ایران ۲۱
- خوف و عدم اقدام ۲۲
- رسوم ۲۶
- سوء ۲۱
- فضایل تها سفیها ۲۰۵
- فضایل صوفیان ۲۰۵
- ماهر تها سفیها و صوفیها ۲۰۴
- ملت ۲۱
- هفت نفر مشاهیر علماء ۲۵
- و فضلاء ۲۰
- علماء اسلام ۲۱-۱۸
- ایران ۱۹
- دین ۲۰
- مسیحی ۲۱
- یهود ۲۱
- علمانی علم ماکان ۶۲
- علو ۱۲۱
- بسته بشیت جناب کبریاء است ۱۷۵
- تقدیس (و تنزیه) ۸۲-۹۰-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۹
- تقدیس و سماء تنزیه ۲۰۵-۱۴۷
- تقدیس و سماء تنزیه ۸۲
- منزلت ۴۲
- و ترقی یک کیفیت روحانیست ۶۲
- و سر ۱۰۹
- معلوم ۸
- سر مکنون بوده است ۲۲
- و صنایع ۹
- و فنون (علیه) ۱۲۱-۹۹-۹
- و معارف (را حقیقت انصانیه کشف کرده) ۷-۱۷-۴۹-۱۵۲-۱۷۷-۱۸۹
- علوی ۴۰
- علویت ۸۶-۵۹-۵۸
- انسان مجرّد به لذائذ جسمانیّه و نعم
دنیاویه نه ۶۰
- بشر ۶۰
- عالم انصانی ۲۰۹
- عالم حیوان ۵۹
- علمی (حضرت) ۴۲
- تفسیر و بیان ۲۸
- ابن ابیطالب ۲۷
- فرع ۲۷
- قوت علی ۲۸
- علی الخصوص ۷-۱۲-۹۹-۱۶۴
- علیل ۱۶۱
- علیم ۱۰۵
- عمار ۱۷
- عمارت بیت المقدس ۲۱
- عمالقه ۱۱۹
- عمر (خویش را بیاد دادند) ۱۰۰-۱۸۷
- عمران ایران ۲۶
- کره ارض ۱۱۲
- عمل (میرور) ۱۸۶-۲۱
- بموجب آن عمل نمایند ۴۰
- صدق ۱۲۲
- مقبول مدح ۶۷
- عمله ۱۹۲-۱۹۲-۱۹۱
- شدت اعتساف عمله ۱۹۲
- و صاحبان کار ۱۹۲
- و فعله ۱۹۰-۱۹۲
- عملی از اعمال ۱۲۲
- عموم اهالی ۱۱۹
- عمله و فعله ۱۹۲
- ملت ۱۹-۱۲۱
- عناصر ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۹-۱۲۸-۱۴۲
- ۱۹۸-۲۰۴
- بسیطه مفرده ۱۲۱
- کلیه ۱۴۵

۱۹۱-۲۰	غافلان (از حق مرده اند)	۱۱۲	-کونیه
۲۱۰-۱۱-۲۹	غالب (بر احساسات)	۱۸۱	-متمدنه
۱۷۱	غامض	۱۹۸-۱۸۱-۱۲۶	-مرگبه (تحلیل گشت)
۱۸۰	غایب	۱۲۹	-مرگبه منتزعه اولیه
۱۶۸-۱۶۱	غبار (و رنگ)	۲۰۴	-مفوده
۱۸۲-۱۸۱-۷۲	غذا (های شیرین و نشوی)	۱۸۶-۱۸۵	عنایت و الطاف
۸۸	غذای الهی	۱۲۱	عندالله مسئول (و مؤخذ)
۸۹	غراب	۱۸۱	عقصر
۵۶-۵۰-۴۹-۴۸-۲۱-۶-۲	غرب	۱۸۱	-آن سم
۲۱۰-۱۶۰		۷۲	-روحانی
۱۷۶	غرب-اگر متعایل بغرب بغرب رود	۱۲۸	-مخصوص
۱۱۰	غربت	۱۱۵-۱۹-۲۱	عنقریب
۱۱۷	غرس نماید	۱۰۸	عندالحق اول عین آخر است
۲۱۱-۲۱۰-۱۸۸-۸۶	غرض (انتفاع)	۲۰۰	عوالم الهی نامتناهی است
۸	غرضهای مختلفه	۱۵۷	-الهیّه
۵۶-۴۲-۱۰	غروب (و زوال)	۲۰۱	-تصور انسانی
۲۱۴	غزال صحرائ محبه الله	۱۹۹	-جسمانی
۱۱	غزوات	۱۵۸-۱۵۷	-روحانی (ملکوتی)
۶۸-۶۷	غسل تعمید (بشارت ملکوت)	۲۰۱	-روحانیّه الهیه
۱۰۹-۷۰		۲۰۲-۸۹	عوام
۶۷	-توبه	۲۰۰-۱۹۸-۹۷	عوه (نمود، ننموده)
۸۷-۸۶-۱۵	غضب	۲۰۱-۱۹۹-۱۹۸	-و رجوع
۴۷	-الهی	۱۴	عهد
۱۵۲	-و قهر	۱۱۹	-کلّ
۱۲۰	غضیناک	۴۶	-نامه
۱۸۴	غفلت از حق عذات است	۱۱۹	-و خطاب الهی
۱۵	غلام	۴۶	-و پیمان
۲۹-۱۲	غلبه (ظاهریّه)	۷۸	مید عنصره
۱۹۲	غلو و تمرّد	۶۱	میسوی
۱۹۰	غلو و طمع و سرکشی عمله و فعله	۶۶-۱۸	میسس (حضرت)
۱۱۵	غمگین	۷۲	میسس پسر یوسف
۲۰۴-۵۹	غفا	۱۰۰	هین تحلق اشپاست
۱۶۲	-آن عالم تقرّب بحق است	۱۲۲	-حقیقت
۱۸۱	-امر وجودی است	۲۰۸	-صواب
۵۸	-حقیقی وجود	۲۰۲	-علم
۱۴۱	-صرف	۸۲	-نقص
۲۰۶-۲۰۵	-مطلق		
۴	غنی		غ
۴	-بالذات	۷۵-۷۱	غائبین
۶۰	-تر	۱۸۸-۱۶	غارت
۱۲۷	غوامض مسائل الهیه	۱۵۷-۱۵۲-۷۶	غافل (بود هوشیار شود)

فرانسه (حرب با آلمان)	۲۵-۲۴-۸
فربه	۱۶۱
فرج و سرور	۵۶
فردا	۱۰۸-۸۱
فرداً فرد	۱۲۲
فرداً وحیداً	۲۲
فردا حقیقت (حق، محض)	۱۹۷-۸۲
فرد فرید مظهر کلی الهی	۱۵۶
فردی از افراد انسان	۱۹۱
فرزند او را ببعد	۵۳
فرزند-حضرت اعلی	۵۳
فرزندان خدا گردند باب اول آیه سوره	
انجیل یوحنا	۶۵
فرسخ	۱۶۰
فرشته هفتم	۴۲
فرض عین است	۱۹۳
فرض نمائیم	۱۲۸
فرج	۲۰۲-۱۱۶-۶۰-۲
-آیت	۱۰۴
-حقایق اشیاء، وجود اشیاء	۲۰۴
-مشروط بوجود اصل	۱۵۹
فروعون	۱۱
-انسان بود	۱۶۶
-خانه فرعون	۱۲
-و فرعونیان (سلطنت ثروت قدرت)	۲۸
فروق بی منتهی در میان	۱۰۷
فروق مبینه عقل و روح و نفس	۱۴۷
فرمان	۱۷
-ثالث	۲۱-۲۰
-ثانی	۴۰
-رابع	۴۱
فریاد رس مظلومان	۲۶
فریاد و ناله و فغان	۱۸۵
فرید و وحید	۷۵-۲۱
فریسمیان	۵۴-۱۲
فساد (اخلاق)	۸۶-۴۷-۴۴۱۱
فصاحت و بلاغت	۲۶-۱۸
فصحاء و بلغای عرب	۲۶
فصل خزان بی امن	۵۵
-ربیع	۱۰۳-۵۵
-زمستان	۵۷-۵۵

غیب (منجی)	۱۲۲-۱۰۶-۱۰۴
-الوهِیَّت مقدس و منزّه از ادراک موجودات	
است	۱۵۶
-و کمون	۱۰۲
غیبت مسیح امر معنویست	۷۷
غیبت مسیح، زیر زمین سه روز	۷۷
غیر محسوسه	۱۲۲
-مرئی، فتوغراف، فتوغراف، تلغراف	۶۴
-مستقل و تابع	۱۱۶

ف

فائده	۷۲
فائق و راجد حقایق موجوده	۱۱۲
فارس	۴۲-۳۰
فارسی	۶۲
فارغ و خالی	۲۰۰-۷۷-۴۴
فاسد (گردانی)	۷۲-۴۶-۲
فاقد مناقب	۱۰۶
فاهتبروا یا اولی الابصار	۲۱۲-۲۰۱-۱۰۶
فاعل مختار	۱۷۴
فاضی (در اراده و مشیت او)	۱۱۹-۸۸
فبریک، فبریک	۱۹۲-۱۹۱
فتبارک الله احسن الخالقین	۱۵۸-۱۲۰
فتحی آشکار	۱۲۰
فتله و امتحان	۴۷
فتوای (پاپ)	۱۱۸-۹۹-۸۱-۴۱
فتور (جسد)	۱۶۱-۹۱
فتو غراف	۱۲۲-۶۴
فتیل، فتیله	۱۴۸-۱۲۶-۱۰۱-۹۷-۶۵
فجاءه	۱۸۰
فحص	۱۷۱-۱۷۰
فداء	۸۷-۸۵-۷۸-۴۲-۲۱-۸
-حضرت مسیح وقتی اظهار امر فرمودند	
جان را فداء کردند	۸۸
-حبه فداء گشت کمالات او در کمال ظهور	
بصورت برگ و شکوفه و ثمر آشکار شد	۸۸
-حضرت مسیح مانند حبه بود این حبه صورت	
خویش را فداء نمود تا شجر نشو و نما	
نماید	۸۸
فدیه	۱۲۰
فرار	۵۲-۲۹-۱۴-۱۲

۴۶	فلاح و نجاج	۵۵	- سقیم
۱۹۱	فلاحت	۲۰	- ششم عزراء (فرمان ثانی)
۲۹۷-۲۰۴-۱۹۵-۱۸	فلاسفه		- ششم آیه ۴۲ "نان خدا از آسمان نازل شده"
۱۲۴	- امریکه و اروپا	۷۲	
۲۰۷-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴	- اروپا، اروپا		- ششم آیه ۲۸ انجیل یوحنا "من از آسمان آمدم"
۲۰۸-۲۰۷	- اولی	۷۶	
۲۰۰-۱۴۴	- سلف	۱۷۰	- توبهار
۱۲	- یونان	۴۱	- هفتم عزراء (فرمان ثالث)
۲۲	فلاکت	۵۵	فصول
۶۲	فلان کس	۱۹۸-۱۴۱-۱۱۲-۷۷	فضای (نامتناهی)
۱۶۱	فلج	۲۱۲-۸۶-۶۰-۵۷-۴۲-۴۱-۲۹	فضائل
۵۰	فلسطین	۳۶	- روحانی
۱۲۱	فلسفه حالیه	۳۶	- عالم انسانی (اخلاق رحمانی)
۱۱۳-۱۸	فلك	۴۱-۴۰-۳۹	
۸۲-۸۱-۷۷	فناً	۹۱	- عالم ملکوت
۱۶۰-۵۷	فضای (سرمدی)	۱۰۷	- و کمالات حضرت مسیح
۱۲۲-۶۴	فتو غراف	۱۸۵	فضل
۶۴-۱۹-۱۲	فتون	۱۶۲	- اعطای بدون استحقاق است
۱۷۴	- حاضره	۱۶۲	- الهی
۱۲۲	- حرب	۴۶	- بی منتهی
۷۸	- ریاضی	۹۴	- پروردگار
۷۴	- صحیح	۱۶۷	- و موهبت پروردگار
۱۷۷	- و علوم	۱۸۶	- خدا بفضل معامله می کند
۱۵۴	- و معارف	۱۱	فضای اسرائیل
۸	فتیکیان	۱۹۰-۶۵	فضیلت (بی پدیری)
۱۸۲-۱۸۱-۱۱۵	فواکه (واشمار)		فطرت در اصل فطرت تفاوت درجات موجود
۱۹۱	فوائد و منافع	۱۵۰	
۲۰۹	قواید جسمانی	۱۵۴-۱۵۰	فطرت (الهیة) خیر محض است
۱۶۰-۴۱-۱۷-۱۵	قوت (جسم)	۱۴۶	فعل از فاعل صادر می شود
۱۹۸-۱۹۲-۱۶۴		۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۴	فکر
۱۲۲-۶۴	فوتوگراف	۱۸۴	- امر عدمی است
۱۸۰	فوراً مرض حاصل شود	۱۷۵-۱۴۴	- بحث، محض
۲۰۹	فوز و فلاح حقیقی	۱۸۲	- عدم غناست
۱۶۷	فوز و فلاح سرمدی	۲۰۹-۱۹۱-۱۶۲-۴۹	فقراء (جمهور)
۴۷	فهم	۱۶۶	فقط در رتبه انسانیت ترقی دارد
۴۵-۴۴-۲۷-۲۲-۱۴-۱۰	فی الحقیقه	۱۸۵-۱۵۲-۱۵۲	فقیه
۱۲۵-۱۱۹-۱۱۲-۸۱-۷۷-۷۴-۶۷-۵۲		۱۲-۱۲۵-۵	فکر
۲۱۱-۲۰۹-۱۸۶-۱۷۹-۱۶۰		۲۰۷	- افلاطون
۱۸۴	- خیرند	۷۹	- حقایق معقوله
۱۹۹	- فیض پروردگارمدار حصول کمالست	۱۷۴	- گشایش یابد
۱۸	فیثاغورث	۱۱۶	- و تعمق

ق

۲۰۲	قائم باشیاء
۲۰۲-۱۶۸	-بالذات (بنفسه)
۲۰۲	-بغیر
۲۰۲	-بکائنات
۱۸۷	قابل اجراء
۱۹۱	قابل انکار نیست
۱۲۸-۱۵۲	قابلیت و استعداد (فطری)
۱۶۶	قایل ائمان بود
۱۸۷-۱۸۵-۱۶	قائل (خونخوار)
۲۲	قاتلها و سارقها و قطاع طریق
۷۰	قاتولیک
۷۶-۴۴	قادر (مطلق)
۲۹	قافله گمگشته
۱۶۶-۱۶۲-۱۱۰	قالب عنصری
۶۲	قالب محسوس
۱۹۲-۱۷۶-۸۶-۱۱	قانون
۱۴۲-۱۲۰	-اعظم (الهی)
۱۴۱	-الهی یکمست
۱۵	-عرب
۱۸۸	-مغو
۱۴۱-۱۲۹-۱۲۸-۷۴-۲	-کلی (الهی)
۱۰۲	قبائح
۲۹-۲۰-۱۵	قبائل
۱۹	-بادیه العرب
۱۶	-طایفه متوحشه
۲۸-۱۵	-عرب، عربان
۲۱۰	-متضاده
۱۸	-متوحشه
۱۴	-و عشائر عرب
۹۸-۴۰	قبر (پطرس)
۲	قبضه حق قدیر
۲۸-۱۲	قبطی، قبطیان
۶۲	قجل از ظهور
۱۶۹	-از وعده
۸۹	قبول و تصدیق
۷۴	قبول شود
۱۸۵	قبیح و مذموم
۱۵	قبیله مغلوبه
۸۱-۲۶-۱۶-۱۴	قتل

۴۸	فیصل خواهد یافت
۱۲	فیض
۵۶-۲۸	-آسمانی
۱۰۲	-آفتاب
۱۱۵-۱۰۸-۷۲	-ابهی
۲۰۹-۱۹۹-۴۵	-ابهی (محروم گشتند)
۵۹	-ابر بهاری
۱۶۲-۹۲-۸۲-۷۹	-الهی
۱۶۲-۱۵۸-۵۸	-الهی (غیر متناهی است)
۱۹۹	-پروردگار
۸۶	-حقیقت رحمانیه
۱۰۲	-رحمانی
۲۰۸-۱۶۱-۹۲-۷۸-۶۸	-روح (القدس)
۲۰۸-۶۸	-روح القدس، ثانیذات
۲۰۸	-روح القدس میزان صحیح است
۱۱۰	-سراج ملقطع نمی شود
۷۱	-صمدانی
۲۱۲	-عظیم
۱۱۲	-قدسی
۱۹۶-۱۱۰-۸۸	-قدیم
۷۸	-مسیح
۲۰۵	-ملکوتی
۲۱۰	-موعیه الله
۱۷۰	فیضان ابر بهاری
۱۲۴	فیل
۲۱۲-۲۱۱	فیلسوف حقیقی
۱۲۵	فیلسوفهای جدید
۲۰۰-۱۰۵-۷۷-۷۲-۶۵	قیوضات
۷۲	-آسمانی
۱۴۲-۹۲-۶۶-۵۸	-الهیّه
۸۸	-انوار
۹۷	-ایلیا
۱۱۵	-جدیده
۷۲	-ربانیه
۱۰۲-۵۹	-رحمانی
۴۲	-روحانیه
۶۰	-سمائیه
۱۱۴	-شمسیّه
۱۱۵	-محبت
۱۵۷	-و تجلیات و صفات الهیه
۱۱۰	-و کمالات

۲۰۴	قدیمیّت تعیّنات و تشخّصات
۲۰۳-۱۱۴-۸۴-۶۴	قدیم
۲۰۶-۲۰۴-۲۰۲	- بوده
۱۳۶	- جامع کمالات است
۲۰۴	- ذاتی و زمانی
۲۰۴-۱۹۵	- ذاتی وجودی که مسبوق بهعلّت نه
۱۹۵	- زمانی لااوّل است
۲۰۴	- مبین حادث است
۹۱-۶۴-۲۷-۱۰-۱۷	قوآن
۱۲۰	- انا فتحنّا لك فتحاً مبیناً
۱۷	- را روی برگ می نوشتند
	- سورة یس آیه ۲۸ حرکت شمس و قمر و نجوم
۱۸	- مخالف قواعد بطلمیوسیه
۳۵	- مدت دور قرآن
۱۹۷	قرائن
۶۹	قربین اصنام
۵۰	قربانیا و اراضی تملّک نموده
۹۱-۷۲	قربان
۸۷-۲۰	قویانی
۲۲-۲۲	- دائمی
۱۱۵	قرب و بعد آفتاب
۹۹	قربیت درگاه احدیّت
۳۷	قرمز بودن لبها
۴۹	قرون جمال مبارک
۱۸	- خامس عشر میلادی
۳۵	- سایح
۷۱	قرون آتیه
۷۱-۲۰	- اخیره (مقتضیات)
۷۱-۲۰-۲۰-۱۸	- اولی
۹۹	- اولای مسیح
۷۱	- حالیه
۷۱	- کثیره
۷۰-۱۹-۱۸	- وسطی
۱۱۴-۷۰	- واعصار (بیحد و شمار)
۶۰	قری
۸	قسطنطین
۷۰-۳۶-۱۷-۱۴	قسیمس. قسیمها
۷۸	قسیمس ها معنی انجیل را نقهیدند
۶۴	قشر

۱۹۰-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۴	- حکم (قتل)
۷۱	- عقلاً قبیح و مذموم است
۱۸۵	- نفوس
۹۹	- نماید
۱۸۹	- و غارت
۲۱	قتال
۴۸	قحط و غلا
۴۲	قدح
۱۶	قدحی عزیز
۱۷۵	قدور
۱۰۰	- و حیثیت
۷۶	- و مزیت
۱۹۹	قدورت
۲۰۴-۱۰۵-۲۸-۴	- اثبات نمائیم
۲۰۴	- الهیّه
۵۲-۲۲	- داد تا فرزندان خدا گردد
۶۵	- ظاهره
۲۹	- قدیمه
۱۲۸	- لزوم ذاتی حقّ است
۱۲۲	- محض
۲۰۶	- و قوّت (باطنه)
۱۹۹-۲۹-۲۷	قدری تفکر لازم
۸۹	قدری گران آید
۱۱۹	قدس
۱۷	- خدا (در آسان مفتوح گشت)
۴۶-۲۴	قدس الاقداس
۴۶-۲۵-۲۴	- در اصطلاح اهل عرفان جوهر شریعت الهی
	و تعالیم حقیقی ربّانی است
۴۶	- شریعت روحانیّه
۲۷	- فضائل روحانی و اخلاق رحمانی
۲۶	- محفوظ و مصون و محترم ماند
۲۵	قدم
۲۰۵	- حقّ قدم ذاتی و زمانی
۱۴۵	- ذاتی
۱۴۵	- زمانی (لااوّل له است)
۸۴-۱۴۵	- محض
۱۴۴	- مسیح
۹۹	قدماء یونان
۱۱۸	قدوس (جناب)
۴۲	قدوم موسم بهار
۱۰۳	

۲۴	- مقدس
۶۲	- من تاریک شد
۱۷۹	- قلباً ارتباط نام پیدا گردد
۶۲	- قلبم گشایش یافت
۲۳-۲۱-۱۰	- قلع و قمع
۱۶۱	- قلم
۲۰۲	- قلم اعلی
۲۱۲- ۱۷۸- ۱۲۲- ۱۱۴- ۵۶	- قلوب
۲۰۹	- انسان
۵۷	- پژمرده شود
۱۲۱	- مضطرب نگردد
۱۷۹	- قلیل التأثير
۱۸۹	- قلیل الوقوع
۲۵	- قلبی مانده
۲۰- ۱۸- ۱۷	- قمر
۱۰۹	- اتمار
۱۷	- شق القمر
۴۲	- هدایت (جناب قدوسی)
۶۱- ۴۴	- قمیص (تازه)
۱۹۲- ۹۹- ۲۲	- قناعت
۳	- قواعد
۱۹- ۱۸	- بطلیموسه
۱۷۴	- موجوده
۹۱	- وقوانین
	- قوام هیأت اجتماعیة بعدل است نه به عفو ۱۸۸
۷۱	- قوانین
۴۶	- جسمانیة
۲	- حقیقی
۱۹۰	- طبیعی
۲	- متینه
۱۸۹	- مجازات
۱۹۱	- و نظامات
۱۶۰	- قوای انسان مختل
۱۴۹- ۱۲۱	- باطنه (تیز پنج است)
	- جسمانی بالتسمیه بقوای روحانی قاصر است ۹۲
۱۶۱	- جسمانی مختل گردد
۱۳۱	- حساسه ظاهره
۱۵۶	- حساسه سائره
۱۳۵	- حسیه از خصائص روح حیوان است
۱۳۲	- حواس جسمانی

۲۱۰	- قصاب
۱۸۸- ۱۸۶	- قصاص
۱۸۹	- آلات و ادوات و اسباب قصاص
	- از لوازم ضروریة هیأت اجتماعیة است ۱۸۷
۱۸۶	- بجهت ردع و منع است
۱۹۰	- صارم
۱۸۶	- مدافعه از حقوق بشر است
۱۹۲	- قصر عالی
۱۲۱- ۱۱۹- ۹۱- ۸۷	- قصور (وگناه)
۱۷۱	- قضاء
۱۷۲	- دو قسم است محتوم و مشروط
۱۹۲	- و حکومت
۱۰۰	- و قدر
۱۷۲	- قضای محتوم تغییر و تبدیلی ندارد
	- مشروط، احتراز و محافظه و ملاحظه و احتیاط از قضای مشروط مقرر و مفید ۱۷۲
	- مشروط این است که هنوز روغن باقیست باد شدید وزد و چراغ را خاموش کند ۱۷۲
۱۷۲	- مشروط ممکن الوقوع است
۱۷۲- ۲۵	- قضیه (مجیب است)
۲۴- ۲۲	- قطاع طریق
۴۹	- قطب امکان
۱۲۲	- شمالی در عکس ۲۲ درجه است
۱۰۲	- عالم
۱۲۴	- محیط اعظم
۷۹	- قطره
۴۹	- قطعات خمس عالم
۹۱	- قطع تعلق ارواح
۱۶۹	- تعلق از جسد ثوابی
۲۰۰	- مراتب
۱۲۲	- مسافت
۲۰	- قطعات عالم
۴۸	- قطعاً هیچ یک... وقوع نیافته
۱۲۷	- قطعی الدلاله
۱۹۹- ۱۶۱- ۱۶۰- ۸۵	- قفس
۲۰۹- ۱۱۱- ۸۲- ۶۸- ۶۷- ۶۲	- قلب
۶۸	- پاک و مقدس
۱۷۴	- فارغ شود
۱۱۱	- مرآت قلب

- حیوانیت ۱۲۲
 - حیوانی ۱۲۲-۷۶
 - خمسة ظاهره جسمانیة واسطة ادراك است ۱۱۹
 - روحانیة (عین کمال است) ۱۶۵
 - روحانی ۹۲
 - روحانیة ۴۵
 - شهبانی ۸۶
 - شیطانیة که عین نقص است ۱۶۵
 - طبیعی انسان ۱۹۲
 - ظاهره پنج است ۱۴۹
 - در جمیع قوای مشترکه. بین حیوان و انسان
 اکثر حیوان شدیدتر است ۱۲۲
 - معنویة (عالم طبیعت) ۱۴۹-۱۴۱
 - معنویة معالجه امراض می شود ۱۸۱
 - و ارکان ۱۲۹
 - و حواس ظاهر ۱۲۱
 - قوت ذوی الارواح ۵
 - قوت ۱۲-۲۸-۲۲-۲۸-۵۵-۵۶-۵۸-۶۰-۶۰
 ۱۰۲-۱۱۴-۱۶۸-۲۰۴-۲۱۰
 - شدید ۱۷۹
 - انجذاب ۹۵
 - بشریة ۸
 - حربیة ۴۵
 - روح القدس ۷۸
 - عظیم ۴۵
 - که عبارت از روح است ۱۹۷
 - نهایت قوت ۱۹۹
 - و جلال عظیم ۸۰
 - و قدرت ۱۱۷-۵۲
 - و نفوذ پادشاه ۱۷۶
 - و نفوذ روح بدون واسطه جسد شدیدتر
 است ۱۶۱
 - قوتی الهیة ۱۲
 - خارق العادہ ۷۴
 - دیگر ۸
 - قوس صعود ۹۹-۱۹۸
 - از بدایت تا نهایت مراتب روحانیة است
 ۱۹۹
 - بروحانیات منتهی گردد ۱۹۹
 - را اختراع نامند ۱۹۹
- قوس نزول ۱۹۸
 - جسمانیات منتهی گردد ۱۹۹
 - را ابداع خوانند ۱۹۹
 قول ۱۲۰-۲۱
 - صوفیها ۲۰۶
 - کلّ ۱۱۸
 - مرغوب و مقبول ۲۲
 قولشان قول خدا ۱۱۹
 قوم عرب ۱۹-۱۴
 - مقدّس ۲۲
 - واحد ۵۰
 - و قبيله ۱۲
 قوما ۵۱
 قوه ۹-۷۵-۱۰۱-۱۱۵-۱۶۲-۱۶۱
 - ادراك انسانی ۱۵۶
 - الکتریک ۱۰۱
 - الهیة (از عهده تربیت برآید) ۱۲-۷
 - بشریة ۱۵۶-۹-۷
 - بصر ۱۵۶
 - یار ۱۷۶
 - باصره (ادراك صور محسوسه نماید) ۴۹-۱۰۴
 - باطنه ۱۴۹
 - بشار ۱۷۶
 - بصیرت ۱۶۱
 - تصرف ۱۷۶
 - جاذبه (محبّت الله) ۱۵۷-۹۵
 - جاذبه محسوس نیست ۱۲۵
 - حافظه (آنچه انسان تخیل و تفکر و ادراك
 نموده حفظ کند) ۱۴۹-۱۲۲
 - حسّاسه (روح حیوانی) ۱۰۱-۱۲۵-۱۶۲
 - حیات ۵۵
 - خارق العادہ ۱۲-۱۲-۱۲۱
 - در هیکل انسان خلق شده ۱۷۲
 - ذائقه (ادراك مطعموم کند) ۱۲۲-۱۴۹-۱۸۲
 - ربیع ۱۱۵
 - روحانیة ۲۷
 - روح القدس، بقوة روح القدس شفاء حاصل
 گردد ۱۸۰
 - روحانی ۱۷۹
 - سامعه (ادراك صوت مسموع کند) ۱۰۴-۱۴۹
 - سامعه حیوان خیلی بیش از قوه سامعه

- و روح مخصوص ۱۳۱
 قوی ۶۹-۶۱-۷۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۹-۱۲۱
 - و احساسات ۱۲۱
 - و جنود ۸
 - و حالات و کمالات انسان ۱۲۴
 - و حواس ظاهره حیوان اعظم از انسانست
 ۱۲۲-۱۲۱
 - و شدید و شجاعند ۱۱۹
 قویتر گشته ۱۲۶
 قهر (و غضب بر ظالمان بسیار مدوح است)
 ۱۷-۱۶-۲۷
 قهقهه ۱۸۸
 قیاس ۶۹
 - باقمار می شود ۱۰۹
 - بیکدیگر گردند ۱۲۹
 قیافا در صورت بشر بود ۱۶۶
 قیام ۱۲-۸۷
 - ارواح بحق ۱۴۵
 - ارواح انسانی بحق ۱۴۶
 - این شجر بدانکه شجر قیام ظهوری است
 ۱۴۶
 - بر امر ۱۹
 - بر دو قسم است. قیام و تجلی صدوری.
 قیام و تجلی ظهوری ۱۴۵
 - بر خدمت مسیح ۷۷
 - تجلی ظهوری ۱۴۷
 - حقیقی ۷۸
 - حلول باین جسد ۱۶۸
 - خلق بحق قیام صدور است ۱۴۴
 - صدوری مثل قیام صنع به صانع است
 ۱۴۵-۱۴۶
 - ظهوری ظهور حقیقت شی' است بصورت دیگر
 ۱۴۵-۱۴۶
 - کلمه و روح القدس به حق ۱۴۷
 - مسیح (از بطن ارض امریست معنوی) ۷۷-۷۸
 - مسیح بعد از سه روز ۷۶
 - مظاهر مقدسه بجسد نیست ۷۶
 - و تجلی روح القدس ۱۴۶
 - و تجلی صدوری ۱۴۵
 - و تجلی ظهوری ۱۴۵
 قید ۸۵

- انسان است ۲۲
 - شامه (ادراک مشموم نماید) ۱۲۲-۱۴۹-۱۸۲
 - عاقله (ملکوتیه) ۱۰۲-۲۱۱-۱۵۴
 - عالمه ۱۵۴
 - عقل مخصوص نیست ۱۶۱
 - عقلیه (الهیة مخصوص بمظاهر مقدسه
 است) ۱۱۱-۵۴
 - علم ۱۱۱
 - قاهره ۱۶-۱۴۴
 - قدسیه. قوئی قدسیه ۸
 - قدسیه وحی است ۹
 - قدیمه ۱۵۴
 - کاشفه در انسان يك قوه کاشفه هست
 ۱۰۲-۱۳۴
 - کاشفه روح انسان است ۱۴۴
 - کلیه ۲۱۰
 - که مخصوص نیست چگونه تصور آن نمائیم
 ۱۳۵
 - لامسه در جمیع اعضای انسان منتشر
 است و ادراک ملموس نماید ۱۴۹
 - متجسمه از تجسس پی بحقایق کائنات
 و خواص موجودات بود ۱۵۴
 - متجسمه متحسمه ۱۵۴
 - متخیله که تخیل اشیاء کند ۱۴۹
 - متفکره انسانرا دو نوع تصور است ۱۷۶
 - متفکره که تفکر در حقایق امور نماید ۴۹
 - مجرّه محیط بر جمیع اشیاست و مدرك حقایق
 اشیاست اسرار مکنونه کائنات را کشف کند و
 بر آن تصرف نماید ۱۳۲
 - محیطه (اتمان) ۱۲۲-۱۰۲
 - مدرکه که ادراک حقایق اشیاء کند ۱۴۹
 - مشترکه ۱۴۹
 - معنویه (احساس نمی کنیم) ۱۰۲-۱۳۵
 - معنویه ربانیه ۷
 - مغناطیس ۱۷۹
 - ملکوتی الهی ۶۰
 - ملکوتیه ۱۰۳
 - ناطقه ۲۱۱
 - نافذه ۱۹۲
 - نامیه ۱۰۱-۱۰۷-۱۵۶-۱۶۲-۲۰۶
 - نفس ناطقه ۱۵۴

قیصر کتفاکو (پسر قنصول فرانسه) ۲۴
 قیود تعلیم ۹۱
 قیود و قوانین ۱۰۸

ک

کائن (هر کائنی از کائنات از برای او رتبه
 ایست که تجاوز از آن مرتبه نتواند) ۱۶۲-۵-۲
 کائن حی ۱۲۸
 کائنات ۱۱۵-۱۱۲-۱۰۶-۹۹-۸۴-۷۴-۲
 ۱۲۵-۱۲۹-۱۴۲-۱۹۰-۲۰۲-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶
 آیات باهرات حق هستند ۸۲
 ارضیه ۱۴۲-۱۱۵-۸۳-۵۵
 ۱۷۲-۲۰۶-۲۱۲
 - از اول تمام و کامل خلق شده اند بتدریج
 این کمالات در او ظاهر می شود ۱۴۱
 - اسرار کائنات ۷
 - اسیر طبیعتند ۱۳۴
 - با وجود وجود بالتسمیه بحق و کلمه الله
 معدومند ۱۹۶
 - بر دو قسم است ۱۸۲
 - بمنزله حروفند از حرف معنی تام حاصل
 نمیشود ۱۴۹
 - جزئی ۵
 - جسمانی ۱۱۹-۱۱۴-۹۵
 - حی و نباتی ۶۱
 - خارج ۱۸۳
 - در تحت قانون کلی است ۷۴
 - در نهایت اتقان مرتبط بهکدیگر است
 ۱۷۴
 - ذری ۱۲۹
 - ذوی الارواح ۱۳۱
 - روحانی موجود ۲۰۰
 - عقل صرف شوند ۱۲۵
 - عمومیه حکم و تأثیری در کائنات سائره
 دارد ۱۲۶
 - کلی نامتناهی ۱۷۴
 - مانند سلسله مرتبط بهکدیگرند ۱۲۶
 - محصور در سه قسم است ۱۶۵
 - ملکوتی ۱۹۸
 - منتهی بانسان کامل گردد ۱۶۶
 - من حیث الذات مجهول ۱۵۵

- من حیث الصفات معروف ۱۵۵
 - موجوده (نامتناهی) ۲۰۰-۱۲۶
 - نباتی ۵۶
 - ناسوتی ۱۹۸
 - نامتناهی ۸۹
 - نامحصور ۱۲۹
 - وجودی علوی. ارضی ۱۲۵
 کائنی از کائنات (جزئی) ۱۳۱-۱۷۴
 ۱۹۸-۱۹۷
 کاتب حی و حاضر ۱۶۱
 کاتبان ۹۶
 کار جزئی ۱۹۲
 کارخانه قدرت ۱۲۹
 کارخانه ها ۱۹۰
 کاره علوم و فنون انسان نیست ۹۹
 کاشف حقایق خفیه ملکوتی ۱۵۴
 کاشف اسرار اشیاء ۱۷۷
 کافه اشیاء ۲
 کافه کائنات ۱۱۴
 کال (لکنت) ۱۲
 کالسه مرضع ۹۸
 "کان فی البدء الکلمه" یعنی بوده و هست و
 خواهد بود ۱۱۱
 کامل و ممتاز ۱۰۲-۶۷-۷
 کاه ۴۷
 کاهل. کاهلی ۵۷
 کاهنان مصریان و آشوریان و کلدانیان
 ۱۷۲
 کجوتر ۱۲۲-۱۰۹-۶۲
 کپرنیک (راصد شهیر) ۱۸
 کتاب ۲۱۲-۱۰۰-۱۸
 - اشعیاء ۱۲۰-۱۱۹
 - اقدس ۱۶۷-۱۲۱-۸۲
 - ایقان ۹۵-۸۲
 - تکوین ۱۶۶
 - جدید نازل گردد ۱۱۶
 - حزقیال فصل سیام وای اول ۴۲
 - عزراء ۲۰
 - عهد ۴۷-۴۶
 - مدون در کتاب ۷۴
 - مقدس (تقیع نمائی) ۱۷۸-۱۲۱-۴۸-۲۵

-در رحم عالم تکون یافته ۱۲۹
 -شمس ۱-۹۲-۹۰
 -عمر آن کرهٔ ارض بسیار قدیم است ۱۱۲
 -موجود نبوده ۱۰۷
 -وطن واحد ۶۰
 -هر سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و کموری دوری زند ۱۱۲
 -کرهٔ ارضیه (نبوده) ۱۱۰-۱۰۷
 -از کرات ۱۲۷
 -امریکا ۱۰۲
 -تمر ۱۰۹
 -کره های نامتناهی ۱۲۷
 -کری عدم سمع است ۱۸۲
 -کسمی صفا ۱۹۹
 -فضائل ۱۸۹
 -کمال ۱۹۷
 -کسی به آسمان نرفت مگر کسی که از آسمان آمد ۷۷
 -کشت زار ۵۹
 -کشتی ۱۲۱-۱۷۶
 -سرگشته ۲۹
 -سکان کشتی ۱۷۶
 -کشر (پاک است) ۱۸۵
 -کشف اسرار کائنات ۹۸-۹۹
 -این روابط ۱۷۴
 -حرکت ارض ۱۸
 -حقایق (مجهوله) ۱۲۲-۱۲۳
 -حقایق و خواص و اسرار اشیاء ۱۷۷
 -حقیقت ۲۹
 -سبب وقوع نه ۱۰۰
 -اسرار کائنات چقدر کشف شده است ۴۹
 -طبایع اشیاء ۳
 -کییت ۲۴
 -نما ۳۵
 -کشفیات ۱۷۰
 -روحانیه دو قسم است ۱۷۶-۱۷۷
 -مکله ۶۴
 -نامتناهی ۱۲۲
 -واقعه ۱۷۷
 -کفایت ۱۲۶

-مقدس (روز یکسال) ۲۱-۵۱
 -مقدس ۲۲-۴۰-۴۸
 -هیکل (لوح هیکل) ۲۵
 -کتابت از کاتب صادر گشته ۱۴۴
 -کتبه الهیه ۹۰-۱۷۱
 -انبیاء ۵۰
 -سماویه ۱۵۷-۱۵۸
 -مقدس ۲۷-۴۰-۲۹-۱۴-۷۴-۷۵-۷۶
 ۷۹-۱۱۹-۲۰۱-۲۰۸
 -مقدس، ذکر تأئید و توفیق الهی ۱۷۵
 -مقدس، مسیح دوباره آید ۸۰
 -و الواح الهی ۱۹۲
 -و صحف انبیاء ۴۴
 -کتف گوسفند ۷۷
 -کثرات ذات احدیت معرض کثرات گردد ۲۰۲
 -کثرهٔ زوجات ۱۴
 -کثرت طمع صاحبان فبریق ۱۹۲
 -کثیف ۱۰۲
 -کذب ۲۸-۴۲-۱۵۸-۱۸۵
 -صفت انسان است ۱۶۶
 -و اقترا ۱۸۴
 -کر ۳۰-۷۵-۱۹۴
 -مادرزاد ۱۴۰
 -بود شنوا شود ۱۵۷
 -کرامت ۱۴
 -کرپلا ۲۱-۲۲
 -کرمانشاه ۲۲
 -کرم (جبل) ۲۴
 -کرویت ارض ۱۲۲
 -کره ۷-۱۴۰-۱۰۲-۱۸۱-۲۰۰
 -کرات جمیه ۲
 -کرهٔ ارض ۵۱-۵۷-۶۴-۱۲۹-۱۳۰
 ۱۳۹-۱۴۰-۱۴۴-۱۷۲-۲۰۰
 -ازاول با جمیع عناصر و مواد و معادن و اجزاء و ترکیب خلق شده اما بتدریج هر یک از اینها ظاهر گشت ۱۴۲
 -اعتبار ایام و اسبوع و شهر و سنه و دیروز و امروز بالنسبه به کرهٔ ارض است ۱۰۸
 -انواع موجوده در کرهٔ ارض حادث است ۱۰۷

- ۱۴۸ - ارواح پنج نوع تقسیم می‌شود
 ۱۱۶ - انبیاء بر دو قسمند
 ۵۵-۲۱-۲۰-۱۲-۹-۴ - کمال
 ۱۸ - آسایش
 ۱۴۲ - اتقان
 ۱۰۰ - الهی
 ۲۲ - بکمال بغشاء
 ۸۴ - جلال و جمال
 ۱۶۵ - جمادی
 ۵۶ - حشمت و عظمت
 ۱۶۵ - حیوانی
 ۲۰۰-۱۲۲-۱۹۹-۶۷ - ذاتی (ساقط)
 ۱۰۶ - رتبه
 ۵۹ - زمین
 ۹۰ - صفاتی
 ۵۹ - عالم نبات
 ۲۸ - قوت
 ۲۰۵-۸۲-۶۵ - محض
 ۱۶۵ - مخصوص
 ۱۶۵ - نباتی
 ۱۴۰ - نمو
 ۲۰۱ - و جمال و عظمت
 ۴۱ - وضوح
 ۵۶-۴۲-۲۹-۴۵-۲۱-۹-۴-۲ - کمالات
 ۱۰۹-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۱-۹۶-۸۲-۷۷-۷۲-۶۰
 ۲۱۱-۲۱۲-۱۴۰-۱۲۴-۱۱۴-۱۱۰
 ۷ - اکتسابی
 ۱۵۶ - الوهیت
 ۷۱ - الهی
 ۱۰۲-۹۳-۹۲-۸۶-۶۶-۶۵-۱۸-۶ - الهیه
 ۱۹۶-۱۵۸-۱۴۶-۱۲۹-۱۰۹
 ۱۹۶-۱۶۶ - الهیه (غیرمتناهی است)
 - الهیه مانفد آفتاب اشراق بر جمیع نفوس
 ۸۸ - مؤمنه نمود
 ۱۴۶ - الهیه ممتاز از ذات احدیت نیست
 ۱۶۲ - الهیه و امکانیه نامتناهی است
 - انسانی (انسانیه) غیرمتناهیست
 ۱۶۷-۱۶۶-۱۶۲
 - انسان، انسانی، انسانیت ۱۹-۸۷-۱۳۴
 ۱۷۵-۱۶۷
 ۱۲۹ - ربوبیت
- ۱۲۹ - کل اشیاء ارضیه
 ۸۴ - بالتسبی به حق یکسانست
 ۱۷۶ - در پند قدرت اسیر
 ۱۰۵ - راجع باین مظاهر الهیه است
 ۱۷ - مبالغه
 ۱۲۲ - نفوس مؤمنه بخطا افتند
 ۱۷۲-۱۲ - کلدان (کلدانیان)
 ۲۱۱ - کلمات رموزیه
 ۱۴۶ - کلمه روح القدس و کلمه تجلی حق است
 ۱۴۶ - از کلمه معنی تام استفاده می‌شود
 ۱۰۹ - الهیه
 - در بدو کلمه بود انجیل یوحنا باب یک آیه
 یک
 ۱۴۶ - مقصود از کلمه جسد مسیح نیست
 - نزد خدا بود و خدا کلمه بود زیرا کمالات
 الهیه ممتاز از ذات احدیت نیست
 ۱۰۹ - نزد خدا بود
 ۲۱۰-۹۱-۹۰-۸۷ - کلمه الله
 - از جمیع این شئون منزّه و از حدود و قیود
 و قوانینی که در عالم امکانست مقدس
 است
 ۱۰۸ - الکبری حضرت مسیح و جمال مبارک
 ۱۹۶ - اولیت و آخریت
 - بمنزله آئینه صافی لطیف نورانیست
 ۱۴۷
 ۸۴ - تعدی بر کلمه الله شد
 - در عالم جسد تحت تحقیر و توهین اضعف
 اقوام عالم یعنی یهود بود
 ۸۴ - در هیکل بشری
 ۱۰۸ - نه اول دارد و نه آخر
 - و روح القدس عبارت از کمالات الهیه
 است
 ۱۴۶ - و مظهریت کامله بدایستی نداشته و نهایی
 ندارد ولی اشراقش متفاوت است
 ۱۰۸ - کلمه میز نموده باو هانمک فی ادق معانیکم
 فهو مخلوق مثالکم مردود الیکم
 ۱۰۹ - کل مرتبط بیکدیگر
 ۱۹۲
 ۱۶۵ - کلوس
 ۹۸-۱۷-۱۶ - کلیسا
 ۱۴۱ - کلیات
 ۱۰۱ - کلیه ارواح پنج قسم است

۱۵	کنیز	۷۴-۴۲	-رحمانیه
۱۷۲-۷۷	کواکب (آسمانی)	۱۱۲	-روح
۴۶	کوچک (چه کوچک چه بزرگ)	۱۱	-تحصیل کمالات
۱۹۱-۹۲-۷۶-۷۵-۲۰	کور	۹۵	-سائره
۷۶	-باطن	۱۲۸	-صوریّه و معنویّه
۱۵۷	-بود بیجا گردد	۲۰۹	-عالم انسانی
۶	کوران	۱۷۵	-عالم حیوان
۱۱۶	کور جدید	۱۶۵	-عقلیه
۸۶-۸۵	کورنتیان (کورنتوس)	۷	-فطریّه و اکتسابیه
۲۰	کوروش	۹۰	-کلیّه ملکوتیه
۴۶	کوروش کوران ظاهر	-	-مسیحیه مقام کلمه دارد بجهت اینکه از
۱۸۴	کوروش عدم بصراست	۱۴۶	کلمه معنی نام استفاده می شود
۱۷۵	کوزه گر	۱۲۵	-معنویّه و صوریّه
۱۱۶-۸۱	کوکب	۹۴	-ملکوتیه
۱۰۲	کولمبس	۱۸۲	-مدوحه انسان
۲۰۱	کون الهی	۷۲	-من به شما داده شد
۸۹	کون نامناهی	۲۰۵-۱۷۵	-نیاتی
۱۲۷	کون غیر مثناهی (بدایتی ندارد) ۵-۰	۱۴۱	-نیاتیّه
...	کونیوش تجدید سلوک و اخلاق قدم نمود ...	۱۴۶	-نزد خدا بود
۱۱۷	منتهی یعیادات سور و تماثل گردید	۶	-وجود
۱۶۵-۱۲۴-۵۶-۵۵	کوه	۱۶۲-۶	-وجود (غیر متناهیست)
۲۲	-زیتون	۲۰۱	-و صفات
۴۸-۱۷	-مقدس ضرر و فساد نخواهد بود	۱۴۹	کمالی از کمالات الهیه
۱۷	مگه	۱۵۶	کما هر حقّه
۱۸۲	-و بیابان	۴۷	کمر (بند)
۱۲۰	-هور	۱۳۱	کم کم تا به درجه انسان رسیده
۸۳-۵۹	کوهسار	۱۴۲	کمون کره ارض
۶۲	کهریا	۱۴۶	کمیت عناصر
۱۱۷	کهنه و قدیم	۱۱۷	کنائس
۹۸	کیفا (مختره)	۵۳-۲۷	گفتایه
۱۴۳-۱۲۲-۴۸	کیفیت	۷۲	-از ایمان
۱۲۶	-ترکیب	۹۸	-و اشاره
۱۶۲	-دیگر است در عبارت نگنجد	۴۸	-و رمز
۷۷	-روحانی	۱۸۹	کند و زنجیر
۱۷۸-۶۲	-روحانیه (تعبیر بملاقات شده)	۱۹۲-۱۹۱	گنزی
۶۲-۶۲	-معقوله (معلم)	۱۵۱	کنعان از سلاله نوحی شمرده نمیشود
۱۴۸	-و خصایص موجودات	...	گفته ذات احدیت تقزیه صرف تقدیس بحث
۵۸	کیفیتی مربوط	۱۰۲	
۱۰۴	کینونات رحمانیه	۱۵۱	-هیچ شیء معروف نیست
۲۱۲	کینه	۱۰۴	-از هر ستایشی منزّه و مبرا است
۵۵	کیهان	۹۸-۹۷	کنیسه الله، شریعه الله

گ

- گار ۱۷-۱۱۰
گذشته (زمان) ۸۴
گران آمد ۱۸
گربه ۱۴۰
گردش ۵۶
گرسنه (و برهنه) ۷۲-۹۸-۱۹۲
گرفتار ۷۲
گرم ۴۵-۴۷-۴۸-۴۹-۵۵-۸۱-۱۸۸
گرمگان خونخوار ۱۶-۲۱۲
گرگی میان گله بیفتد ۱۸۸
گرمی ۱۷
گروه عمله ۱۹۱
گروه فعله ۱۹۱
گریبان کند ۱۷۲
گشایش ۶۲
گفتار ۲۰۹-۲۱۲
گفتگو بر سر نهار ۶۱
گل ۵۸-۹۶-۱۱۶-۱۴۹-۱۶۲
۱۶۴-۱۷۰-۱۹۹-۲۰۲
-امسال ۲۰۱
-پارسال ۲۰۱
-پنج پر از تربیت صد پر شود ۱۵۱
گلزار ۵۶
گلخن ۵۵
گلستان ۵۵-۱۵۹
گلشن ۵۵-۵۸-۵۹
گل و ریاحین ۵۵-۵۹-۱۰۲-۲۰۶
گلّه (اغنام) ۱۸۸-۱۹۰
گمان ۲۸-۱۶۸
گمان کردند مقصد حضرت جسد است ۷۲
گمراه ۱۸-۷۲-۱۴۲
گناه ۶۸-۹۸-۱۲۱-۱۶۲
-آدم ۶۱
-از لوازم قوای شهوانی گناه است ۸۶
-تعلق روح و نفس آدمی بعالم ناسوت ۹۰
-تعلق عالم ناسوتی بالتسمیه بتعلق عالم روحانی لاهوتی گناه شمرده گردد ۹۲
-تعلق ناسوتی سبب تقید ارواح گردیده که عین گناه است ۹۱

- خانندان یهود ۲۵
-در حضرت آدم بالتسمیه بمراتب است ۹۲
-نفوسی که بکلمه الله توجه کردند از آن تعلق و گناه نجات یافتند ۹۱
-هر گناهی از مقتضیات طبیعت است ۸۷
گناهان (پیشین و پسین) ۷۰-۱۲۰
گنج ۱۹۱
گنگان ۲۰
گنه کار بدکردار ۱۲۱-۱۶۷
گوساله ۴۷-۴۸-۴۹
گوسفند (را پدر) ۱۷-۱۸۸-۲۱۰
گوسفند مظلوم ۲۱۱
گوش ۶۱-۸۰-۹۴-۱۵۹-۱۷۷-۲۰۷
-استماع کند روح متأثر شود ۱۷۴
-بی گوش می‌شود ۱۶۰
-دارند لکن نشنوند ۷۵
-روحانی ۷۵-۷۶
-کر شود ۱۶۱
گوشت ۱۵۷-۱۸۵-۱۹۰
گوی آتشین ۶۴
گهی (بهار، خزان، شتا، صیف) ۱۱۵
گیاه ۵۵-۹۸-۱۹۹
-بیهوده ۵
-وجود دارد ۱۵۰

ل

- لاوّل له و لاآخر له ۱۲۷-۱۴۵
لاوّلیت عقل اوّل شریک حقّ در قدم نگردد ۱۴۵
لاید ۲۷-۷۰-۷۱-۹۴-۱۰۹-۱۴۲-۱۶۴
-از ازدواج است ۶۱
-از پدر است ۶۴
-از وقوع ۱۷۲
-فرق و تمایزی در میان ۱۹۷
-هر کائناتی از کائنات جلوه گاهی از تجلّی الهی است ۱۲۹
لابس ۱۱۱
لازم (الوجود) ۶۸-۱۲۹
لال ۱۹۴
لامعه ۶۱-۲۰۷
لاوالله ۸-۱۲-۶۲-۷۰-۹۹-۱۱۹

۱۲۸-۷-۶	لوازم (الوجود)
۱۲۹-۲۱۰-۶۹	- ذاتیه، ذاتی
۲۱۰-۶۸-۱۱۶	- حدوث
۲۰۴	- ضروریه
۱۸۷	- قوای شهوانی
۸۶	لوح محفوظ قدر
۱۰۰	لوح میثاق
۴۶	لوط برادرزاده حضرت ابراهیم
۱۰	لون بدیع
۲۰۱	لیس فی الامکان ابداع مکان
۱۲۵	لیس هذا من عقی
۶۳	

م

۶۹-۶۸-۶۷	ماء (علم و حیات)
۷۲-۷۱-۵۶	مائه آسمانی
	- آسمانی فیوضات رحمانیه تجلیات روحیه و تعالیم سمائیه و معانی کلیه حضرت مسیح است
۷۲	- الهیه (فیوضات ربانیه کلمات رحمانیه)
۷۲	مادون را حق و صلاحیت مقام و کمالات
۱۷۵	ما فوق نه
۱۰۵	ماه الامتیاز
۲۶	مات و متحیر
۱۲۲	ما حصل کلام اینکه
۱۱۰-۷۲-۶۴	مادر
۶۵-۵۲-۴۹	- (و دختر)
۱۵	مادران
۱۲۲-۱۰۴	مادون
۲۰۴-۱۹۸-۱۹۵-۱۴۵-۹۷	ماده
۱۲۵-۱۰۶-۶۱	- اثیری
۱۲۹	- اصلیه که بمنزله نطفه است
۱۹۷	- ترقی نماید
۱۹۷	- در بدایت ناقص است
۷۱-۶۵	- حیات (حیاتی)
۶۶	- حی
۹۷	- شجر
۱۹۹	- مرآت صافی شود
	- واحده در هر عنصری بصورتی در آمده
۱۲۸	است
۶۵	- و صورت

۷۲-۳۰	لاهو
۶۷	- لایق درگاه احدیت
۱۲۲	لایق و سزاوار
۴۷	لب ها
۱۱۱	لباس
۳۷	- جدید
۳۷	- قدیم
۵۴	لجابت
۶۰	لذائذ جسمانی
۹۸	لذائذ و شهوات
۱۵۱	لذیذ و شیرین
	لزوم ذاتی از حقیقت اشیاء انفکاک ندارد
۶۸	
۲۲	- از شیء انفکاک نجوید
	- شعاع از شمس، حرارت از آتش، رطوبت از ماء انفکاک ندارد
۶۹	- شمس
۱۱۸	لحظات عین رحمانیت
۱۶۹	لحم مخلوق
۶۹	لسان
۸۰-۵۴	- انبیاء
۱۰۰	- بریده
۱۸۴	- عبرانی
۱۸۵	- عرب
۲۶	لهکر
۲۲	- ستیکار
۱۸۸	- کشیدند
۱۵	لطافت
۲۰۹-۱۲۹-۹۷-۹۶-۵۵	- و پاکی
۸۲	- و ملامت
۲۰۹-۱۲۰	لطائف معقوله و حقایق معقوله مثل عقل، حب و علم، تصور و فکر
۷۰	لطیف المذاق
۱۸۱	لقای رحمن
۱۵۸	لقه نان
۱۹۱	لکن
۷۶	لکنت
۱۲	لمس
۱۷۱-۱۲۲-۱۲۱	لم یزل
۱۰۹	لنعملن انساناً علی صورتنا و مثالنا

- ۵۹ مایحتاج
۲۰۵-۲۰۱ مایتحقق به الاشياء
۱۴۴ مایتحقق به الاشياء حق است
۹۵ مایوس
۴۵ مپاین هوای نفسانی
۵۰ مپایقت جنسیه
۲۱۰-۱۵ - (ملی)
۵۰ - نوعیه
۹۵ مپتلی
۱۸ مپدهاء رأی جدید
۱۹۶-۱۵۷ - فیض (و منتهی)
۱۲۸ - نمی شود دو باشد
۱۲۸ - واحد بوده است
۱۲۴ - و معاد انسان
۸۲ مبرا از جمیع تصورات
۱۰۱ مبصر
۱۱۴-۸۶-۴۵-۴۲ مبعوث
۱۷۵-۲۱-۱۴ مبطض (بني آدم)
۱۵۳ مبطوض ترین صفات
۱۹۲ مبطلی از مال خویش
۲۱۲-۲۰۹ متابعیت (تعالیم مظهرالهیة)
۴۵ متابعیت وصایا و نصایح و تعالیم
۱۷۴-۱۷۲-۱۲۶ متأثر (و مؤثر)
۸۴ متأخر
۱۸۷-۱۸۶ متجاسر
۸ متحد کرد
۲۰۸ متحد الرأی
۲۰۷-۱۱۹-۲ متحرک (یاراده)
۱۱۲ متحقق به جمیع اشياء
۱۲۰ مفرس زیرا که تو را فدیه دادم
۱۷۲ متسلسل
۱۷۲ متعاون و متعاضد
۱۸۹-۱۸۷ متعذی (علیه)
۱۲۷ متعلّم
۲۵ متغیر
۱۰۸-۹۴ متفاوت
۵۰ متفرّق
۲۰۸-۱۸ متّق (الفکر)
۲۰۵-۲۰۴ متّق علیه
۲۱۱ متفلسفین حقیقی
۸۴ متقدّم
- ۱۴۵ - عناصر کلیّه محو و معدوم صرف نگردد
۱۹۷ - و قوت
۱۷۸ مادّیات (دو قسم را سبب مادّیاتست)
۱۱۰-۶۴-۶۲ مادّیون
۴۹ مادّیه
۱۸۱-۱۸۲-۸۹-۸۱-۴۸-۴۷-۴۵ مار
۹۱ - آن تعلق روح و نفس به عالم ناسوتی
۱۲۶ - پا داشته
۹۱-۹۰ - تعلق به عالم ناسوتی
۸۹ - حیّه ملعون شد
۲۴ ماسوی الله
۱۱۱-۱۰۰-۶۲ ماضی (مضارع و حال)
۶۹ ماصدای
۱۰۵ - او (مظهر ظهور)
۲۷ - این الّعا
۱۷ - این حقیقت
۱۶۲-۱۰۴-۵۹ مافوق (آن)
۱۶ مال
۱۲۷ مالزیمیکه الان هست
مانند دانه که شجر در آن موجود است
۱۴۰ مانع (از اصالت نوع نگردد)
۱۲۸-۲۹ ماوراء الطّبیعه
۷۴-۶۰ - النّهر
۵۲ - حوّا
۱۲۲ طبیعت
۱۵۴ مأوی و مسکن
۱۳۶-۵۶ ماه
۱۱۰-۸۱-۵۱ - آسمانی
۱۶۴ - بذاته لذاته روشن و ساطع نه
۱۱۶ - علامت دولت عثمانی
۵۲ - نور ندهد
۸۰ ماهر
۱۲ ماهیات اشياء
۲۰۶-۷۴ - انسان
۱۳۱ - حیوانیه
۲۰۶ - کائنات
۲۰۲ - ناسوتیه
۱۹۹ - و شئون سابق
۱۹۸ ماهیتش ابدآ تغییر نکرده
۱۲۰ ماهی مضطرب
۲۹

مجهول (را کشف کند)	۱۰۲-۱۲۷
مجهی اول شروط مجهی ثانی همان شروط	
مجهی اول است	۸۱
- ثانی ، مسیح	۸۰
- ثانی نیز از آسمان آید و او بحسب ظاهر	
از ارحام آید	۸۱
محتاجه (و مجادله)	۴۴-۲۱۲
محاط (پی محیط نبرد)	۱۰۴-۱۰۶-۲۰۵
محافل و مجالس	۲۱۳
محافظة	۱۷۲-۱۸۴
- دیگران	۱۸۸
- حقوق بشر	۱۸۹
- عهد و میثاق	۶۰
محاکمات	۳۶
محال (و مستنع)	۶۹-۱۴۴
محالات	۶۴
محامد و نعوت	۱۰۵
محمّد	۲۱
محمّیت	۲۰-۶۷-۸۶-۲۰۹-۲۱۰
- الهیّه	۶۰-۲۱۲
- ربّانی	۲۱۱
- صحیحّه	۴۵
- عالم انسانی	۲۱۰
- نور محمّیت آسمانی	۴۹
- نیز مکان ندارد اما تعلق بقلب دارد	۱۷۱
- و الفت	۴۱-۴۸
- و مهربانی پدر	۱۶۳
محبّة الله	۲۶-۲۹-۴۰-۴۲-۷۸-۷۹-۹۵
	۱۷۵-۱۱۹-۱۷۱-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲
- روح حیات	۲۰۹
- نار محبّة الله	۶۸
محبوب و مرغوب و شیرین	۱۹۳
محبّ عالم	۱۷۵
محتاج	۸۴-۱۶۳
- بجزهر	۱۶۸-۲۰۴
- بخلق	۲۰۳
- به مادون	۲۰۴
- به مقرّ	۱۶۸
- به لقمه نان	۱۹۱
محتجم از آفتاب	۵۸
- از مسیح	۵۵

مقلّب نگردد	۷۴
مغلاشی	۱۱۵
متمدّن	۱۵۱
مثنویّه	۲۴-۹۳
مثنویّ بودن رنگهای طهور	۱۲۷
متواری	۱۲
متوجه و متمسک	۵۸
متوحّشین امریکا	۱۴
متوکّل عیاسی	۱۸۸
متولّد	۸۶
مقل آنها مثل آئینه ها بود	۷۹
- شمس حقیقت مثل آفتاب است	۵۷
- صوری که در آئینه پیدا شود	۱۹۴
مشل مثل بهار است	۱۰۳
مثمر لمر	۱۹۲
مثمر و مفید	۱۷۲
مقیل (شریک و مثیلی ندارد)	۸۲
مجادله (و محاججه)	۲۶-۴۴
مجاز	۶۲
مجازات	۲۷-۱۸۴-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۷
- معنویه	۱۵۸
- و قصاص	۳۶
- و مکافات (الخروج)	۱۵۷-۱۹۶
- و مکافات دونوع است	۱۵۷
مجازی	۱۱۵
مجالی آن تجلی	۱۰۴
مجبور	۴-۱۷-۱۸-۲۱-۶۲-۱۷۵
- بی اختیار	۱۷۴
- نیست	۱۹۳
مجبول و مجبور	۱۷۴
مجدّد نیز صحبتی می شود	۱۳۶
مجرّد	۱۶۸-۱۷۰
- اعمال خیریه	۱۶۷
- بیان واقعیت و پس	۱۹۶
- تصوّر	۱۹۷
مجرم (مجرمین)	۱۸۶-۱۸۷
مجمّع و موجود	۷۳
مجلسه (مناظره)	۱۰۵
مجمّل کفایت است	۱۹۷
مجلّی	۱۱۰
مجلس حکم	۱۱

۱۸۹	-حبس و نفی	۵۸	-به مشرق
۲۴	-زحمت و اذیت	۳۵	-محترم
۲۴	-مهور و مرور (اسلامبول)	۱۶۷	-محتجین
۱۸۹	-نفی و سرگون	۲۰۸	-محتمل الخطاء
۴۷	-نور	۴۸	-محتمل الصدق و الکذب
۱۷-۱۶-۱۵-۱۴	-محمّد (حضرت)	۱۶۸-۴۵	-محبوب
۵۶-۴۲-۳۴-۱۹		۱۰۷	-محدث
۴۳	-ابن عبدالله علیه السلام	۲۰۶-۱۰۵	-محدود (بحدود امکانیه)
۱۵	-از سلاله ابراهیمی هستند	۱۹۱	-محدور
۱۴	-اصحاب	۱۷۶-۱۹	-محرک (و مربی)
۳۷	-اصل حضرت محمد اصل بود و علی فرع	۹۰	-محرمان راز
۲۴-۲۳	-اعلان نبوت	۲۰۹-۱۲۹-۹۵-۴۶-۴۵	-محرور
۱۷	-اُمّی	۱۶۷	-از فضل و موهبت پروردگار
۱۱۶	-اتبیاء مستقله	۲۱۱	-و ناقص
۴۴	-ایام حضرت محمد	۶۷	-محرومی
۲۴	-بعثت	۹۳	-ابدی (ابدیه)
۱۴	-دین		-محرومیّت، نفس محرومیّت عدم مغفرت است
۳۷	-روحانیات شریعت	۹۲	
۵۳	-سلاله	۴۱۲	-محتمنات
۲۸-۲۲-۱۹	-شریعت و تعالیم	۲۰۷-۱۳۵-۶۳ تا ۶۱	-محموس
۱۲۰	-گناهان پیش و پس	۶۲	-قالب محسوس
۱۵	-مبعوث شد	۱۸۳	-و معقول
۲۸	-نبوت	۶۴-۷	-محسوسات
۴۳	-وای اوّل	۱۲۲-۶۱	-حقایق
۵۴	-هجرت	۶۲	-محسوسه
۱۵-۱۲-۱۰	-محو (و فانی. معدوم صرف)	۲۰۱	-محصور عوالم در تصوّر انسانی
۵۲-۲۴-۲۰-۲۹-۴۰-۴۱-۵۲-۵۳			-محصوریت در مکان از خصائص اجسام است
۱۴۵-۱۱۷-۱۰۸-۱۰۴-۱۰۱-۹۸-۵۷		۱۶۹	-نه ارواح
۲۱۰-۲۰۹-۱۸۸-۱۶۸		۱۹۲	-محض اماشه فقره
۲۶-۱۹	-محویت (جمال مبارکرا میخواستند)	۱۴۲	-تکوّن
۲۶	-محرّ عقول	۱۲۲-۱۲۱	-حکمت
۱۷۰-۱۵۶-۱۴۲-۱۰۶	-محیط	۱۸۸	-خندیدن
۱۳۴	-اعظم	۱۹۸-۱۲۲-۳۵	-محفوظ (و مصون)
۱۵۴	-بر اشیاء	۱۳۵	-مخلّق الوجود
۱۵۴	-بر حقائق کونیّه	۱۹۲	-مخلّق و معلّم
۸۶	-محیی	۲۱۰	-مخلّقین
۱۰۴	-محیط اعظم از محاط	۴۸	-محکم
۱۷۷-۱۰۴-۱۰۰	-بر حقایق اشیاء	۴۸	-محکمه عمومیّه دول و ملّک
۱۵۵-۱۰۲	-بر جمیع اشیاء (مقام ملکوتی)	۱۹۳-۱۹۲-۹۵-۱۲-۴	-محکوم (محکومیت)
۱۱۲	-بر کائنات	۶۲-۲۴	-محلّ (محلّات)
۱۷۸	-مخابرات اوهام	۵۹	-پر لطافت بلندی

۱۲۸-۱۱۴-۱۲-۱۱-۸	-مدیده	۱۷۸	مخاطبات ارواح، حالتی
۲۱۲-۱۴	مدح و ثناء	۶۴	مخاطبه شرق و غرب
مدخل امراض مواد جسمانیّه تأثیر و هیجان		۱۴۰	مخاصمه
۱۸۱	محصی	۱۷۸-۸۰	مخاطبات (ارواح - حالتی)
۱۷۴	مدخلی عظیم	۱۷۲	مخاطره
مدد اگر مدد نرسد نه بر خیر مقتدر نه		۲۹-۲۶	مخالفت
۱۷۵	بر سر توانا	۴۵	-دینی
۱۷۶	-پیش جمیع کائنات	۸۷	-جمیع اهل عالم
۱۷۶	-رحمان	۷۸	-علم
۱۷۶	-وجودی	۲۰۰	-نظم الهی
۱۶۵-۱۰۴	مدر	۱۱۹	مخالفت
۲۰-۱۹	مدرسه	۱۲۲	محقق بذات مقدس
۱۵۴-۱۲۲	مدرک اشیاء (حقایق)	۴۶	-بگردانی بفضل بی منتهی
۱۲۶	مدعی	۱۲۲	-بمظهر کلی
۴۷	مدعیان ایمان	۱۹۰	-بتنوع بشر
۱۹۹	مدققین مسائل الهیّه	۱۹۱	-بتفوسی معدود
۱۳۶	مدلّ بر آنست	۲۶-۱۷	مختصر این است
۵۹	مدن و قری	۲۴	مختصر خطاب
۱۴۲-۱۲۸-۲۸-۲۰-۱۹-۱۱-۶	مدقّق	۱۷۴	مختصراً اعمال خیریه و شرّیه
۱۹۰	-الهیّه	۲۰۵	مختصر کلام
۱۹۰	-حاضره	۲۰۸-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۱۱-۷۱-۱۲	مختلّ
۲۰۹	-ربّانی	۱۰۴	مخفی از جمیع ادراکات
۲۱۱-۱۹۰	-صحیحه	۱۲۷	مخفی و مستور
۲۰۹	-صوری	۱۹۲	مخلّ زندگانی
۷۴	مدوّن در کتاب	۱۶۴-۱۰۴	مخلوق (خدا)
۱۷-۱۴	مدینه	۲۱۰-۵۷	مخمود (و مغموم)
۱۸۲-۱۸۱	مذاق	۱۷۵-۲۶	مخبر (نفرمودند)
۲۰	مذاهب	۱۹۲	مداخله مشروعه
۲۴-۲۰	مذبح (خراب گردد)	۱۹۲	مداخله قضاء و حکومت
۹۸-۱۷	مذمت (نفوس)	۶۱	مدار است
۱۸۷-۱۵۲-۱۵۲	مذموم	۱۸۱	-اعتدال مزاج
۹۵	مذموم و محکوم و مسئول	۶	-امتیاز انسان از حیوان
۵۰	مذهب واحد	۱۹۹	-حصول کمال
۶۱	مذهب عیسوی	۱۵۲	-شفای از مرض
۲۰۷-۱۹۴-۷۹-۷۸	مزاج	۱۴	-معدوحیت
۱۴۰	-تأثّر	۱۸۶	مدافعه
۷	-حقیقت انسان	۲	مدبّر عالم طبیعت
۱۹۹	-صافی	۱۲۲	مدّ بصر
۱۰۵-۸۲	-صافیّه (لطیفه)	۴۱	مدّت
۱۱۱	-قلب	۲۵	-ظهور اسلام
۲۰۶	-عجز	۶۵-۴۹	-قلبه

محرور هستند و از حیات مقدس ابدیه	۲۰۲	-علم
بی‌نسیب	۱۱۲-۱۰۷-۶۲-۵۶-۷	-مراتب
مده	۲۰۲	-اعداد ناشناهی
۱۴۰-۸۵-۵۵-۲۰	۶	-حکم او در جمیع مراتب نافذ گردد
۲۰۹-۱۹۶-۱۶۲-۱۶۰	۱۹۹	-روحانیه
۱۵۷	۲۰۶	-سفلیه
-بود زنده شد	۱۶۲	-عبودیت
-زنده کردن	۱۸۹-۱۶۸-۱۶۵	-کمال، کمالات
مده ها را بگذارید مده ها دفن کنند	۱۶۶	-منتهی شود
۷۵-۱۹۱	۹۴	-موجودات مختلف است
۱۷۹-۶۹	۱۶۵	-نقص
-بیمبار شدید	۹۵	-و مقامات
۱۸۰	۱۶۲-۱۴۲	-وجود (مقناهی است)
-بگفتی رفع گردد	۵۰	-مراه از شهر مقدس
-سرایت مرض شدید و سریع است	۷۲	-از تان آسمانی
۱۸۱	۲۰۹-۱۶۷-۱۳۹-۲۹	-اینست
-مادم صحت است	۲۹	-جنگ روحانی
-فلج	۱۹۲	-مراعات فقراء و اهل احتیاج
-منفعل شد	۵۲	-مراکش
۱۸۱	۱۰۵	-مرايا مظاهر آفتابند
موضهای خیلی خفیف	۱۰۴	-مراياي حقیقی
-شدید، این وسائط در موضهای شدید	۱۵۴	-قلوب ابرار
۱۸۰	۱۴۷-۱۱۰	-متعده
حکمی ندارد	۱۶۵-۱۹-۱۱-۹-۷-۵	-موی
مرعی (و برقرار)	۸-۷-۶	-انسانی
۲۶-۶۰	۸-۷-۶	-جسمانی
۱۶۱-۱۶۰-۶۰	۱۶۶-۱۲۲-۱۲-۹	-حقیقی (یغفل مایشاست)
مرغان چمن	۸-۷	-روحانی
۵۹	۲۰-۸	-کلی
مرغی	۶	-لازم است
مرکب از عناصر	۵۲	-مربیان ملت
۱۲۶-۱۰۷-۱۰۲	۱۶۲	-موتیه ربوبیت
مورکز	۱۰۲	-چهارم
۲۰۷-۷۹	۱۶۲	-عبودیت
-اعلی	۱۶۲	-نبوت
-اتوار	۶۲	-مرت علی نسانم المبحان
۱۱۵-۱۱۴	۱۸۸	-مرتکب
-تقدیس محض	۶۵	-مردم
۹۰	۲۲	-مرد ملتس بکشان
-روح القدس	۹۲	-مردگان را بگذار تا مردگان دفن نمایند
۸۶		-مردگان یعنی نفوسی که از روح محبت الله
-سلطنت الهیه		
۵۲		
-ستوحات رحمانیه (انسان)		
۱۶۶-۶		
-شریعة الله		
۵۱		
-کمال		
۱۹۷		
-مرکزیت ارض		
۱۸		
-مروان		
۵۲		
-مروت (فطریه)		
۱۹۰-۱۵۲-۸۰-۶۰-۲۶		
-مروج (شریعت محمدیه)		
۵۲-۴۲		
-مورر ایام		
۱۱۸		
-مورر زمان		
۱۲۶		
-مرهم		
۱۸۶-۱۸۰-۸۸		
-مریض		
۱۵۲-۱۱۲-۷۰-۲۰-۲۹-۱		

۱۷۲	مستمع
۲۲	مستقور
۱۰۴	- از عقول
۸۸	- و پنهان
۲۴-۲۱	مسیحون
۱۲۴	مستخر
۲۰	مسرّت و شادمانی
۵۱	مسكن انسان مؤمن
۲۸	مسكنت
۴۷	مسكينان
۲۱۲	مسلم و متتابع
۱۷۱- ۱۲۵	مسلم الوجود
۱۹۹	مسلم مدققين مسائل الهیه
۱۶	مسلمان
۱۷- ۱۴	مسلمانان
۱۰۱	مسموع
۲۲- ۱۶- ۱۲- ۱۰- ۹- ۸	مسیح (حضرت)
۷۱-۷۰-۶۲-۵۵-۴۷-۴۲-۴۱-۲۹-۲۶	
۲۱۱- ۱۶۴- ۱۶۲- ۹۲- ۷۹	
	- آنچه در زمان انبیای سلف واقع جمیع
۹۷	را خواهید دید
۹۸	- ابن الله حی
۸۱-۷۷-۷۶	- از آسمان آمد روحانی است
۷۷	- از آسمان روحانی ملکوت الهی آمد
۶۶	- از روح القدس تولّد (و تحقیق یافت)
۱۰	- از سلاله ابراهیم ظاهر گشت
	- از طرف مادر از سلاله ابراهیمی هستند
۱۵۱	
۱۱۸	- اساس دین
۸۱	- استغفرالله مسیح خواندند
۸	- امر
۱۱۶	- انبیای مستقله
	- انجیل یوحنا فصل ۱۶ آیه ۱۲ چگونه
۷۶	میگوید از آسمان آمد
۴۴	- ایّام
	- بحسد قانی شدند تا دیگران را بروج
۸۸	زنده نمایند
۷۸	- بعد از سه روز شریعت مسیح جان یافت
۱۰۲	- بقوة روح القدس این دور را تجدید نمود
	- بمقام مسیحی و این کمالات در وقت غسل
	تعیند نرسیدند که روح القدس بصورت

۱۸۰- ۱۶۱	
۸۱-۷۷-۷۲-۶۴	مریم (حضرت)
۱۸۲	مزاج
۱۸۱	- اعتدال پیدا کرد
۱۸۱-۶۹	- مختل می شود
۷۹	مزج و حلول
۶۴	مزدوج
۴۹	مزیت و زینت
۹۴	مژگان
۷۱-۶۱	مسئله
۱۹۲	- اعتصاب
۱۲۵	- بی نهایت دقت و فکر لازم دارد
۱۲۴	- تغییر نوع
۱۹۲	- خصوصی
۱۷۵	- دیگر در مہانتست
۱۶۰	- را در عالم رؤیا حل نماید
۹۵	- رجعت
۱۲۱	- روح
۷۸	- صعود مسیح
۸۲	- غیر معقوله
۱۹۲	- فبریک و عمل
۷۶	- مسیح از آسمان آمد
۱۷۵-۹۵	مستول
۱۹۹	مسائل الهیه
۱۸	مسائل علمیّه
۱۶۱- ۱۶۰	مسافت (قلیله)
۱۹۱- ۱۹۰	مساوات
۱۹۲	- تمام مختل زندگانی
۱۹۱	- تمام ممکن نه
۱۹۱	- غیر مشروع
۱۹۵-۸۴	مصبوق (معلّت)
۸۹	مستبعد
۱۸۶	مستحقّ
۱۹۸- ۱۶۴-۶۵	مستحيل (و غیر ممکن)
۱۲۷	مستدعی وجود کائنات
۱۱۴	مستشرق
۱۹۱	مستعمره
۲۰۹-۲۰۴	مستغنی (از حق)
۲۰۶	مستفیض از فیض تجلی سدوری
۱۰۰	مستقبل زمان
۱۷۶	مستمد از مده رحمان

- شرق و غرب را فتح خواهد نمود ۸۱
 - شریعت جان یافت ۷۸
 - شهادت ۷۷-۱۰۰
 - صعود با آسمان امریست معنوی ۷۷
 - صعود با جسم عنصری باین سمای ظاهری
 - مخالف فنون ریاضی بود ۷۸
 - طرف راست ترا بزند طرف چپ را بیار ۱۸۸
 - ظهور ۲۰-۴۸-۷۲-۱۰۰
 - عصر مسیح ۶۹
 - عظمت و جلال بعد از صعود ظاهر شد ۸۰
 - علامتها وقوع نیافت ۴۸
 - عهد ۱۲
 - غافلان از حق و منکران مرده اند ۱۹۴
 - ظهور مسیح در زیر زمین سه روز معنویست ۷۷
 - فتوی بر قتلش دادند ۸۱
 - فرداً و حیداً علم صلح را بلند فرمود ۸
 - فرید و وحید ۷۰
 - فیض ۷۸
 - قربان گردد ۹۱
 - قیام بعد از سه روز (امریت معنوی) ۷۶
 - قیام مسیح از بطن ارض نیز امریت معنوی ۷۷
 - کار خود را کرد ۸
 - کلمة الله الکبری ۱۰۶
 - کلمة الله بود و خویش را فداء نمود ۸۷
 - کلمة الله در برج مسیح در نهایت اشراق و سطوع بود ۱۰۸
 - کلمة الله سبب حیات روحانی است روح ۸۷
 - محیی است ۸۷
 - کمالات الهیه در مسیح ظاهر شد ۱۴۶
 - گرسنه و برهنه بود در این بریه گیاه ۹۸
 - میخوردند ۹۸
 - مادر داشت ۶۰
 - محل ظهور و تجلی کمالات الهیه ۹۲
 - مغرب سبت ۸۱
 - مظلومیت ۷۰
 - مظهر یقین مایشاء بود ۱۲۴
 - معجزات ۲۸-۷۴
 - معجزه محض فرداً و حیداً عاقبت جمیع ۷۰
 - را مغلوب نمود ۷۰
 - معقم نیکوکار ۱۲۱
- کبوتر بر حضرت مسیح نزول نمود ۱۰۹
 - بیان انت الصخره و علیه ابی کنیستی ۹۷
 - پاپها اطاعت مسیح نکردند ۹۸
 - پدر در پسر است ۱۴۷
 - تعالیم و وصایا... آشکار گردید ۷۸
 - تفاسیر و بیان ۵۴
 - تو صخره ای ۹۸
 - توصیه یوصایای عشره در ثورات و اتّباع آن فرمود ۱۱۷
 - تولّد ۲۱
 - جسم حضرت مسیح از مریم متولّد شد ۷۷
 - چقدر عزیز و شریف است ۱۶۰
 - حضرت مسیح را انکار کرد ۲۷
 - حیات جسمانیها ممات نامیدند ۹۲
 - خاطر نفسی را آزردن نکرد ۹۸
 - خدمت امر مسیح ۷۷
 - خود را فداء کرد تا خلق از نقائص طبیعت جسمانی خلاص شوند و بفضائل طبیعت روحانیّه متّصف گردند ۸۰
 - در آمدن اوّل نیز از آسمان آمد ۸۱
 - در حق قائلانش طلب مغفرت کرد ۱۸۰
 - در سنّ سی سالگی تعمید شد ۱۰۴
 - در صورت بشر بود ۱۶۶
 - در مسیح همه زنده می شوند ۸۶
 - روح ۷۲
 - روح القدس مقام روح مسیح است ۸۲
 - روح الله (امر حضرت روح الله مانند جسم بی جان شد) ۷۷-۸۰
 - روحانیّت مسیح (غلبه نمود) ۲۷-۷۸
 - روح محیی بود و سبب حیات کلّ ۸۶-۸۷
 - روح مسیح از آسمان نازل شد ۷۲
 - روح مسیح نعمت آسمانی بود ۷۲
 - زمان ۶۹
 - سبب حیات روحانی بشر است ۸۶
 - سلالة روح القدس است ۸
 - سلطنت مسیح ۸۱
 - شخص جوان ۱۲
 - شرف و بزرگواریشان به بی پدری نیست
 - به کمالات و فیوضات و تجلّیات الهیه است ۱۶

۱۸۰	مشروط
۱۱۱	- به اکتساب و تحصیل
۱۹۵	- بعثت
۱۸۵	مشروع
۱۳۲	مشروعات
۱۲	- جسيمه
۱۰۲- ۱۹- ۲۰	- عظيمه
۵۲	مشقات عظيمه
۱۱۰	مشقت
۱۸۹	- گوناگون
۱۹۱- ۱۶۲	- و زحمت
۱۱۰	مشكاة
۱۹۲- ۱۲۱- ۶۵	مشكل (تر)
۱۹۲	مشكلات برطرف شود
۱۹۰- ۵۲	مشكلات عظيمه
۱۰۱- ۶۱	مشموم
۲۲	مشورت
۱۲۱	مشوش و منزجر
۹۹	مشوق بر دانایی
۱۹	مشهور آفاقند
۱۱۹	مشیت
۱۱۴	- اولیّه
۱۷۵	- و اراده جناب کبریا
۹۴	- و اراده پروردگار
۱۱۰	مصباح
۱۶۶	مصغر شئون ظلمانی
۱۶۶	- صفات روحانیّه
۷۴	- معجزات
۲۰۶- ۸۷	- نقائص
۱۹۹	- نور
۸۵	- هر کمال
۸۵	- هر نقص
۱۷۴- ۴۰- ۳۹- ۱۱- ۸	مصر، مصریان
۷۶	مصرح
۱۷۶- ۸۰	مصطلح (اقوام سائره)
۸۹	مصطلح بین عوام
	مصطفی (مقام مقدس مصطفی خواهد گردید)
۲۲	
۸۸- ۸۵- ۷۵- ۷۲- ۴۰- ۳۹	مصلوب
۷۷	مصنم
۱۸۱- ۲۵	مصون (از امراض)

۹۰	- مقام مصیح رتبه بلوغ و رشد
۸۸	- مقام مصیح کمال محض بود
۱۷۸	- ملاقات با موسی و ایلها
۱۷۸	- موسی و ایلها نزد مصیح آمدند
۹۶	- موعود
۱۰۶	- مهبط وحی
۱۵۷	- میفرماید چنین و چنان کنید
۸۸	- نان نازل از آسمان
۸۲	- نبوت مقام قلب مصیح است
۱۰۸	- نسائم مصیح همین طور میوزد
۱۵۷	- نعم و جحیم وجودی
	- تلووسی را از این تعلق، پنهانیت قدس نجات
۹۲	داد و از این گناه خلاص کرد
	- نه اینکه احتیاج بقسل تعمید داشت
۹۸- ۷۷	- وصایا
۶۴- ۲۲	- ولادت
۸۷	- يوم قربانی
۸۱	- یهود اعتراض نمودند
۴۹- ۱۶	مسیحی
۲۱۰	- حقیقی روحانی
۲۱	- علماء
۱۱۷- ۱۷	مسیحیان (مسیحین)
۸۱	مسیح
۱۹۷	مشابه و مماثل نه
۱۲۷	مشابهت
۱۰۴	مشاورق ربّانیّه
۱۰۴	- رحمانیّه
۵۷	- و مطالع متعدد
۴۹	مشاکل محدّله
۱۸۱	مشام و مذاق انسان
۱۰۴	مشاهده آثار
۲۷	- آن جمال نورانی
۱۶۸	- آیات الله
۱۱۱	- شی
۲۰۴	مشاهیر علماء
۱۲	مشت
۱۳۱	مشتربك با انسان
۱۳۱	مشتربك با حیوان
۷۲	مشتفّس و معین
۲۶- ۲۱	مشرق
۱۶۶- ۵۸	مشرق انوار ملکوتی

- ۱۶۹ - فضل
 ۱۱۹-۱۱۱-۹۲-۷۶ - ظهور
 ۱۱۴ - ظهور الهی
 ۹۱ - کمالات اعلی
 ۱۱۵ - مقدسه الهی
 ۱۱۶ - نبوت کلیه
 ۹۱ - نورانیه
 ۱۰۷-۱۰۶ - وحی
 ۵۷ - و مطالع
 ۱۱۵ - مظاهر قدسیه آثار و فیوضات
 - جمیع کمالات و فیوضات و تجلیات حق در
 حقیقت مظاهر قدسیه ظاهر و باهر ۱۰۵
 ۱۱۲ - مظاهر کلیه الهیه
 - الهیه مطلع بر حقایق اسرار کائناتند
 ۱۱۲
 - در ظل شریعت سابق نیستند ۱۲۲
 - عصمت ذاتیه محقق ۱۲۲
 ۱۱-۶۲-۵۶ - مظاهر مقدسه
 - از سلاله ابراهیمی هستند ۱۵۱
 - اگر يك حقیقت الوهیتی تصور نمائیم
 دون مظاهر مقدسه آن اوهم محض
 است ۱۰۶
 - الهیه، حقیقت انسانیّه آنچه داند و باید
 و ادراک کند از اسماء و صفات و کمالات
 راجع به این مظاهر مقدسه است ۱۰۵
 - الهیه مصدر معجزاتند ۷۴
 - الهیه هرچه اوصاف و نعوت و اسماء و
 صفات ذکر نمائیم کلّ راجع باین مظاهر
 الهیه است ۱۰۵
 - در مظاهر ظهور سه مقام است ۱۰۹-۱۵۴
 - رتبه جسمانی و رتبه انسانی که نفس ناطقه است
 رتبه ظهور الهی و جلوه ربّانی ۱۰۷
 - صعودشان ۱۱۰
 - علم مظاهر مقدسه علم الهی است نه
 اکتسابی ۱۱۲
 - لم یزل حقایق نورانیّه بوده و هستند ۶۲
 - مانند مرآت لطیفه صافیّه اند ۱۰۵
 - مطالع مقدسه و حقایق کلیه و کینونات
 رحمانیه مرایای حقیقی ذات الهیه اند ۱۰۴
 - مظهر شفاعت مظاهر مقدسه گردند ۱۶۱
 - الهی ۱۱۵
- ۱۹۴-۱۱۸ - مضرت (بعموم رسد)
 ۱۹۲ - مضرت عمومی
 ۷۸-۷۷ - مضطرب (و پریشان)
 ۱۸۹ - مضروب
 ۱۹۲ - مضمحل
 ۲۷ - مطابق
 - واقع ۱۹-۲۸-۵۳-۱۲۲-۱۲۲-۱۷۲
 - واقع و موافق حال ۱۱۲
 - و موافق حال عالم انسان ۱۱۲
 - یکدیگر ۵۴
 ۱۰۴ - مطالع مقدسه
 ۱۰۲ - ربّانیّه
 - صبح احدیت منبع فیضند و اثبته ذات
 حقیقت ۱۱۶
 - نبوت ۱۵۴
 - نور اشراق ۱۰۵
 ۱۱۱-۴۵ - مطلع
 - باسرار کائنات ۱۱۲
 - بحواس و قوای آن ۱۱۲
 - بر حقائق ۱۱۲
 - بر حکمت ۱۲۷
 - سر وجود آن ۱۱۲
 - و واقف ۱۱۲
 ۱۱۵ - مطلع اسرار
 - امر (بفعل مایشاءست) ۱۲۱-۱۲۲
 - حقیقی مسیحی ۵۸
 - عصمت کبری ۱۲۲
 - مطعوم ۱۰۱
 - مطیع امرالله ۱۱۹
 - مطیع و ذلیل ۱۲
 ۹ - مظاهر الهی
 ۲۰۹-۱۱۹-۱۰۱-۶۶-۲۶ - مظاهر الهیه
 - اعتراف بقصور و گناه ۱۲۱
 - جمیع شئونشان روحانی است ۷۶
 - درجه نفوذ و تأثیر ۱۱۱
 - را دو مقام معنویست ۹۲
 - حرکت و سکون بوحی الهی نه بشهوات
 انسانی ۱۱۹
 - را دوریست زمانی ۱۱۲
 ۱۰۶ - مظاهر اولیه
 ۱۰۶ - سائر حکم تبعیت داشتند

۹۸	- بحقیقت
۲۲	- معارضین شرق
۶۰	- معارف عمومیّه
۲۱۲-۱۸۹	- معارف و علوم
۱۷	- معافیت
۱۲	- معالجات
۱۸۲	- معالجه
۱۸۱	- امراض
۱۸۱	- یوسائط مادّیّه
۱۸۸	- رشقاء بدون دوا بر چهار قسم است
۱۸۱	- مادّیّه
۱۲۲	- مریض
۶۹	- واحده
۱۸۸-۱۱۴-۴۶-۲۷-۲۶	- معاملات (خصوصی)
۱۹۲	- معامله عادی
۴۹	- نمایند
۲۰۱-۸۰-۷۴	- معانی
۹۲	- دیگر
۴۶	- عهد و پیمان آشکار شود
۹۰	- کلّیّه
۹۰	- متعدّدّه
۲۰۸	- مدرک
۲۱۲	- و رموز
۲۱۱	- معاونت مظلوم
۴۱	- معاونت یکدیگر
۵۳	- معویه پادشاه بنی امیه
۱۶۶-۱۶۵	- معبود (انسان)
۱۱۷	- معتقدات و عبادات
۱۹۷	- معتقدان ناسخ
۷۶-۷۲-۴۹-۲۸-۲۶-۱۱-۹	- معجزات
۷۵	- از برای حاضرین برهان است نه غائبین
۲۸	- اکثرأ معانی دارد
۷۵	- جمیع شئون مظهر ظهور معجزه است
۷۵	- ظاهره در نزد اهل حقیقت اهمیّت ندارد
۷۵	- مظاهر مقدّمه عاجز نیستند از معجزات
۷۴	- و خوارق عادت
۲۶-۲۲	- معجزه
۷۵	- محض. حضرت مسیح فرداً و جمیعاً
۷۵	- را عاقبت مغلوب نمود

۱۵۷	- مرکز قیض و آثار و کمالات الهیّه اند
۱۱۴	- مظلّم و تاریک
۲۱۱-۱۸۷-۱۴-۱۰	- مظلوم
۴۷-۱۶	- مظلومان
۷۴-۱۰	- مظلومیّت
۷۴	- مظهر آثار عجیبه
۱۵۷	- ایّه انجیل
۴۲	- الهی
۹۲	- سراج نورانی الهی
۱۶۱	- شفاعت مظاهر مقدّمه
۱۶۶	- صفات شیطانی
۱۲۴-۱۱۲-۷۹-۴۱	- ظهور (کلّی)
۹۲	- ظهور کمالات الهیّه
۹۷	- قیض و کمالات
۱۱۵	- مقدّس ربّانی اقتاب عالم آفرینش است
۴۱-۵۲	- موعود (پسر بزرگوار)
۴۵	- نفس او
۱۰۵	- مظهر ظهور - آنچه ماعدای او تصور نمائیم
۷۵	- و تفکر کنیم او هم محض است
۱۰۵	- جمیع این اوصاف و اسماء و محامد و
۷۵	- نعمت راجع به مظهر ظهور است
۱۰۷	- جمیع شئون ذاتش معجزه است
۷۵	- کلّیّه مراتب مظهر ظهور سه رتبه است
۷۵	- ممتاز از مادیّات است همین معجزه محض
۱۶۲	- مظهر غفران
۹۰-۴۴	- مظهر کلّی الهی
۱۵۶	- آئینه آن افتابست
۴۵	- بقوای روحانیّه جهان را بگشاید
۱۲	- نفوس دیگر در ظلّ مظهر کلّی هستند
۹۲	- مظهریّت بمنزله کره شمس است
۲۶	- جمال مبارک
۱۱۰	- حقیقت رحمانیّه
۱۱۰-۱۰۸	- کامله (از اوّل لا اوّل بوده است)
۱۲۴	- یفعل مایشاء (مسیح)
۱۲۲	- معادن سر مکنون بوده است
۱۲۱	- معاذ الله
۲۵	- معارض دین
۹۹	- معاوضه بعلم جهل است
۹۹	- به نشر معارف

۶۱	- محسوسه	۱۹۱	معدّل ثروت (مفرط)
۱۹۲	معلوم و معلّم	۴	معدن
۲۲	معمول بها	۹۵	- نقائص
۲۵	معموری و آبادی	۱۶۲	- نقره سمع و بصر نباید
۷۸	معنی انجیل	۱۷۰- ۱۳۶- ۲۸	معدوم
۸۷	- آیین بیان	۱۷۱- ۱۷۲- ۱۹۴- ۱۹۵- ۱۹۶- ۲۰۲	
۸۸	- ثانی قدا		معدوم. از آفتاب معدوم شعاعی ساطع نشود
۸۷	- حقیقی	۱۵۹	
۲۹	- دارد	۴۱	معدّب
۳۷	- شاهد	۴۰- ۴۱	معرض عمومی
۸۹	- ظاهر	۹۹	معرفت
	- ظاهری. قیام با امری عظیم که مخالف جمیع	۱۵۷- ۱۹- ۴۸- ۴۰	معرفه الله
۷۸	اهل عالم است... خون هدر است	۴۹	- الهیّه
۷۸	- قیام مسیح	۱۳۷	- ترکیب اعضاء
۷۴	- لفظی	۲۰۹	- حقّ
۱۷۲	معنی و جسماً	۲۰۹	- حقائق اشیاء
۱۷۲- ۷۶	معنوی	۴۷	- خداوند
۵۲	معویه	۶۰	- ربّانیّه
۱۹۰	معیشت	۱۵۵	- ذات شئی
۱۵	- قبائل عرب	۱۵۵	- صفات شئی
۱۹۲	- لازم	۱۵۷	- مظاهر الهیّه معرفه الله است
۱۹۱	- معتدله	۱۵۵	معروفیت حقیقت الوهیت
۱۹۱	- یومیّه		معروفیت هر شیء بصفاست نه بذات
۷۹	معین و ظهیر	۱۱۲- ۲۰۰	مغفل و معوّق (مهمّل)
۲۴	معین هر عاجز	۱۸۵- ۱۸۲- ۶۲	معقول، (محسوس و معقول)
۵۸	مقرب	۶۱	معقوله حقایق معقوله
۱۲۵- ۹۴	مقز (و دماغ)	۶۱- ۷	معقولات
۱۶۷	مغفرت پرورده گار	۱۷۲	معلّق (قضای مشروط)
۹۲	مغفرت نفس محرومیت عدم مغفرت است	۱۸۸	معلّم
۷۵- ۴۱- ۲۸	مغلوب	۸	- الهی
۱۷۹- ۶۲	مغناطیس (قوة، تأثیر)	۱۲۷	- بی متعلّم تعین نباید
۱۴۲	مغناطیس روح	۱۲۱	- نیکو کار
۱۲۷	مقامل سائر	۲۶	- و مدرّس
۱۲۶	مقامل سایر کائنات	۱۵۰- ۸۴	معلول
۴۶	مفتوح	۲۰۵- ۶۱	معلومات
۵۸	مفتون کلّ	۶۱	- انسانی
۴۶	مفسدان زمین	۲۰۵	- باری تعالی
۹۵	مفصل و مشروح	۲۰۲	- بنحو یساطت و وحدت
۲۱۰	مفقود	۲۰۲	- حضرت کبریاء
۶۲	مفهوم	۲۰۲	- عین علم بوده اند
۲۰۴- ۲۰۲	- ذهنی	۲۰۲	- نیز قدیم است

- ۲۲ - عقلی انسان
۱۰۴ - مقابل مرکز اعلی
۱۰۴ - مقابله بالمثل
۱۰۴ - مقادیر
۱۰۴ - آن عناصر
۱۰۴ - کمیت عناصر
۱۰۴ - و موازین عناصر
۲۰۲ - مقارن حقیقت
۲۶ - مقارن ظهور عیسوی
۱۷۰ - مقامات نفوس مختلف است
۱۲۴-۱۲۲-۱۰۹-۶۲-۱۶-۳۰ - مقام
۹۰ - آدم مقام نطفه بود
۱۷۰ - ادنی از وجود، جبار
۱۰۸ - اظهار
۱۶۰ - انسان نهایت شب و بدایت روز است
۱۶۰ - انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است
۱۰۹-۱۰۸ - بشریّه (بشری)
۱۰۸ - بلوغ
۶۲ - تجلی
۱۰۸ - تشبیه
۲۰ - تقدیس و تنزیه
- ثالث ظهور الهی و جلوه ربّانی است
- کلمه الله است و فیض ابدی است و
۱۰۸ - روح القدس است
۱۱۰ - ثالث نفس فیض الهی است
۱۰۷ - ثانی
- ثمره کجا
۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۰۴ - جسد، جسدی
۱۰۷ - جسمانی
۱۱۰ - حقیقت شاخصه
۸۲ - روح مسیح
۱۰۹ - سکوت
۲۹ - طلب
۱۰۹ - ظهور تعبیر به بیداری گشته
۱۰۸ - ظهور ربّانی و جلوه رحمانی
۸۲ - قلب مسیح
۹۰ - کلمه الله
۸۸ - مسیح کمال محض بود
۱۰۹ - مسیحی
۹۲ - معنوی
- ۲۲ - مقدّس
۱۰۴ - ملکوتی
۱۰۴ - مظهریت کامله جلوه ربّانی
۱۰۴-۱۱۰-۱۰۸-۱۰۷ - نفس ناطقه
۱۰۷ - ورقه کجا و مقام ثمره کجا
۱۷۰ - و کمالات مافوق
۹۱ - مقامات عالیّه
۱۰۷ - کمالات غیر متناهیّه
۸۲ - و مراتب
۶۲ - مقامات عالی شد
۱۹۸ - مقامی از مقامات
۱۸۸-۷۰-۲۸-۲۲-۲۲-۱۲-۹ - مقاومت
۹ - جمیع ملّت کند
۸۷ - جمیع ملل و دول
۱۲۴ - طبیعت
۱۸۶ - ظلم و تعدی
۲۱۱-۲۰۹-۷۶-۲۷ - مقبول و (مهمّ است)
۱۱۶ - مقتضای از انوار و اسرار الهیه است
۱۰۴ - مقتدای خود
۲۸ - مقتدر بوضع شریعت
۱۱۲ - مقتضای حال مریض
۷۰ - ذاتی
۱۶۴ - طبیعت، طبیعی
۱۸۰-۱۰۸-۱۲۴-۸۶-۲ - طبیعت که از خصائص جسمانیست بالنسبه به
۸۷ - انسان گناه است
۷۱ - قرون اخیره
۷۰ - قرون اولی
۷۱ - قرون حالیه
۷۰ - قرون وسطی
۷۰ - قرون و اعصار
۱۲۰ - نظام عمومی و قانون الهی
۱۲۲ - مقتضی
۱۱۰ - اقتباس
۱۰۹ - اتوار
۱۰۹ - ظهور شعاع
۱۲۷ - وجود کائنات
۶۹ - و مناسب
۸۸-۱۲ - مقتول
۲۰۷-۶۸ - مقدّس
۸۴ - از زمان

- ۴۰ - از این قبائل
 ۵۲ - از این ولد
 ۷۹ - از روح القدس
 ۹۰ - از شجره حیات
 ۷۷ - از غیبویت مسیح
 ۱۶۵ - از مربی
 ۲۴ - اعداء
 ۲۰۱ - انبیای الهی
 ۲۴ - انسان کامل است
 ۱۱۸-۷۰-۲۸-۸ - این است
 ۸۲ - بظاهر نیست
 ۱۹۲ - مقنن و مقرر
 ۱۲۵ - مظهر
 ۵۴-۵۰-۴۱ - مکاشفات (یوحنا)
 ۱۵۸ - مکاشفات اخروی حیات ابدیه است
 ۱۵۸ - اخروی نعم و الطاف روحانیت
 ۱۷۸ - وجدانیه
 ۱۵۸ - وجودی ترقی نفس وجود است
 - وجودی فضائل و کمالات است که حقیقت
 ۱۵۷ - انسانیه را تزئین دهد
 - وجودی کمالات حقیقی نورانیت که در
 این عالم تحقق یابد و سبب حیات
 ابدیه شود
 ۱۵۸ - مکالمات
 ۸۰ - و احضار ارواح و مخابرات اوام است
 ۱۷۸ - مکان
 ۱۷۸-۱۶۹-۵۵-۵۲ - القتی منزله از زمان و مکان
 ۱۷۸ - حقایق معقوله مکان ندارد
 ۶۱ - غیر معلوم
 ۸۱ - و زمان محیط بر تن است و نه عقل و
 جان
 ۱۷۰ - و موقعی مخصوص از برای روح پیدانگنی
 ۱۷۰ - مکتب
 ۲۷-۲۶ - مکتوم
 ۱۴۱ - مکتور
 ۵۶ - مکر
 ۲۱۰ - مکروه و مذموم
 ۹۴ - مکروه و پیرانی
 ۲۲ - مکلف به امتداد
 ۸۲ - از جمیع اوصاف
 ۲۰۶ - دیگر
 ۲۲ - متکلم
 ۱۲۲ - و میرزا
 ۱۰۲ - و منزله
 ۴۶ - مقدسان
 ۱۷۰ - مقدسین روحانی
 ۹۹ - مقدسه برباره
 ۲۰۹-۱۸۷-۸۱ - مقدم (بر کائنات)
 ۴۸ - مقرر یال اسرائیل قلب
 ۲۶-۲۱ - مقرر و معترف
 ۱۶۲ - مقریان درگاه الهی
 ۹۰ - مقربین حضرت بی نیاز
 ۶۸ - مقرر و محقق
 ۲۰۱ - مقصد آن نیست
 ۹۰ - از آدم روح آدم است
 ۵۱ - از آسمان و زمین
 ۷۱ - از خون نیز روح حیاست
 ۹۰ - از مار
 ۱۴۰ - از وجود ظهور کمالات الهیه است
 ۱۲۲ - از یقین مایشاء
 ۳۲ - اینجاست
 ۷۵-۶۸-۶۶-۶۲-۲۸-۲۹-۱۰ - اینست
 ۱۸۸-۱۶۷ - این نیست
 ۱۷۲-۱۲۱-۷۶ - تجلی الهی است
 ۸۲ - حضرت دانیال
 ۲۱ - حضرت مسیح
 ۱۹۱ - سلطنت مظهر نفس اوست
 ۴۵ - شخص است
 ۸۰ - ظاهر عبارت نیست
 ۲۹ - مائده الهیه
 ۷۲ - مثل حلول آفتاب در مراآت
 ۷۸ - من این است
 ۱۷۲ - نور است
 ۹۷ - همین قدر است
 ۲۹ - مقصدان انکار کردن نیست
 ۲۹ - مقصر و گناهکار
 ۸۷ - مقصود از اعمال مهروره
 ۱۹۲ - از اقامت ثلاثه
 ۸۱-۸۲ - از این فرزند حضرت اعلی است
 ۵۲

۱۶۹	- مجرّد از جسم و جسمانیست
۱۶۹	- مرکز سلطنت یزدانی است
۱۶۹	- مقدّس است از زمان و مکان
۱۷۱	- مکان ندارد اما تعلّق با آسمان دارد
۱۶۹	- موقّع جسمانی نیست
۴۶	- یزدانی
۷۶	- ملکوتی
۱۲۶	- ملکیت
۱۹۶-۲۰-۱۱	- ملل
۱۱۷	- بوزیه و کونفوشیه
۱۸۸-۱۰۶-۳۷	- سائره
۸۹-۲۹-۱۹	- عالم (منظر دو ظهورند)
۲۵	- غیر مؤمن
۴۹	- متعادیه
۲۱۰-۴۸-۸	- مختلفه (متباغضه)
۹	- مسیحیه
۲۰	- ملت واحد شود
۴۱	- و اقوام سائره
۴۹	- و اقوام و طوائف
۵۰-۴۸-۷	- و امم (مختلفه)
۸۷	- و دول
۵۰	- و قبائل
۱۰۱	- ملموس
۹۸-۸۵-۲۵-۸	- ملوک (سائر ملوک)
۸	- ارض
۴۵	- (الواح ملوک اکثرش تحقق یافت)
۵۴	- بنی امیه
۱۰۸-۲۵-۱۲	- (جهانگیر)
۱۲	- عالم
۱۷۵-۱۷۰-۱۲۱-۱۱	- سمات
	- حضرت مسیح حیات جسمانی را سمات نامیده
۹۲	
۱۴۲-۲۱	- ممالک
۲۰	- ایران
۲۳	- بعیده
۱۸۸	- عالم
۱۴۲	- مختلفه متعدّده
۱۷۰	- و اقالیم
۱۶	- ممانعت
۱۵۴	- معقّاز
۱۰۹	- از جمیع اشیاء

۱۴۱-۱۰۱	- مکمل (تر)
۱۴۹-۱۲۸-۱۲۵	- مکملیت
۱۴۶	- این گل
۱۴۵	- وجود مختل
۱۴۱	- مکنون
۱۴۹	- مکنونات نامتناهیّه
۵۳-۱۷-۱۱	- مکه
۱۷	- مگر بدخواه
۷۷	- مگر کسی که از آسمان آمد
۷	- ملاه اعلی
۵	- ملائکه
۶۱	- ملاحت
	- ملاحظه (نمائید، کنید، فرمائید، میلمائید...)
۷۰-۶۶-۵۴-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۱-۲۴	
۲۰۰-۱۷۲-۱۲-۱۱۵-۷۷-۷۵-۷۲	
۱۵۲	- ملازم ذاتی
۱۱۹	- ملاقات
۱۷۸	- ملاقات مسیح با موسی و ایلیا
۴۹-۲۴-۲۰-۱۱-۹	- ملت
۱۹۴-۱۱۹-۵۲-۴۱	
۴۱	- اسلام
۱۲	- حاکمه
۱۱	- عظیمه
	- کونفوشی و بوده حال عبادت صورت و تماثیل
۱۱۸	- نمایند
۲۱۲	- مسیح
۱۰	- ملتی تأسیس نمود
۵۰	- واحد
۲۰۰	- ملعیه صبیان
۱۹۷-۴۰	- ملک (آنینه ملکوت است)
۵۶-۵۴-۵۲-۴۲-۳۴-۲۰	- ملکوت
۹۵	- الله
۱۵۸-۷۷	- الهی
	- با اصطلاحی ظاهری آسمان گفته می شود
۱۶۹	
۱۶۹	- پاک و مقدّس از ارواح عالم انسانی
۸۵	- پنهان
۹۰	- توحید
۱۶۹	- جهان روحانی است
۷۷	- رحمانی
۱۶۹	- عالم رحمانی است

۱۲۲	مخالفی تصور سائرین	۷۵	-از مادون است
۱۹۹	-حرکت طبیعی	۱۲۴	-از حیوان
۸۲	-کمال	۷۲	ممتزج
۱۲۰	من اول هستم و آخر هستم	۸۲	ممتنعات یا الیداه
۱۴۱	من باب تعلیم	۱۹۷-۱۰۴-۸۲-۷۹-۷۱	ممتنع و محال
۱۰۰	من باب تمثیل	۲۰۰-۱۹۸-۱۴۴-۷۱	ممتنع و مستحیل
۱۱۵	منبع اسرار	۶۴	ممثل به صورت بشر
۱۱۶	منبع فیض	۱۸۶	مدح است
۱۱۳-۱۱۲	منبعث از حقائق کائنات	۹۵	مدح و مقبول
۱۲۶	منبعث از عناصر مرکبه	۹۹	مدن نوع انسان
۱۸۰	منقظر حصول صحت	۱۸۷-۱۲۵-۷۴-۷۱-۷۰	ممکن (الاجراء)
۷۰	-ظهور ملکوت مسیح گردند	۸۲	-الوجود
۲۵	-نتایج	۱۷۲	-الوقوع
۱۸۹	-وقوع جرم شوند	۱۲۲-۹۲	-نیست (ادراک کند)
۱۷۱	منتظم و مرتب و مکملست		-نیست از معدوم صرف آثاری ظاهر گردد
۱۸۶	منتقم	۱۵۹	
۱۹۹	منتهای کمال	۱۲۷	-نیست شی ترکیب شود بتحلیل نرود
۷۹	متجلب بروح مسیحانی شدند	۱۰۷	-نیست که ترکیب تفریق نشود
۱۱۹	-بنفحات محبة الله	۶۵	-و جائز
۱۵۹	-بملکوت	۱۴۴-۸۲-۶۹-۶۸-۴	ممکنات
۵۸	-قیض یزدان	۲۱	مملکت
۱۹۷	من جمیع الوجود	۵۲	-افریقا
۱۲۶	من حیث الاجزاء	۵۲	-الدلس (اسپانیا)
۱۰۹	-الاستعداد	۵۲	-ترك
۸۶	-الروح	۵۲	-دوم
۱۱۲-۱۰۹-۵۱	-التربية	۵۲	-عرب
۱۱۲-۱۰۹-۸۱	-الذات و الخرف و الصفات	۵۲	-فرس
۱۵۵	-الذات مجهول	۵۲	-مصر
۱۵۵	-الصفات معروف	۱۳۱	مملوک
۹۰	-ظهور	۱۸۵	منوعیت
۱۲۶	-الامضاء	۱۹۲	ممنون و خوشنود
۱۲۵	-العموم	۲۱۲	ممنون و متشکر، ممنونیت و شکرانیت
۹۵	-المراتب	۱۶۳-۱۲۱	مناجات
۱۴۵	-الفعل	۴۸	منازعات و مجادلات
۱۲۶	-القوى	۱۷۴	مناسبات
۱۹۸	-النوع	۴۵	منافرت جنسی
۱۷۲-۱۷۲	منجمین سابق	۱۱۹	مخالف ذاتی
۲۰۲	منحل بصور نامتناهی	۱۹۲	-عمومیة فبریق
۲۰۳	مندمج و مندرج	۱۹۲	-معتدله
۵۲	من دون تکرار	۱۹۱	-و فوائد
۷۵	من دون ظهور و معین	۱۹۱	-و واردات

۶۰	- جز بقوۀ ملکوتی جلوه ننماید	۸۲	منزل و مأوی
۱۵۸	- لاریبیه	۱۲۱	مقوۀ از خطاء
۱۵۸-۸۹-۷۲-۵۶-۴	موت	۱۰۴	- و میرا
۲۱۱-۱۸۴-۱۷۱		۲۰۴	- و مقدس
۷۲-۵۷	- ابدی	۲۱-۶۹-۶۸-۲۷-۲۶	منسوخ
۱۸۲	- عدم حیانتست	۱۷	منشاء اقوال
۲۸	- علت موت	۱۹۱-۲۹-۲۰	منصف (انسان)
۱۷۰	- محض	۲۰۸	منصرف
۸۷	- (مات)	۱۲۲	منصوص کتاب
۱۷۴	مؤثر و متأثر از یکدیگر	۱۸	منطقه البروج
۱۷۷	موج	۹۴	منظر بدیع
۱۰۴	موجد آیت	۷	منظم و مرتب
۲۰۴	موجد کلّ	۱۰۱	منظور
۲-۷-۲۰۴-۱۹۴-۱۲۹-۸۶	موجود (جزئی، کلی)	۷۵-۴۵	من علی الارض
۱۱۴-۱۰۲-۵۸	موجودات (اریعه)	۲۱۲	منقبت جزئی
۱۲۹-۱۲۸-۱۲۶-۱۵۰		۲۹	منقطع از ما سوی الله
۲۰۶-۱۴۴	- ارضیه	۷۸	- گشتند
۱۲۹	- جزئیّه	۱۰۶	- وجدانی
۵۶	- حیوانیه	۱۷۲-۷۲-۶۹	مقلوب (بنان و خمر نشدند)
۷	- خاصیات موجودات	۱۹۴-۲۸	مفکران (حقّ مرده اند)
	- در یک رتبه و یک مقام و یک نحو و یک جنس و	۶	مفکر بدیهیات
۹۴	یکنوع تحقق ننماید	۱۲۱	مفکر روح
۱۹۴	- را وجود محقق	۱۹۶-۱۵۵	متم الف و پاء (اول و آخر)
۱۹۴	- عبارت از اوهمات است	۴۲	منهدم
۱۲۹	- کلیّه	۱۸۵	مؤآخذ
۹۴	- مراتب موجودات مختلف است	۱۴۲-۱۰۱	موادّ (و معادن)
۱۸۷	مؤخر	۱۸۱	موادّ جسمانیّه
۱۹۹	مورث کمال	۱۵۲	موارد غیر مشروعه
۱۴	مورخین اروپا	۱۸۱-۲۴	موازنه (اصلیه)
۹۰-۸۵	موروث	۱۲۶	موازین
۱۱۶-۴۲	مؤسس (دور جدید)	۲۰۷	- ادراک منحصر در چهار است
۴۲	موسم بهار	۱۲۸	- عناصر
۴۴	- بهار الهی	۱۹۱-۲۶	مواسات (در حال)
۱۰۲	- جدید	۱۸۲	مواضیع مختلفه
۵۵	- غریف	۷۱-۴۷-۲۶	موافق (قرون آتیّه)
۱۷-۱۱۶	- ربیع	۱۵۲	مواقع غیر مشروعه
۵۷	- زمستان	۷۶	- متعدّدّه
۵۹	- سقیم	۱۴۲	- و مناظر
۵۸	موسوی، افق	۲۰	مؤانس و مجالس
۱۲	موسیّه	۸۹	مؤانست
۱۲-۱۱-۱۰-۹	موسی (حضرت)	۴۱	مواهب الهیه

- ۲۲ مهر
 ۲۱۴-۲۰۹-۸۶ مهربانی (مهربان)
 ۱۱۹ - با جمیع ملل
 ۶۰ - و رأفت با جمیع طوائف انسانی
 ۴۵ - و صلاح
 ۲۸ مهزوم
 ۱۹۲-۱۴۲-۱۴۰-۱۲۵ مهمل (وناقص)
 ۱۸۸ میان دو شخص
 ۱۸۲ میناء مختلفه بارده و حاره
 ۴۷ میشاق
 ۵۱ میدان آن شریعت
 ۱۴ - حرب
 ۲۰ - شهادت
 ۱۶۱ - قربانی
 ۱۵۱ مورات
 میزائید (ازینجا پیش آن زن که می‌زائید بایستد)
 ۴۲ میزان
 ۲۲ - ادراک
 ۲۰۷ - اعتدال (مخصوصی)
 ۱۸۱ - نام
 ۲۰۸-۲۰۷ - ثالث: میزان نقل
 ۲۰۸ - ثانی عقل
 ۲۰۷ - حسن ناقص است
 ۲۰۸ - صحیح
 ۲۰۸-۲۰۷-۱۵۹ - عقل (نام نیست)
 ۲۰۸ - که مفقود باشد
 ۲۶ میزانی
 ۵۵ میش
 ۱۷۹ میکروب
 ۸۶ میمیرند (در آدم همه میمیرند)
 ۱۶۶-۱۴۴ میوه
 ۵۹ - تازه و تر
 ۱۹۹ - تلخ
 ۲۰۱ - خوشگوار
 ۵ - شیرین
 ۱۵۱ میوه های کوهی
- ن**
 ۶۲ نائم
 ۲۴ نائی (حقیقی)
- ۱۸-۲۷-۵۸-۱۱۹
 - از طرف پدر و مادر از سلالهٔ ابراهیمی
 هستند
 ۱۰-۱۵۱
 - انبیاء مستقلفه
 ۱۱۶
 - انسان بود
 ۱۶۶
 - ایام موسی
 ۴۴
 - بزمینی که به بنی اسرائیل دادم داخل
 نخواهد شد
 ۱۲۰
 - چه خطا، موسی را چه خطا
 ۸۷
 - در نهایت اطاعت بود نه عصیان
 ۱۱۹
 - دوازده نقیب رؤسای اسباط
 ۴۴
 - عصر موسی. زمان موسی
 ۶۹
 - لفظ
 ۵۸
 - مشهور بقتل
 ۱۱
 - معجزات روایت شود
 ۷۴
 - ملاقات با مسیح و ایلینا
 ۱۷۸
 - موسای کلیم را چه خطائی
 ۹۱
 - موسی و ایلینا نزد مسیح آمدند
 ۱۷۸
 - موش
 ۱۴۰
 - موعود (تورات)
 ۲۹-۴۱-۵۲-۱۰۰
 - موثق قرمائی
 ۴۶
 - موقع اهانت
 ۲۲
 - موثق و مؤمن
 ۲۷
 - موقوف بتأیید حضرت یزیدان
 ۱۷۵
 - موقوف شدن قربانی دائمی
 ۲۲
 - مولود از روح روح است
 ۷۴
 - مولود از جسد جسد است
 ۷۵
 - مؤمن (بالله)
 ۲۲-۲۹-۱۲۲
 ۱۵۲-۱۷۱-۲۱۱
 - موهبت
 ۱۶-۸۶-۱۵۱
 - ابدیه
 ۱۵۸
 - الهی
 ۹۹
 - عجیب
 ۱۱۵
 - محض
 ۱۱۲
 - موهوب هر نفس مقدسه
 ۱۲۲
 - موی انسان
 ۱۲۷
 - مؤید شدند
 ۷۸
 - مهاجر (مهاجرین)
 ۱۰-۲۴
 - مهبط الهامات ربانی
 ۱۶۶
 - مهبط وحی
 ۱۰۶
 - مهدی
 ۲۹

۸۸	- نازل از آسمان (مسیح)
	- و خمر رمزی است که فیوضات من به شما
۷۲	ها داده شده است
۱۱۲-۶۴-۵۶-۵۵	نبات
۱۶۵-۱۴۴-۱۳۴-۱۲۶	
۵۹	- انبات شود
۹۵	- در رتبهٔ نباتی مقبولست
۱۷۵	- را حق اعتراض نه
۱۸۲	- شیرین طعم
۵۹	- کمال عالم
۹۴	- محض
۱۱۵	نیاتات (تصور قوهٔ بصر نتواند)
۱۸۴-۱۸۱-۱۵۶	
۸۲-۴۲-۲۸-۲۷-۲۲-۱۲-۹	نبوت
۱۸	- انبیاء
۱۸۵	- اوامر نبوت
۱۱۶	- کلیه
۲۸	- محمد (حضرت)
۲۸	- موسی (حضرت)
۵۴	نبوتها
۱۱۶	نبی بالاستقلال و متبوع
۱۱۶	نبی غیر مستقل و تابع
۱۱۵-۱۱	نقائج
۹۵	- عدل
۷	- فکریه
۹۲	- کلیه
۴۰	- محبة الله
۵۶	- مشکور
۱۷۸	فتیحه
۱۹۰	- این قوانین
۲۰۰	- این کائنات نامتناهی
۱۱۴	- بخشد
۵۴	- حاصل شد
۵۲	- شریعت الله
۶	- عالم انسانی
۱۱۲	- نامتناهی
۲۰۹	- وجود انسانی محبة الله است
۸۲	- وجود خویش
۲۹-۱۶	نجات
۱۶۷	- ابدی
۱۹۹	- از این نفس

۲۱۰	نابود
۲۵-۲۴	ناپلئون (شکست فاحش)
۱۹۲	ناخوان
۹۴	ناچار
۱۲۲	نالدای گشتی بفعل مایه‌شاهست
۱۷۱-۹۴	نالخن
۱۵۱-۹	نادان (از تربیت دانا شود)
۲۰۱	نادانان پی بمعنای آن نبرند
۲۰	نادانی
۱۶۲	نادرا
۱۷۵-۹۵-۶۸-۶۷	نار محبة الله
۸۸-۵۵	ناس
۱۹۸-۲۰	ناسوت (مطابق ملکوت است)
۱۵۷-۷۶-۹	ناسوتی (بود ملکوتی گردد)
۲۵	ناصرالدینشاه
۱۰۴	ناطق
۱۱۶	- حقیقی ذات احدیت
۱۶۰	- روح است انا بواسطهٔ لسان
۵۷	نافرمانی
۲۱۱-۲۰۷-۱۹۷-۱۴۱-۱۰۴	ناقص
۲۱۲-۹۵	ناقص (مذموم است)
۴۷	ناقضین میثاق
۱۹۱	ناکامی عمومی
۴۲	ناگاه
۸۰	ناله و حنین
۴۲	ناله و فغان
۲۰۴-۷۷	نامتناهی
۶۷-۱۶	ناموس (شریعت سابقه)
۴۶	نامه
۱۶۵	نامی
۷۲-۴	نان
۷۲-۷۲	- آسمانی (روح حضرت مسیح)
	- چمده ملکوتی حضرت مسیح و عنصر روحانی
۷۲	او بود
۷۲	- حضرت مسیح منقلب بنان و خمر نشدند
۷۲	- حیات
۷۲	- خدا آنست که از آسمان نازل شده
۷۲	- را برکت داد
۷۲	- عنصری
۷۲	- که خوردید و سیر شدید
۷۱	- مائدهٔ آسمانی و کمالات الهی

۹۲	شناخته و نداده	۲۰	نجاح و قلاح
۱۲۸-۱۲۵	نشو و ترقی کائنات	۱۹۵	نَجَّار
۱۰۲-۸۸-۵۹-۵۶-۵۵-۴۹	نشو و نما	۲۰	نجم
۱۲۹-۱۱۷-۱۱۵-۱۱۴-۱۰۷	-انسان	۱۶	نجران
۱۳۰	-این جسم	۶۹	نجنس العین
۶	-موجود است	۶۹	نجنس، حتی مفلول و ضامنرشان
۱۲۶	-جميع کائنات بتدریج است	۲۱	نجد
۲۱۲-۱۴۱	نصّ انجیل	۷۷-۱۸	نجوم
۷۵-۱۲	نصّ تورات	۱۷۲	-آسمانی
۲۲	نصاری ملت	۸۱	-هر روی زمین سقوط کنند
۲۱۱-۷۴-۱۷-۱۶	نصب نمودن رجاست و پرانی	۸۱	-هی پایان بی شمار است
۲۲	نصرت	۲	-مظینه
۲۸-۲۱	نصف شب	۸۲	-ثوابت هزار مرثیه اعظم از شمس
۱۴	نصف کوه	۲۱	نحمیا
۱۰۲	نصوص کتاب	۱۲۶	نحویت امتزاج عنصری
۲۰۸	نصوص کتب مقدسه	۱۲۸	نحویت و ترکیب
۸۸-۷۲-۶۸-۴۵	نصیب(و بهره)	۴۲	نداهانی
۱۹۲-۱۲۲-۱۲۱	نصیحت	۴۲	ندای حق
۷۰	تصویری	۴۸-۲۰	نزاع و جدال و قتال
۲۰۱	تطفه	۴۴	نزاع و قساد
۱۴۱-۱۲۹-۹۰	-از یدایت دارای جميع کمالات است	۴۲	نزدیکست بیوم ظهور حضرت اعلی
۱۳۷-۱۳۰-۱۲۹	-انسان(در رحم مادر)	۱۴۷-۷۹	نزول(و حلول)
۶۵	-پای	۱۰۸	نسائم مسیح همین طور میوزد
۱۳۰	-حیوان	۱۶	نساء و اطفال
۱۴۱	-دفعه واحده انسان نمیشود	۱۹۶-۱۷۱-۱۷۰	نسبت
۱۵۰	-طیبه	۷۰-۶۹-۴۶-۱۲	نسخ(شرايع)
۱۳۰	-نوع ممتاز	۱۵۴	نسمه الله برمن گذر نمود
۱۴۵-۸۰-۶۲	نطق(از ناطق صادر گشته)	۱۸۲	نسیان عدم ذکر است
۴۰	نظاره میگردند	۵۵	نسیم بهار
۷۴	نظام	۵۵	-جان بخش
۱۴۱	-الهی یکی است	۱۰۲-۴۴	-جان پرور
۱۴۲	-طبیعی عمومی	۴۶	-حیات
۲۰۴-۱۷۴-۱۲۰-۱۲۹	-عمومی (الهی)	۴۹	-خوشی بر او وزد
۹۱	-و قانون	۵۷	-روحانی
۷۱	نظامات اروپا	۴۶	-مبدل به ریح مقیم شود
۱۹۱-۲	-و قوانین	۵۵	-ناگوار
۱۲۵	نظر امان	۱۷-۱۱۱	-و نغمه نوبهار
۲	نظر دقیق	۲۲	نشان آمدن تو
۱۲	نظریات	۹۹	نشر معارف
		۴۲	نشر و اعلان
		۲۱۰	نشأه انسانی

۱۴۷	-فرق میان عقل و روح و نفس
۱۸۱	-کذب عذاب است
۹۲	-کمالات الهیه
۵۷-۸	-مقدس (مقدس)
۹۰	-و روح آدم
۶۹-۲۹	-و هو (صوت)
۲۰۱-۱۶۸-۱۱۸-۱۰۸-۱۰۷	-نفس ناطقه
۱۵۲	-ادراکات
۱۵۱	-انسانی
	-اعظم قوه ادراک در عالم طبیعت نفس
۱۵۱	-ناطقه
	-بقدر استطاعت بشریه اکتشاف حقایق
۱۱۸	-اشیاء نماید
۱۶۸	-جوهر است
۱۰۹	-حقیقت شاخصه
۱۱۸	-روح انسانی است
۱۱۸	-محیط بر کائنات صادره است
۱۶۸	-یعنی روح انسانی
۲۱۰-۱۶۲-۱۶۰-۱۱۱-۲۷	-نفوذ (روح)
۱۶۱	-نفوس
۵۷	-المسوده گردد
۱۶۹	-انسانی
۱۶۵-۱۰۷	-بشریه
۱۸۹	-تربیت شوند
۱۴	-جاهله
۱۸۸	-درنده
۵۵	-را ترقی و تدلی
۷	-را زنده کند
۱۸۷	-ستمکار
۵	-ضعیفه
۵۶	-طوبه شود
۴۶	-غافل
۱۲۱-۱۱۹-۹۹	-مبارکه (مبارک)
۷۷	-متعدده
۱۶۷	-محتجبه
۱۷۱	-محتجب از حق
۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰	-معدود
۱۲۱-۶۶-۴۱-۲۵	-مقدس
۱۲۲-۱۲۲-۸۸	-مؤتمنه
۱۶۸	-مؤیده بفیوض روح القدس
۷۸	-نظمینند

۸۹	-نظم
۱۹۹	-الهی
۱۸۷-۷	-عالم
۲۰۰-۱۱۲-۱۱۱-۱۲۹-۱۲۸	-طبیعی
۱۱۲	-و ترتیب
۷	-و تمثیل امور جسمانی
۹۱	-و کمال
۲۰۰	-و وضع طبیعی
۲۱	-نظیر و مثیل
۲۷	-نعمه یا بهاء الاهی
۶۰	-نعم دنیوی
۹۸	-نعمت
۷۲	-آسمانی
۹۹	-دنیوی
۵۹	-و راحت
۱۹۶	-نعم و جهم
۱۵۷	-وجودی سبب حیات ابدیه است
۱۵۷	-وجودی در جمیع عوالم الهیه است
۲۱	-نعمات بدیع
۱۸۱	-نفاق
۱۱۰	-تفحات الهی مرور کرد
۱۸	-روح حضرت مسیح
۲۱۲-۱۵۹-۱۰۲-۹۲-۵۶-۱۲-۱۲	-قدس (قدسی)
۹۱	-قدس حضرت مسیح
۷	-مقدس روح القدس
۵۵	-ققحه حیات
۱۷۰-۸۶-۶۶	-روح القدس
۵۵	-مشکبار
۱۸	-نفسه کبها
۸۰	-نفس
۵۰	-آن نهال ربانی
۱۱۲	-امراض عارضه
۱۱۱-۹۰	-انسان
۱۱۹	-تورات
	-جرم اعظم عقوبت و نهایت عذاب و قصاص
۱۸۷	-باشد
۸۶	-هی
۲۱	-رحمانی
۶۶	-زنده
۱۱۸	-طائفه مسیحیان
۶۲	-طبیعت

۱۰۶	- ستاره	۲۰۸- ۲۰۷- ۱۸۱	نفس
۲۷- ۲۰	- مبین	۱۰۴	- نقایص
۱۹	- محبت آسمانی	۲۱	- و تمهید
۲۰۹	- محبة الله	۱۸۹	- و سرگون
۲۱۰	- محض	۲۰۴	نقاشی
۱۶۸	- مخفی ماند	۴	- امکان دلالت بر کمالات حق می کند
۲۱۰	- وحدت عالم انسانی	۸۷	- همین معات است
۹۰	- و ظلمت	۸۵	- طبیعت جسمانی
۸۸- ۲۸	- هدایت		- وقتی که بدرجه کمال رسد بقاء پیدا کند
۱۰۲	- نورانیان	۱۰۷	
۱۱۱- ۸۷- ۸۲- ۵۸- ۱۲	قورائیت	۴	نقاش
۱۶	- احاطه نماید	۱۶۲	نقره (معدن)
۱۰۹	- امکان	۴	نقش بالتسبی به نقاش ناقص است
۱۲۱	- انسان	۹۱- ۸۵- ۸۲- ۷۷	نقص
۱۱۶	- ذاتی	۲۰۴- ۱۴۴- ۶۵	- صرف
۹۰	- صرفه	۱۲۵	- محض
۵۶	- قلوب	۱۶۱- ۱۲۵- ۸۲	نقصان (صرف)
۲۰۹	- کلیه	۷۷	نقض میثاق
۲۰۹	- وجدان	۱۲۱	نقطه
۲۰۶	- نوشتن	۵۲	- اولی
۷۲- ۱۶	نوشیدن (کنایه از ایمان است)	۸۵	- تواب
۱۵۰- ۱۲۷- ۱۲۱- ۹۹- ۸۶- ۶۴	نوع انسان	۲۰۷	- جواله
۲۱۲- ۱۶۵- ۱۵۲		۵۸	- مسیحی
۱۰۷	- انسان حادث است	۲۰۸	نقل
۱۲۹	- انسان لازم الوجود بود	۲۶	نکاح و طلاق
۴۹	- انسان يك طائفه شود	۸۷	نکبت
۱۱۹	- انسانی	۴۰	نماز و روزه
- بشر حکم يك خاندان و يك دودمان باید		۱۹۴	نمایش (محض)
۴۹		۱۴۰	نمو تدریجی
۱۲۱	- تغییر کرده است	۲۱۲	نوازش
۸۱	- ثانی	۲۱۱	نویای صادق
- را نشو و ترقی بلکه تغییر نیز ممکن است		۱۵۱	نوح، سلاله نوحی
(بعضی از فلاسفه اروپا برآنند)		۹۱	نوح نبی را چه عصیان
۱۲۸	- مخصوص	۱۲۲	نود درجه
۱۲۸- ۱۲۰	- ممتاز	۱۶۵- ۱۲۹- ۱۰۲- ۹۲- ۹۲- ۶۲- ۲۷	قور
۱۲۸	- شوهیت	۱۶۶	- الانوار
۱۲۰	- ابدأ تغییر نکرده	۱۸۱	- امر وجودی است
۱۲۸	- اصلیه فسیله تقییر و تبدیل نکند	۱۵۸	- ایمان
۱۲۶	- انسان از اصل اساس بوده است	۱۲	- بتابد
۱۹۸	- مورد نکرده	۱۲- ۲۷	- حقیقت
۱۹۹	- نوک پرگار	۲۸	- ساطع می شود

- فیض الهی ۱۱۹
 - فیض بین حق و خلق ۱۲۲
 - واضح است ۷۲-۷۱
 - الیطلان ۱۰۵
 - شد ۷۷
 - گردانی ۴۵
 - و آشکار (گردد) ۸۸-۱۱۵-۱۲۱-۱۲۴
 - و مبرهن ۱۲۰
 - و محقق گردید ۷۲
 - و مسلم ۱۷۴
 - و مشهود (است. شد) ۶-۵۱-۹۵-۱۱۵
 - ۱۲۶-۲۱۰
 - و معلوم ۵۹
 - واضحاً مشهوداً ۴۱
 - واضعتر گوئیم ۱۲۸
 - واقعه عظیم ۲۸
 - واقف آن اسرار ۹۰
 - بیان روابط ضروری ۱۱۲
 - یا سرار ۱۱۲
 - بر جمیع اسرار ۱۵۵
 - بر جمیع حالات ۱۱۱
 - بر حقایق موجودات ۱۷۷
 - بر سر وجود ۱۱۰
 - بر وقایع مستقبله ۱۰۰
 - والسلام ۱۹۲
 - واله و حیران مشارق ۵۸
 - وای اول (ظهور حضرت محمد) ۴۲
 - بر آن روز زیرا که آن روز نزدیکست ۴۲
 - بر غافلان. وای بر گنه کاران. وای
 - بر جاهلان ۴۲
 - بر نفوسی که بجهل و نادانی قناعت کنند ۹۹
 - دوم (ظهور حضرت اعلی) ۴۲
 - روز وای روز خداست ۴۲
 - سوم (روز ظهور جمال مبارک. یوم الله) ۴۲
 - ویا ۴۲
 - وجد و حرکت ۹۵
 - وجدان ۱۹۷-۲۱۲
 - وجود ۲-۴-۱۲-۵۶-۶۵-۸۲-۹۴
 - ۱۰۴-۱۰۹-۱۶۴-۱۸۲-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۹
 - اشرف انسانی ۲۰۰
 - اشیاء ۱۰۰-۱۴۵

- شوم حالت خفاست ۱۲
 - حالت سکون ۱۲
 - حالت صمت ۱۲
 - فه ادراک را راهی نه بیان را اتساعی ۱۰۴
 - اشاره را مجال و جوازی ۱۰۴
 - نهال ۵۰-۴۸
 - از دوحه پسی ۴۷
 - الهی ۵۰
 - بیهمال ۱۹-۵۰-۱۱۷
 - نهالی از تنه پسی ۴۷
 - قهایت ۱۲۷
 - آمال ۱۸۰
 - اگر چنانچه نهایت ممکن بود امکان
 - درجه وجوب می یافت ۱۶۲
 - احتیاج ۱۹۲
 - ادراک ۱۰۴
 - اشراق و سطوع ۱۰۸
 - نقص و بدایت کمال ۱۶۵
 - نهی اموال ۱۶
 - نهی و غارت ۱۵
 - نهمصد سال بعد از محمد ۱۸
 - نهی شان نهی خدا ۱۱۹
 - نی (مقصود انسان کامل است) ۳۴
 - نیت بد ۱۸۸
 - خیر (خیریه) ۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲
 - صادق ۲۱۲
 - نیراعظم — به جمال مبارک مراجعه شود
 - نیش ۱۸۴-۲۱۲
 - نیکوکار ۱۲۱-۱۶۷

و

- واتیکان (تاریخ) ۹۸
 - واجب الوجود ۸۲
 - واجب تعالی ۱۴۴
 - واجد قوت حساسه ۲۰۶
 - واحد (حقیقی) ۱۲۸-۲۰۲-۲۰۴-۲۰۵
 - وارث مقتول ۸۷
 - واردات فبریکه ۱۹۲
 - واسطه انوار تقدیس ۱۰۳
 - تکامل ۱۹۷
 - شفا ۱۷۹

- ۱۹۴ وجودش اوهم
 ۸۴ - بذاته
 ۷۵ - عین عدم است
 ۱۲۸ وجودی تحقق یابد
 ۲۸ وجوه نورانیّه
 ۲۴ وجه تشبیه
 ۱۹۷-۱۱ وحدانیّت
 ۸۴-۹ - الهیه
 ۱۱۸ - بکلی از وحدانیّت الهیه غافل گشته اند
 ۱۰ - تأسیس
 ۲۰۳ وحدت حقیقی
 ۲۱۰ - عالم انسانی
 ۲۰۲ - صرف
 ۸۳ - محض
 ۲۰۴-۲۰۲-۲۰۲ وجود
 ۲۹ وحش (مقصد بنو امیه است)
 ۱۱۹-۱۰۰-۲۴ وحی الهی
 - انبیاء بوحی الهی مطلع شدند که چنین
 ۱۰۰ خواهد شد
 ۱۰۶ - انوار
 ۱۰۶ - کلمه الله
 ۱۴۲ ودیعه رحمانی
 ۱۰۷-۲۲ ورقه
 ۱۸۸-۲۲-۲۰ وزراء
 ۱۰۸ وزیر و امیر اولی التّدهیر
 ۱۸۹-۱۸۰-۱۷۷-۱۲۴ وسائط
 ۱۷۸ - روحانی شفاء
 ۱۶۰ - سربچه (آلات و ادوات)
 ۱۰۲ - مکشوفه
 ۶۷-۴۵ وصایا و نصائح (و تعالیم)
 ۱۱۷ وصایای عشره
 ۹۹-۹۸-۷۸-۷۷ وصایای مسیح
 ۱۶۲ وصیت
 ۱۲۵ وضع و ترتیب
 ۲۱۰-۴۹-۱۴-۱۰ وطن
 ۸۵ - اصلی
 ۴۹ - روی زمین يك وطن شود
 ۱۶ - مألوف
 ۵۰ - واحد
 ۵۰ وعد الهی
 ۲۴ وعده
 ۱۲۷ - الهی
 - انسانی (محتاج مربی است) ۱۲۹-۵-۲
 ۱۷۰-۱۹۶-۱۹۴
 ۱۲۷ - باقی و برقرار است
 ۲۴ - یا وجود آنکه
 ۲۰۴ - بر دو قسم است
 ۱۰۶-۵ - جمادی (محتاج مربی است)
 ۱۹۶-۱۹۴
 - جمادی هر چند وجود است ولی بالتّسبیه
 ۱۷۱ بوجود انسانی عدم است
 ۱۹۶ حق
 ۱۴۵ - حقیقت کلیّه
 ۲۰۲-۲۰۲-۱۶۸ - حقیقی (کلّ اشیاء)
 ۲۰۵-۲۰۴
 - حقیقی هر بزرگواری از حقّ تحقق یافته است ۶۶
 - حیوانی (محتاج مربی است) ۲۰۴-۵
 ۱۸۲ - خارجی
 - خلق نسبت به وجود حقّ عدم است ۱۹۶
 - در وجود ایجاد ابداً شرّ موجود نیست ۱۵۲
 - عالم مانع انسانست ۶۹
 - عام (ذهنی) ۲۰۴-۲۰۲
 - عام مصدری ۲۰۲
 - عدم محض نگردد ۱۴۵
 - عرضی ۲۰۲
 - علمی ۲۰۲-۱۸۲
 - علمی ۲۰۲-۲۰۲
 ۲۰۲ - عینی
 ۱۶۲ - قابل ترقی است
 ۱۷۱ - قدسی ابناء ملکوت الهی
 - کائنات ۲۰۵-۵۶
 - کلّ مجازی ۱۱۵
 - محصور در این جهان جسمانی ۲۰۱
 - مراتب وجود متناهی است ۱۶۲
 - ملکوتی ۹۲
 - موجود ۱۲۷
 - موجودات نسبت بوجود حقّ اوهم است ۱۹۴
 - ناقص بوده ۱۲۵
 - نباتی (محتاج مربی است) ۲۰۴-۵
 - نیاید ۱۲۷
 - وجود حقیقی ۷۵
 - و عدم هر دو اضافی است ۱۹۵

۲۰۶	هبوط
۱۸۸	هتك تاموس
۲۴-۱۶-۱۵-۱۰	هجرت
۱۰	-ابراهیم
۱۱	-ابراهیمی
۱۱	-جمال مبارک
۵۴-۲۲	-حضرت محمد
۲۹	هیوم
هدایا فرستادند یعنی معاونت یکدیگر کردند	
۴۱	
۸۶-۸۰-۷۲-۴۲	هدایت
۱۲۱	-با ضلالت جمع نگردد
۱۸۲-۱۰۹-۶۰	-خلق
۱۸۷	هرآن قتلی واقع گردد
۷۶	-جانی از کتب مقدسه
۱۲۶	-دو تغییر کرده
۱۸۷-۱۸۶	-دو عمل یکپست
-دو فرقه بجهانی غیر از این جهان قائل نیستند	
۱۹۷	
۱۹۲-۱۹۱	-روز
۱۹۲-۱۷	-سال
۱۹۲	-طرف تجاوز نماید
۷۲	-کس هدایت یافت زنده شد
۱۱۰	هزار
۲۲	-خاتمان
۱۸۱	-درهم
۱۴	-ژن
۲۱۲-۴۹	-سال
۸۲-۲۶	-مرتبه (اعظم از شمس)
۱۹۱-۱۲۶-۸۲	-میلیون (سال بعد)
۱۲	-و پانصد ساله
۵۴-۲۵-۱۲-۴۱	-ودویست و شصت سال
۲۵-۲۲	-ودویست و شصت روز
۵۴-۵۲-۴۱-۴۰-۳۷	
۲۷	-دویست و شصت سال پایمال می شود
۲۴-۲۲	-و دویست و نود (روز)
۲۴	-و دویست و هشتاد
۱۹	-و سیصد سال
۲۲	-و سیصد و سی و پنج
۲۲	-و هشتصد و چهل و چهار
۲۵	-و هشتصد و شصت و نه سیلادی

۱۸۵-۱۷۱-۱۶۲-۲۴	وفاء
۱۷۱	وفات
۱۱۴-۵۰-۴۹	وقایع (جسمیه. عظیمه)
۱۶۰	وقت خواب
۴۵	-مردگان رسید
۱۶۲	-وفات
۲۱۱-۱۲۹-۱۲۴-۱۲۲-۵۸	و قس علی ذلك
۱۲۴-۴۸	وقوعات (شرق و غرب)
۲۸	-عجیبه
۱۰۲	-مهنه تاریخیه
۱۹۰	-وحشیه
۱۸۹	وقوع جرم
۱۱۲	-حوادث عظیمه بکلی فراموش شود
۴۸	-نیافت
۱۱۱	وقوف انسان بنفس خود انسان
۱۸۸	وگلا
۱۱۱	ولادت
۶۲-۲۲	-حضرت مسیح
۱۵۸	-معنی ولادت اینست
۲۲	ولایات
۵۲	ولد (حضرت املی)
۵۲	ولدی کامل. ظهور بعد
۸۱	ولو بظاهر از ارحام آید
۷۵	ولو بظاهر مصلوب
۴۲	ولوله
۱۰۷	ولی فرق بی منتهی درمیان
۵۲	ولید. پادشاه بنی امیه
۲۰۶-۱۹۴-۱۷۸-۸۲-۷۲	وهم (محض وقایع)
۲۸	وحنی وارد آورد
۲۰	ویران

هـ

۶۹	هائل
۱۶۶	هابیل انسان بود
۱۰۸	هاتفش خوش آهنگ
۱۰	هاجر
۸۱	هادم بنیان الهی
۱۵۲	هادم جمیع کمالات
۱۲۰-۱۱۹	هارون (بقوم خود خواهد پیوست)
۲۹	هاویه
۱۱۹	هبوط نسیم

- و هشتصد و هفتاد ۲۵
 هزاران (نفوس) ۹۸-۲۷
 هزار یک ۱۲
 هستی خویش را فراموش نمودند ۷۸
 -ملکوتی استفاضه از روح الهی است
 و زنده شدن از نفخه روح القدس ۱۷۰
 -و بودی و خواهی آمد ۴۵-۴۴
 هشیار ۷۶
 هفت ۱۷
 -المسر ۵۲
 -ساعت ۱۰۰
 -سر ۵۲
 -مملکت ۵۲
 -هزار نفر ۴۲
 -هفته ۲۱
 هفتاد درجه ۱۲۲
 هفتاد هفته ۲۱-۲۰
 هفتصد درهم ۱۸۱
 هلاک ۱۵-۴۲-۴۳-۵۲-۹۹-۱۵۲-۱۶۰-۱۹۰
 خلال علامت دولت عثمانی ۵۲
 هلاکت ۲۸
 همت ۱۵۱-۱۷۹-۱۸۹
 همتش بلند ۱۲۴
 همجیت و ویرانی ۲۶
 همجی ۲۰
 همدم و هم آغوش ۴۵
 همديگر را بدرند و بخورند ۸۶
 هم راز ۴۵
 همیشه به حقیقت پی برند ۵۷
 همیشه خدا سلطنت داشته ۴۵
 هندوستان ۲۵-۱۷۲
 هندوی ضعیف ۱۲۴
 هنود ۴۹
 هوا ۵۵-۵۹-۱۲۴-۱۷۲
 هواجس شیطانی ۱۵۸
 هوای لطیف ۵۵
 هوای نفسانی ۴۵
 هوشیار ۱۵۲
 هویت اشیاء ۲۰۵
 هوئی و هوس ۹۵
 هیأت ۲
- اجتماعیه ۱۲-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-
 -اولی ۱۲۰
 -بیت العدل ۱۲۲
 -تائ ۱۲۸
 -ثانویه ۱۲۰
 -حاضره ۱۲۹
 -شجره ۸۸
 -عمومی امت ۱۱۹
 -کرة ارض ۷
 -و ترکیب کامله ۱۲۸
 -و رنگ ۱۲۸
 -و شکل تغییرکنند ۱۲۷
 -و صورتی ۱۲۰
 هیأت‌های مختلفه ۱۲۰
 هیأتی به هیأتی ۱۲۷-۱۲۸
 هیجان ۱۸۰
 -در عصب حاصل شود ۱۷۹
 -عصب مورث آن مرض شده ۱۸۰
 هیکل ۱۲۰
 هیکل انسان ۹۴
 -اعضاء و اجزاء بهکدیگر مرتبط ۱۷۲
 -در هیکل انسانی قوه خلق شده ۱۷۲
 -عالم وجود را شباه هیکل انسان تصور کنید ۱۲۵
 هیکل بشری ۸۴-۱۱۲-۱۲۵
 -بشری مانند مشکاة ۱۱۰
 -جسمانی این عالم ۱۴۲
 -عالم (انسانی) ۱۰۲-۱۲۵
 -موجودات ۴۶
- ی**
- یار ۲۱۰
 -مهربان ۱۶
 یازده نفر ۲۷
 یا سلطان ۶۲
 یاقوت ۱۶۲
 یحیی انسان بود ۱۶۶
 -بن زکریا (حضرت) ۶۶-۹۱-۹۵-۹۶-۹۸-۲۰۶
 -تعمید دهند ۶۷-۶۸-۹۱
 یحییای حضور را چه قصوری ۹۱-۶۶-۹۸
 یختن برحمة من پشاه ۹۴
 پد قدرت ۱۷۶

۵۴	-مکاشفات یوحنا
۹۷-۹۶-۷۰	-معمدان
	-نفوس را وصایا و نصائح میفرمود و توبه
۶۷	-مسداد
۶۸-۶۷	-محبی تعمید دهنده
۱۸-۱۰	-یوسف (حضرت)
۷۶-۷۲-۱۲	-پدر مسیح. یوسف ناصری
۸۷	-را چه قصور
۹۱	-صدیق را چه طقیانی
۱۰	-عزیز مصر
۱۲۰-۲۸-۲۷	-یوشع (حضرت) (قوت)
۲۰	-یوم
۴۴	-الله
۹۶	-تجلی
۴۴	-خداوند
۸۰	-دینونت
۷۵-۵۶-۴۹-۱۲-۲۲	-ظهور (رب الجنود)
	-ظهور مظاهر مقدسه بهار روحانی است
۸۷	-قربانی مسیح
۲۲	-ولادت حضرت مسیح
۲۰۲-۱۷۲-۱۲-۱۱-۸	-یونان (حکمای)
۷۴-۷۲-۵۸-۴۹-۲۶-۱۶	-یهود
۱۸۵	-احکام ثورات
۸۵	-اضعاف اقوام عالم
۸۱	-اعتراض بر مسیح نمودند
۸۱	-پیامعنائی آن (بشارت) نبردند (یهود)
۲۵	-خاندان
۵۰	-طوائف
۲۱	-علماء
۸۴	-کلمه الله در دست یهود افتاد
۲۸	-منکر معجزات مسیح
۲۹	-موعود بر رب الجنود و مسیح هستند
۴۲	-یهود

۱۲۹-۱۰۴	یزدان
۵۲	یزید پادشاه بنی امیه
۷۶-۵۴	یسوع. از آسمان آمد
۲	یسوع مسیح نبود
۴۸	یسی پدر حضرت داود
۴۴-۱۰	یحقوب (حضرت)
۴۴	-ایام
۱۲۰	-که اسرائیل بود
۱۱۵	یعنی سبب حیات کل شد
	یفعول مایشاء تخصیص به مظهر کلی دارد
۱۲۴	-مظهر یفعول مایشاء
۱۲۲	-مقصد از یفعول مایشاء
۲۰۸	یقین
۶۴	یقیناً پدر و مادر نداشته
۴۹	یک امت
۱۲۲	-امر مجهول
۹۴	-جنس
۱۸۹	-چیز دیگر باقی ماند
۱۵۲	-درهم
۴۹	-دودمان
۱۲۱	-دو مرتبه
۹۴	-رتبه
۱۴-۱۲	-روز
۲۲	-زمان و دو زمان و نصف زمان
۱۶۱	-ساعت مسافت
۲۲	-سال
	-صد هزاره دویست هزار سال نه یکمیلیون
۱۱۲	سال نه دویست سال
۴۹	-طائفه
۱۹۹	-مرثبه
۹۰-۴۹	-معنی از معانی
۹۴	-مقام
۱۱۲	-میلیون سال
۸۱	-میلیون و نیم
۹۴	-یک نحو
۹۴	-نوع
۴۹	-وطن
۲۱۰-۴۴-۲۰	یگانگی
۶۶	یوحنا (حضرت)
۱۷۸-۱۷۶-۲۵	-روپای یوحنا

فهرست بعضی مراجع

ص ۶ شماره ۱ - سفر پیدایش باب اول آیه ۲۶

لنعملن انساناً علی صورتنا و مثالنا. و خدا گفت آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم.

ص ۷ شماره ۱ -

ص ۱۲ شماره ۲ - انجیل یوحنا باب ۶ آیه ۴۲

این فرزند یوسف نجاریست که او را می‌شناسیم.

ص ۱۸ شماره ۲ -

کپرنیک COPERNICUS راصد شهیر.

ص ۱۸ شماره ۴ - سورة ۲۶ یس آیه ۲۸

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا.

ص ۱۸ شماره ۵ - سورة ۲۶ یس آیه ۴۰

وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ.

ص ۲۰ شماره ۶ - دانیال باب ۹ آیه ۲۴ و ۲۵

تجدید عمارت بیت المقدس.

ص ۲۱ شماره ۷ - سفر اعداد باب ۱۴ آیه ۲۴

هر روز یکسال است. یعنی چهل روز یکسال به عوض هر روز بار گناهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد.

حزقیال باب چهار آیه ۶

و چهل روز متحمل گناه خاندان یهودا خواهی شد. هر روزی را بجهت سالی برای تو قرار دادم.

ص ۲۷ شماره ۸ - مکاشفات یوحنا باب ۱۱ آیه سوم

و بدو شاهد خود خواهم داد که پلاس پوشیده مدت ۱۲۶۰ روز نبوت نمایند.

ص ۲۷ شماره ۹ - سورة ۴۸ الفتح آیه ۸ و سورة ۲۲ احزاب آیه ۴۵

اَنَا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً.

ص ۵۴ شماره ۷ -

ص ۶۲ شماره ۱۰ - تورات سفر خروج فصل ۱۲ آیه ۲۱ و ۲۲

خداوند در عمودی از نار ظاهر شد. و خداوند در روز پیش روی قوم در ستون ابر می‌رفت تا راه را به ایشان دلالت کند و شبانگاه در ستون آتش تا ایشان را روشنایی بخشد و روز و شب راه روند و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب از پیش روی قوم برنداشت.

فصل ۱۴ آیه ۲۴

و در پاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت و اردوی مصریان را آشفته کرد.

فصل ۱۹ آیه ۱۸

و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد و دودش مثل دود کوره بالا می‌شد و تمامی کوه سخت متزلزل گردید.

ص ۶۲ شماره ۱۱ - انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۱۱

الاب فی الابن و الابن فی الاب. آیا باور نمی‌کنید که من در پدر هستم و پدر در من هست سخنهایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم لکن پدری که در من ساکن است او این اعمال را می‌کند مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است و الا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید.

انجیل یوحنا باب ۱۷ آیه ۲۱

تا همه يك گردند چنانکه تو ای پدر در من هستی و من در تو تا ایشان نیز در ما يك باشند. تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی.

ص ۶۴ شماره ۱۲ - سوره ۱۹ مریم آیه ۱۷

فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشراً سوياً.

ص ۶۴ شماره ۱۳ - سوره ۲۶ یس آیه ۲۶

سبحان الَّذی خلق الأزواج کلّها ممّا تَنْبَتُ الارض و مِن انْفُسِهِمْ و ممّا لَا یَعْلَمُونَ.

ص ۶۴ شماره ۱۴ - سوره ۵۱ الذاریات آیه ۴۹

و مِن کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِینَ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.

ص ۶۶ شماره ۱۵ - تورات سفر تکوین (پیدایش) فصل ۲ آیه ۷

خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بیٹی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد.

ص ۶۷ شماره ۱۶ - تعمید بروج و آتش انجیل متی باب ۲ آیه ۱۱

او شما را بروج القدس و آتش تعمید خواهد داد. من شما را به آب به جهت توبه تعمید می‌دهم لکن او که بعد از من می‌آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. انجیل لوقا باب ۲ آیه ۱۶

یحیی به همه متوجه شده گفت من شما را به آب تعمید می‌دهم لیکن شخصی تواناتر از من می‌آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

ص ۶۹ شماره ۱۷ - اعمال رسولان باب ۱۵ آیه ۲۰ .

از نجاسات بتها و زنا و حیوانات خفه شده و خون پپرهیزند.

باب ۱۵ آیه ۲۹

از قربانیهای بتها و خون و حیوانات خفه شده و زنا پپرهیزید.

باب ۲۱ آیه ۲۵

از قربانیهای بت و خون حیوانات خفه شده و زنا پرهیز نمایند.

ص ۷۱ شماره ۱۸ - انجیل یوحنا باب ۶ آیه ۴۹ تا ۵۱

من نان حیات هستم منم آن نانی که از آسمان نازل شد هر کس از این نان تناول نماید ابداً نمیرد.

ص ۷۲ شماره ۱۹ - انجیل متی باب ۲۶ آیه ۲۶

چون ایشان غذا میخوردند عیسی نان را گرفته برکت داد و پاره کرده بشاگردان داد و گفت بگیرید و بخورید این است بدن من و پیاله را گرفته شکر نمود و بدیشان داده گفت همه شما ازین بنوشید زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته می شود.

ص ۷۵ شماره ۲۰ - انجیل متی باب ۸ آیه ۲۲

بگذار که مردگان مردگان خود را دفن کنند.

ص ۷۵ شماره ۲۱ - انجیل یوحنا باب ۲ آیه ۶

آنچه از جسم مولود شد جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است.

ص ۷۵ شماره ۲۲ - انجیل متی باب ۱۲ آیه ۱۴ و ۱۵

و در حق ایشان نبوت اشعیاء تمام می شود که می گوید به سنع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگریست و نخواهید دید زیرا قلب این قوم سنگین شده و بگوشها بسنگینی شنیده اند و چشمان خود را برهم نهاده اند تا مبادا بچشما به بینند و بگوشها بشنوند و بدلهای بفهمند و بازگشت کنند و من ایشانرا شفا دهم.

انجیل یوحنا باب ۱۲ آیه ۴۰ و ۴۱

و از اینجهت نتوانستند ایمان آورد زیرا که اشعیاء نیز گفت چشمان

ایشانرا کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت تا بچشمان خود

نبینند و بدلهای خود نفهمند و برنگردند تا ایشان را شفا دهم.

اشعیاء باب ۶ آیه ۹ و ۱۰

گفت برو باین قوم بگو البته خواهید شنید اما نخواهید فهمید و هرآینه خواهید نگریست اما درك نخواهید کرد دل این قوم را فربه ساز و گوشهای ایشانرا سنگین نما و چشمان ایشانرا ببند مبادا با چشمان خود ببینند و با گوشهای خود بشنوند و با دل خود بفهمند و بازگشت نموده شفا یابند.

ص ۸۰ شماره ۲۲ - انجیل متی باب ۲۴ آیه ۲۹ بعد

و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوتهای افلاك متزلزل گردد آنگاه علامت پسر انسان... را بینند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می آید و

- فرشتگان خود را با صوت بلند آواز فرستاده برگزیدگان او را از بادهای
 اربعه از کران تا بکران فراهم خواهند آورد.
- ص ۸۱ شماره ۲۴ - انجیل یوحنا باب ۶ آیه ۲۸
 زیرا از آسمان نزول کردم.
- ص ۸۱ شماره ۲۵ - انجیل یوحنا باب ۲ آیه ۱۳
 و کسی با آسمان بالا نرفت مگر آنکس که از آسمان پائین آمد یعنی پسر انسان
 که در آسمانست.
- ص ۸۲ شماره ۲۶ - رساله پولس رسول به تسالونیکیان اول باب ۵ آیه ۲
 زیرا خود شما بتحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب می آید.
- ص ۸۲ شماره ۲۶ - رساله دوم پطرس باب ۲ آیه ۱۰
 لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها بصدای عظیم زایل
 خواهد شد و عناصر سوخته شده از هم خواهد پاشید و زمین و کارهائیکه در
 آنست سوخته خواهد شد.
- ص ۸۸ شماره ۱۸ -
 ص ۸۸ شماره ۲۷ - سفر پیدایش باب ۲ آیه ۱۶ و ۱۷
 و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور اما
 از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه
 خواهی مرد.
- ص ۸۹ شماره ۲۸ - سفر پیدایش باب ۲ آیه ۴ و ۵ وبعد
 مار بزن گفت هر آینه نخواهید مرد بلکه خدای داند در روزی که از آن بخورید
 چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.
- ص ۹۱ شماره ۱۸ -
 ص ۹۲ شماره ۲۰ -
 ص ۹۴ شماره ۲۹ - سوره ۲ بقره آیه ۱۰۵ ، سوره ۲ آل عمران آیه ۷۴
 یختص برحمة من یشاء.
- ص ۹۶ شماره ۲۰ - انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۲۱
 آنگاه از او سؤال کردند پس چه آیا تو الیاس هستی گفت نیستم آیا تو آن نبی
 هستی جواب داد که نی.
- ص ۱۰۴ شماره ۲۱ - سوره ۶ الانعام آیه ۱۰۲
 لاتدرکه الابصار و هر یدرك الابصار و هو اللطیف الخبیر.
- ص ۱۰۶ شماره ۲۲ - سوره ۵۹ الحشر آیه ۲
 فاعتبروا یا اولی الابصار.
- ص ۱۰۸ شماره ۱۱ -

ص ۱۰۹ شماره ۲۲ - انجیل یوحنا باب اول آیه ۱

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.

ص ۱۱۱ شماره ۲۲ -

ص ۱۱۵ شماره ۲۲ -

ص ۱۱۷ شماره ۲۴ سفر خروج باب ۲۰ آیه ۴ و ۵، سفر تثنیه باب ۵ آیه ۸ و ۹

صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پائین در زمین است و از آنچه در آب زیرزمین است برای خود مساز نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما زیرا من که یهوه خدای تو میباشم خدای غیور هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سیم و چهارم از آنانکه مرا دشمن دارند میگیرم.

ص ۱۲۰ شماره ۲۵ - سورة ۴۸ الفتح آیه ۱ و ۲

انا فتحنا لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر.

ص ۱۲۱ شماره ۲۶ - انجیل متی باب ۱۹ آیه ۱۶ و ۱۷

ناگاه شخصی آمده ویرا گفت ای استاد نیکو چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم ویرا گفت از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی احکام را نگاه دار.

ص ۱۲۱ شماره ۲۷ کتاب اقدس بند ۴۷

ص ۱۲۰ شماره ۲۸ - سورة ۲۲ المؤمن آیه ۱۴

فتبارك الله احسن الخالقين.

ص ۱۲۸ شماره ۱ -

ص ۱۴۶ شماره ۲۲ -

ص ۱۴۷ شماره ۱۱ -

ص ۱۵۱ شماره ۲۹ - سفر پیدایش باب ۹ آیه ۲۵

پس گفت کنعان ملعون باد برادران خود را بنده بندگان باشد.

ص ۱۵۵ شماره ۴۰ - مکاشفات یوحنا باب ۲۲ آیه ۱۲

من الف و یا و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم.

ص ۱۵۷ شماره ۴۱ - انجیل یوحنا باب ۲ آیه ۵

عیسی در جواب گفت آمین آمین بتو میگویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد ممکن نیست که داخل ملکوت خداشود.

ص ۱۵۷ شماره ۴۲ - انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۱۲

که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بلکه از خداوند تولد یافتند.

ص ۱۵۸ شماره ۲۸ -

ص ۱۶۷ شماره ۴۲ - کتاب اقدس بند ۱

ص ۱۷۵ شماره ۴۴ - رساله پولس رسول برومیان باب ۹ آیه ۲۱

یا کوزه گر اختیار بر گل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد.

ص ۱۸۸ شماره ۴۵ - انجیل متی باب پنجم آیه ۲۹

لیکن من به شما می‌گویم با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که برخساره راست تو طپانجه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان.

ص ۱۹۴ شماره ۲۰ -

ص ۲۰۰ شماره ۴۶ - سوره ۲۷ الصافات آیه ۱۸۰

سبحان ربك رب العزة عما يصفون

ص ۲۰۱ شماره ۲۲ -

ص ۲۱۲ شماره ۲۲ -

ص ۲۸ شماره ۴۷ - انجیل لوقا باب ۲۳ آیه ۴۵ و ۴۶

'و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت و عیسی باواز بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خود را میسپارم اینرا بگفت و جانرا تسلیم نمود.'

انجیل متی باب ۲۷ آیه ۵۰ تا ۵۴

'عیسی باز باواز بلند صیحه زده روح را تسلیم نمود که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دو پاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید. - 'و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرامیده بودند برخاستند - 'و بعد از برخاستن وی از قبور برآمده بشهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند. - 'اما یوز باشی و رفقاییش که عیسی را نگاهبانی میکردند چون زلزله و این وقایع را دیدند بی نهایت ترسان شده گفتند فی الواقع این شخص پسر خدا بود.'

جدول حساب الجمل (حساب ابجد)

۱	ا	ح	۸	س	۶۰	ت	۴۰۰
۲	ب	ط	۹	ع	۷۰	ث	۵۰۰
۳	ج	ی	۱۰	ف	۸۰	خ	۶۰۰
۴	د	ک	۲۰	ص	۹۰	ز	۷۰۰
۵	ه	ل	۳۰	ق	۱۰۰	ض	۸۰۰
۶	و	م	۴۰	ر	۲۰۰	ظ	۹۰۰
۷	ز	ن	۵۰	ش	۳۰۰	غ	۱۰۰۰

آیات قرآن با کتاب قرآن یوسف علی چاپ کتاب بهاروان تعلی نو مطابقت شده است
آیات تورات و انجیل با کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است و مهت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل بچاپ رسیده است چاپ ۶۳ سال ۱۹۹۲ مطابقت شده است.

* قسم سوم * - بعضی مقالات متعلق بمسائل مذهب عیسوی

۶۱	در بیان آنکه معقولات فقط بواسطه اظهار در قیص	یو
	محسوس باید بیان شود	
۶۳	ولادت حضرت مسیح *	یز
۶۵	سؤال از فضیلت بی پدری *	یح
۶۶	سؤال از تمعید حضرت مسیح *	یط
۶۸	ضرورت تمعید *	ک
۷۱	نان و خمر رمز از چیست *	کا
۷۴	سؤال از معجزات و خوارق عادات *	کب
۷۶	سؤال از قیام مسیح بعد از سه روز *	کج
۷۸	سؤال از حلول روح القدس *	كد
۷۹	مقصود از روح القدس چه چیز است *	که
۸۰	سؤال از مجیء ثانی مسیح و یوم دینونت *	کو
۸۲	سؤال از ثالوث *	کز
۸۴	تفسیر آیه پنجم از فصل هفتم انجیل یوحنا	کج
۸۵	تفسیر آیه بیست و دوم از فصل پانزدهم از رساله	کط
	اول بولس بکورتیان	
۸۸	سؤال از مسأله حضرت آدم و اکل شجره *	ل
۹۲	سؤال از لمن بروح القدس	لا
۹۳	المدعوون کثیرون والمختارون قلیلون *	لب
۹۵	سؤال از رجعت *	لج
۹۷	تفسیر آیه أنت الصخرة وعلیک ابنی کنیستی	لد
۱۰۰	سؤال از قضا و قدر *	له

❖ قسم سوم ❖ - مقالات در علامات و کمالات مظاهر الهیه

لو	کلیه ارواح پنج قسم است *	صفحه ۱۰۱
لر	در اینکه ألوهیت فقط بتوسط مظاهر الهیه شناخته میشود	۱۰۳
لح	کلیه مراتب مظاهر ظهور سه رتبه است *	۱۰۷
لط	در بیان مراتب جسمانی و روحانی مظاهر ظهور	۱۰۹
م	در بیان کیفیت علمی که مظاهر ظهور دارا هستند *	۱۱۱
ما	ادوار کلیه *	۱۱۳
مب	درجه نفوذ و تأثیر مظاهر الهیه	۱۱۴
مج	کلیه انبیاء و قسمند *	۱۱۶
	سؤال بوزه و کوتقیوش چگونه بوده اند	۱۱۷
مد	بعضی عتابها که در کتب مقدسه ظاهراً خطاب بأنبیاست در حقیقت مخاطب بآنها امت است	۱۱۸
مه	بیان این جمله از کتاب اقدس * لیس لمطلع الامر شریک فی العصمة الکبری *	۱۲۱

❖ قسم چهارم ❖

❖ مقالات در مبدأ و معاد و قوی و حالات و کمالات مختلفه انسان ❖

مو	تغییر انواع *	۱۲۴
مز	عالم وجود بدایتی ندارد *	۱۲۷
مح	فرق ما بین انسان و حیوان *	۱۳۱
مط	مسأله نشو و ترقی کائنات *	۱۳۵
ن	براهین الهیه در اصل و مبدأ انسان *	۱۳۸
نا	آیا روح و عقل در انسان حین ولادت ظهور نموده اند	۱۴۰
نب	حکمت ظهور روح در جسد *	۱۴۲
نج	تعلق حق بخلق بجه نحو است *	۱۴۴

صفحه	
۱۴۵	ند قیام ارواح بحق *
۱۴۷	نه فرق میان روح و عقل و نفس *
۱۴۹	نو قوای جسمانی و قوای معنوی *
۱۵۰	نز اخلاق متفاوتة نوع انسان *
۱۵۳	نح درجه ادراکات عالم انسانی و مظاهر ظهور *
۱۵۵	نط حد ادراک انسان نسبت بحق *
۱۵۷	س بقای روح درس ۱ *
۱۵۹	سا بقای روح درس ۲ *
۱۶۲	سب مسأله که کمالات وجود غیر متناهیست *
۱۶۴	سج مسأله در خصوص ترقی انسان در عالم دیگر *
۱۶۵	سد در بیان مقام انسان و ترقیات او بعد از صعود *
۱۶۷	سه در معنی آیه کتاب اقدس انه من اهل الضلال ولو یأتی بكل الاعمال *
۱۶۸	سو بعد از خلع اجساد و صعود ارواح نفس ناملقه بچه قیام دارد
۱۶۸	بقای ارواح اطفال *
۱۶۸	سز حیات ابدیه و دخول در ملکوت *
۱۷۱	سح سؤال از قضا *
۱۷۲	سط تأثیر نجوم *
۱۷۴	ع مسأله جبر و اختیار *
۱۷۶	عا الهام و کشفیات و رؤیا و تسخیر ارواح *
۱۷۸	عب شفا دادن بوسائط روحانی *
۱۸۱	عج معالجه بوسائط مادی *

* قسم پنجم * - مقالات در مواضع مختلفه

صفحه

۱۸۳	عد	در بیان آنکه در وجود شر نیست *
۱۸۴	عه	عذاب بر دو قسم است
۱۸۵	عو	در ذکر عدل و رحمت حق *
۱۸۶	عز	مجرم مستحق عقوبت است یا عفو *
۱۹۰	عح	مسئله اعتصاب *
۱۹۴	عط	طائفه سوفسطائیه بر آنند که موجودات عبارت از اوهام است *
۱۹۵	ف	اقسام قدیم و حادث *
۱۹۶	فا	مسأله تناسخ *
۲۰۲	فب	وحدت وجود
۲۰۷	فج	موازین ادراک *
۲۰۹	فد	در وجوب متابعت نمودن تعالیم مظاهر الهیه *
۲۱۴		فهرست اعلام و اہم مطالب
۳۲۶		فهرست بعضی مراجع

﴿ وهذا جدول يتضمن بعض ما حصل في الطبعة الاولى من السهو ﴾

سطر	صفحة	سهو في الطبعة الاولى	صح في الطبعة الثانية
٣	٦٤	وارسلنا اليها	فأرسلنا اليها
١١	٦٤	ومما لا يعقلون	ومما لا يعلمون
١٢	٦٤	وان من شيء الا خلقناه زوجين اثنين	ومن كل شيء } خلقنا زوجين
٢٥	٩٤	اصحاب دوازد	اصحاب بيست ودوم
٥	٩٥	المدعون كثيرون	المدعوون كثيرون

﴿ والحمد لله الذي وفقنا لطبع هذا السفر الجليل بأحسن ﴾
(ما يمكن من التصحيح والتحسين)

﴿ وكان الفراغ يوم الاستجلال يوم البهاء من شهر القعدة من سنة ٧٦ ﴾
(من ظهور نقطة البيان — ٢٣ صفر سنة ١٣٣٩ هـ)

AN-NÚRU'L-ABHÀ

FI

MUFÀWADÀT 'ABDI'L -BAHÀ

TABLE TALKS

COLLECTED BY

LAURA CLIFFORD BARNEY

SECOND EDITION

CAIRO

1920

All rights reserved